



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

فضائل السكّان

برتری خاندان رسالت و امامت

جلد دوم

علامہ میر محمد اشرف حسینی عالی
سید علامہ سید سعید احمد

تقریباً ۱۹۹۷ء میں لکھی گئی اور ۱۹۹۸ء میں شائع ہوئی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فضایل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت

نویسنده:

میر محمد اشرف حسینی عاملی

ناشر چاپی:

بهار قلوب

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۱۰ | فضایل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت جلد ۲ |
| ۱۰ | مشخصات کتاب |
| ۱۰ | اشاره |
| ۱۴ | ادامه باب اول |
| ۱۴ | سند شصت و دوّم: ثواب صلۀ رحم |
| ۲۳ | سند شصت و سوّم: اوّلین شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اهل بیت خود |
| ۲۴ | سند شصت و چهارم: شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جمیع اهل بیت خود |
| ۲۹ | سند شصت و پنجم: حرمت ایذاء اقبای پیغمبر صلی الله علیه و آله |
| ۳۱ | سند شصت و ششم: در بیان حدیث سدّ ابواب |
| ۳۸ | سند شصت و هفتم: تعمیم حکم نسبت بجمیع ذرّیه در حدیث سدّ ابواب |
| ۴۰ | سند شصت و هشتم: ادامه بحث حدیث سدّ ابواب |
| ۴۱ | سند شصت و نهم: توجیه حدیث حرمت جنب در مسجد |
| ۴۴ | سند هفتادم: وجوب رعایت حقوق آل محمّد صلی الله علیه و آله |
| ۴۵ | سند هفتاد و یکم: خداوند نمی آمرزد ظالمان آل محمّد را |
| ۴۷ | سند هفتاد و دوّم: حرمت استخفاف به عترت پیغمبر علیه السلام |
| ۴۷ | سند هفتاد و سوّم: وجوب اکرام ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله |
| ۵۱ | سند هفتاد و چهارم: تحقیق در باره حدیث «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْسَنَ فِرْجِهَا» |
| ۵۴ | سند هفتاد و پنجم: ادامه تحقیق در حدیث سابق |
| ۵۵ | سند هفتاد و ششم: احسان خداوند به ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله |
| ۵۷ | سند هفتاد و هفتم: در اینکه در هر پشت ذرّیه جماعتی عدولند |
| ۶۰ | سند هفتاد و هشتم: وجوب محبت اهل بیت |
| ۶۲ | سند هفتاد و نهم: در بیان فضیلت بنی هاشم |
| ۶۶ | سند هشتادم: بنی هاشم بهترین انسانها |
| ۶۶ | سند هشتاد و یکم: اهل بیت افضل صحابه و جمیع مردم |
| ۶۸ | سند هشتاد و دوّم: تقدّم بنی هاشم در عمال صدقات و خیرات |
| ۷۲ | سند هشتاد و سوّم: حرمت صدقه بر بنی هاشم |

- سند هشتاد و چهارم: اول بهشتی از بنی هاشم است ۷۷
- سند هشتاد و پنجم: امتیازات بنی هاشم بر دیگران ۷۷
- سند هشتاد و ششم: بدان قریش بهترند از بدان مردم ۸۰
- سند هشتاد و هفتم: امتیاز قرشی بر دیگران ۸۰
- سند هشتاد و هشتم: خداوند خوار می کند کسی که قریش را خوار کند ۸۱
- سند هشتاد و نهم: نهی از هتک حرمت قریش و بنی هاشم ۸۲
- سند نودم: محبت و احسان نمودن به اهل بیت ۸۷
- سند نود و یکم: فرمان برداری از قریش ۹۹
- سند نود و دوم: صاحب امر و اختیار قریش اند ۹۹
- سند نود و سوم: تفوه قرشی در حلم و کرم و غیرت و شهوت ۱۰۳
- سند نود و چهارم: مراد از اولی الأیدی والأبصار فرزندان عبدالمطلب اند ۱۱۱
- سند نود و پنجم: عداوت نسبت به اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله علامت خبث ولادت ۱۱۲
- سند نود و ششم: در بیان حدیث آل محمد خیر البریه ۱۲۰
- سند نود و هفتم: اختصاصات اهل بیت در بهشت ۱۲۲
- سند نود و هشتم: ذریه با ائمه در جنت در مکان واحد خواهند بود ۱۲۳
- سند نود و نهم: وجوب اعطاء حق آل محمد علیهم السلام ۱۳۱
- سند صد: دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق ذریه ۱۳۱
- سند صد و یکم: احسان به اهل بیت باعث طول عمر می شود ۱۳۳
- سند صد و دوم: تقدیم ذریه بر اقارب ۱۴۰
- سند صد و سوم: نتیجه خوبی احسان به سادات ۱۷۵
- اشاره ۱۷۵
- فذلکه ۲۰۰
- باب دوم: در لزوم محبت اهل البیت و آل و اولاد رسول صلی الله علیه و آله و فضیلت محبتان ایشان و بیان بعضی از احادیثی که در این باب وارد است ۲۳۲
- اشاره ۲۳۲
- سند اول: گذر از پل صراط با ولایت اهل بیت علیهم السلام ۲۳۴
- سند دوم: قبولی اعمال با محبت علی علیه السلام ۲۳۵
- سند سوم: فضائل حضرت علی علیه السلام ۲۳۸
- سند چهارم: حسنه حب اهل بیت علیهم السلام و سیئه بغض آنها ۲۴۱

- سند پنجم: سؤال در روز قیامت از چهار چیز ۲۴۲
- سند ششم: ایمان مقرون با محبت اهل بیت علیهم السلام است ۲۴۳
- سند هفتم: مقرون بودن ایمان با ولایت اهل بیت علیهم السلام ۲۴۴
- سند هشتم: محبت قریش محبت خداست ۲۴۸
- سند نهم: شفاعت برای محبتین اهل بیت علیهم السلام ۲۴۸
- سند دهم: محبت اهل بیت محبت رسول الله صلی الله علیه و آله است ۲۴۹
- سند یازدهم: ورود اهل بیت بر حوض کوثر ۲۵۰
- سند دوازدهم: حب و بغض اهل بیت علامت ایمان و نفاق است ۲۵۱
- سند سیزدهم: دوست داشتن اهل بیت از راه دور ۲۵۱
- سند چهاردهم: ترجیح محبت اهل بیت بر محبت خویشان خود ۲۵۲
- سند پانزدهم: اهل بیت علیهم السلام خون و رگ رسول الله اند علیهما السلام ۲۶۳
- اشاره ۲۶۳
- تنبیه: در جمع اخبار متناقضه در باره ذریه ۲۸۶
- سند شانزدهم: شفاعت برای اکرام کنندگان اهل بیت ۲۹۴
- سند هفدهم: بشارت به محبتین اهل بیت ۲۹۵
- سند هجدهم: فرشتگان بر محبتین اهل بیت درود می فرستند ۲۹۶
- سند نوزدهم: نفع محبت ذریه در هفت موضع ۲۹۶
- سند بیستم: میادرت به محبت اهل بیت ۲۹۷
- سند بیست و یکم: دوست داشتن محبتین اهل بیت علیهم السلام ۲۹۹
- سند بیست و دوم: اول سؤال روز قیامت از محبت اهل بیت علیهم السلام ۳۰۰
- سند بیست و سوم: دشمنان اهل بیت محروم از شفاعت ۳۰۱
- سند بیست و چهارم: محبت ورزیدن به جمیع اهل بیت علیهم السلام ۳۰۱
- سند بیست و پنجم: عمل بدون ولایت اهل بیت علیهم السلام نفع ندارد ۳۰۵
- سند بیست و ششم: برکات موت با حب آل محمّد علیهم السلام ۳۰۵
- سند بیست و هفتم: محبت اهل بیت علیهم السلام به قلب وید و لسان ۳۰۷
- سند بیست و هشتم: طوائفی که محبت اهل بیت علیهم السلام ندارند ۳۰۸
- باب سیم: در بیان این که عداوت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت نبوت و ولایت و ذریه ایشان کاشف خبث ولادت است و آنچه در باب اعدای ایشان واقع شده ۳۱۴
- اشاره ۳۱۴

- سند اول: حبّ و بغض اهل بیت علامت طیب و خبث ولادت - - - - - ۳۱۶
- سند دوم: حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت طیب مولد است - - - - - ۳۱۷
- سند سوم: حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت حلال زادگی - - - - - ۳۱۷
- سند چهارم: معاند اهل بیت علیهم السلام خارج از اسلام است - - - - - ۳۱۸
- سند پنجم: علامات ولد الزنا - - - - - ۳۱۹
- سند ششم: دشمنان اهل بیت علیهم السلام از علیج می باشند - - - - - ۳۲۰
- سند هفتم: لعن قتره دشمنان اهل بیت علیهم السلام - - - - - ۳۲۲
- سند هشتم: بغض اهل بیت علیهم السلام نشان منافق است - - - - - ۳۲۳
- سند نهم: شناخت منافقین به عداوت اهل بیت علیهم السلام - - - - - ۳۲۴
- سند دهم: حرمت بهشت بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام - - - - - ۳۲۴
- سند یازدهم: ظالمان اهل بیت علیهم السلام در قعر جهنم - - - - - ۳۲۵
- سند دوازدهم: غضب خداوند بر قاتلان اهل بیت علیهم السلام - - - - - ۳۲۵
- سند سیزدهم: بغض بنی هاشم نفاق است - - - - - ۳۲۶
- سند چهاردهم: میبغض اهل بیت علیهم السلام داخل جهنم می شود - - - - - ۳۳۰
- سند پانزدهم: عبادت با بغض اهل بیت علیهم السلام قبول نمی شود - - - - - ۳۳۱
- سند شانزدهم: میبغض اهل بیت علیهم السلام منافق است - - - - - ۳۳۱
- سند هفدهم: شدت غضب خداوند بر اذیت کنندگان اهل بیت علیهم السلام - - - - - ۳۳۲
- سند هیجدهم: میبغض حضرت فاطمه علیها السلام اهل جهنم است - - - - - ۳۳۲
- سند نوزدهم: لعنت خداوند بر اذیت کنندگان اهل بیت علیهم السلام - - - - - ۳۳۴
- سند بیست و یکم: طریق شناخت منافقین - - - - - ۳۴۹
- سند بیست و دوم: بغض علی علیه السلام وبنی هاشم کفر و نفاق است - - - - - ۳۴۹
- سند بیست و سوم: شفاعت شامل اذیت کنندگان عترت نمی شود - - - - - ۳۵۰
- خاتمه: اعتقادات علما در باب ذریه ائمه علیهم السلام - - - - - ۳۵۲
- اشاره - - - - - ۳۵۲
- فصل اول: در ذکر وصیت - - - - - ۳۵۳
- فصل دوم - - - - - ۳۶۸
- فصل سوم: نجات در حسن عقیده است - - - - - ۳۷۶
- فصل چهارم: ملاک در ایمان اطاعت از اهل بیت علیهم السلام است - - - - - ۳۸۳

- ۳۹۱ فصل پنجم: مناجات امام زین العابدین علیه السلام در لزوم اطاعت
- ۳۹۱ اشاره
- ۴۰۰ تذنیب: در خارج و داخل شدن در نسب
- ۴۰۲ در ذکر اجازات جدّ مؤلف
- ۴۰۳ اجازه میرداماد به میر سید احمد عاملی
- ۴۰۶ الإجازة الثانية: اجازه دوّم میرداماد به میر سید احمد عاملی
- ۴۰۷ ما کتب علی بعض تصانیفه رحمه الله
- ۴۰۸ إجازة اخرى كتبها شيخنا البهائي للسيد مير أحمد العاملي
- ۴۰۹ سلسله نسب مادری مؤلف
- ۴۰۹ سلسله نسب جدّ امّی مؤلف
- ۴۱۲ مصادر کتاب
- ۴۲۰ فهرست کتاب
- ۴۳۰ درباره مرکز

فضائل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی علوی، محمد اشرف بن عبدالحسیب، قرن ۱۲ق.

عنوان و نام پدیدآور: فضائل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت / تالیف میرمحمد اشرف حسینی عاملی؛ تحقیق سید مهدی رجائی.

مشخصات نشر: اصفهان: بهار قلوب □ ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری: ۲ج.

شابک: ۳۴۰۰۰۰ ریال (دوره)؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۶۷-۱۰-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: سادات (خاندان) -- فضائل

موضوع: سادات (خاندان) -- احادیث

شناسه افزوده: رجایی، سید مهدی، ۱۳۳۶ -، مصحح

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۷۵/ح ۵۶ ف ۶ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۹۹۳۳۲

ص: ۱

اشاره

فضائل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت

تالیف میرمحمد اشرف حسینی عاملی

تحقیق سید مهدی رجائی.

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٤

صاحب کتاب ذخائر العقبی این حدیث را به این طریق نقل نموده: عن ابن عبّاس رضی الله عنهما، قال: توفّی لصفیه بنت عبدالمطلب ابن، فبکت علیها، فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: تبکین یا عمّه، من توفّی له ولد فی الاسلام کان له بیت فی الجنّه یسکنه، فلمّا خرجت لقیها رجل، فقال لها: إنّ قرابه محمّد لن تغنی عنک من الله شیئاً، فبکت.

فسمع رسول الله صلی الله علیه و آله صوتها، ففزع من ذلك، فخرج وكان مكرماً لها یبّرها ویحبّها، فقال لها: یا عمّه تبکین وقد قلت لك ما قلت؟ قالت: لیس ذلك أبكائی، وأخبرتة بما قال الرجل، فغضب صلی الله علیه و آله وقال: بلال هجر بالصلاه، ففعل.

ثم قام فحمد الله وأثنى علیه، وقال: ما بال أقوام یزعمون أنّ قرابتی لا- تنفع، إنّ كلّ سبب ونسب ینقطع یوم القیامه إلاّ نسبی و سببی، وإنّ رحمی موصوله فی الدنيا والآخرة(۱).

یعنی: ابن عبّاس گفت: از صفیه دختر عبدالمطلب که مادر زبیر بوده پسری فوت شد، و صفیه گریست بر پسر خود، پس فرمود به صفیه رسول الله صلی الله علیه و آله: آیا گریه می کنی ای عمّه، کسی که فوت شود از او ولدی در حال اسلام خواهد بود

ص: ۵

از برای او خانه ای در بهشت که ساکن گردد آن شخص در آن خانه.

چون بیرون آمد صفیه ملاقات کرد او را مردی، پس گفت به او: که قرابت و خویشی محمد صلی الله علیه و آله دفع نمی کند از تو از جانب خدا هیچ چیز، پس گریست صفیه از این سخن.

چون شنید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله صدای گریه او را متأثر گشت از گریستن او، پس بیرون رفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بود آن حضرت اکرام کننده و نیکویی کننده مر صفیه را، و دوست می داشت او را، پس گفت به صفیه: که ای عمه گریه می کنی و حال آنکه گفتم به تو آنچه گفتم که از برای کسی که فوت شود از او پسری خواهد بود خانه ای در بهشت، صفیه گفت: که فوت پسرم باعث گریه من نشده، و خبر داد آن حضرت را به آنچه گفته بود آن مرد.

بعد از استماع این خبر غضبناک شد رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت: ای بلال تعجیل کن در اعلام به نماز، یا در هاجره یعنی: هوای گرم و وسط روز مردم را بخوان، پس بلال به فرموده عمل نمود، آن گاه بر خواست رسول الله صلی الله علیه و آله و حمد کرد خدا را و ثنا گفت بر او، و گفت: چیست در خاطر جماعتی که گمان می کنند این را که خویشی من نفع نمی دهد، به تحقیق که همه سببها و نسبها منقطع می شود در روز قیامت مگر سبب و نسب من، و به درستی که خویشی من موصول است در دنیا و آخرت.

و از این حدیث مستفاد می شود بنا بر مضمون فواید مشحون المؤمنون لا یموتون، که صله رحم از آن سرور دین نسبت به جمعی که اگر آن حضرت می بودند رعایت صله رحمی که لایق شأن آن حضرت باشد فرضاً او مستحباً علی مراتب القرب والبعده متحقق می شد، و در این وقت نیز به دستور دور نیست که باید باشد، و شک نیست که آباء و اجداد را رعایت صله رحم اولاد هر گاه ایشان محتاج باشند واجب است، پس صله رحم ذریه به این عنوان نسبت به آن

سرور دین باقی خواهد بود، و از اقارب غیر ذریه به آن دستور که شارع حقیقی خود فرموده اند.

و از استثناء «إلا سببی وإلا نسبی» که استثناء متصل است غیر منقطع سبب اتصال این صله و نسب و انقطاع آن از آیه (فلا أنساب بینهم) واضح و معلوم است، و به لفظ تأکید «إنّ رحمی» در مقابل قول «وزعم أنّ قرابتی لا تنفع» رغماً لأنف القائل الزاعم مبالغه در عدم انقطاع این رعایت، و تأکید اتصال به آن در دنیا و آخرت مژده ای است برای ذریه و اقارب آن سرور دین و دنیا در دارین، لمؤلفه:

مژده گر این است که ما دیده ایم در نظر اهل جهان دیده ایم

و از این حدیث صحیح «تعلموا أنسابکم تصلوا أرحامکم» که امر به تعلّم نسب فرموده اند تا آن که مترتب شود صله رحم بر او، مستفاد می شود که آن سرور به هر کس که باید رعایت قرابت نمود می فرمایند، و این سعادت نسبت به هر که فایض باشد متکفّل احوال او می شوند، لمؤلفه:

مجنون توام خانه به صحرا دارم و از اشک کنار جوی دریا دارم

ترسم که تو را به من نباشد یاری گر تو ز منی من ز که پروا دارم

و در بعضی از کتب سلف در باب رعایت صله رحم نوشته اند: که وصل پیوند و پیوستن، وهو ضدّ الهجر، و پیوند کردن جامه، و بینهما، وصله، ای: اتصال.

و رحم، به معنی قرابت و خویشی آمده است، پس صله رحم ضدّ قطیعه رحم است، و مراد به صله رحم تحقّق و حصول امری است که چون به حسب عرف و عادت آن امر را بجا آرند از صفت ذمیمه قطیعه رحم ایمن باشند، و این امری است که بر کافه ناس لازم است رعایت آن.

و به سبب اختلاف عاداتهای مردمان و نزدیکی و دوری از مواضع و منازل خویشان مختلف می شود، پس بعضی از خویشان نزدیک که به حسب صورت و مکان دور باشند ایشان را تسلی توان نمود به سلام و پیغام، و بعضی که نزدیک باشند به حسب محل و مکان با ایشان تردد و ملاقات باید نمود، و بعضی از خویشان نزدیک را نیز که متعارف در شأن ایشان نیز سلام و پیغام باشد، باز اکتفا به همان توان نمود.

چنان چه در حدیث وارد است که «بَلِّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ»^(۱) یعنی: تر و تازه دارید اقربای خود را اگر چه به سلام باشد، و این کنایه باشد از کمترین مرتبه و مقدار صله است.

و بنا بر این نقل جمیع مراتب و مقدار صله رحم متعین و منضبط نیست، پس رحمی باشد که او را به مال و جاه رعایت باید نمود، و رحمی باشد که به مجرد سلام و کلام توان اکتفا نمود.

و احادیث در باب صله رحم بسیار است، مثل حدیث «أوصی الشاهد من امتی والغائب منهم ومن فی أصلاب الرجال وأرحام النساء إلى یوم القیامه أن یصل الرحم، وإن کانت منه علی مسیره سنه، فإنّ ذلک من الدین»^(۲).

یعنی: وصیت می کنم مرشاهد از امت خود و غائب را، و جمعی که در پشت مردان و رحم زنان باشند تا روز قیامت، به این که رعایت صله رحم بکنند اگر چه آن رحم دور باشد از ایشان به مسافت یک سال راه که آن از جمله دین است.

و روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که شخصی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله أخبرنی ما أفضل الإسلام؟ قال صلی الله علیه و آله:

ص: ۸

۱- (۱) عوالی اللآلی ۱: ۲۵۵ و ۲۹۰.

۲- (۲) اصول کافی ۲: ۱۵۱ ح ۵.

الایمان بالله، قال: ثم ماذا؟ قال: صلة الرحم، قال: ثم ماذا؟ قال: الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، فقال الرجل: فأى الأعمال أبغض إلى الله؟ قال: الشرك بالله، قال: ثم ماذا؟ قال: قطيعه الرحم، قال: ثم ماذا؟ قال: ترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر (۱).

یعنی: ای رسول خدای خبر ده مرا که چه امر بهترین امور دین است؟ آن حضرت فرمود که: ایمان به خدای تعالی، گفت: بعد از آن کدام امر؟ فرمود: صلة رحم، گفت: دیگر چه امر؟ گفت: امر به معروف و نهی از منکر، دیگر آن شخص گفت که: ای رسول خدای کدام یک از اعمال دشمن تر است نزد خدای تعالی؟ آن حضرت فرمود: که شرک به خدا، گفت: دیگر چه امر؟ فرمود: که قطیعه رحم، گفت: دیگر چه امر؟ گفت: ترک امر به معروف و نهی از منکر.

و صلة رحم را نسبت به پدران و مادران هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پایین آیند به شرط آن که محتاج باشند واجب دانسته اند، و نسبت به سایر اقارب مستحب، و بر وارث سنت مؤکد است با قدرت و احتیاج از طرفین، و به نحوی که جز عایده و نفع به خویشان صله است دفع ضرر نیز به دستور صله است.

و بنا بر این که این حکم عام است، و استثنائی واقع نشده، معلوم می شود که آن سرور دین متوجه ذریه و اقارب جود خواهد بود، و جز نفع و دفع ضرر از ایشان می فرمایند.

و مؤید توجه ایشان است نسبت به اقارب حدیثی که قبل از این مسطور شد با ترجمه که «لا یحل لأحد أن یجمع بین اثنتین من ولد فاطمه علیها السلام، إن ذلك یبلغها فیشق علیها» تا آخر (۲).

ص: ۹

۱- (۱) فروع کافی ۵: ۵۸ ح ۹.

۲- (۲) تهذیب شیخ طوسی ۷: ۴۶۳، علل الشرائع شیخ صدوق ص ۵۹۰ ح ۳۸.

و از جمله آیاتی که دلالت دارد بر مبالغه در صله رحم این آیه است (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) ۱.

یعنی: به تحقیق که حق تعالی امر می کند و لازم می دارد بر شما عدالت را، و رعایت نمودن با خلقان، و نیکویی و احسان بجا آوردن با ایشان، و همچنین دادن تحف و هدایا به جهت رعایت صله رحم به خویشان و اقرباء، یا دادن این تحف و هدایا به جماعت آل رسول صلی الله علیه و آله و ذریه طیبه بتول از بابت خمس که واجب گردانیده و غیر آن از جهت آن که از حضرت ابوجعفر علیه السلام مروی است که مراد از «ایتاء ذی القربی» دادن خمس و غیر آن است به اقربای رسول و ذریه بتول(۱).

«وینهی عن الفحشاء» ونهی و منع می کند خدای تعالی شما را از بدیها و امر چندی که با شرع شریف مخالفت داشته باشد، و همچنین نهی می کند خدای تعالی شما را از منکر، مثل قتل نفس و غصب اموال، و باز منع می فرماید خدای تعالی شما را از بغی، یعنی تکبر و ظلم بر زیر دستان (يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) و وعظ و پند می دهد شما را خدای تعالی شاید متذکر شوید و پند بگیرید.

و گفته اند بعضی از علما که: بغی که در آیه واقع شده اگرچه به معنی ظلم و جور است، و در فحشاء و منکر که مطلق مخالفت با شریعت رسول صلی الله علیه و آله باشد داخل است، اما حق تعالی از غایت اهتمام به امر عدالت و سویت، دیگر باره آن را ذکر نمودند، و این کلام بعینه در منکر نیز جاری است.

و در تفسیر جوامع الجامع ثقه الاسلام ابو علی طبرسی حقه الله برحمته گفته است که: احسان که در آیه واقع شده جامع همه خوبیها است، و ایتاء ذی القربی

ص: ۱۰

اعطاء حق اقارب است به صلۀ رحم. و بعضی گفته اند: قرابت نبی است صلی الله علیه و آله، و نهی از فحشاء تجاوز از حدود الهی است، و نهی از منکر نهی از چیزی است که عقل انکار او نماید، و بغی طلب زیادتی و تکبر است (۱).

و عدالت در لغت به معنی راستی نمودن و سویت و برابر کردن است، و به معنی مقبول الشهاده بودن نیز آمده، و عدالت که در احکام فقه معتبر است کیفیتی است در ذات انسان باعث بر مداومت تقوی و مروّت باشد، و احسان در لغت نیکی کردن است، و عدالت و ترک ظلم نمودن، و در شریعت واجب است، و احسان و نیکی کردن سنّت مگر از احسان صلۀ رحم خواهند که آن در بعضی موارد واجب است، چنان چه قبل از این مبین شد.

و در عدالت ثواب بی نهایت و اجر بی غایت است، چنان که از کریمه (اعْمِدُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى) یعنی: عدل بجا آرید که عدل به تقوی و پرهیزگاری اقرب است مستفاد می شود.

و در حدیث واقع است که «عدل ساعه خیر من عباده سنّین سنه» یعنی:

رعایت عدل نمودن بهتر است از عبادت شصت سال.

و در حدیث دیگر وارد است که «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیت» (۲) یعنی: همه شما نگهبان و مانند شبانید، و همه شما در روز قیامت سؤال کرده و استفسار نموده می شوید از حال رعیت و زیردستان.

و در روایت واقع است که پادشاه و حاکم را از حال رعیت خود سؤال کنند، و مخدوم و صاحب را از مملوک و بنده خود، و مرد را از اهل و عیال، و زن را از

ص: ۱۱

۱- (۱) جوامع الجامع ۲: ۳۰۴.

۲- (۳) عوالی اللالی ۱: ۱۲۹.

و نقل است که آخر کلام حضرت خیر الأنام صلی الله علیه و آله این حدیث بود «الصلاه وما ملکت أیمانکم» (۱). یعنی: نماز بجا آرید، و تعهد زیردستان، و ملاحظه ایشان نمائید.

و این حدیث مشهور است که: من تولی امرًا من امور المسلمین، فعدل و فتح بابه، و رفع ستره و نظر فی امور الناس، کان حقًا علی الله أن یؤمن روعته یوم القیامه و یدخله الجنة (۲).

یعنی: هر که متصدی و مرتکب منصبی و مهمی شود از امور مسلمانان، و از آنچه متعلق به ایشان است، پس عدالت نماید، و در خانه خود را به جهت مهم سازی مسلمین بگشاید، و پرده حجاب و منع را رفع نموده، تدبیر و اصلاح در مهمات خلائق مرعی دارد، بر خدای تعالی لازم است که او را از ترس و خوف روز قیامت مطمئن و ایمن گرداند.

و گویند: که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی به راهی می رفت الاغی را دید که بی علیق و علف بسته اند، و چون مراجعت نمود آن را به همان طریق بسته دید، این مضمون را فرمود: وای بر صاحب این حیوان در روز قیامت که از رعایت و ملاحظه این استفسار ننماید.

و در بعضی از ادعیه وارد است که: اللهم إني أعوذ بك من الذنوب التي تغیر النعم. یعنی: بار خدایا من به تو پناه می برم از گناهانی که تغییر دهد و زایل گرداند نعمتهای تو را بر من، شخصی پرسید از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام: این چه گناهانند که تغییر و زوال نعمت الهی به آن واقع می شود؟ آن

ص: ۱۲

۱- (۱) بحار الأنوار ۴۸: ۱۴۷.

۲- (۲) امالی شیخ صدوق ص ۳۱۸ ح ۳۷۰.

حضرت فرموده که: إِنَّ الذنوب التي تغيّر النعم البغي على الناس، والزوال عن العاده في الخير، واصطناع المعروف، وكفران النعم، و ترك الشكر(۱).

یعنی: به درستی و تحقیق که گناهایی که تغییر دهند نعمت الهی را، ظلم بر مردمان است، و ترک عادت خیر و ترک نیکی با خلائق نمودن، و کفران و ناسپاسی در نعمتهای خدای تعالی کردن، و شکران نکردن، آنگاه آن حضرت با استشهاد این آیه را خواندند (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) ۲ به درستی که حق تعالی تغییر نمی دهد آنچه داده است به مردمان مادام که تغییر ندهند مردمان آنچه در خاطر و نفسهای ایشان از امور خیر و نیکی هست.

و ابن بابویه - رحمه الله - در باب حقوق از کتاب من لا يحضره الفقيه آورده در حدیثی که به سند خود از سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده:

وَأَمَّا حَقُّ رِعِيَّتِكَ بِالسُّلْطَانِ، فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُمْ صَارُوا رِعِيَّتَكَ لضعفهم وقوتك، فيجب أن تعدل فيهم، وتكون لهم كالوالد الرحيم، وتغفر لهم جهلهم، ولا تعاجلهم بالعقوبه، وتشكر الله عزوجل على ما آتاك من القوه عليهم(۲).

یعنی: و امّا حقّ حمایت رعیت در پادشاهی و سلطنت تو، پس این است که بدانی که ایشان گردیده اند رعیت تو از جهت ضعف ایشان، و قوتی که تو را است، پس واجب است که عدالت کنی در حقّ ایشان، و بوده باشی از برای ایشان مانند پدر مهربان، و در گذری آنچه از روی جهل از ایشان صادر شده، و تعجیل در عقوبت ایشان ننمائی، و شکر کنی خدای عزوجل را بر آن چیزی که داده است به تو از قوت و سلطنت بر ایشان.

ص: ۱۳

۱- (۱) معانی الأخبار ص ۲۷۰ ح ۲.

۲- (۳) من لا يحضره الفقيه ۲: ۶۲۱.

وَحَقُّ السُّلْطَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ جَعَلْتَ لَهُ فِتْنَةً، وَأَنْتَ مَبْتَلَا- فَيَكُ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ عَلَيْكَ مِنَ السُّلْطَانِ، وَأَنْ عَلَيْكَ أَنْ لَا- تَتَعَرَّضَ لِسَخَطِهِ، فَتَلْقَى بِيَدِكَ إِلَى التَّهْلُكَةِ، وَتَكُونُ شَرِيكًا لَهُ فِيمَا يَأْتِي إِلَيْكَ مِنْ سُوءٍ (۱).

یعنی: و حق پادشاه این است که بدانی که تو گردانیده شده ای از برای او فتنه، و پادشاه مبتلا شده است در تو به سبب چیزی که گردانیده است خدای تعالی از برای او بر تو از سلطنت و پادشاهی، و به تحقیق که بر تو لازم است که متعرض غضب پادشاه نشوی، یعنی: نحوی نکنی که او را به غضب آوری، پس بیندازی خود را به دست خود در هلاکت، و بوده باشی شریک پادشاه در آن چیزی که به تو می رسد از بدی از جانب او. تمام شد مستخرج از بعض کتب سلف.

سند شصت و سوم: اولین شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اهل بیت خود

من الذخایر: عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ أَشْفَعُ لَهُ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ الْأَقْرَبُ قَالًا قَرَبًا، ثُمَّ الْأَنْصَارُ، ثُمَّ مَنْ آمَنَ بِي وَاتَّبَعَنِي مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، ثُمَّ سَائِرَ الْعَرَبِ، ثُمَّ الْأَعْجَمِ (۲).

یعنی: آن حضرت فرمود: که اول کسی که شفاعت می کنم او را از امت خود در روز قیامت اهل بیت من اند، بعد از آن نزدیک تر به من، بعد از آن نزدیک تر، بعد از ایشان انصار را، بعد از آن کسی که ایمان به من آورده است و متابعت من نموده است از اهل یمن، بعد از آن سایر عرب، بعد از آن اهل عجم را.

ص: ۱۴

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۲: ۶۲۰.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۲۰.

سند شصت و چهارم: شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جمیع اهل بیت خود

من الذخایر: وعن جابر بن عبد الله رضی الله عنه، قال: كان لآل رسول الله صلى الله عليه وآله خادم يخدمهم، يقال لها: بريره، فلقبها رجل، فقال لها: غطى شعثاتك (١)، فإن محمداً صلى الله عليه وآله لن يغنى عنك من الله شيئاً.

قال: فأخبرته صلى الله عليه وآله، فخرج يجرّ رداءه محماره وجنتاه، وكنا معشر الأنصار نعرف غضبه بجرّ رداءه وحمرة وجنتيه، فأخذنا السلاح ثم أتينا، فقلنا: يا رسول الله مرنا بما شئت، والذي بعثك بالحق لو أمرتنا بآبائنا وأمّهاتنا وأولادنا لمضينا لقولك فيهم.

ثم صعد المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: من أنا؟ قالوا: أنت رسول الله، قال: نعم ولكن من أنا؟ قلنا: محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف، قال: أنا سيد ولد آدم ولا فخر، وأول من ينفض التراب عن رأسه ولا فخر، وأول داخل الجنة ولا فخر، وصاحب لواء الحمد ولا فخر، وفي ظلال الرحمن يوم لا ظل إلا ظله ولا فخر، ما بال قوم يزعمون أنّ رحمتي لا ينفع، بل حتى يبلغ حاء كم (٢)، وهو أحد قبيلتين من اليمن، إنني لأشفع فأشفع حتى من أشفع له يشفع فيشفع، حتى إنّ إبليس ليتناول طمعاً في الشفاعه (٣).

يعنى: از جابر بن عبد الله انصاری - رحمه الله - مروی است که گفت: بود از برای آل رسول خدا صلی الله علیه و آله خادمی که خدمت ایشان می کرد نام او بریره بود، پس

ص: ١٥

١- (١) در ذخایر: شعيفاتك.

٢- (٢) الأظهر على ما في هذه النسخة «حتى يبلغ حاء كم» بأن يكون الحاء أحد قبيلتين حكم وحاء منصوباً، مضافاً إلى ضمير الجمع، ولا يكون الكاف والميم عين الفعل ولا مه «منه».

٣- (٣) ذخائر العقبى طبری ص ٦-٧.

رسید به او مردی و گفت: پیوشان موهای پراکنده و متفرق خود را، که محمّد صلی الله علیه و آله رفع نمی کند از تو از جانب خدا هیچ چیز از گناه را.

بریره گفت: خبر دادم رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سخن آن مرد، پس بیرون آمد و حال آن که می کشید رداء خود را، و هر دو طرف روی مبارک آن حضرت سرخ شده بود از غضب، و بودیم ما گروه انصار که می شناختیم غضب آن حضرت را به کشیدن رداء و سرخ شدن هر دو طرف روی مبارکش.

پس برداشتیم اسلحه جنگ را و نزد آن حضرت رفتیم و گفتیم: یا رسول الله بفرما به ما به آنچه خواهی، قسم به خدائی که بر انگیخته است تو را به حق به پیغمبری که اگر امر کنی ما را در باب پدران ما و مادران ما و فرزندان ما به امری البتّه امتثال امر تو خواهیم کرد، و فرمان تو را در باب ایشان خواهیم شنید، یعنی:

مراد این است که بفرما که از که دل گیری تا آنچه بفرمائی نسبت به او بعمل آوریم.

بعد از آن حضرت بر بالای منبر رفت، و حمد و ثنای الهی بجای آورد، پس گفت: کیستم من؟ گفتند مردمان: تو رسول خدایی، حضرت فرمود: بلی و لیکن من کیستم؟ گفتیم ما: تو محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمنافی.

حضرت فرمود: من سید ولد آدمم، و این را از روی فخر نمی گویم، و اوّل کسی که روز حشر خاک از سر او می ریزد و از قبر بر می خیزد منم، و این را از روی فخر نمی گویم، بلکه بیان واقع و حقی می گویم، و اوّل داخل شونده در بهشت منم، و این را از روی فخر نمی گویم، و صاحب علم حمد منم، و از روی فخر نمی گویم، و در سایه های رحمت الهی روزی که نیست سایه ای مگر سایه رحمت خدا منم، و از روی فخر نمی گویم، یعنی: از تفضّلات الهی است، و به سعی کسی نمی شود.

چه چیز است در خاطر قومی و جماعتی که گمان می کنند و می گویند به بریره توّسل به رحم و خویشی من نفع نمی دهد، بلکه نفع می دهد به مرتبه ای که شفاعت من می رسد به قبیله ای که مشهور است در میان شما به اسم «حاء» و آن یکی از دو قبیله یمن است، و می نماید که ایشان از جفات و حفات عرب و ابعده منسوبان آن حضرت باشند.

به تحقیق که شفاعت می کنم و قبول می شود شفاعت من به مرتبه ای که کسی را که من شفاعت کنم، او نیز شفاعت دیگری می کند، و قبول می شود شفاعت او، و به مرتبه ای می رسد این شفاعت کردن که ابلیس سرکش در آن وقت گردن می کشد از روی طمع در شفاعت، پس چون توّسل به اقارب من نفع نخواهد داشت، و من مستشفع نتوانم شد کسی را از گناه؟

و از سؤال نمودن آن حضرت مکرر که «من أنا» دور نیست که منظور آن حضرت از تکرار آن باشد که مسئولین جوابی بگویند که مشعر بر اعلا مراتب فضایل آن حضرت باشد، و چون ایشان نگفتند خود متوجه شده فرمودند.

و مؤید این معنا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رعایت صلّه رحم ابعده اقربای خود می فرموده اند، آن است که در بعضی روایات عامّه واقع شده که: قال صلی الله علیه و آله: سیفتح علیکم مصر فاستوصوا بأهلها، فإنّ لهم رحماً وصهراً.

وآراد بالرحم امّ إسماعیل بن إبراهيم، فإنّها كانت قبطیه، والمراد بالصهر امّ ولده إبراهيم؛ لأنّها كانت قبطیه.

وأيضاً وارد است که قال صلی الله علیه و آله: لو عاش إبراهيم لأعتقت أحواله ولو وضعت الجزیه عن کلّ قبطی (۱).

وروی ولد الشیخ الطوسی فی مجالسه، عن أبیه، باسناده عن امّ سلمه: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله أوصی عند وفاته أن یرج الیهود والنصارى من جزیره العرب، و

ص: ۱۷

قال: الله في القبط، فإنكم ستظهرون عليهم، ويكونون لكم عدّه وأعواناً في سبيل الله(١).

ومحمد بن إسحاق در کتاب خود گفته: که سید ما صلوات الله وسلامه عليه گفت: إذا فتحتم مصرأ، فاستوصوا بأهلها خيراً، فإنّ لهم ذمه ورحماً.

وبه روایت دیگر: فإنّ لهم نسباً وصهراً.

صحابه را گفت: چون بعد از وفات من مصر بگشائید با اهل مصر نیکوئی کنید، و ایشان را مراعات نمائید، که اهل مصر با من خویشی و پیوستگی دارند، پس خویشی اهل مصر با رسول الله صلی الله علیه و آله آن است که هاجر امّ إسماعیل از مصر بود، و پیوستگی آن است که ماریه قبطیه که سریه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، و ابراهیم از وی بوجود آمد هم از اهل مصر بود، و ماریه کنیزگی بود که پادشاه اسکندریه او را تحفه به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاده بود، و نام آن پادشاه مقوقس بود، والله اعلم.

تم ما نقل منه.

و ابن اثیر در نهاییه نقل نموده: فی حدیث ابي ذرّ: «ستفتحون أرضاً يذكر فيها القيراط، فاستوصوا بأهلها خيراً، فإنّ لهم ذمه ورحماً» إنّ هاجر امّ إسماعیل علیه السلام کانت قبطیه من أهل مصر(٢).

وقال فی موضع آخر منه: فيه: «نحن نازلون بخيف بنی کنانه حیث تقاسموا علی الکفر» تقاسموا من القسم: اليمين، أي: تحالفوا، يريد لئما تعاهدت قريش علی مقاطعه بنی هاشم وترك مخالطتهم(٣).

و این حدیث به نحوی که ابن اثیر نقل نموده دالّ است بر آن که مقاطعه و ترک مخالطه بنی هاشم کفر بوده.

ص: ۱۸

۱- (۱) امالی شیخ طوسی ص ۴۰۴ ح ۹۰۵.

۲- (۲) نهاییه ابن اثیر ۳: ۴۲.

۳- (۳) نهاییه ابن اثیر ۳: ۶۲-۶۳.

وفى الروضه من الكافى: عن أبى عبدالله عليه السلام، قال: الناس معادن كمعادن الذهب والفضة، فمن كان له فى الجاهليه أصل، فله فى الإسلام أصل(١).

و در باب حدّ فريه از كتاب حدود تهذيب، و در كتاب علل الشرايع، و باب حدّ قذف از من لا يحضره الفقيه، وارد است: وروى عن صفوان، عن أبى بكر الحضرمى، عن أبى عبدالله عليه السلام، قال: سألته عن رجل يفتري على رجل من جاهليه العرب، قال: يضرب حدّاً، قلت: يضرب حدّاً؟ قال: نعم إنّ ذلك يدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله(٢).

و ملاً مراد رحمه الله در تعليقه سجّاديه فرموده است: ولعلّ معنى يدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قد يكون ذلك ممّا يعاب به رسول الله صلى الله عليه وآله بأن يكون المقدوف من أقاربه، فيحدّ القاذف لئلا يجترىء أحد على مثل ذلك.

و گفته شد به لسان صدق مؤيد اين كلام كه أقول: لعلّ وجهه ما ذكره الشيخ الطبرسى فى تفسير قوله تعالى (لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) ٣ الآيه، من أنّه قيل: إنّ ليس فى العرب قبيله إلاّ ولدت النبى صلى الله عليه وآله وله فيهم نسب، عن ابن عباس(٣).

و اين حكم نسبت به ذريّه رسول الله صلى الله عليه وآله چندين مرتبه در پيش است به تأييد مفهوم اولى، و به تقويت حديث حضرت رسالت صلى الله عليه وآله كه در مجالس المؤمنين در ترجمه سيد على كيا واقع است كه: من أكرم أولادى فقد أكرمنى، ومن أهانهم فقد أهاننى(٤).

ص: ١٩

١- (١) روضه كافي ١٧٧:٨ ح ١٩٧.

٢- (٢) من لا يحضره الفقيه ٤:٤٩ ح ٥٠٦٨، علل الشرائع ص ٣٩٣ ح ٦، تهذيب شيخ طوسى ١٠:٨٧-٨٨ ح ٣٣٩.

٣- (٣) مجمع البيان ٥:١٠٩.

٤- (٤) مجالس المؤمنين ٢:٣٧٥.

سند شصت و پنجم: حرمت ایذاء اقرباى پیغمبر صلی الله علیه و آله

من الذخائر: وعن أبى هريره، قال: جاءت سبيعه بنت أبى لهب إلى رسول الله صلى الله عليه و آله، فقالت: يا رسول الله إن الناس يقولون: أنت بنت حطب النار، فقام رسول الله صلى الله عليه و آله وهو مغضب، وقال: ما بال أقوام يؤذونى فى قرابتى، من آذى قرابتى فقد آذانى، ومن آذانى فقد آذى الله (۱).

و در صواعق مسطور است که: وقدمت بنت أبى لهب المدينه مهاجره، فقيل: لا- تغنى عنك هجرتك أنت بنت حطب النار، فذكرت ذلك للنبي صلى الله عليه و آله، فاشتد غضبه، ثم قال على منبره: ما بال قوم يؤذونى فى نسبى وذوى رحمى، ألا ومن آذى نسبى وذوى رحمى فقد آذانى، ومن آذانى فقد آذى الله.

يعنى: گفت ابوهريره: که آمد سبيعه دختر ابى لهب نزد رسول الله صلى الله عليه و آله و گفت:

يا رسول الله به درستی که مردمان می گویند: که تو دختر حطب نارى، يعنى دختر مرد جهنمى که ابولهب باشد.

پس بر خواست رسول الله صلى الله عليه و آله و او غضبناك بود از آزار نمودن مردم سبيعه را، و طعن زدن او را به آن طعن، و گفت: چیست حال جماعتى که ایذاء و آزار می کنند مرا در آزار نمودن اقوام و خویشان من، كسى که ایذاء نماید اقرباى مرا بتحقيق که ایذاء من نموده، و كسى که ایذاء رساند به من، پس بتحقيق که ایذاء من نموده، و كسى که ایذاء رساند به من پس بتحقيق که ایذاء رسانیده خدا را.

و موافق آنچه در صواعق محرقه مرقوم است در ذکر این حدیث هر چند به طرق کثیره و انحاء مختلفه وارد شده که مضامین همه قریب به هم است.

لیکن مضمون بعضی از آن که در این کتاب ایراد شد ترجمه اش این است که:

ص: ۲۰

وارد مدینه شد دختر ابی لهب به سبب هجرت از مکه، شخصی به او گفت: که دفع نمی کند از تو هجرت تو عذاب و ننگ را تو دختر حطب الناری، پس عرض نمود سخن آن شخص را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

پس شدید شد غضب آن حضرت، و بعد از آن بر منبر بر آمد و گفت: که چه می رسد به خاطر جمعی که آزار می کنند مرا در آزار نمودن نسب و صاحبان رحم من، آگاه شوید و بدانید که کسی که آزار کند ذوی نسب مرا و صاحبان رحم مرا، پس که مرا آزار کرده، و کسی که آزار کند مرا، پس بتحقیق که آزار کرده است خدا را.

و از لفظ «ذوی رحمی» که بعنوان جمع مذکور شده، مستفاد می شود شمول جمیع اقارب را.

و این حدیث صریح است در آن که حرمت نسب و اقرباء رسول الله صلی الله علیه و آله هر چند بعید باشند مرعی باید داشت، و امر سهلی که باعث ملال ایشان باشد هر چند حق باشد بعنوان طعن به ایشان نمی توان گفت، و الا ایذاء پیغمبر نموده خواهد بود، و به لعن ابدی گرفتار خواهد شد.

و حجت بر این مدعاست این آیه کریمه که (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) یعنی: به درستی که آنان که ایذاء می کنند خدا و رسول را، لعنت کرده است ایشان را خدای تعالی در دنیا و آخرت، و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده.

پس ایذاء اقرباء حضرت رسول صلی الله علیه و آله حرام و موجب لعن است، و اکرام و احترام ایشان موافق این حدیث و غیر این لازم و لازب.

من العمده: وبالإسناد المُقَدَّم، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ:

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظَفَّرِ بْنِ مُوسَى بْنِ عَيْسَى الْحَافِظُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حُمَيْدِ بْنِ الرَّبِيعِ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَيْلَانُ بْنُ أَبِي عُمَرَ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ الْحَرْبِيِّ، عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدِ الْغِفَارِيِّ، قَالَ: لَمَّا قَدِمَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَدِينَةَ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ بُيُوتٌ يَبْتَئُونَ فِيهَا، فَكَانُوا يَبْتَئُونَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَبْتَئُوا فِي الْمَسْجِدِ فَتَحْتَلِمُوا.

ثُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ بَنَوْا بُيُوتًا حَوْلَ الْمَسْجِدِ، وَجَعَلُوا أَبْوَابَهَا إِلَى الْمَسْجِدِ، وَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، فَنَادَى: أَيُّهَا بَكْرُ، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْمُرُكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ، وَتَسُدَّ بَابَكَ الَّذِي فِيهِ، فَقَالَ: سَمِعْنَا وَطَاعَهُ، فَسَدَّ بَابَهُ وَخَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ.

ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى عُمَرَ، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْمُرُكَ أَنْ تَسُدَّ بَابَكَ الَّذِي فِي الْمَسْجِدِ وَتَخْرُجَ مِنْهُ، فَقَالَ: سَمِعْنَا وَطَاعَهُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، غَيْرَ أَنِّي أَرْغَبُ إِلَى اللَّهِ فِي خُوحِهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَبْلَغُهُ مُعَاذٌ مَا قَالَ عُمَرُ.

ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى عُثْمَانَ وَعِنْدَهُ رُفَيْهُ، فَقَالَ: سَمِعْنَا وَطَاعَهُ، فَسَدَّ بَابَهُ وَخَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى حَمْزَةَ، فَسَدَّ بَابَهُ وَقَالَ: سَمِعْنَا وَطَاعَهُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ.

وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى ذَلِكَ يَتَرَدَّدُ، وَلَا يَدْرِي أَهْوَى فِيمَنْ يُقِيمُ أَوْ فِيمَنْ يَخْرُجُ، وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ بَنَى لَهُ بَيْتًا فِي الْمَسْجِدِ بَيْنَ أُبْيَاتِهِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اسْكُنْ طَاهِرًا مُطَهَّرًا.

فَبَلَغَ حَمْزَةَ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ تَخْرُجْنَا وَتُمْسِكُ غُلْمَانَ بَنِي

عَبِيدِ الْمُطَلَّبِ، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا، لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ مَا جَعَلْتُ مَنْ دُونَكُمْ مِنْ أَحَدٍ، وَاللَّهِ مَا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ إِلَّا اللَّهُ، وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، أُبَشِّرُ، فَبَشَّرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَتَلَ يَوْمَ أُحُدٍ شَهِيدًا.

وَ نَفَسَ ذَلِكَ رِجَالٌ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَجَدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ، وَتَبَيَّنَ فَضْلُهُ عَلَيْهِمْ وَعَلَى غَيْرِهِمْ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَامَ خَطِيبًا، فَقَالَ: إِنَّ رِجَالَ يَجِدُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ فِي أَنْ أُسْكِنَ عَلِيًّا فِي الْمَسْجِدِ، وَاللَّهِ مَا أَخْرَجْتُهُمْ وَلَا أَسْكِنْتُهُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ مُوسَى وَأَخِيهِ (أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ).

وَأَمَرَ مُوسَى أَنْ لَا يَسْكُنَ مَسْجِدَهُ، وَلَا يَنْكِحَ فِيهِ، وَلَا يَدْخُلَهُ إِلَّا هَارُونَ وَذُرِّيَّتُهُ، وَأَنَّ عَلِيًّا مَنِيَّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَهُوَ أَخِي دُونَ أَهْلِي، وَلَا يَحِلُّ مَسْجِدِي لِأَحَدٍ يَنْكِحُ فِيهِ النِّسَاءَ إِلَّا عَلِيٌّ وَذُرِّيَّتُهُ، فَمَنْ سَاءَ فَهَاهُنَا، وَأَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى نَحْوِ الشَّامِ (١).

یعنی: وقتی که آمدند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به مدینه طیبه، نبود از برای ایشان خانه ها که شب به روز آورند در او، پس بودند صحابه که شب در مسجد بسر می بردند، و محتلم می شدند در مسجد مدینه، بعد از آن بنا گذاشتند قوم خانه ها در دور مسجد، و گردانیدند درهای خانه ها را به مسجد.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد به سوی ایشان معاذ بن جبل را، پس ندا کرد ابابکر را، و گفت: به تحقیق که خدای تعالی امر کرده است به تو این که بیرون روی از مسجد، و ببندی آن در خانه خود را که در مسجد باز نموده ای، و بیرون روی از مسجد، پس گفت ابوبکر: فرمان بردارم و اطاعت می کنم، پس سد نمود دری را که از جانب مسجد باز نموده بود و بیرون رفت از مسجد.

ص: ۲۳

بعد از آن فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را نزد عمر که سد باب خود نموده از مسجد بیرون رود، پس گفت معاذ بن جبل: که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرموده است تو را که ببندی در خانه خود را که در مسجد باز نموده ای و بیرون روی از مسجد، پس او هم قبول نمود و گفت: می شنوم این حکم را و اطاعت خدا و رسول او می کنم، لکن من رغبت و امید دارم از خدا که روزنه ای از خانه خود به مسجد داشته باشم، پس عرض کرد به حضرت خیر البشر معاذ آن چه عمر گفته بود.

بعد از آن فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد عثمان که او نیز سد باب خود نموده از مسجد بیرون رود، با وجود آن که رقیه به زوجیت نزد او بود، پس گفت او به دستور آن دو نفر اطاعت نموده، و سد باب خود نموده بیرون رفت از مسجد.

بعد از آن فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد حمزه به دستور، پس سد کرد حمزه در خانه خود را و گفت: می شنوم و اطاعت خدا و رسول من کنم.

و حضرت امیر مؤمنان و پیشوای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام متردد بود، و نمی دانست که آیا از ایشان است که در مسجد باید مقیم باشد، یا از جمعی است که باید بیرون رود، و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنا کرده بود از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خانه ای در مسجد میان خانه های خود، پس گفت رسول صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام: بنشین و ساکن شو پاک و پاکیزه در این مسجد.

پس رسید به حمزه سید الشهداء قول رسول صلی الله علیه و آله مر علی را که تو ساکن شو، پس گفت حمزه: یا محمد بیرون کردی ما را و نگاه می داری پسرانی را که اولاد عبدالمطلب اند، و سنّ ایشان از ما کمتر است.

پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله به حمزه سید الشهداء: من نگاه نداشتم او را، اگر اختیار با من می بود به غیر از شما کسی را نگاه نمی داشتم، به خدا قسم که این

عطیه را نداده است به علی بن ابی طالب مگر خدا، و به تحقیق که تو ای حمزه بر خوبی و نیکی هستی از جانب خدا و رسول خدا شاد باش، پس بشارت داد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را به خوبی، و این بود که حمزه شهید شد در روز جنگ احد.

و حسد بردند بر امیرالمؤمنین علیه السلام که او امر به اخراج نشد، و فرمودند: که تو ساکن باش، پس یافتند در نفسهای خود منشأ حسد، و ظاهر شد بزرگی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و زیادتی آن سرور بر ایشان و بر غیر ایشان از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله، پس رسید به پیغمبر صلی الله علیه و آله این که حسد بردند مردم بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این امر.

پس بر خواست رسول الله صلی الله علیه و آله و خطبه خواند و فرمود: به تحقیق که مردم می یابند چیزی در دل خود در این که من ساکن گردانیده ام علی را در مسجد، به خدا قسم که بیرون نکردم ایشان را، و من ساکن نگردانیدم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را.

به تحقیق که خدای عزوجل وحی فرستاد به موسی علیه السلام و برادر او هارون که:

منزلی بسازید برای قوم خود در مصر خانه ها، و بگردانید خانه های خود را قبله، و برپا دارید نماز را، و مأمور شد موسی علیه السلام این را که مسکن نکنند، و جماع نکنند در مسجد او، و داخل نشود در آن مسجد احدی مگر هارون و ذریه هارون.

و به تحقیق که علی به منزله هارون است از موسی نسبتش به من، و علی برادر من است میان اهل من، و حلال نیست مسجد من کسی را که جماع کند در این مسجد زنان را مگر علی و ذریه علی، پس اگر کسی خواهد که مسجد موسی که هارون و اولاد هارون خانه نموده اند به بیند اینجاست، و اشاره فرمود به دست مبارک خود به جانب شام.

پس ذریئه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از اخراج مسجد مدینه مستثنی شده اند، و سه نفر از آنها خارجی شدند صورتاً و معنأً، چنان که عبارت «وَأَنْتَ لَعَلَى خَيْرٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نسبت به حمزه اشاره ای است بر این معنا.

و ممکن است که وجه این تفصیل خاص بر ذریه آن باشد که ایشان چون تطهیر نموده اند ثياب ابدان خود را سابقاً و لاحقاً از رجس شرک و عبادت اوتان و امثال آن، همیشه قائل به وحدت واحد حقیقی بوده اند، پس به ایشان تفویض این خصایص خاص شده که از آن جمله است جواز دخول ایشان با جنابت در مسجد مدینه رسول صلی الله علیه و آله.

چنان چه مؤید این مطلب در تفسیر علی بن ابراهیم واقع است: که روی آن رجلاً سأل أبا عبد الله عليه السلام عن شيء فلم يجبه، فقال له: إن كنت ابن أبيك فإنك من أولاد عبدة الأصنام، فقال له: كذبت إن الله تعالى أمر إبراهيم أن ينزل إسماعيل بمكة ففعل، فقال إبراهيم: (رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ) ۱ فلم يعبد أحد من ولد إسماعيل صنماً قط، ولكن العرب عبدة الأصنام، وقالت بنو إسماعيل: هؤلاء شفعاؤنا عند الله، فكفرت ولم تعبد الأصنام (۱).

و بنحوی که شیخ طبرسی اعلی الله نفسه القدوسی در کتاب احتجاج و صدوق رحمه الله در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه ایراد نموده اند: عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي، قال: كان فيما ورد علي من الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان العمري قدس الله روحه في جواب مسائل إلى صاحب الزمان عليه السلام: أَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمُصَلِّي وَالنَّارِ وَالصَّوْرَةِ وَالسَّرَاجِ بَيْنَ يَدَيْهِ هَلْ تَجُوزُ صَلَاتُهُ؟

ص: ۲۶

فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اخْتَلَفُوا فِي ذَلِكَ قَبْلَكَ، فَإِنَّهُ جَائِزٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَوْلَادِ عَبْدِهِ الْأَصْنَامِ وَالنَّيْرَانِ أَنْ يُصَلِّيَ وَالنَّارُ وَالسَّرَاجُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا يُجُوزُ ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلَادِ عَبْدِهِ الْأَوْثَانِ وَالنَّيْرَانِ (۱).

مجموعه مضمون این حدیث این است که مثالها و آتش پیش روی مصلی ضرر ندارد، هرگاه احدی از پدران ایشان تمثالها و آتش را پرستش نکرده اند.

و قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح همین معنا را به روایتی نقل نموده.

و این کلام مشعله افروز و روشنی بخش است فائده براهت ذریه علی و فاطمه علیهما السلام را از رجس کفر، وهو فی الظهور کالنور علی شاهی الطور، به دلیل آن که عدم شرک ذریه و تطهیر ایشان از آباء کرام علیهم السلام الی الآن ظاهر است.

پس چون رجس عبادت نار و اوثان و صور از ایشان سلب شده، دور نیست که از این صورت چنان چه در همین سند اشاره به آن بوجه مسطور فوق مصور شده، و موافق خبر اثبات عدم شرک ذریه صورت گرفت، سلب بعضی از تأثیرات نجاست باطنی جنابت از ایشان شده، مرخص بدخول مسجد نبی صلی الله علیه و آله که محل مطهرین است شده باشند.

و به نحوی که مکرر مرقوم شد، توفیق یافتن ایمان و توبه ایشان موافق آیه و حدیث هر چند قلیل از وقت قبل از فوت باشد، مؤید این تطهیر است، و ممکن است که بعضی که تعمیم آیه تطهیر بجمیع ذریه نموده اند، در این صورت این معنا را منظور داشته باشد.

و مؤید تنزیه ایشان است از شرک آنچه در سند هیجدهم در حدیث مکالمه حضرت امام رضا علیه السلام با مأمون سمت ذکر یافت، که در بیان آیه مودت و لزوم محبت ذی القربی فرمودند: ولم يفترض الله تعالى مودتهم إلا وقد علم أنهم لا

ص: ۲۷

یرتدون عن الدین ابدأً (۱). چنان چه با ترجمه مذکور شد در موضع خودش.

و این عدم ارتداد ذریه از دین سرّی است از اسرار لزوم محبت ایشان عقلاً، و حجّتی است در آنچه در این اسناد مرقوم شده.

و حدیث نجاشی در ترجمه برادر دعبل خزاعی شاعر که سابقاً مذکور شد به این عبارت که: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ لَحْمَ وَلَدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ عَلَى النَّارِ (۲). و أمثاله مؤید تحقّق و رسوخ ایمان ایشان است، پس محبتین به محبت این قوم همیشه متذکر ایمان خواهند بود به سبب عدم ارتداد ایشان.

و در سند سی و یکم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سمت ذکر یافت که چون آن حضرت مبالغه در سفارش اهل بیت خود به ائمت خود فرموده، گفتند سه مرتبه که «أذکرکم الله فی اهل بیته» یعنی: اهل بیت باعث اند بر آن که شما خدا را فراموش نکنید علی أحد التوجیهین، کما مضی.

و در ذیل همین حدیث راوی بیان نموده اهل بیت را بمن حرم الصدقه علیه، که شامل جمیع بنی هاشم است تا انقراض عالم، پس مستفاد شد که رابطه و محبت با ایشان رابطه و محبت با ذکر الهی است.

و این حدیث در کتب سلف مشهور، و قریب به تواتر است، و در سند صد و سیم عدم تذکر الهی در ضمن تفسیر آیه شریفه (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا) ۳ که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: واللّه این آیه در شأن اعدای اهل بیت است مشعباً مرقوم گردیده.

و طهارت طینت طیبیه صاحب تربت مدینه علم صلی الله علیه و آله یقین که بمرتبه قاب قوسین أو ادنی، فوق طهارت تراب مسجد مدینه است، و به نحوی که مسجد

ص: ۲۸

۱- (۱) امالی شیخ صدوق ص ۶۲۰.

۲- (۲) رجال نجاشی ص ۲۷۷ شماره: ۷۲۷.

مکان ذکر الهی است، ایشان مذکر ذکر الهی اند.

و موافق شرف مکان بالمکین در اعلا- مرتبه از مکان خواهند بود، و پر ظاهر است که این نفعی است که از محبت مأموره عاید محبت بخصوصه می شود، پس اولی آن است که محبت این اختصاص را ملاحظه نموده متذکر شوند، و خدا را منظور دارند، کلاً سيعلمون ثم کلاً سيعلمون.

سند شصت و هفتم: تعمیم حکم نسبت بجمیع ذریه در حدیث سد ابواب

در کتاب تقدمه تقويم الايمان، جدّ داعی خاتم المجتهدین سلاله سید الثقلین ثالث المعلمین، میر محمدباقر الداماد الحسینی - رُوِّحَ اللهُ تَعَالَى رُوْحَهُ وَزَادَ فِي الْفِرْدَوْسِ فَتُوْحَهُ - ایراد نموده است: روى الحافظ الاصفهانی مرفوعاً إلى ابن عباس، قال: حدّثني النبي صلى الله عليه و آله قال: إنّ علياً منّي وأنا منه، ثم قال لعلي عليه السلام: أنت وارثي، وقال: إنّ موسى سأل الله تعالى أن يطهر مسجداً لا يسكنه إلا موسى وهارون وأبناء هارون، وأنّي سألت الله أن يطهر مسجداً لك ولذريتك من بعدك.

ثم أرسل إلى أبي بكر أن سدّ بابك، فاسترجع وقال: فعل هذا بغيري؟ فقيل: لا، قال: سمعاً وطاعة، فسدّ بابه، ثم أرسل إلى عمر، فقال: سدّ بابك، فاسترجع وقال:

فعل هذا بغيري؟ فقيل: بأبي بكر، فقال لي: بأبي بكر اسوه حسنه، فسدّ بابه، ثم ذكر رجلاً آخر سدّ النبي بابه، وذكر كلاماً.

ثم قال: فصعد النبي صلى الله عليه و آله المنبر، فقال: ما أنا سدّدت أبوابكم، ولا أنا فتحت باب علي، ولكن الله سدّ أبوابكم وفتح باب علي (1).

ص: ۲۹

یعنی: ابن عباس گفت: که خبر داد مرا حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و فرمود:

بتحقیق که علی از من است و من از اویم، بعد از آن فرمود مر علی را که: تو وارث منی، و فرمود که: بتحقیق که موسی سؤال نمود از خدای تعالی این را که پاک گرداند مسجدی را که ساکن نشود در او مگر موسی و هارون و فرزندان هارون.

و بتحقیق که من از خدا سؤال نمودم این را که پاک گرداند مسجدی را از برای تو و از برای ذریه تو بعد از تو.

پس فرستاد نزد ابی بکر که ببند در خانه خود را، پس ابی بکر استرجاع نمود، یعنی کلمه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری ساخت و گفت که: کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حکم را به غیر من؟ شخصی گفت: نه، ابابکر گفت:

می شنوم و اطاعت می کنم، پس بست در خانه خود را.

بعد از آن فرستاد به سوی عمر و فرمود که: ببند در خانه خود را، عمر گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، به کسی دیگر این نحو امر شده است؟ گفتند: به ابی بکر، گفت عمر که: هست مرا به ذات ابی بکر اعتقادی نیکو و پسندیده که از حق آن این است که به آن اقتدا کنم، پس بست عمر در خانه خود را.

بعد از آن نقل کرد راوی مردی را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سد در خانه او نموده بود، و سخنی چند گفته بود.

بعد از آن گفت راوی: که بالا رفت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر و گفت: نیستم من که امر نموده باشم به سد درهای خانه های شما، و نه گشوده باشم در خانه علی را از پیش خود، و لیکن خدای تعالی بسته است درهای خانه های شما را از مسجد و گشاده است در خانه علی را.

وفی کتاب نهج الایمان تألیف صاحب نخب المناقب: روی أبوزکریا ابن منده الاصفهانی الحافظ فی مسانید المأمون، ورفع الحديث إلى ابن عباس، قال:

قال:

حدّثني النبي صلى الله عليه وآله قال: إنّ علياً منّي، ثمّ قال لعلي: أنت وارثي، وقال: إنّ موسى عليه السلام سأل الله تعالى أن يطهّر مسجداً لا يسكنه إلاّ موسى وهارون وأبناء هارون، وأنى سألت الله أن يطهّر مسجداً لك ولذريّتك من بعدك. الحديث (١).

وفي كتاب لؤلؤ المضيء في مناقب آل النبي صلى الله عليه وآله: ذكر الواقدي وابن إسحاق أنّه لم يزل على وولده في بيته إلى أيام عبدالملك بن مروان، وعرف الخبر، فحسد القوم على ذلك واغتاط، وأمر بهدم الدار، وتظاهر أنّه يريد أن يزداد في المسجد، وكان فيه زيد بن علي بن الحسين، فقال: لا أخرج ولا أمكّن من هدمها، فضرب بالسياط، وتصايح الناس، وأخرج عند ذلك، فهدم الدار وزيد بن علي بن الحسين في المسجد.

و از لفظ «لذريّتك ومن بعدك» و مسکن نمودن زيد در آن مسجد، تعميم حکم نسبت به جميع اهل بيت از ذريه مستفاد می شود.

سند شصت و هشتم: ادامه بحث حديث سدّ ابواب

سيد المجتهدين رحمه الله در مقدمه آورده: روى الزمخشري الذي صبغت يده بالبراعه في الكشاف وفي الفائق، أنّه قال سعد: لمّا نودي ليخرج من في المسجد إلاّ آل الرسول وآل علي، خرجنا من المسجد نجرّ قلاعنا. وهو جمع قلع، وهو الكنف (٢).

يعني: روايت کرده است زمخشري در فايق که سعد بن وقاص گفت که: چون ندا کرده شد که بيرون روند هر که در مسجد است مگر آل رسول و آل علي،

ص: ٣١

١- (١) نهج الايمان ابن جبر ص ٤٣٦-٤٣٧.

٢- (٢) شرح تقديمه تقويم الايمان ص ٩٨.

بیرون رفتیم در حالی که می کشیدیم ظروف امتعه و اسباب خود را از جهت بیرون رفتن.

و نیز در مقدمه ایراد فرموده اند: وروی عظیم شرآهم للأحادیث ابن الأثیر فی نهایته، فقال: ومنه حدیث سعد، قال: لَمَا نودی لیخرج من فی المسجد إلا آل رسول الله صلی الله علیه و آله و آل علی، خرجنا من المسجد نجرّ قلاعنا. آی: کنفنا وامتعتنا.

واحدها قلع بالفتح، وهو الكنف يكون فيه زاد الراعى ومتاعه(۱).

قلاع ظروفی است که در آن زاد و متاع را می باشد چون کنف، یعنی: وقتی که مأمور شدیم ما به خروج از مسجد، و باقی ماندند آل رسول الله صلی الله علیه و آله و آل علی علیه السلام در آن، بیرون می رفتیم و حال آن که می کشیدیم ظروف اسباب وامتعه خود را به منزلهای خود.

سند شصت و نهم: توجیه حدیث حرمت جنب در مسجد

من کتاب علل الشرایع ابن بابویه - رحمه الله - باسناد خود، نقل نموده از حذیفه بن اسید الغفاری که گفت: إنَّ النبی صلی الله علیه و آله قام خطیباً، فقال: إنَّ رجالاً لا یجدون فی أنفسهم أن أسکن علیاً فی المسجد وأخرجهم، والله ما أخرجتهم وأسکنته، بل الله أخرجهم وأسکنه، إنَّ الله عزوجلّ أوحى إلى موسى وأخيه أن تبوءا لقومكما بمصر بیوتاً، ولا ینکح فیہ، ولا یدخله جنب إلا هارون وذریته، وإنَّ علیاً منی بمنزله هارون من موسی، وهو أخی دون أهلی، ولا یحلّ لأحد أن

ص: ۳۲

ينكح فيه النساء إلا على وذريته، فمن شاء (١) هاهنا، وأشار بيده نحو الشام (٢).

ترجمه این حدیث از ترجمه احادیث سابقه معلوم می شود.

و صدوق ایضاً این حدیث را در باب النوادر قبل از باب معرفه الکبایر از کتاب من لا یحضره الفقیه ایراد نموده است، به این عبارت که: قال النبی صلی الله علیه و آله: لا یحلّ لأحد أن یجنب فی هذا المسجد إلا أنا وعلی وفاطمه والحسن والحسین، ومن کان من أهلی فإنه منی (٣).

وفی کتاب سلیم بن قیس الهلالی: سمعت أمیرالمؤمنین علیه السلام یقول: کأنی أنظر إلی رسول الله صلی الله علیه و آله بصحن مسجده یقول: ألا أنه لا یحلّ مسجدي لجنب ولا حیض غیری و غیر أخی و ابنتی و نسائی و خدمی و حشمی، ألا هل سمعتم؟ ألا هل بینت لکم؟ ألا لا تضلّوا، ینادی بذلك نداءً (٤).

وفی تفسیر الإمام الهمام الحسن العسکری علیه وعلی آباءه الصلاه والسلام، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا ینبغی لأحد یؤمن بالله والیوم الآخر ینت فی هذا المسجد جنباً إلا محمّداً وعلی وفاطمه والحسن والحسین، والمنتجبون من آلهم، الطیبون من أولادهم (٥).

از این حدیث و حدیث سابق تعمیم حکم استفاد می شود، و پر ظاهر است که هر گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اولاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و جعفر را بنون و بنات خود فرموده باشند چنان چه گذشت، کمتر از خدم و حشم نخواهند بود، سیما موافق حدیث شصت و هفتم که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله: أن یطهر مسجداً لک ولذریّتک من بعدک.

ص: ۳۳

۱- (۱) در علل: ساءه.

۲- (۲) علل الشرائع شیخ صدوق ص ۲۰۲ ح ۳.

۳- (۳) من لا یحضره الفقیه ۳: ۵۵۷-۵۵۸ ح ۴۹۱۵.

۴- (۴) کتاب سلیم بن قیس هلالی ص ۸۸۰ ح ۵۱.

۵- (۵) تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص ۱۸.

و اگر از بعضی احادیث اختصاص این حکم معلوم گردد، چنان چه شیخ محدّث در کتاب نکاح بدایه الهدایه فرموده است: و یحرم الجماع والانزال فی المسجد لغير المعصوم. ممکن است که بنا بر وجود مختصّین در آن زمان باشد، و حکم از جهت موافقت اخبار به جمیع ذرّیه تعمیم داشته باشد.

و لفظ «منتجبون و طیبون» منافی شمول نسبت به جمیع اولاد موافق بعض اخبار و روایات که مرقوم در این رساله شده است نیست، خصوص لفظ «أولادهم» که بحسب ظاهر شامل اولاد حضرت امام حسن علیه السلام است که ائمه نبودند، واللّه یعلم، لکن یجب الاحتیاط فی النکاح زیاده عن غیره.

وقال الطیبی فی شرح المشکاه بعد ایراد هذا الحدیث: قوله «لا یحلّ لأحد أن یجنب» ظاهر «أن یجنب» فاعلاً لقوله «لا یحلّ» و فی المسجد ظرف لیجنب، و فیہ إشکال، ولذلك أوّله ضرار بن صرر.

والقاضی البیضاوی ذکر فی شرحه أنّه لا یحلّ لأحد یستطرفه جنباً غیرى و غیرک، موافقاً لبعض الروایات التی بعنوان الخطاب، ثمّ ذکر ما أورده بقوله: هذا إنّما یستقیم إذا جعل یجنب صفه لأحد، و متعلّق الجار محذوفاً، فیکون تقدیر الکلام: لا یحلّ لأحد یصیبه الجنابه یمرّ فی هذا المسجد غیرى و غیرک، و کان ممّر دارهما خاصّه فی المسجد.

أقول: والإشاره بقوله «هذا المسجد» مشعره بأنّ الاختصاصات بهذا الحکم لیس لغيره من المساجد، و لیس ذلك إلاّ أن یکون باب رسول اللّه صلی الله علیه و آله یفتح إلى المسجد، و کذا باب علی علیه السلام، یؤیّده حدیث ابن عبّاس رضی الله عنهما فی الفصل الثالث أمر بسدّ الأبواب إلاّ باب علی. انتهى کلامه.

و أقول: لا یخفی أنّ هذا التأویل من بدع التأویلات و أركسها، وأنّ هذا المأول

قرع باب العصيه والعناد معاده لباب مدينه العلم والحكمه من جميع الأبواب، والظاهر أنّ هذا الكلام من الطيبي لعدم طيب المولد، والتقدير خلاف الظاهر، على أنّ المأمور به لنافى الأخبار مخالفتهم.

سند هفتادم: وجوب رعايت حقوق آل محمد صلى الله عليه وآله

من كتاب الكافي لمحمد بن يعقوب الكليني رحمه الله: أحمد بن مهران، عن عبدالعظيم بن عبدالله، عن محمد بن الفضل، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد صلى الله عليه وآله هكذا: «فبدّل الذين ظلموا - آل محمد حقهم - قولاً - غير الذي قيل لهم فأنزلنا على الذين ظلموا - آل محمد حقهم - رجلاً من السماء بما كانوا يفسقون» (۱).

يعنى: حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود: که نازل شد جبرئيل عليه السلام بر محمد صلى الله عليه وآله به اين آيه همچنين که «فبدّل الذين ظلموا» تا آخر.

يعنى: پس تبديل و تغيير دادند آنان که ستم کرده بودند در حق آل محمد در حق ايشان گفتارى را غير آنچه گفته شده بود مر ايشان را، پس فرستاديم بر ظالمان حقوق آل محمد عذابى از جانب آسمان به سبب فسق ايشان.

حاصل معنا: آن که بدل کردند و بگردانيدند آنها که ستم کردند آل محمد را و ادا نمودند در حق ايشان به آنچه مأمور شده اند، و آن تبديل به گفتارى بود غير آنچه گفته شده بود مر ايشان را، پس فرو فرستاديم بر جمعى که ستم کرده بودند در حق آل محمد به تغيير گفتار و کردار عذابى و عقوبتى مقدر از آسمان به سبب آنچه بودند که بيرون مى رفتند از فرمان ما که در حق آل محمد واقع شده.

ص: ۳۵

پس معلوم شد که حقوق آل محمّد را باید رعایت کرد، به این نحو که ائمه طاهرين را به امامت، و غير ايشان را به محبت و مودت که عوض اجر نبوت است احقاق حق نمود، و الا تارك اين معنا از جمله ظالمان در حق آل محمّد خواهد بود، و عذاب و عقوبت الهی او را فرو خواهد گرفت.

سند هفتاد و یکم: خداوند نمی آمرزد ظالمان آل محمّد را

أيضاً من الكافي: وبهذا الاسناد، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن محمد بن الفضل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا: «إنّ الذين كفروا وظلموا آل محمّد حقّهم لم يكن الله ليغفر لهم ولا يهديهم طريقاً إلاّ طريق جهنّم خالدین فيها أبداً وكان ذلك على الله يسيراً» (۱).

یعنی: حضرت امام محمّد باقر عليه السلام فرمود: که نازل شد جبرئیل علیه السلام به این آیه همچنين: «إنّ الذين كفروا وظلموا آل محمّد حقّهم» تا آخر.

یعنی: به درستی که آنان که کافر شدند و ظلم و ستم کردند بر آل محمّد صلی الله علیه و آله بمنع ايشان از حقوق ايشان، و ادا نمودند حقوق ايشان را، نیست خدای تعالی که بیامرزد ايشان را، و نه آن که راه نماید ايشان را راهی راست، لیکن راه نماید ايشان را به راه دوزخ، و حال آن که جاوید مانندگان در دوزخ و همیشه ساکن آن خواهند بود، و هست این امر بدخول و خلود ايشان در دوزخ بر حق تعالی.

و حقّ آل محمّد در آیه شریفه شامل حقوق همه آل محمّد هست به این نحو که امامت در خصوص ائمه اطهار صلوات الله عليهم، و محبت از برای جميع اقربای

ص: ۳۶

و علی بن ابراهیم در طی تفسیر کریمه (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا) ۱ یعنی: و زود باشد که بدانند آنان که ستم کردند (أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) بکدام مکان باز خواهند گشت، مراد آن است که منقلب ایشان آتش دوزخ خواهد بود، یعنی مآل ایشان به عذاب شدید و عقاب الیم خواهد کشید، و به هیچ وجه ایشان را آرزوی نجات نباشد.

در تفسیر خود از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام نقل نموده که آن حضرت بعد از تفسیر بعضی از آیات قرآن ذکر نمودند اعداء و ظالمین آل محمّد علیهم السلام را، پس فرمود: (وسيعلم الذين ظلموا آل محمّد حقهم أي منقلب ينقلبون) هکذا والله نزلت، یعنی: بخدا قسم که این آیه همچنین نازل شد (۱).

و از غرایب امور آن که در اوان تألیف کتاب در بعضی از بلاد که در حیطة تصرف اولیاء دولت قاهره نواب سپهر رکاب سید سلاطین زمان اعظم خواقین جهان، ظلّ الله فی العالمین دام دولته إلی یوم الدین، که این نسخه به نام نامی آن ظلّ الله مزین شده، سنگی در رودخانه ای ظاهر شد، و حکام آن بلاد به مستقرّ سریر خلافت و سلطنت فرستادند که به قلم قدرت بدون صنعت احدی از باطن آن نقش این کلمات ظاهر بود، چنان که جمعی که دیدند و خواندند، معلوم بود که مصنوع احدی به غیر از صانع حقیقی نیست.

و صورت آن نقش این است: بسم الله الرحمن الرحيم، لا إله إلا الله، محمّد رسول الله، قتل الإمام الشهيد المظلوم الحسين بن علی بکربلاء، و کتب بدمه بحول الله وإذنه علی أرض و حصار «وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون».

سند هفتاد و دوّم: حرمت استخفاف به عترت پیغمبر علیه السلام

من کتاب جامع الأخبار: قال النبی صلی الله علیه و آله: لا تستخفّوا بفقراء شیعه علی وعترته من بعده، فإنّ الرجل منهم لیشفع فی مثل ربیعه ومضّر(۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که استخفاف مکنید به فقراء شیعه علی علیه السلام وعترت آن حضرت بعد از آن حضرت، پس بتحقیق که مردی از ایشان شفاعت می کند در مثل دو قبیله ای که ربیعه و مضرنند.

سند هفتاد و سوّم: وجوب اکرام ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله

من جامع الأخبار، وقال: أكرموا أولادی، وحسنوا آدابی(۲).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: گرامی دارید فرزندان مرا، ونیکو بجا آرید روش مرا، یا تحسین کنید و نیکو شمردید آداب مرا، یا بحسن و خوبی آداب با من سلوک نمائید.

و نیز در بعض نسخ جامع الأخبار وارد شده، وقال صلی الله علیه و آله: أكرموا أولادی، الصالحون لله، والطالحون لی(۳).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: گرامی دارید فرزندان مرا، نیکوکاران را از برای خدا، و بدکاران را از برای من.

ص: ۳۸

۱- (۱) جامع الأخبار ص ۱۰۱ ح ۱۶۳.

۲- (۲) جامع الأخبار ص ۳۹۳ ح ۱۰۹۷.

۳- (۳) جامع الأخبار ص ۳۹۳ ح ۱۰۹۸.

و شیخ جلیل القدر شیخ مقداد شارح باب حادی عشر، و کتاب نهج المسترشدين علامه حلی، و صاحب کنز العرفان و غیرها، در اواسط مبحث امامت کتاب خود که مسمی به لوازم الإلهیه فی المباحث الکلامیه است ایراد نموده به این نحو:

فائده: يجب تعظیم الذریه النبویه العلویه و موذتهم؛ لقوله تعالی (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ۱ و لقوله صلی الله علیه و آله: أكرموا صالحهم لله، وطالجهم لأجلی. و قوله صلی الله علیه و آله: أربعه أنا شفیع لهم يوم القيامة: المكرم لذریتی، والساعی لهم فی حوائجهم، والباذل لهم ماله، والمحَبّ لهم بقلبه ولسانه(۱).

و مستفاد می شود از عبارت و مضمون حدیث و عنوان کلام شیخ جلیل جمیل مذکور که آنچه مذکور شد مشعر بر تعمیم، بلکه بعضی نیز مختصّ بغير امام است.

و در کتاب مجمع المطالب فی شرح ذریعه الراغب واقع است که:

سادات نور دیده اعیان عالم اند از حرمت محمد و از عترت علی

فردا طعام طعمه دوزخ بود دلی کامروز از محبتشان نیست ممتلی

راضی بود به هر چه از ایشان بوی رسد هر کس که در پناه نبی باشد وولی

زیرا که گفت سید کونین و عالمین الصالحون لله والطالحون لی

و این حدیث «الصالحون لله والطالحون لی» را احمد المحققین و سید العلماء المتبحرین، میر سید احمد جدّ داعی رحمه الله در منهاج الصفوی ایراد نموده، و از کتاب

ص: ۳۹

ضوء الشهاب در اوایل این کتاب بعد از ذکر حدیث «احفظونی فی عترتی» و بیان آن به این نحو حدیث گذشت بعینه.

و فاضل دولت آبادی در کتاب مناقب خود نقل نموده از فوائد جلالیه به این عبارت: عجب ترین اعجاب از کسانی است که روضات سادات درون شهر را گذاشته به زیارت عمرو و زید، یعنی: غیر سیدی یا سیدی خارج شهر قصد می کنند، و زهی غفلت و حرمان و سعادت.

غرق آیم و آب می جوئیم در وصالیم بی خبر ز وصال

آفتاب اندرون خانه ما در بدر می رویم ذره مثال

الحديث الرابع فی الفوائد الجلالیه: أكرموا أولادی الصالحون لله والطالحون لی. تم کلامه.

و اگر کسی از راه استبعاد انکار این حدیث نماید از قلت تتبع است، و پر فائده ندارد بجهت آن که مفاد و مضمون تکریم طالع ایشان در آیه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا) ۱ مکرر گذشت که ایشان به صفة اصطفاء موصوف اند.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حدیث مذکور شد که به لسان معجز بیان کلهم مغفور لهم فرمودند، در تفسیر این آیه شریفه، و در لفظ «کل ظالم» بر نفس نیز که طالح است داخل است.

و در حدیثی که از کتاب ذخایر گذشت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که: اللَّهُمَّ اَنْهَم عِتره رسولك، فهب مسيئهم لمحسنهم(۱). مستفاد می شود که از حضرت حق سبحانه و تعالی طلب مغفرت طالح ایشان را فرموده اند.

پس اگر آن حضرت از امت خود باعتبار قرابت که حقیقت حق رعایت

ص: ۴۰

نعمت ایمان و شفاعت مذنبین و شکر نمک خوان احسان و املح مرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و امور باعتبارات مختلف می شود، طلب اکرام ایشان بوجهی از این دو فرموده باشند.

پر بعید و بی صورت نمی نماید که عبث باعث تعییس امت و ترش روئی ایشان این معنا شود، که عداوت را بی وجه برو آرند، و سبب جسارت در معانده و خسارت شده استاد ترش رویان، و شیخ و سر کرده سرکه فروشان شیشه اندیشه و آئینه خاطر ذریه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در اسلام شوند.

و حدیث عبّاس را که در منع عبوس است، نسبت به ایشان عبث دانند، و مثل آنها که نسبتی به عباسی دارند از دنیا داری مغرور شده به سبب دینار نسبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرابت را فلسفی منظور ندارند، این معنا با محبت محمدی بعید است از ایمان.

و باز در حدیث مکالمه حضرت امام رضا علیه السلام با مأمون الرشید که فرموده اند: لو أراد الأُمَّه لكانت بأجمعها فی الجنّه؛ لقوله تعالی (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) ثم جمعهم کلهم فی الجنّه (۱).

تکریم ظالم ایشان در مغفرت معلوم می شود به نحوی که گذشت، با آنکه مفهوم شرط نزد اکثر اصولیین حجت است، لیکن حقّ مقام و مقتضای جمع بین الأحادیث آن است که تا ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مقام انکار امامت ائمه اطهار علیهم السلام نباشند، تکریم ایشان لازم باشد، و اگر در مقام انکار این معنا بوده باشند، و فسق ایشان به این حد رسیده باشد، تبرّی از ایشان لازم باشد، چنان چه در طی تفسیر احادیث خصوصاً حدیث سلیمان بن جعفر که من بعد مذکور

ص: ۴۱

می شود معلوم می گردد.

و از این حدیث که فرمودند «الطالحون لی» ممکن است منظور طالحی باشد که به این مرتبه که امر به تبری از ایشان فرمودند نرسیده باشد.

وفی بعض کتب المناقب القدیمه ما هذه عبارته باللغه الدرّیه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است که: الصالحون لله والطالحون لی، مراد از این صالحون ائمه معصومین اند، و طالحون دیگر فرزندان، پس ائمه را جهت خدای تعالی باید دوست داشت، و دیگران را به جهت رسول.

و صاحب کتاب مسطور مؤید قول خود نقل نمود این آیت را که در سوره تحریم واقع است (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَبِإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ) ۱ که مفسرین خاصه و عامه نقل نموده اند در تفاسیر خود که مراد از صالح المؤمنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

سند هفتاد و چهارم: تحقیق در باره حدیث «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»

من معانی الأخبار: أبو رحمه الله، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن صالح، عن محمد بن مروان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: هل قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، فحَرَّمَ اللَّهُ ذَرْبَهَا عَلَى النَّارِ؟ قال: نعم، عنی بذلك الحسن والحسين عليهما السلام وزینب وأمّ کلثوم (۱).

ص: ۴۲

یعنی: راوی گفت: عرض کردم به خدمت حضرت صادق آل محمد علیه السلام که:

آیا فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله این که حضرت فاطمه علیها السلام نگاه داشت دامن عصمت خود را پس حرام گردانید خدای تعالی ذریه او را بر داخل شدن در آتش؟ آن حضرت فرمود: بلی حضرت رسول صلی الله علیه و آله این را فرموده، و خواسته از آن حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم را.

این حدیث و حدیث بعد دلالت بر فضیلت بعضی ذریه بخصوصهم دارد، و با احادیثی که دلالت دارد که کل مغفورند، چنان چه گذشت، و حدیث سند چهل و چهارم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: وعدنی ربی فی أهل بیتی، من أقرّ منهم بالتوحید ولی بالبلاغ أن لا یعدّ بهم (۱). به نحوی که با ترجمه مذکور شد.

و حدیث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرمودند: فهب مسیئهم لمحسَنهم (۲).

وأمثاله تنافی ندارد، به جهت آن که ممکن است که حرام باشد آتش دوزخ بر ایشان بخصوصهم، و بر سایر ذریه که مقارن گناه باشند بعنوان تفضّل مغفرت شامل گردد به برکت قرابت، و دعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله.

و می تواند بود که نکته در عدم تصریح به مغفرت ایشان بر سیل حتم، احتراز از اغراء ایشان بر قبیح باشد با وجود عدم ذکر ادات حصر در احادیث مخصّصه، و ظهور دخول ائمه تسعه از ذریه حسن و حسین علیهما السلام و محسن و غیرهم در عدم دخول نار مقوی تعمیم است بفضل الله العمیم.

و ظاهر حدیث مسطور اگرچه در خصوص اینجا دلالت بر تخصیص می کند، لیکن منافی اخبار دیگر نیست، چنان چه من بعد حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خواهد آمد که فرمودند: لولا- أن تطغی قریش لأخبرتها بالذی لها عند الله عزّوجلّ.

ص: ۴۳

۱- (۱) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۲۳۵.

۲- (۲) ذخائر العقبی ص ۲۰.

و سید اجل علم الهدی - رحمه الله - در بعضی مواضع از کتاب شافی تصریح به مثل این نموده.

وقال ابن شهر آشوب فی مناقبه: تاریخ بغداد، و کتاب السمعانی، وأربعین ابن المؤذن، و مناقب فاطمه علیها السلام عن ابن شاهین، بأسانیدهم عن حذیفه وابن مسعود، قال النبی صلی الله علیه و آله: إِنَّ فاطمه أحصنت فرجها، فحرّم الله ذرّيتها علی النار. قال ابن منده: خاصّ الحسن والحسین علیهما السلام، ویقال: أی من ولدته بنفسها، وهو المروى عن الرضا. والأولی کلّ مؤمن منهم (۱).

و سابقاً نیز مؤیدات در این باب مرقوم شد، و از لفظ «والأولی کلّ مؤمن منهم» اولویت تعمیم مستفاد می شود.

چنان چه شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در کتاب امالی روایت نموده به این سند:

ابن الصلت، عن ابن عقده، عن أحمد بن یحیی، عن إسماعیل بن أبان، عن نصیر بن زیاد، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام أنّه قال: إنّنا ولد فاطمه مغفور لنا (۲).

و آن حدیث در باب مدح الذرّیه الطیبه و ثواب صلتهم از کتاب بحار الأنوار مذکور شده (۳)، و ایرادش در آن باب در باب مطلق ذرّیه مؤید تعمیم است، چنان چه حدیث «انّ فاطمه أحصنت فرجها» الحدیث که به یک سند ذکر شد، و به سند دیگر بلا فاصله مذکور می شود، باز در همین باب ایراد فرموده با این حدیث بعینه از عیون صدوق رضی الله عنه، لیکن باسناد التمیمی عن الرضا علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: إنّ فاطمه أحصنت فرجها، فحرّم الله ذرّيتها علی النار (۴). بدون ذکر تخصیص.

ص: ۴۴

۱- (۱) مناقب ابن شهر آشوب ۸: ۳۲.

۲- (۲) امالی شیخ طوسی ص ۳۳۳ ح ۶۶۸.

۳- (۳) بحار الأنوار ۹۶: ۲۲۵ ح ۲۲.

۴- (۴) بحار الأنوار ۹۶: ۲۲۳ ح ۱۷.

ایضاً من معانی الأخبار: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رحمه الله، قال:

حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، قال: حدّثنا العباس بن معروف، عن علی بن مهزیار، عن الحسن بن علی الوشاء، عن محمّد بن قاسم بن الفضیل، عن حمّاد بن عثمان، قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: جعلت فداک ما معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله «إنّ فاطمه أحصنت فرجها، فحرم الله ذرّيتها علی النار»؟ فقال علیه السلام: المعتقون من النار هم ولد بطنها: الحسن، والحسین، وزینب، وأمّ کلثوم(۱).

راوی گفت: عرض کردم به خدمت حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام: که فدای تو شوم چیست معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که بتحقیق فاطمه پارسا و نگاه دارنده دامن عصمت خود بود، پس حرام گردانید خدای تعالی ذریه او را بر آتش؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: آزاد کرده شدگان از آتش همین فرزندان بطنی حضرت فاطمه اند علیها السلام که حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم باشند.

و تعریف در شأن حضرت فاطمه علیها السلام به «أحصنت فرجها» اقتباس است از کلام الهی که در تعریف حضرت مریم علیها السلام واقع شده، و ممکن است که اشاره به عدم رضای آن حضرت علیه السلام باشد به تزویج او بغیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

و در سند سابق عدم تنافی این تخصیص با احادیثی که دال است بر مغفرت جمیع سمت ذکر یافت.

ص: ۴۵

من کتاب المجالس للشیخ المفید: الجعافی، عن أحمد بن محمد بن زیاد، عن الحسن بن علی بن عفان، عن برید بن هارون، عن حمید، عن جابر بن عبد الله الأنصاری، قال: خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله آخذاً بيد الحسن والحسين عليهما السلام، فقال: إن ابني هذين ربيتهما صغيرين، ودعوت لهما كبيرين، وسألت الله لهما ثلاثاً، فأعطاني اثنتين، ومنعني واحدة، سألت الله لهما أن يجعلهما طاهرين مطهرين زكيين، فأجابني إلى ذلك، وسألت الله أن يقيهما وذريتهما وشيعتهما من النار، فأعطاني ذلك. الحديث (١).

از این حدیث مستفاد می شود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نموده از خدای تعالی تطهیر حسنین علیهما السلام را، و بعد از آن نجات ایشان و سایر ذریه و شیعه ایشان را از نار، و در هر دو سؤال فرموده اند که باجابت مقرون شده، پس نسبت به حسنین علیهما السلام حرام خواهد بود نار موافق حدیث «ان فاطمه أحصنت فرجها» الحدیث، و نسبت به سایر ذریه و شیعه تفضلاً موافق سؤال حضرت رسول صلی الله علیه و آله نجات از نار حاصل است.

و منافاتی با حدیث مذکور که دلالت بر حصر حرمت نار به حسنین علیهما السلام و زینب و امّ کلثوم داشت ندارد، و بعد از تطهیر حسنین علیهما السلام استدعای نجات از نار جهت ایشان ممکن است که وسیله اجابت نسبت به سایر ذریه و شیعه باشد تطفلاً، و الاً بعد از طهارت حرمت نار بر ایشان یقین متحقق است.

و در سند چهل و چهارم گذشت از کشف الغمه که قال النبی صلی الله علیه و آله: سألت ربی

أن لا يدخل أحداً من أهل بيتي النار فأعطينيها(۱).

وأيضاً من الصواعق: روى الديلمي سألت ربّي أن لا يدخل النار أحداً من أهل بيتي فأعطاني ذلك(۲).

یعنی: فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله: سؤال کردم از پروردگار خود این که داخل نگرداند در آتش دوزخ کسی را از اهل بیت من، پس بر آورد خدای تعالی حاجت مرا، و عطا کرد به من این کرامت را، پس معلوم می شود که شیعی و سنی هر دو به این حدیث قائل اند.

و شیخ نجاشی در باب العین از فهرست خود در ترجمه برادر دعبل خزاعی شاعر مشهور، که کنیت و نامش ابوالحسن علی بن علی بن رزین است عبارتی ایراد کرده که آن بعینها این است: ما عرف حدیثه إلاّ من قبل ابنه اسماعیل، له کتاب کبیر عن الرضا علیه السلام، قال: عثمان بن أحمد الواسطی، و أبو محمد عبد الله بن محمد الدعلجی، حدّثنا أحمد بن علی، قال: حدّثنا إسماعیل بن علی بن علی بن رزین أبو القاسم، قال: حدّثنا أبا أبی ابوالحسن علی بن علی ببغداد سنه اثنتین وسبعین ومائتین، قال: حدّثنا ابوالحسن الرضا علیه السلام بطوس سنه ثمان وتسعين ومائه.

و کتبا قصدناه علی طریق البصره و دخلناها، فصادفنا بها عبدالرحمن بن مهدی علیلاً، فأقمنا علیه أياماً، ومات عبدالرحمن، و حضرنا جنازته وصلی علیه، ودخلنا إلى الرضا علیه السلام وأخی دعبل، فأقمنا عنده إلى آخر سنه مائتین، وخرجنا إلى قم بعد أن خلع الرضا علیه السلام علی أخی دعبل قمیص خزّ أخضر، وأعطاه خاتماً فصّه عقیق، و دفع إليه دراهم رضویه، و قال له: یا دعبل! مر علی قم، فإنّک ستفید بها، و قال له: احتفظ بهذا القمیص، فقد صلّیت فيه ألف ليله ألف ركعه، وختمت فيه القرآن ألف ختمه.

ص: ۴۷

۱- (۱) كشف الغمّه ۱: ۴۴.

۲- (۲) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۲۳۵.

قال: حدّثنا بالكتاب الذي أوّله حديث الزبيب الأحمر، و آخره حديثه عن آبائه، عن جابر بن عبد الله: إنّ الله حرّم لحم ولد فاطمه على النار(١).

این حدیث نیز دال است بر حرمت لحم ولد فاطمه مطلقاً بر آتش دوزخ، و در سند هشتم در اوایل کتاب از فقیه حدیث مؤید آن که ولد فاطمه شامل جمیع ذرّیه هست با شرح و بیان بعضی از علما گذشت، فتذکر.

وفي كتاب الأمالي للشيخ الطوسي طيب الله روحه القدوسي: جماعه، عن أبي المفضل، عن بشير بن محمد بن نصر البلخي، عن أحمد بن عبد الصمد الهروي، عن خاله أبي الصلت، عن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ الله تكفّل لي في أهل بيتي لمن لقيه منهم لا يشرك به شيئاً(٢).

و این حدیث نیز دال است بر آن که خدای تعالی متکفّل احسان شده است از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله خود در باب اهل بیت او که با شرک از دنیا نرفته باشند به مغفرت یا شفاعت، والله ذو الفضل العظيم.

سند هفتاد و هفتم: در اینکه در هر پشت ذرّیه جماعتی عدولند

من العمده: وبالإسناد المقدم، قال: حدّثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال:

حدّثنا محمد بن يونس، قال: حدّثنا محمد بن سليمان بن سمّوول المخزومي، عن عبد العزيز بن أبي رواد، عن عمرو بن أبي عمرو، عن المطلّب بن عبد الله بن حنطب، عن أبيه، قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله يوم جمعه، فقال: قدّموا قريشاً ولا تتقدّموها، وتعلّموا منها ولا- تعلّموها، ولقوّه رجل من قريش تعدل قوّه رجلين من غيرهم، وأمانه رجل من قريش تعدل أمانه رجلين من غيرهم.

ص: ٤٨

١- (١) رجال النجاشي ص ٢٧٦-٢٧٧ ح ٧٢٧.

٢- (٢) امالي شيخ طوسي ص ٥١٦ ح ١١٣٠.

يا أَيُّهَا النَّاسُ اوصيكم بحبِّ ذِي قَرِيْبِهَا أُخِي وَاِبْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ لَا يَحِبُّهُ إِلَّا الْمُؤْمِنُ، وَلَا يَبْغِضُهُ إِلَّا الْمُنَافِقَ، مَنْ أَحْبَبَهُ فَقَدْ أَحْبَبَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي عَذَّبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ (۱).

یعنی: خطبه فرمود بما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روز جمعه، پس فرمود در آن خطبه: مقدم دارید قریش را بر خود، و تقدّم مجوئید بر قریش، و از ایشان علم فرا گیرید و به ایشان علم میاموزید، و به تحقیق که قوت مردی از قریش برابری می کند با قوت دو مرد از غیر قریش، و امانت یک مرد از قریش برابری می کند با امانت دو مرد از غیر قریش.

ای مردمان وصیت می کنم به شما به محبت و دوست داشتن نزدیک تر خویشان من که از قبیله قریشند، و آن برادر من و پسر عم من علی بن ابی طالب است، بدرستی که دوست نمی دارد او را مگر مؤمنی، و دشمن نمی دارد او را مگر منافقی، کسی که دوست دارد او را مرا دوست داشته است، و هر که با او دشمن باشد با من دشمن خواهد بود، و کسی که با من دشمن باشد عذاب می کند او را خدای عزوجل.

و از این حدیث مستفاد می شود که قبیله قریش اهل علم و دانشمند با سایر مراتب مسطوره.

و دور نیست که ایشان اعلم باشند در معرفت نبوت و امامت از سایر ناس، به جهت آن که موافق آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِيْنَ) ۲ باید اعرف باشند، و در انداز اقریب نسبت قرابت با رسول الله صلی الله علیه و آله داشته باشند، و اگر بعضی از راه عناد کتمان حق کرده باشند منافی معرفت نیست.

و در اصول کافی، در باب خصوص اهل بیت نبوت وارد است: محمد بن

ص: ۴۹

یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد، عن أبی البختری، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: إن العلماء ورثة الأنبياء، وذلك أن الأنبياء لم يورثوا درهماً ولا ديناراً، وإنما أورثوا أحاديث من أحاديثهم، فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ حظاً وافراً، فانظروا علمكم هذا عمن تأخذونه، فإن فينا أهل البيت في كل خلف عدولاً ينفون عنه تحريف الغالين، وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين (۱).

و شك نیست که عبارت «فينا أهل البيت في كل خلف عدولاً» ظاهراً دالّ است بر آن که در میان اهل بیت در هر پستی چند عدول بعنوان تعدّد باید متحقق شود، که نفی تحریف غالین و انتحال مبطلین و تأویل جاهلین بکنند، و اگر مقصود امام علیه السلام یا غیر اهل بیت باشد «فينا أهل البيت في كل خلف عدولاً» ملایم نخواهد بود.

و شك نیست که موافق احادیثی که دالّ است بر عدم ارتداد ذریه، دالّ است بر آن که عالم بعلم دینیه نیز خواهند بود.

و احادیثی که فرموده اند علم به ایشان نیاموزند و از ایشان فرا گیرند، دالّ است أيضاً بر آن که «فينا أهل البيت» را محمل غیر مقصود خلاف مضمون و عدم ملایم این احادیث است.

وروی ابن ابی الحدید فی شرحه علی نهج البلاغه عند نقله قول أمير المؤمنين عليه السلام في خطبه له «وناظر قلب اللبيب به يبصر أمدته، ويعرف غوره ونجده» إلى آخر، أنه خطب عليه السلام يوم جمعه، فقال: أيها الناس قدّموا قريشاً ولا تتقدّموها، إلى آخر الحديث بقليل من الاختلاف، وقال بعد اتمامه: رواه أحمد في كتاب فضائله (۲). انتهى كلامه.

ص: ۵۰

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۳۲ ح ۲.

۲- (۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۹: ۱۶۴ و ۱۷۲.

وفى كتاب جواهر العقدين: إن رسول الله صلى الله عليه وآله خطب، فقال: أيها الناس قدّموا قريشاً ولا تقدّموها، وتعلّموا منها ولا تعلّموها(١).

ومن كتاب سليم بن قيس الهلالي من قدماء الشيعة وعظمائهم، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قريش أئمة العرب، والعرب تبع لقريش. وقال صلى الله عليه وآله: لا تسبوا قريشاً، إن للقرشي قوه رجلين من غيرهم. وقال صلى الله عليه وآله: يا على أنت سيد العرب، يا على فاخر العرب فأنت أكرمهم حسباً، وأشجعهم قلباً(٢).

وفى شرح ابن ميثم البحراني على نهج البلاغه المكرّمه، قال صلى الله عليه وآله: إن الله اصطفى من العرب معداً، واصطفى من معد بنى النضر بن كنانه، واصطفى هاشماً من بنى النضر، واصطفاني من بنى هاشم، وقال: الناس تبع لقريش، برّهم لبرّهم، وفاجرهم لفاجرهم(٣).

سند هفتاد و هشتم: وجوب محبت اهل بيت

من الصواعق: عن جبير بن مطعم، أنّ النبي صلى الله عليه وآله قال: يا أيها الناس لا- تتقدّموا قريشاً فتهلكوا، ولا تخلّفوا عنها فتضلّوا(٤).

يعنى: حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود: ای مردمان تقدّم منمائیید بر قريش که هلاک می شوید، و تخلّف منمائیید و از ایشان مگذرید که گمراه می شوید.

ص: ٥١

١- (١) عمده ابن بطريق ص ٢٧١.

٢- (٢) كتاب سليم بن قيس هلالى ص ٦٣٦.

٣- (٣) شرح نهج البلاغه ٧: ٦٤.

٤- (٤) الصواعق محرقة ابن حجر ص ١٨٨.

وفى كشف الأسرار، عند تفسير سورة قريش: روى فى بعض الأخبار: أنّ النبى صلى الله عليه و آله قال: إنّ الله عزّوجلّ فضّل قريشاً بخصال لم يشركهم فيها غيرهم: إنّهم عبدوا الله عشر سنين لم يعبدّه فيها إلاّ قرشى، وأنهم نصرهم يوم الفيل وهم مشركون، ونزلت فيهم سورة لم يدخل فيها أحد من العالمين سواهم، وبأنّه بعثنى منهم رسولاً إليهم.

وفى الخبر الصحيح، عن النبى صلى الله عليه و آله قال: إنّ الله اصطفى كنانه من بنى إسماعيل، واصطفى من بنى كنانه قريشاً، واصطفى من قريش بنى هاشم، واصطفانى من بنى هاشم(١).

قال بعض أهل العلم: معنى الاصطفاء المذكور فى كنانه وقريش وهاشم، ما خصّ الله تعالى هؤلاء القبائل به من طهاره المناكح، وصحّه الأنساب، وزكاه المنابت، وتمييزهم من بين سائر الأمم بالأخلاق الصالحه، والطرائق المحموده، والمكارم المشهوره، مع تمسك بعض ما ورثوا من أبيهم إبراهيم من المناسك والشعائر، فأما أن يحكم لهم بالاسلام بهذا الأثر على ما يقول بعض أهل الجاهليه فلا، والله أعلم.

و این روایت نیز دلالت دارد بر تفضیل قريش، وتفضّل الله تعالى بر ایشان ازلاً وابدأً، ومؤید آنچه مذکور از كشف الأسرار در باب طهارت مناکح قريش، این است که در کتاب غریبین هروی ونهایه جزری از حضرت رسالت صلى الله عليه و آله مروی است به این عبارت: «لم یصنأ عیب من عیوب الجاهلیه فی نکاحها ومقتها» المقت: أشدّ البغض، ونکاح المقت: أن یتزوج الرجل امرأه أبیه إذا طلقها أو مات عنها، وكان یفعل فی الجاهلیه وحرمه الاسلام(٢).

ص: ٥٢

١- (١) بحار الأنوار ١٦: ٣٢٥.

٢- (٢) نهایه ابن اثیر ٤: ٣٤٦.

وفى كتاب البغوى: من أحبّ العرب فحبّيتي أحبّهم، ومن أبغض العرب فببغضى أبغضهم.

وفى كتاب ابن أبى شيبه: من غشى العرب لم يدخل فى شفاعتى، ولم تنله مودّتى.

و این احادیث و امثالش دلالت بر وجوب و لزوم حبّ عرب و قریش دارد، و مراد ظاهر است که اهل بیت آن حضرت اند خواهد بود، لیکن بطریق فصل الخطاب بعنوان تعمیم وارد شده.

سند هفتاد و نهم: در بیان فضیلت بنی هاشم

محمّد بن یعقوب الكلینی رحمه الله در کتاب کافی، و شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله در تهذیب الأحكام ایراد نموده اند: علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عمر بن اذینه، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السلام، قال: کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصنع بمن مات من بنی هاشم خاصّه شیئاً لا یصنعه بأحد من المسلمین، کان إذا صلّى علی الهاشمی و نضح قبره بالماء، وضع رسول الله صلی الله علیه و آله یدیه علی القبر حتّى ترى أصابعه فی الطین، فكان الغریب یقدم، أو المسافر من أهل المدينه، فیری القبر الجدید علیه أثر کفّ رسول الله صلی الله علیه و آله، فیکول: من مات من آل محمّد؟ [\(۱\)](#)

یعنی: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود که: بود رسول الله صلی الله علیه و آله که می کرد به کسی که فوت می شد از بنی هاشم خاصّه امری که نمی کرد آن امر را به احدی

ص: ۵۳

۱- (۱) فروع کافی ۳: ۲۰۰ ح ۴، تهذیب الأحكام ۱: ۴۶۰ ح ۱۴۹۸.

از مسلمانان، بلکه مختصّ بنی هاشم بود، و آن امر این بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وقتی که نماز می کرد بر هاشمی، و آب بر قبر او پاشیده می شد، می گذاشت آن حضرت دست مبارک خو را بر آن قبر از جهت طلب رحمت، تا آن که دیده می شد اثر انگشتان مبارک آن حضرت در گل آن قبر.

پس بود این که مرد غریب یا مسافری که از اهل مدینه بودند می آمدند، پس می دیدند قبر تازه ای که بر او اثر دست رسول الله صلی الله علیه و آله هست، پس می گفتند: که فوت شده است از آل محمّد صلی الله علیه و آله که آن حضرت دست مبارک بر قبر او گذاشته؟

و از این حدیث شرافت بنی هاشم و تفضیل ایشان که مختصّ به ایشان بود، این احسان معلوم می شود.

استخوانم شمع کافوری بمحشر می برد گر شبی آن ماه تابان از مزارم بگذرد

و استفاد می گردد که بنی هاشم مطلقاً از جمله آل محمّدند صلی الله علیه و آله، و بر ایشان آل اطلاق می شود.

و از فضائل غریبه آل محمّد است صلی الله علیه و آله آنچه در بعضی از فقرات روایت مبسوطه وارده در بیان مولد ابی الحسن موسی علیه السلام در اصول کافی واقع است، بآدنی تغییر فی النقل اختصاراً له: لیس بیت المقدس ولكنّه البیت المقدس، وهو بیت آل محمّد صلی الله علیه و آله، وتلك محاریب الأنبياء، وإنما كان يقال لها: حظيره المحاریب(۱).

وفی کتاب الفصول للسید المرتضی رحمه الله: روی الشیخ أنّه قال بعض الشیعہ لبعض الناصیہ فی محاورته له فی فضل آل محمّد صلی الله علیه و آله: رأیت لو بعث الله نبیه صلی الله علیه و آله این تری کان یحطّ رحله وثقله؟ قال: فقال له الناصب: یحطّه فی أهله وولده، قال: فقال له الشیعی: فإنی قد حطت هوای حیث یحطّ رسول

ص: ۵۴

اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ رحله و ثقله (۱).

وأيضاً روی ابن شهر آشوب فی مناقبه، عن الصدوق رحمهما اللّٰه فی دلائل الإمامه و معجزاتهم فی حدیث عن الصادق علیه السلام أنّه قال: إنّ بیوت الأنبياء و أولاد الأنبياء لا يدخلها الجنب (۲).

و حال آن که راوی حدیث جنباً داخل خانه آن حضرت شده بود، که حضرت به طریق اعجاز این را فرمودند، لهذا احوط عدم دخول جنب است در مقابر ذریّه رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ که چون بیوت رفیعۀ ایشان است، موافق اخبار و ادعیۀ استیدان، پس از محاوره ما ذکر من الفصول و غیره ضمناً.

و از حدیث سابق صریحاً مستفاد می گردد که بیت آل محمّد بیت المقدس است، پر ظاهر است که جمعی را که در ظلمت قبر ید و بیضا و انامل منوره آن پنجه خورشید رسالت شمع بالین، و در سر تراب تربتشان از مقدم شریف آن سرور سر مراتب عزّت در لباس خاک که پوشیده نیست ظاهر گردد، و برات نجات در آستین و صاحب باطن از اثر آن دست معجز نما چون سلیمان با نگین، و در تعمیر قلوب شکسته حزین اولی الأیدی با بصر ناظرین گشته، گل مختوم لوح سینه آن گل زمین از مهر مهر نقش اصابع خاتم المرسلین مسجل باشد.

و بنی هاشم به این نحو کرامتی مکرم، و با این نشان ذی شأن قرین، و از چنین شرافت مادر زاد خدا آفرین بی قرین باشند، مسکن ایشان در دارین یقین بیت المقدس است.

و بنا بر وجه قیاس مساوات و مواسات و رعایت قرابت و تعمیم علت جمیع عشیرت بنی هاشم سراسر تا انقراض عالم، در قابلیت اثر انامل شریفه آن سرور

ص: ۵۵

۱- (۱) الفصول المختاره سید مرتضی ص ۴۱.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱۱: ۲۸۱.

یک دست، و در این حکم بالتمام ثابت قدم و مغبوط اقران و اتراب، و محسود منکرین فضل اولاد ابی تراب علیه السلام الملک الوهاب، موافق کریمه (و يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا) ۱ خواهند بود.

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

لمؤلفه دام فیض إفاداته:

ای که از سم سمندت ریگ اختر می شود بگذری گر بر مزارم خاک من زر می شود

کس به پیش ابر جودت دست سائل را ندید غنچه از فیضت نهان در پرده پر زر می شود

پیش فیض همّت محروم چون گردد کسی کز نظر افتاده ابرو تو گوهر می شود

و کسی اگر دست از پی فکر برده، طریقه مراتب اکسیر سعادت و لزوم افاضه هر مفیض را ملاحظه نماید، باعتضاد آیه شریفه (فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) ۲ که نص صریح است بر آن که جای قدم اسب جبرئیل علیه السلام جسد خاک مرده را رتبه جان بخشید، می داند که اثر دست مبارک حضرت رسالت به قدر مرتبه امتیاز ما بین که نسبت بینهما بی نسبت است، باعث افاضه فیض به زیر دستان می گردد، سیما با طلب مغفرت و عقل دور بین هر چند دست و پا نماید به سلم فکر تفاوت این نسبت را طی نمی توان نمود. لمؤلفه:

به پای مرکب جبرئیل بخشش جان است در این سراز کف جود تو عقل حیران است

سند هشتم: بنی هاشم بهترین انسانها

من العمده: وبالإسناد المقدم، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال:

حدثنا محمد، قال: حدثنا بهلول، عن معروف الشامي، قال: حدثنا موسى بن عبيدة الزهري، عن عمر بن عبدالعزيز الزهري، عن أبي سلمه، عن عائشه، قالت:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال لي جبرئيل: يا محمد قلبت الأرض مشارقها ومغاربها، فلم أجد انساناً خيراً من بنى هاشم (١).

يعنى: فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله كه: جبرئيل عليه السلام گفت به من: يا محمد گردانيدم مشارق و مغارب زمين را، يعنى: پشت و روى آن را ديدم، و اين كنايه است از احاطه علمى به جميع مواضع زمين، نيافتم انسانى بهتر از بنى هاشم.

و ابن كثير در كتاب سيرت نبويه نيز نقل نموده است اين حديث را.

سند هشتم و يكم: اهل بيت افضل صحابه و جميع مردم

وروى أبو بشر محمد بن حماد الأنصاري المعروف بالدولابي في آخر كتاب الذرية الطاهرة المطهرة: عن إبراهيم بن مرزوق، عن بهلول بن مورك، عن موسى بن عبيدة، عن عمرو بن عبد الله بن نوفل، عن ابن شهاب، عن أبي سلمه. وأيضاً من الذخائر، عن عائشه، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال جبرئيل عليه السلام: قلبت الأرض مشارقها ومغاربها، فلم أجد رجلاً أفضل من محمد صلى الله عليه وآله، وقلبت الأرض مشارقها ومغاربها، فلم أجد بنى أب أفضل من بنى هاشم (٢).

ص: ٥٧

١- (١) عمده ابن بطريق ص ٢٧٣ ح ٤٣٤.

٢- (٢) الذرية الطاهرة دولابي ص ١٦٩ ح ٢٢٩، ذخائر العقبي طبري ص ١٤.

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که: جبرئیل امین علیه السلام گفت که: گردانیدم زمین را در مشرقها و مغربها، یعنی: اول و آخر و پشت و روی آن را دیدم، نیافتم مردی افضل از محمد صلی الله علیه و آله، و گردانیدم پشت و روی زمین را مشرقها و مغربها را، پس نیافتم قبیله ای افضل از بنی هاشم.

و در اصول کافی حدیثی در بیان مولد علی بن الحسین علیهما السلام ایراد شده، که در آخر آن حدیث شریف وارد است که: و كان يقال لعلی بن الحسین علیهما السلام: ابن الخیرتین، فخیره الله من العرب هاشم، ومن العجم فارس (۱).

وقال المحقق الطوسی - قدس الله روحه القدوسی - فی مبحث أنّ علیاً علیه السلام أفضل الصحابه، من مباحث الهیات کتابه تجرید الاعتقاد: وعلی علیه السلام أفضل؛ لکثره جهاده، وعظم بلائه فی وقائع النبی صلی الله علیه و آله بأجمعها. وساق کلامه إلى أن قال:

واختصاصه بالقرابه (۲).

وقال العلامة فی شرح هذا الکلام الأخير: أقول: هذا وجه سابع عشر، وهو أنّ علیاً علیه السلام كان أقرب الناس إلى رسول الله صلی الله علیه و آله، فیکون أفضل من غیره، ولأنّه كان هاشمياً فیکون أفضل؛ لقوله علیه السلام: إنّ الله اصطفی من ولد إسماعیل قریشاً، واصطفی من قریش هاشماً (۳).

و از این کلام مستفاد می شود که شرافت بنی هاشم به مرتبه ای است که علامه رحمه الله به این شرافت استدلال به بزرگی مرتبه و اقریبیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نموده، و حدیث اصطفاء را که در باب مطلق بنی هاشم وارد شده نقل نموده است.

ص: ۵۸

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۴۶۷ ح ۱.

۲- (۲) تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی ص ۲۵۹ و ۲۸۶.

۳- (۳) کشف المراد علامه حلی ص ۳۹۲.

وقال محمد بن شهر آشوب في المناقب: أجمعت الأمة على أن آية (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) ١ نزلت في علي عليه السلام لما تصدق بخاتمه وهو راكع، لا خلاف بين المفسرين في ذلك .

وساق كلامه إلى أن قال: وفي كتاب الشيرازي: أنه لما سأل السائل وضعها على ظهره إشارة إليه أن ينزعها، فمد السائل يده ونزع الخاتم من يده ودعا له، فباهى الله تعالى ملائكته بأمر المؤمنين عليه السلام، وقال: ملائكتي أما ترون عبدى جسده في عبادتي، وقلبه معلق عندي، وهو يتصدق بماله طلباً لرضاي، أشهدكم أنني رضيت عنه و عن خلفه، يعني: ذريته، ونزل جبرئيل بالآية (١).

و از لفظ «خلف» که به ذریه تفسیر شده تعمیم و شمول حکم معلوم است، سیما با کرم کریم علی الاطلاق، و با رضای خالق عدم رضای مخلوق مرضی نیست، بلکه مرضی است نفسانی انسانی که شهود ملائکه از دواى آن عاجز است، و آیه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) ٣ دلیل است در این مطلب.

سند هشتم و دوم: تقدّم بنی هاشم در عمال صدقات و خیرات

عیاشی در تفسیرش: عن العيص بن القاسم مرسلًا، ومحمد بن يعقوب الكليني در کتاب کافی، و رئیس الطائفة شیخ أبوجعفر طوسی قدس الله سرهما القدوسی در تهذیب احکام، در باب ما یحلّ لبني هاشم ویحرم من الزکاه، ایراد نموده اند:

ص: ۵۹

محمّد بن یعقوب، عن أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبار، ومحمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، جميعاً عن صفوان بن يحيى، عن عيص بن القاسم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ اناساً من بنى هاشم أتوا رسول الله صلى الله عليه وآله، فسألوه أن يستعملهم على صدقات المواشى والنعم، وقالوا: يكون لنا هذا السهم الذى جعله الله عزوجل للعاملين عليها والمؤلفه قلوبهم، فنحن أولى به.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا بنى عبدالمطلب انّ الصدقه لا- تحلّ لى ولا لكم، ولكنى وعدت الشفاعه، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: أنا أشهد أنه قد وعدها، فما ظنكم يا بنى عبدالمطلب إذا أخذت بحلقه باب الجنّه، أترونى مؤثراً عليكم غيركم (۱).

یعنی: از حضرت امام ناطق جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام منقول است که فرمود: بتحقیق جمعی از بنی هاشم نزد رسول الله صلى الله عليه وآله آمدند، و سؤال نمودند از آن حضرت که ایشان را عمال صدقه مواشى یعنی حیواناتی که صدقه دارند نماید، و گفتند: آنچه مقرّر نموده است خدای عزوجلّ از برای عمال این امر از ما باشد، پس ما اولائیم به این سهم.

پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله: یا بنی عبدالمطلب بتحقیق که صدقه حلال نیست مرا و نه مر شما را، آن قدر هست که من بتحقیق وعده داده شده ام به شفاعت، بعد از آن فرمود ابو عبد الله عليه السلام: که شهادت می دهم که وعده داده شده است حضرت رسول صلى الله عليه وآله و آله شفاعت را که کلام حضرت ابو عبد الله عليه السلام در بین جمله معترضه باشد، بعد از آن حضرت نقل کلام حضرت رسول صلى الله عليه وآله و آله نمود که فرموده است: پس چه گمان دارید ای اولاد عبدالمطلب هرگاه بگیرم حلقه در بهشت را آیا تصوّر می کنید که اختیار کنم بر شما غیر شما را، این چنین نخواهد بود.

ص: ۶۰

و از بعضی احادیث مستفاد می شود که ذریه طیبه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به تفضّل الهی محتاج شفاعت شافعیین نیستند، یا آن که شفاعت ایشان مختصّ جدّ امجد ایشان است، و شفاعت سایر عصات امت مفوّض به حضرت امیر علیه السلام است.

چنان چه شیخ امام سعید موفّق الاسلام شیخ منتجب الدین ابوالحسن علی بن عبداللّه بن الحسن بن الحسین بن بابویه مشهور - قدس الله روحه - در حدیث تاسع از کتاب اربعین عن الأربعین من الأربعین فی فضائل أمير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه، مسنداً حدیثی ایراد نموده که موضع حاجت که شاهد مدعاست این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت امیر علیه السلام نموده فرمودند که:

يا علي إنّ الله خلق خلقاً يستغفرون لك إلى أن تقوم الساعة، قال الحسن: فقال علي عليه السلام: بأبي أنت وأمي يا رسول الله وما ذلك الخلق؟ قال: المؤمنین الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان، فهل سبقك أحد بالإيمان.

يا علي إذا كان يوم القيامة ابتدرت إليك اثنا عشر ألف ملك من الملائكة، فيختطفونك اختطافاً حتى تقوم بين يدي ربّي عزوجلّ، فيقول الربّ جلّ جلاله:

سل يا علي، فقد آليت على نفسي أن أقضى لك اليوم ألف حاجه، قال: فأبدأ بذريتي وأهل بيتي يا رسول الله، قال النبي صلی الله علیه و آله: إنهم لا يحتاجون إليك يومئذ، ولكن ابدأ بمحبّيك أو أحبّائك وأشياعك.

ثمّ قال النبي صلی الله علیه و آله: واللّه ثمّ واللّه ثمّ واللّه لو أنّ الرجل جاء يوم القيامة وذنوبه أكثر من ورق الشجر وقطر المطر وما في الأرض من حجر أو مدر، ثمّ لقي الله محبّاً لك ولأهل بيتك لأدخله الله الجنّه.

ثمّ قال النبي صلی الله علیه و آله: واللّه ثمّ واللّه ثمّ واللّه لو أنّ الرجل صام النهار وقام الليل، وحمل على الجياد في سبيل الله، ثمّ لقي الله مبغضاً لك ولأهل بيتك لكبه الله على

منخريه في النار(۱). انتهى الحديث.

ومن كتاب سليم: يا بني عبدالمطلب انكم ستلقون من بعدى من ظلمه قريش وجهال العرب وطغاهم تعباً وتظاهراً منهم عليكم، واستدلالاً وتوثباً عليكم، وحسداً لكم، وبغياً عليكم، فاصبروا حتى تلقوني، إن من لقي الله يا بني عبدالمطلب موخياً مقراً برسالتى أدخله الله الجنة، ويتقبل ضعيف عمله، ويتجاوز عن سيئاته(۲).

وفيه أيضاً: يا بني عبدالمطلب أطيعوا علياً، إنى لو قد أخذت بحلقه باب الجنة، ففتح لى فتح إلى ربى فوعدت ساجداً، فقال لى: ارفع رأسك سل تسمع، واشفع تشفع، لم اوثر عليكم أحداً، قالوا: سمعنا وأطعنا يا رسول الله(۳).

مضمون اين حديث مؤيد حديث سابق است.

وفي مناقب ابن شهر آشوب: نقلاً عن كتاب حليه الأولياء فى خبر، عن كعب بن عجزه: ان المهاجرين والأنصار وبنى هاشم اختصموا فى رسول الله صلى الله عليه و آله أينما أولى به وأحب إليه؟ فقال صلى الله عليه و آله: أما أنتم يا معشر الأنصار، فإنما أنا أخوكم، فقالوا: الله أكبر ذهبنا به ورب الكعبة. وأمّا أنتم معشر المهاجرين، فإنما أنا منكم، فقالوا: الله أكبر ذهبنا به ورب الكعبة. وأمّا أنتم يا بني هاشم، فأنتم منى وإلى، فقمنا وكلنا راض معتبط برسول الله صلى الله عليه و آله(۴).

واز اين حديث كه حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله بعد از مخاصمه قبائل در اولويت مرابطه نسبت به آن سرور بنى هاشم را در مبدأ و منتهى به خود نسبت دادند، مستفاد مى گردد كه تمام رجوع ایشان به آن حضرت است، و اين معنا با بودن

ص: ۶۲

۱- (۱) الأربعون حديثاً شيخ منتجب الدين ص ۳۰-۳۱ ح ۹.

۲- (۲) كتاب سليم بن قيس هلالى ص ۹۰۵.

۳- (۳) كتاب سليم بن قيس هلالى ص ۹۰۷.

۴- (۴) مناقب ابن شهر آشوب ۸: ۵۳.

بنی هاشم از جمله آل رسول صلی الله علیه و آله بسیار مناسب است.

و این حدیث که در باب شرافت بنی هاشم مرقوم شد موافق است با آنچه در سند سیم از باب دوّم وارد شده از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مخاطب به حضرت خیر الوصیین علیه السلام: حسبک أن تكون منّی وأنا منک. و این توافق نیز دلالت عظیم بر شرافت مطلق بنی هاشم دارد.

وفی کتاب الاستیعاب لابن عبدالبرّ: روی ابن العباس وأنس بن مالک أنّ عمر بن الخطّاب کان إذا قحط أهل المدینه استسقی بالعبّاس.

قال أبو عمر: وکان سبب ذلك أنّ الأرض أجذبت أجداً شديداً على عهد عمر سنة سبع عشرة، فقال كعب: إنّ بنی إسرائيل كانوا إذا قحطوا وأصابهم مثل هذا استسقوا بعصبة الأنبياء، فقال عمر: هذا عمّ النبی صلی الله علیه و آله وصنو أبيه وسید بنی هاشم، فمضى إليه عمر، وساق الحديث إلى أن قال: فأرخت السماء عزاليها، وأخصبت الأرض، فقال عمر: هذه واللّه الوسيله إلى الله والمكان منه (۱).

و از این خبر عمر مستسقی نیز مرتبه و مکان بنی هاشم و اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر می گردد.

سند هشتم و سوّم: حرمت صدقه بر بنی هاشم

محمّد بن یعقوب الكلینی در کافی، و شیخ جلیل شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله در موضع مرقوم از کتاب تهذیب، چنان که در سند سابق اشاره به آن شد، ایراد نموده است: و عنه، عن علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حمّاد، عن حرّیز، عن محمّد بن مسلم وزراره، عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام قالاً: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنّ الصدقه أوساخ أيدي الناس، وإنّ الله حرّم علیّ منها ومن غيرها ما قد

ص: ۶۳

حَرَمَهُ، وَإِنَّ الصَّدَقَةَ لَا يَحِلُّ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَدِمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ أَخَذْتُ بِحَلْقَتِهِ، لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي لَا أَوْثَرُ عَلَيْكُمْ، فَارْضُوا لَأَنْفُسِكُمْ بِمَا رَضِيَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَكُمْ، قَالُوا: رَضِينَا(۱).

یعنی: محمّد بن مسلم و زراره از امام محمّد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده اند که آن دو معصوم فرمودند که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بتحقیق که صدقه چرکهای دستهای مردم است، و بتحقیق که خدای تعالی حرام گردانیده است بر من از صدقه و از غیر صدقه چیزی را که حرام گردانیده است آن را، و بتحقیق که صدقه حلال نیست مر اولاد عبدالمطلب را.

بعد از آن فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: بدانید و آگاه باشید بخدا قسم که هر گاه بایستم بر در بهشت و بگیرم حلقه آن در را، البته خواهید دانست که من اختیار نمی کنم بر شما غیری را در دخول بهشت، پس راضی شوید به چیزی که خدا و رسول خدا به جهت شما راضی شده اند، گفتند ایشان که: به آن راضی شدیم.

وَفِي الْكَافِي: عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، وَغَيْرُهُ رَفَعُوهُ، قَالَ: كَانَ فِي الْكَعْبَةِ غَزَالَانِ مِنْ ذَهَبٍ وَخَمْسَةُ أَسْيَافٍ، فَلَمَّا غَلَبَتْ خُرَاعُهُ - جُزْهُمَ عَلَى الْحَرَمِ أَلْقَتْ جُزْهُمَ الْأَسْيَافِ وَالْغَزَالَيْنِ فِي بَيْتِ زَمْزَمَ، وَأَلْقُوا فِيهَا الْحِجَارَةَ وَطَمُّوْهَا وَعَمَّوْا أَثْرَهَا، فَلَمَّا غَلَبَ قُصَيٌّ عَلَى خُرَاعِهِ لَمْ يَعْرِفُوا مَوْضِعَ زَمْزَمَ وَعَمِيَ عَلَيْهِمْ مَوْضِعُهَا.

فَلَمَّا غَلَبَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَكَانَ يُفْرَشُ لَهُ فِي فِنَاءِ الْكَعْبَةِ وَلَمْ يَكُنْ يُفْرَشُ لِأَحَدٍ هُنَاكَ غَيْرَهُ، فَبَيْنَمَا هُوَ نَائِمٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَرَأَى فِي مَنَامِهِ أَتَاهُ آتٍ، فَقَالَ لَهُ: اخْفِرْ بَرَّةً، قَالَ: وَمَا بَرَّةٌ؟ ثُمَّ أَتَاهُ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي، فَقَالَ: اخْفِرْ طَيِّبَةً، ثُمَّ أَتَاهُ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ فَقَالَ: اخْفِرْ الْمُصُونَةَ، قَالَ: وَمَا الْمُصُونَةُ؟ ثُمَّ أَتَاهُ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ، فَقَالَ: اخْفِرْ زَمْزَمَ لَا - تَنْزُحَ وَلَا - تُدْمُ تَسْقِي الْحَجِيجَ الْأَعْظَمَ عِنْدَ الْغُرَابِ الْأَعْظَمِ عِنْدَ قَرْيَةِ

ص: ۶۴

النَّمْلِ، وَكَانَ عِنْدَ زَمْرَمَ حَجْرٌ يَخْرُجُ مِنْهُ النَّمْلُ، فَيَقَعُ عَلَيْهِ الْغَرَابُ الْأَعْصَمُ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَلْتَقِطُ النَّمْلَ.

فَلَمَّا رَأَى عَبْدُ الْمُطَّلِبِ هَذَا عَرَفَ مَوْضِعَ زَمْرَمَ، فَقَالَ لِقُرَيْشٍ: إِنِّي أُمِرْتُ فِي أَرْبَعِ لَيَالٍ فِي حَفْرِ زَمْرَمَ وَهِيَ مَأْتُرُنَا وَعِزُّنَا، فَهَلُمُّوا نَحْفِرْهَا، فَلَمْ يُجِيبُوهُ إِلَى ذَلِكَ، فَأَقْبَلَ يَحْفِرُهَا هُوَ بِنَفْسِهِ، وَكَانَ لَهُ ابْنٌ وَاحِدٌ وَهُوَ الْحَارِثُ، وَكَانَ يُعِينُهُ عَلَى الْحَفْرِ، فَلَمَّا صَبَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ تَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ وَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَنَدَرَ لَهُ إِنَّ رِزْقَهُ عَشْرَ بَيْنِينَ أَنْ يَنْحَرَ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فَلَمَّا حَفَرَ وَبَلَغَ الطَّوِيَّ طَوِيَّ إِسْمَاعِيلَ، وَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ وَقَعَ عَلَى الْمَاءِ كَبْرًا، وَكَبَّرَتْ قُرَيْشٌ، وَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَارِثِ هَذِهِ مَأْتُرُنَا وَلَنَا فِيهَا نَصِيبٌ، قَالَ لَهُمْ: لَمْ تُعِينُونِي عَلَى حَفْرِهَا هِيَ لِي وَ لَوْلَدِي إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ (۱).

مضمون این روایت این است که: در کعبه ذو غزال از طلا و پنچ شمشیر بود، چون قبیله خزاعه غالب شدند بر قبیله جرهم و خواستند که حرم را از ایشان بگیرند، جرهم آن شمشیرها را با دو آهوی طلا در چاه زمزم افکندند، و آن چاه را به سنگ و خاک انباشته کردند، به نحوی که اثرش ظاهر نبود که ایشان آن را بیرون بیاورند.

چون قصی جدّ عبدالمطلب بر خزاعه غالب شد، و مکه را از ایشان گرفت، موضع زمزم بر ایشان مشتبه ماند و ندانستند تا زمان عبدالمطلب که ریاست مکه معظمه به او منتهی شد، و در پیش کعبه فرشی از برای او می گسترده و از برای دیگری در آنجا فرش نمی گسترده.

پس شبی نزد کعبه خوابیده بود، در خواب دید که شخصی با او گفت که: حفر نما برّه را، چون بیدار شد ندانست برّه چیست، شب دیگر در همان موضع به خواب رفت و همان شخص را در خواب دید که گفت: حفر نما طیبه را، و

ص: ۶۵

ندانست که طیبه چیست، پس شب سیم به خواب او آمد و گفت: حفر نما مصونه را، و ندانست که مصونه چیست.

پس شب چهارم به خواب او آمد و گفت: حفر نما زمزم را که هر گز آبش تمام نشود، و بیاشامند از آن حاجیان، و بکن آن را در جائی که کلاغ بال سفید می نشیند نزد سوراخ موران، و در برابر چاه زمزم سوراخی بود که موران از آن بیرون می آمدند، و هر روز کلاغ بال سفیدی می آمد آن موران را بر میچید.

چون عبدالمطلب این خواب را دید تعبیر خوابهای خود را فهمید، و موضع زمزم را دانست، پس به نزد قریش آمد و گفت: من چهار شب خواب دیده ام در باب کندن زمزم، و آن مایه فخر و عزت ماست، بیائید تا آن را حفر نمائیم، ایشان قبول نکردند، پس خود متوجه کندن زمزم شد، و یک پسر داشت در آن وقت که آن را حارث می گفتند، و او را یاری می کرد بر کندن زمزم.

و چون کندن زمزم بر او دشوار شد، به نزد در کعبه آمد، و دستها به سوی آسمان بلند کرد، و به درگاه حقتعالی تضرع نمود، و نذر کرد که اگر خدا ده پسر او را روزی کند، یکی از آنها را که دوست تر دارد قربانی کند.

پس چون بسیار کند، و رسید به جائی که عمارت حضرت اسماعیل در چاه نمایان شد، و دانست که به آب رسیده است، الله اکبر گفت، پس قریش گفتند: الله اکبر، و گفتند: ای پدر حارث این مفخر و مکرم ماست، و ما را در آن بهره ای هست، و بر تو آن را مسلم نخواهیم گذاشت، عبدالمطلب گفت: شما مرا در کندن آن یاری نکردید، آن مخصوص من و اولاد من است تا روز قیامت.

و ابن بابویه رحمه الله در من لا یحضره الفقیه، ایراد نموده که حضرت جبرئیل علیه السلام در باب آب زمزم خطاب به حضرت ابراهیم کرد فرمود: اشرب یا ابراهیم، و ادع لولدک فیها بالبرکه، و أفض علیک من الماء، و طف بهذا البیت، فهذه

سقى سقاها الله لإسماعيل وولده(۱).

و از آنچه مرقوم شد مستفاد می گردد که بئر زمزم مختصّ اولاد عبدالمطلب است، و اولاد حضرت ابراهیم علیه السلام تا روز قیامت.

پس این بیت را در باب آب زمزم اگر نسبت دهند به اهل بیت علیهم السلام و ذی نسب از قبیله بنی هاشم جاری است در طی کوثر تسنیم و علوّ جاه ایشان که:

فإنّ الماء ماء أبی وجدی وبثری ذو حفرت وذو طویت

وفی الفقیه أيضاً: روی البزنطی عن داود بن سرحان، عن أبی عبدالله علیه السلام: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله ساهم قریشاً فی بناء البیت، فصار لرسول الله صلی الله علیه و آله من باب الكعبه إلى النصف ما بین الرکن الیمانی إلى الحجر الأسود(۲).

وفی روایه اخرى: إنّّه کان لبنی هاشم من الحجر الأسود إلى الرکن الشامی(۳).

و از این حدیث مستفاد می شود که بنی هاشم بانی کعبه معظمه بودند از حجر الأسود گرفته تا رکن شامی، و این معنا از جهت وضوح بر صدق سعادت ایشان چون صبح صادق روشن است.

وقال الشیخ المفید فی کتاب الارشاد: باسناده إلى أبی البختری القرشی، قال:

كانت رایه قریش ولوؤها جميعاً بید قصی بن کلاب، ثمّ لم تزل رایه فی ید ولد عبدالمطلب یحملها منهم من حضر الحرب، حتّى بعث الله رسوله صلی الله علیه و آله، فصارت رایه قریش و غیرها إلى النبی صلی الله علیه و آله، فأقرها فی بنی هاشم، فأعطاها رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن أبی طالب فی غزاه وّدان، وهی أوّل غزاه حمل فیها رایه فی الاسلام مع النبی صلی الله علیه و آله.

ص: ۶۷

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۲: ۲۳۴ ح ۲۲۸۲.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۲: ۲۴۷-۲۴۸ ح ۲۳۲۳.

۳- (۳) من لا یحضره الفقیه ۲: ۲۴۷-۲۴۸ ح ۲۳۲۴.

ثم لم تزل معه في المشاهد بيدر، وهي البطشه الكبرى، وفي يوم احد وكان اللواء يومئذ في بني عبدالدار، فأعطاه رسول الله صلى الله عليه وآله مصعب بن عمير، فاستشهد ووقع اللواء من يده، فتشوّفته القبائل، فأخذه رسول الله صلى الله عليه وآله فدفعه إلى علي بن أبي طالب عليه السلام، فجمع له يومئذ الرايه واللواء، فهما إلى اليوم في بني هاشم (١).

سند هشتماد و چهارم: اول بهشتی از بنی هاشم است

عن الذخائر: عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا معشر بني هاشم والذي بعثني بالحق نبياً لو أخذ بحلقه الجنة ما بدأت إلا بكم (٢).

مروی است از حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب الموحّیدین علیه السلام که حضرت رسول ربّ العالمین صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه بنی هاشم بحق آن کسی که بر انگیخته است مرا بحق به پیغمبری وقتی که بگیرم حلقه جنت را ابتدا نکنم مگر به شما، یعنی: در دخول بهشت.

سند هشتماد و پنجم: امتیازات بنی هاشم بر دیگران

من الصواعق: أخرج الطبرانی والخطيب حديثاً: يقوم الرجل لأخيه عند مقعده إلا بنی هاشم، فإنهم لا يقومون لأحد (٣).

یعنی: طبرانی و خطیب ذکر کرده اند این حدیث را که: سزاوار است که بر خیزد مرد از برای تعظیم برادر مؤمن خود از موضع جلوسش، مگر بنی هاشم که

ص: ٦٨

١- (١) ارشاد شیخ مفید ١: ٧٨-٧٩.

٢- (٢) ذخائر العقبی طبری ص ١٤.

٣- (٣) الصواعق المحرقة ص ٢٣٠.

ایشان باید بر نخیزند از برای تعظیم کسی.

و این حکم بنا بر تباین و عدم تساوی و تکافویی است که در میان خصوص ایشان که خویشان حضرت رسالت اند، و عموم جانب دیگر که اجانب اند، و متحقق است.

چنان چه در احوال اهل البیت و ذریه نبی صلی الله علیه و آله در صحیفه فصیحه و عیون رضویه - علیه الثناء والتحیه - وارد است به این عبارت، که قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنا أهل بیت لا تحلّ لنا الصدقه، وأمرنا یاسبغ الوضوء، وأن لا ننزی حماراً علی عتیقه، ولا نمسح علی خفّ (۱).

حاصل معنا آن که راوی باسناد خود گفته که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که:

به درستی و راستی که ما اهل بیتیم که حلال نیست ما را زکات واجبه گرفتن، و ما موریم به تمام کردن وضو، به این معنا که نزد شستن هر عضوی دعائی خوانیم، و کامل سازیم غسلات وضو را از روی سنت.

و دیگر آن که ما بر نمی جهانیم حمار را بر مادیان، کنایت از این که ما نمی دهیم دختر شیعی را به سنی خر، و مسح نمی کنیم بر موزه، والله ورسوله أعلم.

و بعضی از علما فقره «وأن لا ننزی حماراً علی عتیقه» را که در کافی و تهذیبین نیز وارد است به این وجه تفسیر نموده اند که، آی: علی الفرس الأجود.

والمراد إنا الظاهر؛ لکراهه انزاء الحمار علی الفرس العربیه الأصلیه، وإنا کنایه عن تزویج الهاشمیه لغير الهاشمی لأنه مکروه.

یعنی: حمار را بر فرس عربیه الأصل نمی کشیم، یا هاشمیه را به غیر هاشمی نمی دهیم.

و مؤید حلّ ثانی است حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله که صدوق رحمه الله تعالی

ص: ۶۹

در من لا يحضره الفقيه در باب الاكفاء ايراد نموده كه: نظر النبي صلى الله عليه و آله إلى أولاد علي عليه السلام وجعفر، فقال: بناتنا لبنينا وبنونا لبناتنا(۱).

به نحوی كه با ترجمه سابقاً مرقوم شد.

وفي مناقب ابن شهر آشوب: قال بعض الخوارج لهشام بن الحكم: العجم تتزوج في العرب؟ قال: نعم، قال: فالعرب تتزوج في قريش؟ قال: نعم، قال:

فقريش تتزوج في بني هاشم؟ قال: نعم.

فجاء الخارجي إلى الصادق عليه السلام، فقص عليه، قال: أسمع منك؟ فقال عليه السلام: نعم قد قلت ذاك، قال الخارجي: فيها أنا ذا قد جئتك خاطباً، فقال له أبو عبدالله عليه السلام:

إنك لكفو في دينك، وحسبك في قومك، ولكن الله عز وجل صاننا عن الصدقات، وهي أوساخ أيدي الناس، فنكره أن نشرك فيما فضّلنا الله من لم يجعل له مثل ما جعل لنا، فقام الخارجي وهو يقول: بالله ما رأيت رجلاً مثله، ردني والله أقبح ردّ، وما خرج من قول صاحبه(۲).

و این حدیث نیز دالّ است بر کراهت تزویج هاشمیه بر غیر هاشمی.

و در مختلف علامه از ابن جنید رحمهما الله نقل نموده كه به استدلال حدیث مذکور تكافؤ زوجین را در حرمت صدقه معتبر و لازم مثل تساوی در ایمان دانسته، و از كلام او عدم صحّت این تناكح مستفاد می شود(۳).

وفي المسألة الخامسة والخمسين من المسائل الميافارقيات للسيد المرتضى علم الهدى رضي الله عنه: ما يجب على المؤمن إذا كان عربي النسب وتزوج امرأة علويه هاشميه؟

ص: ۷۰

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۳: ۳۹۳ ح ۴۳۸۲.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱۱: ۳۶۵-۳۶۶.

۳- (۳) مختلف علامه حلی ۷: ۲۹۸-۲۹۹.

الجواب: إذا كان العربي من قبيل غير مردول في القبائل ولا مستنقص، فإن في بعض القبائل من العرب من هذه صفة، فليس بمحظور عليه نكاح الهاشميات، وإنما يكره ذلك سياسة وعاده وإن لم يكن محظوراً في الدين (١).

سند هشتم و ششم: بدان قریش بهترند از بدان مردم

من الذخائر: و عن أبي ذؤيب: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: شرار قریش خيار شرار الناس (٢).

یعنی: حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند: بدان قریش بهترند از بدان مردم.

قریب به این مضمون شریف و بیان منیف در تاریخ نگارستان در ترجمه یعقوب بن داود طهمان در مدح ذریه حضرت امیر علیه السلام وارد شده به این نحو:

علوی دوست باش خاقانی کز عشیرت علی است فاضل تر

بدشان به ز مردم نیکو نیکشان از فرشته نیکوتر

سند هشتم و هفتم: امتیاز قرشی بر دیگران

عن إسماعيل بن عبيد بن رفاعه، عن أبيه، عن جده، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

إن قریشاً أعفّه صبر، ومن يغلّ لهم الغوائل أكبه الله لوجهه في النار يوم القيامة (٣).

حضرت خاتم النبیین علیه السلام فرمود که: بتحقیق قریش عفیفان یعنی پارسایان،

ص: ٧١

١- (١) رسائل الشریف المرتضی، جوابات المسائل المیافارقیات ١: ٣٠٠.

٢- (٢) ذخائر العقبی طبری ص ١٢.

٣- (٣) ذخائر العقبی طبری ص ١٠-١١.

و از حرام باز ایستادگان، و صاحبان صبرند، و کسی که خیانت و حیلت کند با ایشان بلاها و سختیها را به سبب کینهائی که با ایشان داشته باشد، خدای تعالی آن شخص را سرنکون در آتش جهنم اندازد در روز قیامت.

سند هشتم و هشتم: خداوند خوار می کند کسی که قریش را خوار کند

من الذخائر: عن سعد بن أبي وقاص، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من يرد هوان قریش يهينه الله (۱).

حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: کسی که خواهد خواری قریش را خوار می کند او را خدای تعالی.

و در کتاب غریبین هروی و نهایی جزری در ترجمه «عشر» به عین و راء مهملتین و ثاء مثلثه در ما بین واقع است: فيه «إنّ قریشاً أهل أمانه، فمن بغاها العواثر أكبه الله لمنخريه» و یروی العواثر جمع عاثر، وهو المكان الوعث الخشن؛ لأنه يعثر فيه، وقيل: هو حفرة يحفر ليقع فيه الأسد وغيره فيصاد، يقال:

وقع فلان في عاثر شراً إذا وقع في مهلكه، واستعير للورطه والخطه المهلكه. وأما العواثر، فهي جمع عاثر، وهي حباله الصائد، أو جمع عاثره وهي الحادته التي تعثر بصاحبها، من قولهم «عثر بهم الزمان» إذا أخنى عليهم (۲).

و این حدیث مؤید حدیث سابق است.

و در کتاب مسند شافعی، و کتاب مجازات الآثار النبویه سید رضی صاحب نهج البلاغه، نیز این حدیث مروی و مشروح است (۳).

ص: ۷۲

۱- (۱) ذخائر العقبی طبری ص ۱۱.

۲- (۲) نهایی ابن اثیر ۳: ۱۸۲.

۳- (۳) بحار الأنوار ۳۱: ۴۰۷.

من الذخائر: عن محمد بن إبراهيم بن الحرث التميمي: إن قتاده بن النعمان وقع في قریش، فكأنه نال منهم، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: مهلاً- يا قتاده لا تشتم قریشاً، فإنك لعلك ترى منهم رجالاً، أو تأتي منهم رجال تحقر عملك مع أعمالهم، وفعلك مع أفعالهم، وتنبطهم (۱) إذا رأيتهم، لولا أن تطغى قریش لأخبرتها بالذي لها عند الله عز وجل (۲).

یعنی: قتاده بن نعمان در بلیه مضرت قریش واقع شده، و گمان آن است که هتک عرض ایشان نموده، و دشنام داد ایشان را، پس فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله: به آهستگی و نرمی باش ای قتاده، و دشنام مده قریش را، به درستی که تو گاه باشد که بینی از ایشان مردانی، یا آن که برسی از قریش به مردانی که حقیر باشد عمل تو هرگاه ملاحظه شود با اعمال ایشان، و فعل تو با افعال ایشان، و شبیه به ایشان خود را خواهی بکنی اگر ایشان را ببینی، یا منسوب سازی خود را به ایشان.

بنا بر حدیثی که ابن اثیر در نهاییه از ابن عباس روایت کرده: نحن معاشر قریش من النبط (۳).

واحتمالات مختلفه بسیار در ترجمه «وتنبطهم» جاری است که ذکرش موجب اطناب است.

به هر حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: که اگر از حد بیرون نمی رفتند

ص: ۷۳

۱- (۱) در ذخائر: و تعبطهم.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۱۱.

۳- (۳) نهاییه ابن اثیر ۹:۵.

قریش و مغرور نمی شدند، البتّه خبر می دادم قریش را به آنچه مر ایشان را نزد خدای تعالی هست از قرب و منزلت.

و در ذخائر به روایت دیگر نیز این حدیث مسطور است، و به جای «تطغی» «تبطر» مسطور است، به معنی مغرور شدن، و قریب به این حدیث در باب ذرّیه رسول الله صلی الله علیه و آله سابقاً سمت ذکر یافت.

وروی الصدوق أيضاً فی علل الشرائع: عن أبيه، عن سعد، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبدالله بن حمّاد، عن شريك، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تسبوا قريشاً، ولا تبغضوا العرب، ولا تذلّوا الموالی.

الحدیث (۱).

و از این حدیث مستفاد می شود صریحاً عدم تجویز مذلت احدی نسبت به موالی بنی هاشم به طریق اولی، چنان چه ابن اثیر در کتاب نهاییه (۲) اشاره ای به خلاف در تجویز اخذ زکات نسبت به موالی بنی هاشم نیز در ترجمه و بیان موالی ایراد نموده است.

و مؤید این معناست آنچه روایت نموده شیخ المحدثین شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله نفسه القدوسی در باب ما یحلّ لبنی هاشم و یحرم من الزکاه، از کتاب تهذیب: یا سنده إلى زواره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: موالیهم منهم، ولا تحلّ الصدقه من الغریب لموالیهم، ولا بأس بصدقات موالیهم علیهم، ثم قال: إنه لو كان العدل ما احتاج هاشمی ولا مطلبی إلى صدقه، إن الله جعل لهم فی کتابه ما كان فيه سعتهم، ثم قال: إن الرجل إذا لم يجد شيئاً حلّت له المیتة والصدقه، ولا تحلّ لأحد منهم إلا أن لا يجد شيئاً، ویكون ممن تحلّ له المیتة (۳).

ص: ۷۴

۱- (۱) علل الشرائع ص ۳۹۳ ح ۴.

۲- (۲) نهاییه ابن اثیر ۵: ۲۲۸.

۳- (۳) تهذیب شیخ طوسی ۴: ۵۹ ح ۱۵۹.

و چون از ظاهر حدیث حرمت زکات نسبت به موالی ظاهر می شود، و بعضی این حدیث را حمل به کراهت کرده اند، و بعضی بر تقیه نموده اند، و شیخ رحمه الله حمل نموده در تهذیب موالی را بر ممالیک.

و شیخ قطب الدین الراوندی نیز نقل نموده در کتاب خرائج و جرائح روایتی به این عنوان: روى أَنَّ الْوَلِيدَ بْنَ صَيْحٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةٍ إِذْ طَرَقَ الْبَابَ طَارِقًا، فَقَالَ لِلْجَارِيَةِ: انْظُرِي مَنْ هَذَا؟ فَخَرَجَتْ ثُمَّ دَخَلَتْ، فَقَالَتْ:

هَذَا عَمُّكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ، فَقَالَ: أَذْخِلِيهِ، وَقَالَ لَنَا: ادْخُلُوا الْبَيْتَ، فَدَخَلْنَا بَيْتًا آخَرَ، فَسَمِعْنَا مِنْهُ حَسًّا ظَنَنَّا أَنَّ الدَّاحِلَ بَعْضُ نِسَائِهِ، فَلَصِقَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ.

فَلَمَّا دَخَلَ أَقْبَلَ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمْ يَدَعْ شَيْئًا مِنَ الْقَبِيحِ إِلَّا قَالَهُ فِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ خَرَجَ وَخَرَجْنَا، فَأَقْبَلَ يُحَدِّثُنَا مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي قَطَعَ كَلَامَهُ، فَقَالَ بَعْضُنَا: لَقَدْ اسْتَقْبَلَكَ هَذَا بِشَيْءٍ مَا ظَنَنَّا أَنَّ أَحَدًا يَسْتَقْبِلُ بِهِ أَحَدًا حَتَّى لَقَدْ هَمَّ بَعْضُنَا أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهِ فَيُوقِعَ بِهِ، فَقَالَ: مَهْ لَا تَدْخُلُوا فِيمَا بَيْنَنَا.

فَلَمَّا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا مَضَى طَرَقَ الْبَابَ طَارِقًا، فَقَالَ لِلْجَارِيَةِ: انْظُرِي مَنْ هَذَا؟ فَخَرَجَتْ ثُمَّ عَادَتْ، فَقَالَتْ: هَذَا عَمُّكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ لَنَا: عُودُوا إِلَى مَوْضِعِ عَمِّكُمْ، ثُمَّ أَذِنَ لَهُ، فَدَخَلَ بِشَهِيقٍ وَنَحِيبٍ وَبُكَاءٍ، وَهُوَ يَقُولُ: يَا ابْنَ أَخِي اغْفِرْ لِي غَفَرَ اللَّهُ لَكَ، اصْفَحْ عَنِّي صَفَحَ اللَّهُ عَنكَ.

فَقَالَ: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ، مَا الَّذِي أَحْوَجَكَ إِلَيَّ هَذَا يَا عَمُّ؟

قَالَ: إِنِّي لَمَّا آوَيْتُ إِلَى فِرَاشِي أَتَانِي رَجُلَانِ أَسْوَدَانِ غَلِيظَانِ، فَشَدَّا وَثَاقِي، ثُمَّ قَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ: انْطَلِقْ بِهِ إِلَى النَّارِ، فَانْطَلَقَ بِي، فَمَرَرْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا تَرَى مَا يَفْعَلُ بِي؟ قَالَ: أَوْلَسْتَ الَّذِي أَسْمَعْتَ ابْنِي مَا أَسْمَعْتَ؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا أَعُودُ، فَأَمَرَهُ، فَخَلَّى عَنِّي، وَإِنِّي لَأَجِدُ أَلَمَ الْوَثَاقِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْصِ، قَالَ: بِمِ أَوْصِي؟ فَمَا لِي مِنْ مَالٍ، وَإِنَّ لِي عِيَالًا كَثِيرًا وَعَلَيَّ دَيْنٌ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَيْنُكَ عَلَيَّ، وَعِيَالُكَ إِلَيَّ، فَأَوْصَ، فَمَا خَرَجْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى مَاتَ، وَضَمَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِيَالَهُ إِلَيْهِ، وَقَضَى دَيْنَهُ، وَزَوَّجَ ابْنَهُ ابْنَتَهُ (۱).

و از کلام آن حضرت که فرمودند: «مه لا تدخلوا فيما بيننا» یعنی: ساکت شوید، و داخل نشوید در امری که میانه ما اهل بیت واقع شود.

پس مستفاد می شود که اگر ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به هم حرف ناشایست بگویند هر چند نسبت به ائمه علیهم السلام باشد، کسی را نمی رسد که به تقویت احدهما در میان ایشان داخل شود، و حرف ناشایست به دیگری بگوید.

و ظاهر می گردد از این حدیث که به ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله سخن بد گفتن و حرمت ایشان نداشتن خوب نیست، چنان چه در اول سند نسبت به قریش مطلقاً مذکور شد، و از منسوب نمودن آن حضرت ایشان را به خود که فرمودند: «لا تدخلوا فيما بيننا» مراتب قرب و اختصاص ایشان معلوم است.

و در روضه کلینی واقع است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، وَتَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، وَعَلِيَّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، قَالَ: وَقَعَ بَيْنَ أَبِي جَعْفَرٍ وَبَيْنَ وُلْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَامٌ، فَبَلَغَنِي ذَلِكَ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَذَهَبْتُ أَتَكَلَّمُ.

فَقَالَ لِي: مَهْ لَا تَدْخُلْ فِيمَا بَيْنَنَا، فَإِنَّمَا مَثَلْنَا وَمَثَلُ بَنِي عَمَّنَا كَمَثَلِ رَجُلٍ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَتْ لَهُ ابْنَتَانِ، فَزَوَّجَ إِحْدَاهُمَا مِنْ رَجُلٍ زَرَّاعٍ، وَزَوَّجَ الْأُخْرَى مِنْ رَجُلٍ فَخَّارٍ، ثُمَّ زَارَهُمَا، فَبَدَأَ بِامْرَأَةِ الزَّرَّاعِ، فَقَالَ لَهَا: كَيْفَ حَالُكُمْ؟ فَقَالَتْ: قَدْ زَرَعَ زَوْجِي زَرْعًا كَثِيرًا، فَإِنَّ أَرْسَالَ اللَّهِ السَّمَاءِ، فَنَحْنُ أَحْسَنُ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَالًا، ثُمَّ مَضَى إِلَى امْرَأَةِ الْفَخَّارِ، فَقَالَ لَهَا: كَيْفَ حَالُكُمْ؟ فَقَالَتْ: قَدْ عَمِلَ زَوْجِي فَخَارًا

ص: ۷۶

كَثِيرًا، فَإِنْ أَمْسَكَ اللَّهُ السَّمَاءَ فَنَحْنُ أَحْسَنُ بَيْنِي إِسْرَائِيلَ حَالًا، فَانصَرَفَ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهُمَا، وَكَذَلِكَ نَحْنُ (۱).

و این حدیث بعینه مفید است آنچه مقصود بود از ذکر حدیث سابق.

و ترجمه این حدیث آن است که: عبدالملک بن اعین روایت کرده که میان حضرت امام محمدباقر علیه السلام و اولاد حضرت امام حسن علیه السلام گفتگوئی واقع شد، و من بر آن اطلاع یافتم، پس به خدمت آن حضرت رفتم، و خواستم که در آن باب سخنی بگویم.

حضرت مرا منع فرمود و گفت: خود را در میان ما داخل مکن؛ زیرا حکایت ما و بنی عمّ ما مثل حکایت مردی است که در بنی اسرائیل بود و دو دختر داشت، و یکی را به مردی داد که کسبش زراعت بود، و دیگری را به مردی فخّار داد که کوزه و سبو و امثال آن می ساخت.

پس وقتی به دیدن ایشان رفت، و اوّل زن مرد زارع را دید و پرسید که حال شما چون است؟ آن زن گفت: شوهر من زراعت بسیاری کرده، و اگر خدای تعالی باران بدهد حال ما از سایر بنی اسرائیل بهتر خواهد بود، بعد از آن به دیدن زن فخّار رفت، و پرسید که حال شما چون است؟ گفت: شوهر من از آنچه عمل اوست بسیار ساخته، اگر خدای تعالی باران را نگاه دارد حال ما از سائر بنی اسرائیل بهتر خواهد بود، پس از اینجا بیرون آمد و می گفت: خداوندا تو متکفّل حال ایشان باش، و حکایت ما نیز مثل حکایت ایشان است. انتهى.

و بعضی از مقدّسین معاصرین این روایت را در منهج الیقین ایراد، و بعد از آن ذکر نموده که از این حدیث نهایت اهتمام و مبالغه در باب استرضاء و احتراز از رنجیدن سادات ظاهر می شود؛ زیرا که با وجود آن که معارضه با ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در مرتبه کفر است، هرگاه تجویز نفرمایند که دیگری

ص: ۷۷

در باب ایشان سخنی بگوید البته اهانت ایشان خصوصاً جمعی که به خلوص عقیده و صلاح ظاهر موصوف باشند جایز نخواهد بود، واجتناب ضرور است.

تم کلامه.

و گاهی که از کتب معتبرین از معاصرین و غیره در این باب امری نقل می شود، به جهت آن است که ناظرین دانند که علماء معاصرین و سلف تمام نیز این اعتقاد داشتند از شیعی و سنی، و در این معنا خلاف ننموده اند، پس مخالفت به غیر از سستی اعتقاد وجهی نخواهد داشت، و اگر غفلت باعث باشد این همه اخبار و آثار، و این همه غفلت بعید است، مصرع:

این همه غوغا و خوابت می برد

سند نودم: محبت و احسان نمودن به اهل بیت

من المناقب لابن شهر آشوب: رَوَى الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِي حَبِيبِ الْبَنَاجِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ.

وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ السَّرْحَسِيُّ، بِالإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبِ الْقُرْطَبِيِّ، قَالَ: كُنْتُ فِي جُحْفَه نَائِمًا، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ، فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ لِي: يَا فُلَانُ سِرَرْتُ بِمَا تَصْنَعُ مَعَ أَوْلَادِي فِي الدُّنْيَا، فَقُلْتُ: لَوْ تَرَكْتُهُمْ فَبِمَنْ أَصْنَعُ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَاحِ جَرَمَ تُجْرَى مِنِّي فِي الْعُقْبَى، فَكَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَبَقٌ فِيهِ تَمْرٌ صَيْحَانِي، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَأَعْطَانِي قَبْضَةً فِيهَا ثَمَانِي عَشْرَةَ تَمْرَةً، فَتَأَوَّلْتُ ذَلِكَ أَنْ أَعِيشَ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً.

فَنَسِيْتُ ذَلِكَ، فَرَأَيْتُ يَوْمًا أَرْدِيَّامَ النَّاسِ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا: أَتَى عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَأَيْتُهُ جَالِسًا فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَبَقٌ فِيهِ تَمْرٌ صَيْحَانِي، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَتَأَوَّلْتَنِي قَبْضَةً فِيهَا ثَمَانِي عَشْرَةَ تَمْرَةً، فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي

مِنْهُ، فَقَالَ: لَوْ زَادَكَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَزِدْنَاكَ (۱).

یعین: محمّد بن کعب قرطی گفت: که در جحفه خوابیده بودم، پس دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب، بعد از آن رفتم به خدمت آن حضرت، پس فرمود به من که: ای فلان مسرور و شاد گشته ام به سبب آنچه می کنی از احسان با اولاد من در دار دنیا، پس گفتم که: اگر ایشان را واگذارم، پس به که احسان کنم که بهتر از ایشان باشد.

پس آن حضرت فرمودند که: چون چنین است پس جزای عمل جمیل تو در عقبا بر من است، پس بود نزد حضرت طبقی که در آن خرمای صیحانی بود، پس طلب کردم آن خرما را از آن حضرت، پس قبضه ای از آن خرما به من شفقت فرمودند که در آن قبضه هشت ده دانه خرما بود، پس تعبیر آن خواب را چنان کردم که زندگانی من هشت ده سال خواهد بود.

پس فراموش کردم این خواب را، پس دیدم روزی ازدحام مردم را در موضعی، سؤال کردم از مردم سبب ازدحام را، گفتند: آمده است حضرت امام رضا علیه السلام، دیدم حضرت را در آن موضعی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیده بودم نشسته، و پیش آن حضرت طبقی بود که در آن خرمای صیحانی بود، طلبیدم آن خرما را از آن حضرت، پس به من داد کفی از خرما که قدر آن هشت ده دانه بود، گفتم من آن حضرت را: زیاده به من بده خرما را، پس حضرت فرمود از راه اعجاز: که اگر جدّ من رسول الله صلی الله علیه و آله زیاده به تو داده بود ما نیز زیاده می دادیم.

و در بعضی روایات بنا بر برخی از احتمالات و وجوب انقیاد و مزید احسان نسبت به ذریّه حضرت امام حسین علیه السلام ظاهر می شود، چنان چه علماء اهل سنت

ص: ۷۹

در کتب خود به آن تصریح نموده اند.

واز آن جمله این حدیث است که از صواعق نقل می شود: جاء عن الحسين كرم الله وجهه: من أطاع من ولدی واتبع کتاب الله و جبت طاعته (۱).

یعنی: حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: کسی که اطاعت نماید خدای تبارک و تعالی را از فرزندان من، و پیروی نماید کتاب خدای تعالی را، واجب است پیروی او در امور عامه دین و دنیا که مختص ائمه تسعه از ذریه حضرت امام حسین علیه السلام است، یا خصوص قضای حوایج ذریه ایشان عموماً.

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: خواهد کشت حسین را بدترین این امت، و هر که بیزاری جوید از فرزندان او کافر شده است به من.

و بعضی از ثقات به سند معتبر از ابوبصیر روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم، و با آن حضرت سخن می گفتم، که یکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام داخل شد، چون نظر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر او افتاد گفت: مرحباً، و او را در بر کشید و بوسید، و فرمود که: خدا حقیر کند آنها را که شما را حقیر کردند، و خدا انتقام کشد از آنها که پدر شما را کشتند، و خدا واگذارد آنها را که شما را واگذاشتند، و خدا لعنت کند آنها را که شما را شهید کردند، و خدا یاور و ناصر شما باشد.

چه بسیار گریستند زنان بر شما، و چه بسیار به طول انجامید کریه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه آسمان.

پس حضرت گریست و فرمود که: ای ابوبصیر هرگاه نظر می کنم به سوی فرزندان حسین، مرا حالتی روی می دهد که ضبط خود نمی توانم نمود، به سبب

ص: ۸۰

آنچه نسبت به پدر ایشان و ایشان کردند. الحدیث (۱).

و شك نیست که این فرزند بی واسطه نبوده است نسبت به حضرت امام حسین علیه السلام، و پر ظاهر است که این احکام علی مَرَّ الدهور والأعصار موافق حدیث شریف «انَّ کُلَّ سبب و نسب ینقطع الا سببی و نسبی» مستمر است.

و از حضرت سید الساجدین علیه السلام روایت کرده اند که: چون سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را به نزد یزید پلید آوردند، آن ملعون آن سر منور را در مجلس شراب حاضر می کرد، و شراب زهرمار می کرد.

روزی رسول پادشاه فرنک در مجلس او حاضر شد، و از اشراف و بزرگان ایشان بود، گفت: ای پادشاه عرب این سر کیست؟ یزید گفت: تو را با این سر چکار؟ گفت: چون به نزد پادشاه خود می روم از احوال این ملک سؤال می کند، می خواهم بر حال و سرّ این سر مطلع شوم، و به او خبر دهم تا او با شما در فرح و شادی شریک باشد.

یزید گفت: این سر حسین بن علی بن ابی طالب است، فرنکی گفت: مادر او کیست؟ گفت: فاطمه دختر رسول خدا، نصرانی گفت: اف بر تو باد و بر دین تو، دین من نیکوتر است از دین تو، بدان که پدر من از فرزندان حضرت داود است، و میان من و او پدران بسیار است، و نصارا مرا تعظیم می نمایند، و خاک پای مرا برای تبرک بر می دارند، و شما فرزند پیغمبر خود را می کشید، و میان او و پیغمبر شما یک مادر بیش نیست، بد دین است دین شما.

پس با یزید گفت: آیا شنیده ای حکایت کنیسه حافر را؟ گفت: بگو تا بشنوم، نصرانی گفت: میان عثمان و چین دریائی هست که یک سال مسافت آن است، و در آن میان معموری نیست به غیر یک شهر که در میان آب واقع است، و طول

ص: ۸۱

آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است، و در روی زمین شهری از آن بزرگ تر نیست، و کافور و عنبر و یاقوت از آن شهر می آورند، و درختان ایشان عود است، و آن در دست نصارا است، و در آن شهر کنیسه های بسیار هست.

و بزرگ ترین کنایس ایشان کنیسه حافر است، و در محراب آن حقه طلائی آویخته است، و در آن حقه سیمی هست و می گویند سیم حماری است که حضرت عیسی علیه السلام بر آن سوار می شده است، و دور آن حقه را به طلا و دیبا مزین گرادنیده اند.

و در هر سال گروهی بسیار از نصارا از اطراف عالم به زیارت آن کنیسه می روند، و بر دور آن حقه طواف می کنند و آن را می بوسند، و در آنجا حاجت خود را از قاضی الحاجات طلب می نمایند، ایشان چنین رعایت می کنند سُم دراز گوش را که گمان می کنند که سُم دراز گوش حضرت عیسی علیه السلام است، و شما پسر دختر پیغمبر خود را می کشید، خدا برکت ندهد شما را در خود و دین خود.

یزید گفت: بکشید این نصرانی را که ما را در بلاد خود رسوا نکند، چون نصرانی این سخن را شنید گفت: می خواهی مرا بکشی؟ یزید گفت: بلی، نصرانی گفت: دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم که گفت: ای نصرانی تو اهل بهشتی، و من تعجب کردم از سخن او، و شهادت می دهم به وحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی، پس بر جست و سر مبارک را بر سینه خود چسبانید می بوسید و می گریست تا کشته شد.

و این حکایت را سید بن طاووس در کتاب لهوف، و شیخ ابن نما در کتاب مثير الأحزان، نیز نقل فرموده اند (۱).

و ذکر السید صفی الدین محمد بن معد الموسوی فی مقتله بعد ذکر شهاده

ص: ۸۲

۱- (۱) بحار الأنوار ۴۵: ۱۴۱-۱۴۲ از لهوف ص ۱۶۹-۱۷۳ وابن نما.

الحسين عليه السلام: روى ابن لهيعة عن أبي الأسود محمد بن عبد الرحمن، قال: لقيني رأس الجالوت، فقال: واللّه إن بينى وبين داود لسبعين أباً، وإن اليهود تلقانى فتعظمنى، وأنتم ليس بين ابن نبيكم و نبيكم إلا أب واحد، فقتلتم ولده (١).

و از این روایت مستفاد می شود که یهود تا هفتاد پشت رعایت ذریه داود علیه السلام می نموده اند.

و أيضاً ایراد نموده در مقتل خود عند ذكره حبراً من أحبار اليهود كان حاضراً فى مجلس يزيد عليه اللعنه والعذاب الشديد، أنه قال فى آخر كلام له: فإننى أجد فى التوراه أنه من قتل ذريه نبي لا يزال ملعوناً أبداً ما بقى، ويصليه الله نار جهنم إذا مات (٢).

و در ساير كتب مناقب مضمون مذکور به این عنوان واقع است: روى أنه كان فى مجلس يزيد حين ادخل على بن الحسين عليهما السلام حبر من أحبار اليهود، فقال:

من هذا الغلام يا أمير المؤمنين؟ قال: هو على بن الحسين، قال: فمن الحسين؟ قال: ابن على بن أبى طالب، قال: فمن أمه؟ قال: أمه فاطمه بنت محمد.

فقال الحبر: يا سبحان، فهذا ابن بنت نبيكم قتلتموه فى هذه السرعة؟ بس ما خلفتموه فى ذريته، واللّه لو ترك فىنا موسى بن عمران سبطاً من صلبه لظننا أننا كنا نعبد ممن دون ربنا، وأنتم إنما فارقكم نبيكم بالأمس، فوثبتم على ابنه فقتلتموه، سواء لكم من أمه.

قال: فأمر به يزيد لعنه الله، فوجيء فى حلقه ثلاثاً، فقام الحبر وهو يقول: إن شئتم فاضربونى، وإن شئتم قتلتمونى، أو فذرونى، فإننى أجد فى التوراه أن من قتل ذريه نبي لا يزال ملعوناً أبداً ما بقى، فإذا مات يصليه الله نار جهنم (٣).

ص: ٨٣

١- (١) بحار الأنوار ٤٥: ١٤١.

٢- (٢) بحار الأنوار ٤٥: ١٤٠.

٣- (٣) بحار الأنوار ٤٥: ١٣٩-١٤٠.

وفی مناقب ابن شهر آشوب شعر:

واخجله الاسلام من أصداده ظفروا له بمعایب ومعاثر

آل العزیز یعظمون حماره ویرون فوزاً لثمهم للحافر

وسیوفکم بدم ابن بنت نبیکم مخضوبه لرضا یزید الفاجر(۱)

و این کلام دال است بر آن که حبر که از علماء یهود است چون در تورات دیده است که قاتل ذریه نبی همیشه ملعون و مسکن او جهنم است، با وجود ظلم یزید خود را معاف نداشته و اظهار حق نموده است، یقین که علماء دین امامیه آنچه در باب ذریه رسول صلی الله علیه و آله در قرآن و حدیث دیده باشند بطریق اولی باید اظهار نمایند، بلکه بر ایشان لازم است.

كما ذکر فی روضه الکافی، فی مبحث حدیث الناس یوم القیامه: سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن خطاب بن محمّد، عن الحارث بن المغیره، قال: لقینی أبو عبدالله علیه السلام فی طریق المدینه، فقال: من ذا احارث؟ قلت: نعم، قال: أما لأحملن ذنوب سفهائکم علی علمائکم، ثم مضی فأتیته فاستأذنت علیه، فدخلت فقلت:

لقیتنی فقلت: لأحملن ذنوب سفهائکم علی علمائکم، فدخلنی من ذلك أمر عظیم، فقال: نعم ما یمنعکم إذا بلغکم عن الرجل منکم ما تکرهون وما یدخل علینا به الأذى أن تأتوه، فتؤتوه وتعذلوه وتقولوا له قولاً بلیغاً، فقلت له: جعلت فداک إذا لا یطیعون ولا یقبلون منّا، فقال: اهجرهم واجتنبوا مجالسهم(۲).

و پر ظاهر است که ایذاء اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله ایذاء آن سرور است، موافق نصّ احادیث غیر مستقصی و ازید من أن یحصی، پس موافق قوله تعالی (إِنَّمَا یَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) ۳ باید علما در این امور سعی بیشتر داشته باشند.

ص: ۸۴

۱- (۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱۰: ۳۹۳-۳۹۴.

۲- (۲) روضه کافی ۸: ۱۶۲ ح ۱۶۹.

و بنا بر حدیث روضه کافی که ایراد نموده: سهل بن زیاد، عن ابراهیم بن عقبه، عن سیابه بن ایوب، ومحمد بن الولید، وعلی بن أسباط، یرفعونه إلى امیرالمؤمنین علیه السلام، فقال: إن الله یعذب الستة بالستة: العرب بالعصیبه، والدهاقین بالکبر، والأمرء بالجور، والفقهاء بالحسد، والتجار بالخیانه، وأهل الرساتیق بالجهل(۱).

ظاهر است که باید علماء امامیه از حسد دور باشند، و خود را در دفع ایذاء اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله علی الخصوص عموماً معاف ندارند، و اگر بعد مرتبه باعث اخراج مردم از نسب تواند شد، و این معنا باعث تکاهل در امور ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله شود، پس باید مردم هر چند از حضرت آدم علیه السلام دور شوند به آن نسبت از انسانیت و مردمی دور گردند، با وجود آن که حدیث «کل سبب ونسب ینقطع إلا سببی ونسبی» قاطع این حکم در اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله بخصوصهم هست که قطع این توهم می کند.

مؤید این مطلب است آنچه شیخ طبری در کتاب مناقب ائمه علیهم السلام در فصل امامت حضرت امیر علیه السلام ایراد نموده گفته: مسأله حسن و حسین علیهما السلام ذریه رسول الله اند صلی الله علیه و آله به نص قرآن که عیسی بن مریم را حق تعالی به ذریه ابراهیم خواند بأبعد مسافت میان عیسی و ابراهیم، حیث قال: (وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ - إِلَى قَوْلِهِ - وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِليَاسَ) و اتفاق است که عیسی علیه السلام ذریه ابراهیم علیه السلام است(۲). شعر:

ص: ۸۵

۱- (۱) روضه کافی ۸: ۱۶۲-۱۶۳ ح ۱۷۰.

۲- (۲) تحفه الأبرار فی مناقب الأئمه الأطهار طبری ص ۸۴.

نسب رسول الله بيت قصيده اكرم به بيتاً بناه مشيد

وقال السيد مهدي بن خليفه الطبرى فى المشجره المجديه فى الأنساب الطالبية: أتى عبد الله بن عباس - رضى الله عنهما - رحم، فمست إليه برحم بعيده، فألأن له، فقال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: اعرفوا أنسابكم لتصلوا به أرحامكم، فإنه لا قرب بالرحم إذا قطعت وإن كانت قريبه، ولا بعد بها إذا وصلت وإن كانت بعيده.

وأورد فيه أيضاً: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: الوصول من وصل رحماً بعيداً، والقاطع من قطع رحماً قريباً.

و از اين دو حديث نیز مستفاد مى شود كه بعد نسبت باعث عدم رعايت صلۀ مأموره نمى شود.

ورأيت فى بعض مناقب آل أبى طالب هكذا: وفى الكافى، عن أبى عبد الله عليه السلام أنه قال: إنَّ الرحم معلقه بالعرش تقول: اللهم صل من وصلنى، واقطع من قطعنى، وهى رحم آل محمد، وهو قول الله عزَّوجلَّ (الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) ١ قال: نزلت فى رحم آل محمّد صلى الله عليه و آله، وقد يكون فى قرابتك، ثم قال: ولا تكون ممن يقول للشىء إنه فى شىء واحد (١). انتهى.

أقول: وقد سبق هذا الحديث بعينه، وذكر هنا تبعاً لما فى المناقب، پس ذكر

ص: ٨٦

١- (٢) اصول كافى ٢: ١٥١ ح ٧.

این حدیث در این مقام جهت آن است که ظاهر گردد که سالفین در باب مواصلت رحم متواصله ایراد این حدیث نموده اند.

و در مهج الدعوات تألیف سید ابن طاووس رحمه الله در حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام این عبارت وارد است: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَمَّا اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ رَحِمًا مُتَعَلِّقًا بِالْعَرْشِ يَشْكُو إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَاطِعَهَا، فَقُلْتُ: يَا جَبْرَائِيلُ كَمْ بَيْنَهُمْ؟ قَالَ: سَبْعَةٌ أَبَاءُ (۱).

و فی عیون أخبار الرضا علیه السلام: عن أبي الحسن عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَمَّا اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ رَحِمًا مُتَعَلِّقًا بِالْعَرْشِ يَشْكُو رَحِمًا إِلَى رَبِّهَا، فَقُلْتُ لَهَا: كَمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا مِنْ أَبٍ؟ فَقَالَتْ: نَلْتَقِي فِي أَرْبَعِينَ أَبًا (۲).

قال بعض العلماء: الأقوى عندي أنّ القرابه لا حدّ لها وإن تباعدت حتّى تنتهي إلى آدم عليه السلام، لكن يتفاوت مراتبها في القرب والبعد، فربما يكون الرجل قريباً من جهة أجنبياً من أخرى، كالعَمِّ فَإِنَّهُ قَرِيبٌ بِالنَّسَبِ إِلَى عَمِّ الْعَمِّ، أَجْنَبِيٌّ بِالنَّسَبِ إِلَى الْأَخِي. انتهى كلامه.

وذكر ابن شهر آشوب في معالم العلماء: إنّ زيد بن الحسين البيهقي له حليه الأشراف في أنّ أولاد الحسين عليهما السلام أولاد النبي صلى الله عليه وآله (۳).

و ابن اثیر در کتاب کامل التاریخ آورده به این عبارت که: وفيها مات - أي:

في سنة ثلاث وثمانين ومائه - موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ببغداد في حبس الرشيد، وكان سبب حبسه أنّ الرشيد اعتمر

ص: ۸۷

۱- (۱) مهج الدعوات ص ۳۶۷.

۲- (۲) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۵۵ ح ۵.

۳- (۳) معالم العلماء ص ۵۱ شماره: ۳۴۳.

فى شهر رمضان من سنه تسع وسبعين ومائه، فلما عاد إلى المدینه على ساكنها السلام دخل إلى قبر النبى صلى الله عليه وآله يزوره ومعه الناس، فلما انتهى إلى القبر وقف، وقال: السلام عليك يا رسول الله يا ابن عمّ، افتخاراً على من حوله، فدنا موسى بن جعفر وقال: السلام عليك يا أبه، فتغيّر وجه الرشيد، وقال: هذا الفخر يا أبا الحسن جدّاً، ثمّ أخذه معه إلى العراق، فحبسه عند السندى بن شاهك الخ(١).

و سيد ابن طاووس حسنى حسينى در كتاب اسعاد ثمره الفؤاد على سعادته الدنيا والمعاد كفته: الفصل الحادى والستون، وليس بغريب من قوم كابروا، أو اشتبه عليهم الحال بين الله جلّ جلاله وبيت خشبه عبدوها من دونه، أو حجر أن يكابروا، أو يشتهبه عليهم الحال بين جدّك مولانا على بن أبى طالب عليه السلام ومن تقدّمه من البشر، وما كان يحصل لهم من الأصنام ذهب ولا فضّه ولا- ولا-يه ولا- أنعام، فكيف يفارقون جدّك علياً عليه السلام وقد حصل لهم من تعطيهم، ويرجون منه ما لا يرجون من جدّك علياً عليه السلام من الآمال والأنوال، والله إنّ بقاءه إلى الوقت الذى بقى إليه صلى الله عليه وآله آيه لله جلّ جلاله يعرفه المّطلعون على تلك الأحوال(٢).

وأيضاً در آن كتاب در فصل رابع و ستين واقع است: ومما أوضح الله جلّ جلاله على يدى فى كتاب الطرائف من النصوص الصحیحه الصريحه على أبيك على بن أبى طالب صلوات الله عليه وعلى عترته بالإمامه ما لا يخفى على أهل الاستقامه، مثل قول جدّك محمّد صلوات الله وسلامه عليه على المنابر على رؤوس الأشهاد «أنى بشر يوشك أن ادعا فأجيب، وإنّى مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى».

وإنّه لما كان أهل بيته فى ذلك الوقت جماعه أنزل الله جلّ جلاله فى القرآن

ص: ٨٨

١- (١) كامل ابن اثير ٤: ٥٨-٥٩.

٢- (٢) المحجّه فى اسعاد ثمره الفؤاد، فصل: ٦١.

تعیین اهل بیته فی قوله جلّ جلاله (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) فجمع جدّ محمد صلوات الله عليه أباك علياً وأمك فاطمه سیده نساء العالمین وأباك الحسن وعمك الحسين وهو جدك أيضاً من جهة امك ام كلثوم بنت زین العابدین علیهم السلام أجمعین، وقال: هؤلاء اهل بیتی (۱).

که در این مواضع وامثال آن با پسر خود خطاب نموده، و حضرت پیغمبر و حضرت امیر و حضرت فاطمه و حسنین - صلوات الله علیهم - را جدّ و پدر و مادر و عمّ او خوانده.

و در اصول کافی در باب ما عند الأئمة من سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله، بعد از ذکر حکایت عفیر که حمار آن حضرت صلى الله عليه وآله بود، خود را در ساعت فوت آن سرور در بئر بنی حطمه انداخت تا هلاک شود، و قبر او همان چاه گردید، ایراد شده:

وروی أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال: إنّ ذلك الحمار كلّ رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: بأبي أنت وأمي إنّ أبي حدّثني عن أبيه عن جدّه عن أبيه أنّه كان مع نوح في السفينة، فقام إليه نوح، فمسح على كفله، ثمّ قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيّد النبيين صلى الله عليه وآله وخاتمهم، فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار (۲). انتهى.

فليتبصر من حديث الحمار يا اولی الأبصار. شعر:

کم مباش از این حمار اندر سفینه نجات چاه اند آن جاه و عین چشمه آب حیات

هر گاه حضرت نوح محبت به جدّ حماری که آن حضرت صلى الله عليه وآله بر پشت آن سوار شود داشته باشد، عجب از آن حماری است که دوستی با کسی که از پشت آن سرور متولد و جدش او باشد نداشته باشد، و هر گاه شرافت پشت آن قدرها

ص: ۸۹

۱- (۱) المحجّه فی اسعاد ثمره الفؤاد، فصل: ۶۴.

۲- (۲) اصول کافی ۱: ۲۳۷.

از زمان پیش به حمار اثر کند در انسان از این نحو پستی ثقل تأثیرش نسبت بر ثقلین از امت با وجود حدیث «أولادنا أكبادنا» و «كل سب ونسب ينقطع إلا سبیبی ونسبی» اگر انصاف باشد از اسلام بعید است.

سند نود و یکم: فرمان برداری از قریش

من الذخائر: عن عامر بن شهر، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: اسمعوا من قریش، ودعوا فعلهم (۱).

یعنی: عامر بن شهر گفت: شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمود: بشنوید از قریش، وواگذارید افعال ایشان را، یعنی: ملامت ایشان در افعال ایشان مکنید.

سند نود و دوم: صاحب امر و اختیار قریش اند

من العمده: وبالإسناد المقدم، قال: وأخبرنا عبد الله، أخبرنا السراج، حدثنا إبراهيم بن عبد الرحيم، حدثنا موسى بن داود، وخالد بن خدّاش، قالوا: حدثنا مسكين بن عبدالعزيز، عن بشار بن سلامه، عن أبي برده، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الأمراء من قریش، الأمراء من قریش، الأمراء من قریش، لی عليهم حقّ، ولهم عليكم حقّ، ما حكموا فعدلوا، واسترحموا فرحموا، وعاهدوا فوفوا، زاد خالد: فمن لم يفعل ذلك، فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين (۲).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند سه مرتبه این را که: صاحب امر و اختیار قریش اند، مرا بر ایشان حقّ است، و مر ایشان را بر شما حقّ است، مادام

ص: ۹۰

۱- (۱) ذخائر العقبی طبری ص ۱۳.

۲- (۲) عمده ابن بطریق ص ۴۱۹ ح ۸۶۹.

که حکم نمایند پس عدالت نمایند، و چون طلب رحم از ایشان کرده شود رحم کنند، و عهدی که کرده اند وفا نمایند.

و زیاد نموده است خالد که یکی از روات این حدیث است این را که: کسی که نکند آنچه مذکور شد از اداء حق ایشان، پس بر او باد لعنت خدا و ملائکه و مردمان همه.

و این مثل حدیث سابق است دالّ است بر فضیلت قریش، كما ذكر في كتاب سيادة الأشراف: اختار تعالى ذكره من جرائم الأمم العرب، ثم منها قریشاً، وفيه يقول الفرزدق:

فأصبحوا قد أعاد الله نعمتهم إذ هم قریش و إذ ما مثلهم بشر

ثم اختار من قریش هاشماً قریش خیار بنی آدم

وخیر قریش بنو هاشم

وقد روى الأصحاب عنهم: أنّ الله اختار العرب من سائر الأمم، واختار من العرب قریشاً، واختار من قریش بنی هاشم و بنی المطلب، إلى أن تمسك به بعض الناس في أنّ غير العربی والقرشی والهاشمی لا يكون كفواً للعربيه والقرشيه والهاشميه.

ويؤمى إليه ما في العيون الرضويه عنهم عليهم السلام: نحن أهل بيت لا- تحلّ لنا الصدقه، وأمرنا بإسباغ الوضوء، وأن لا ننزى حماراً على عتيقه(۱).

و ترجمه این حدیث سابقاً مذکور شد.

ص: ۹۱

وروی صاحب جامع الأصول عن الترمذی: یأسنادہ عن عمرو بن العاص، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: قریش ولاء الناس فی الخیر والشرّ إلى یوم القیامه (۱).

یعنی: آن سرور ثقلین فرموده است که: قریش صاحب اختیارند در خیر و شرّ ناس تا روز قیامت، یا آن که اشرار و اخیار ایشان در این دو امر والی اند، پس ایشان بر جمیع مردم در همه مراتب تقدّم دارند.

و بعضی از ظرفاء سادات احتمال می دادند که فرض دیه شرعاً چهل درهم که دو هزار و پانصد و بیست دینار عجمی است، جهت جنایت بر کلب سلوقی عربی که به فارسی مشهور است به تازی، و اکثر آنها معلّم است، و به مراتب احسن است از آن کلب هراش اهل بیت نبوّت، چنان چه به مراتب احسن است از کلب اصحاب کهف، از جمله مؤیدات شرافت ادنی متعلّقان این سلسله علیه علویه می توانند شد.

و فرض دیه از جهت سایر کلاب، مثل کلب صید و کلب غنم و کلب حائط و کلب زرع، معارضه و مقاومت با کلب سلوقی یمنی که عربی است، و وصف معلّمین از آن در قرآن مجید وارد است به این نحو (مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَ نَهْنَنًا مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ) ۲ نمی تواند نمود، به اعتبار اشتراک آنها در انتفاع میان عرب و عجم در جمیع اماکن و بلاد.

قال آیه الله العلامة فی التحریر: لو أتلف كلب الصيد، فعليه أربعون درهماً، والشيخ خصّه بالسلوقی، وهو منسوب إلى قریه باليمن، يقال لها: السلوقی.

وفی کلب الغنم كبش، وقيل: عشرون درهماً، وهي روايه ابن فضال عن بعض

ص: ۹۲

أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام، وهي أشهر، والأولى أصح طريقاً. وفي كلب الحائط عشرون درهماً، وفي كلب الزرع قفيز من برّ، ولا قيمه لغير ذلك من الكلاب وغيرها، ولا يضمن قاتلها شيئاً (١). شعر:

گر سگ نفس سگیت نکند معلوم است آنچه مقصود ز تحریر در این مرقوم است

وفي كتاب حياه الحيوان: نقلًا من تاريخ نيسابور، روى ياسناده عن على بن أبى طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لمّا أراد الله أن يخلق الخيل، قال لريح الجنوب: إننى خالق منك خلقاً أجعله عزّاً لأوليائى، ومذلّه لأعدائى، وجمالاً لأهل طاعتى، فقالت الريح: اخلق يا ربّ، فقبض منها قبضه، فخلق منها فرساً، وقال:

خلقتك عربياً (٢).

پس موافق حدیث ایضاً اسب عربی نیز مدوح است.

واز کلام معتبرین معبرین ظاهر می شود که منامات سادات، سادات منامات است، به اعتبار کرامات و مقامات ایشان.

ففى الباب الأربعين من كتاب البشاره والنداره فى تعبير الرؤيا: فإن رأى هاشمى أو عربى أنّه يختم بخاتم الخليفة أصاب ولايه جليله، وإن كان من الموالى، فإنّه يموت أبوه ويخلفه، وإن لم يكن له أب، فإنّه ينقلب أمره إلى خلاف مراده. انتهى.

وفي موضع آخر منه: لحم الفرخ المشوى مال فى تعب، فإن رأى كأنه يأكله نياً، فقليل: إنّه يغتاب أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله، أو غيره من أفاضل الناس.

و از این حکایت ثانی ایضاً مستفاد می شود که معبرین نیز در عالم خیال و مثال و معنا ایشان را تفوق داده اند.

ص: ٩٣

١- (١) تحرير علامه حلى ٥: ٦٣٣.

٢- (٢) بحار الأنوار ٦٤: ١٥٦ ح ٧ از حیات الحيوان.

قال الشيخ الجليل القدر الكراجكى تلميذ الشيخ المفيد رحمهما الله تعالى فى كتابه معدن الجواهر: روى عن ابن عباس رضى الله عنه، قال: إنّ الله تعالى جعل الحلم عشره أجزاء، تسعه منها فى قريش، وواحد فى سائر الناس، وجعل الكرم عشره أجزاء، فتسعه منها فى العرب، وواحد فى سائر الناس، وجعل النكاح عشره أجزاء، فتسعه منها فى العرب، وواحد فى سائر الناس، وجعل النكاح عشره أجزاء، فتسعه منها فى العرب، وواحد فى سائر الناس (١). انتهى مختصراً.

وقال محمود النيشابورى فى تفسير سوره الواقعه من تفسيره المسمى بإيجاز البيان فى تفسير القرآن: قوله تعالى «عرباً» العروب الحسنه التبعل، الفطنه بمراد الزوج كفطنه العرب، وفى الحديث «جهاد المرأه حسن التبعل».

وفى كتاب الآداب ومكارم الأخلاق للشيخ أبوالقاسم على بن أحمد الكوفى المذكور اسمه فى كتب الرجال: إنّه يقال: إنّ الفطنه والدهاء فى العرب أنّ الخبث والاحتيال فى العجم.

وفيه أيضاً: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: المؤمن كيس فطن (٢). والمؤمن ينظر بنور الله (٣).

و از آنچه مرقوم شد مدح قريش مستفاد مى شود.

ومن الذخائر: عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: أعطى الله عزّوجلّ بنى عبد

ص: ٩٤

١- (١) معدن الجواهر ص ٢٠٤-٢٠٥ ح ٢٩٩.

٢- (٢) جامع الأخبار ص ٢١٧ ح ٥٣٨.

٣- (٣) بحار الأنوار ٧: ٣٢٣.

المطلب سبعاً: الصباحة، والفصاحة، والسماحة، والشجاعة، والحلم، والعلم، وحب النساء(١).

يعنى: ابن عباس گفت موافق آنچه از مخبر صادق شنیده است که: بخشیده است خدای عزوجل اولاد عبدالمطلب را هفت چیز: خوب روئی یا روشنائی، وفصاحت، وجوان مردی، و کرم، و شجاعت، و حلم، و علم، و دوست داشتن زنان ایشان را، یا ایشان زنان را.

وقال المطهر في باب العطايا من شرحه على المصايح: قوله «لقد هممت أن لا أقبل الهدية إلا من قوم في طباعهم كرم لا يمتنون بما أعطوا، ولا يتوقعون عوضاً، بل يعدون ما أعطوه منه وفضلاً من قابل عطيتهم على أنفسهم.

وقال السيد المرتضى في باب الجوابات الحاضرة المستحسنة التي يسميها قوم المسكته من كتابه الغرر والدرر: وقيل أحسن الناس جواباً وأحضرهم قريش، ثم العرب، وإن الموالى تأتي أجوبتها بعد لاي وفكره ورويه، وقد مدح الجواب الحاضر بكل لسان.

وقال معاوية بن أبي سفيان لعقيل بن أبي طالب، وكان جيد الجواب حاضره: ان فيكم لشبقاً يا بني هاشم، فقال: هو منا في الرجال، ومنكم في النساء.

مؤيد جيد جواب بودن جواب ایشان می تواند شد، ما هو في كتاب العرايس، تصنيف أبي الحسن محمد بن القاسم الفارسي العامي من مشاهير تلامذه الصدوق، بإسناده إلى ابن سيرين، عن أبي العجفا، قال: قال عمر بن الخطاب: لا تغلوا صداق النساء، فإنها لو كانت مكرمه في الدين أو تقوى عند الله، كان أولاكم بها محمد صلى الله عليه وآله، ما تزوج ابنه من بناته، ولا تزوج امرأه من نسائه بأفضل من اثني عشر أوقيه.

ص: ٩٥

قال: فقامت امرأه من قريش، فقالت: يعطينا الله وتمنعنا يا أمير المؤمنين، أوليس الله تعالى يقول: (وَآتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا)١ فقال عمر:

كُلُّ أَفْقِهِ مِنْ عَمْرِ (١).

وقال ابن خلكان في تاريخه: إنَّ أبا الفتح ابن جني ذكر في بعض مجاميعه أنَّ الشريف الرضى أخو المرتضى احضر الى ابن السيرافى النحوى، وهو طفل جدًّا لم يبلغ عمره عشر سنين، فلقَّنه النحو، وقدمه فى الحلقة، فذاكره بشيء من الإعراب على عادة التعليم، فقال له: إذا قلنا رأيت عمر، فما علامه النصب فى عمر؟ فقال له الرضى: بغض على، فعجب السيرافى والحاضرون من حدِّه خاطره (٢).

وقال ابن شهر آشوب فى مناقبه: فى العقد: أنَّ مروان بن الحكم قال للحسن بن على عليهما السلام بين يدي معاويه: أسرع الشيب إلى شاربك يا حسن، ويقال: إنَّ ذلك من الخرق، فقال عليه السلام: ليس ما بلغك، ولكننا معشر بنى هاشم طيبه أفواهنا، عذبه شفاهنا، فنساؤنا يقبلن علينا بأنفاسهنّ، وأنتم معشر بنى اميه فيكم بخر شديد، فنساؤكم يصرفن أفواهنّ وأنفاسهنّ إلى أصداعكم، فإنما يشيب منكم موضع العذار من أجل ذلك.

قال مروان بن الحكم: أما أن فيكم يا بنى هاشم خصله سوء، قال: وما هي؟ قال:

الغلمه، قال: أجل نزع من نساءنا ووضعت فى رجائنا، ونزعت الغلمه من رجالكم ووضعت فى نساءكم، فما قام لأمويه إلا هاشمى. الحديث (٣).

وروى الصدوق فى باب النوادر بعد باب المتعه من الفقيه: عن محمّد بن مسلم،

ص: ٩٦

١- (٢) شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد ١: ١٨١.

٢- (٣) وفيات الأعيان ابن خلكان ٤: ٤١٦.

٣- (٤) مناقب ابن شهر آشوب ٩: ١٧٠-١٧١.

عن أبي جعفر عليه السلام، قال: إنَّ الله تعالى خلق الشهوة عشرة أجزاء، تسعه في الرجال، وواحدة في النساء، وذلك لبني هاشم وشيعتهم، وفي نساء بني أمية وشيعتهم الشهوة عشرة أجزاء، في النساء تسعه، وفي الرجال واحدة (١).

و مفاد این دو حدیث منتج هر یک از حلین سابقین از محبت طرفین می تواند بود.

و ایضاً صدوق در کتاب خصال در ابواب العشره روایت کرده است، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ الله تبارك وتعالى جعل الشهوة عشرة أجزاء، تسعه منها في النساء، وواحدة في الرجال، ولولا ما جعل الله عزوجل فيهن من أجزاء الحياء على قدر أجزاء الشهوة، لكان لكل رجل تسع نسوة متعلقات به (٢).

و توفیق بین الحدیثین بنا بر حمل عام بر خاص ممکن است، به این نحو که حدیث خصال در خصال بنی امیه باشد، لیکن بنا بر منطوق این حدیث ظاهر می گردد که شهوت ده جزء است، نه عدد در نساء، و واحدی در رجال، و اگر نه می گردانید خدای عزوجل حیا به قدر اجزاء شهوت بتحقیق که به هر مردی نه زن متعلق و جمع می شد.

و موافق استدلال و مفهوم آن عکس مستفاد می شود، به جهت آن که چون به هر زنی نه شهوت عطا شده، پس بایست یک زن به نه مرد متعلق شود.

و فحول علما در حل این حدیث هر یک معنی بکری و موافق قریحه خود در ازاله اشکال فکری فرموده اند از جهت تطبیق معنی حدیث.

پس بعضی صورت مسطوره را در مجلس خاصی فرض نموده که نه زن و نه مرد بوده باشند در آن، و هر یک از زنان خواهند خود را به نه مرد برسانند تا

ص: ٩٧

١- (١) من لا يحضره الفقيه ٣: ٤٦٧ ح ٤٦٢٠.

٢- (٢) خصال شيخ صدوق ص ٤٣٨ ح ٢٨.

تعلق هر یک از نساء به نه مرد متحقق شود.

و بعضی تسع را به ضمّ تاء منقطه خوانده اند از جهت حصول این معنا.

و ممکن است که معنی حدیث این باشد که اگر حیا مانع نمی شد در وقت مقاربت و مقارنت زنان را، پس بنا بر نه شهوت از نساء و یکی از مردان صورت حال به منزله آن بود، که نه زن به یک مرد متعلق شده باشند، که تشبیه از قبیل زید اسد باشد بدون تکلیف فرض مجلس خاصی که سابقاً مرقوم شد.

و این حل به خاطر مؤلف این کتاب رسیده، و حلّ اوّل حلّی است که سالفین نموده اند.

چنان چه بعضی از فضلا این حدیث را مذکور نمودند، و فوراً به خاطر داعی آنچه مذکور شد رسید، خواستم عرض کنم، آن فاضل گفت: حدیث بسیار مشکلی را چنین آسان حل نموده اید، داعی ساکت شد، از ایشان سؤال حلّش نمودم، بیان حلّش که مذکور شد فرمودند و رفتند، کمترین در حال حلّ خود تأمل نمودم بهتر بود.

روز دیگر در مجلس آن فاضل و علامی ملاً محمّد باقر مجلسی بر خوردند، داعی این حدیث را از علامی سؤال نمودم، آن فاضل گفتند: ما غلط گفتیم که از ایشان سؤال نمودید، آخر گفتم: که حلّی که داعی را به خاطر رسیده بود بهتر بود می خواستم مشخص کنم که آیا ایشان به نحو شما حل می فرمایند یا به آنچه به خاطر داعی رسیده، یا به نحو دیگر می گویند.

حاصل آن که بعد از سؤال تأمل نمودند، و به طریق آن فاضل که در مجلس خاص نه مرد و نه زن باشند، و به مراتب مرقومه حل نمودند، آخر الأمر داعی این حلّ دوّم را اولاً به خاطر رسیده بود گفتم، علامی بسیار تحسین نمودند و گفتند: حلّش همین است، و آنچه ما گفتیم حلّ سابقین بود، لیکن اشتباه شده این

حل بهتر است و تکلف ندارد مثل آن حل، و سخنها در تحسین این نمودند، و به مراتب چند کشید که گفتنش ضرور نیست که باعث توهمی می شود.

و از قبیل است آن که روزی مرحمت و غفران پناه فضائل آثار، علامی ملا محمد شفیع خلف ملا محمد علی استرآبادی رحمهما الله تعالی نزد داعی آمدند و گفتند: حدیثی دارقطنی که از اهل سنت است نقل نموده، و مضمون آن حدیث این است، چون عبارت آن را خواندند، گفتند: بر من مشکل شده.

والحال بیانش آنچه در خاطرمان مانده این است، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: که اگر حضرت فاطمه علیها السلام به حدّ نصاب قطع ید سرقت نماید قطع ید او خواهم نمود، حضرت فاطمه علیها السلام دل گیر شد، بعد از آن بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف نزول یافت، که اگر تو شرک بورزی حبط عملت می شود، البتّه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دل گیر شد، بعد از این معنا این آیه شرف نزول یافت که (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) بعد از این معنا هر دو خوشحال شدند، آیا سبب شادمانی ایشان بعد از نزول این آیه چه باشد؟ و چه ربط است آن را بر شادمانی؟

داعی را فوراً با عدم استماع این حدیث سابقاً که الحال نیز اصل عبارت این حدیث در نظر نیست، و کتابی که این حدیث در آن هست در دست نیست، به خاطر رسید که آیه تنبیه بر این شاید بوده باشد که بعنوان شرطیه این نحو مخاطبه و مکالمه غمی ندارد نسبت به خود در این مقام شریک قرار داده ام تعلیق محال بر محال است، و من هم با شما بعنوان شرطیه شریکم، لهذا ایشان خوشحال شدند.

بعد از آن که مشار الیه از داعی این را شنید او نیز خوشحال شد، و گفت: مرا از فکر خلاصی نمودید، و تحسین بسیار نمود، و گفت فوراً به خاطر شما عجب

رسید «ذریه بعضها من بعض» داعی گفتم: عجیبی نیست در این ویرانه گاهی چیزگی یافت می شود. شعر:

حال درویش همان به که پریشان باشد پر شود خانه ز خورشید چه ویران باشد

بعد از چندی که کلام سابق ترمیم شده بود، و کتاب به دست آمد عبارت حدیث به این نحو بود که قلمی شده از مناقب شهر آشوب: روی الدارقطنی أنه اتى سارق إلى النبي صلى الله عليه و آله، فأقرّ بما تبلغ النصاب، فأمر النبي صلى الله عليه و آله بقطع يده، فقال:

قدّمتهما فى الإسلام وتأمّر بقطعهما، فقال صلى الله عليه و آله: ولو كان فاطمه، فحزنت فاطمه عليها السلام، فنزل (لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ) ۱ فحزن النبي صلى الله عليه و آله، فنزل (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) ۲.

و مؤید این حل این است که بعض نسخ واقع شده در آخر که «فسراً».

و بعضی این حدیث شهوت را که مذکور شد، احتمال قلب نیز داده اند، از بابت کریمه (وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ) ۳ چنان چه در باب نساء بنی امیه و رجال ایشان علیهم لعاین الله مناسب است.

وفى باب فضل نساء قریش من کتاب النکاح من الکافی: علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: خير نساء ركب الرجال نساء قریش، أحناه على ولد، وخيرهن لزوج (۱).

ص: ۱۰۰

عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن غير واحد، عن زياد القندي، عن أبي وكيع، عن أبي إسحاق السبيعي، عن الحارث الأعور، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خير نساءكم نساء قريش، أطفهنّ بأزواجهنّ، وأرحمهنّ بأولادهنّ، المجون لزوجها، الحصان لغيره، قلنا: وما المجون؟ قال: التي لا تمنع (١).

أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام، قال: خطب النبي صلى الله عليه وآله أمّ هانئ بنت أبي طالب، فقالت: يا رسول الله إنني مصابه في حجرى أيتام، ولا يصلح لك إلاّ امرأه فارغه، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما ركب الإبل مثل نساء قريش أحناه على ولد، ولا أرعى على زوج في ذات يديه (٢).

وفي النهاية الأثيرية أيضاً بهذه العبارة: ومنه الحديث الآخر في نساء قريش «أحناه على ولد، وأرعاه على زوج» إنّما وُحِدَ الضمير وأمثاله ذهاباً إلى المعنى، تقديره: أحنا من وجد أو خلق، أو من هناك، ومقله قوله «أحسن الناس وجهاً، وأحسنه خلقاً» يريد أحسنهم خلقاً، وهو كثير في العربية (٣).

ص: ١٠١

١- (١) فروع كافي ٥: ٣٢٦ ح ٢.

٢- (٢) فروع كافي ٥: ٣٢٦-٣٢٧ ح ٣.

٣- (٣) نهاية ابن اثير ١: ٤٥٤.

سند نود و چهارم: مراد از اولی الأیدی والأبصار فرزندان عبدالمطلب اند

من الذخائر: عن السدی فی قوله تعالی (أولی الأیدی و الأبصار) ۱ قال: هم بنو عبدالمطلب (۱).

یعنی: سدی گفت: مراد از «أولی الأیدی والأبصار» در قول خدای تعالی فرزندان عبدالمطلب اند.

یعنی ایشان صاحبان دستها و دیده‌ها، یعنی: صاحب اعمال شریعت و معارف الهی اند، اعمال بدنی را با علوم یقینی قلبی جمع کرده اند، و یا آن که خداوندان نعمتهاوند بر بندگان، به جهت آن که ایشان را به خوان احسان ایمان می خوانند، و ارباب عقول صافی و افهام زاکیه اند.

و در حدیث وارد است که: إنا معاشر بنی عبدالمطلب سادات أهل الجنة (۲).

به درستی که ما جماعت عبدالمطلب بزرگان و بهتران اهل بهشتیم.

و به روایت دیگر وارد است که: انا بنو عبدالمطلب سادات الناس.

به درستی که ما فرزندان عبدالمطلب بزرگان خلاق و مردمانیم.

ص: ۱۰۲

۱- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۱۶.

۲- (۳) ذخائر العقبی طبری ص ۱۵.

سند نود و پنجم: عداوت نسبت به اقارب رسول الله صلى الله عليه وآله علامت خبث ولادت

علامه حلی رحمه الله در کتاب تذکره الفقهاء در مبحث وصیت ایراد نموده: قال عمر يوماً: إن رسول الله صلى الله عليه وآله شجره نبتت في كبا، أي: في مزبله، وعني بذلك رذاله أهله، فسمع ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله ذلك، فاشتد غيظه، ثم نادى الصلاه جامعه، فحضر المسلمون بأسرهم.

فصعد رسول الله صلى الله عليه وآله المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، وقال: أيها الناس ليقيم كل منكم ينتسب إلى أبيه حتى اعرفه (١) نسبه، فقام إليه شخص من الجماعه، وقال: يا رسول الله أنا فلان بن فلان، فقال: صدقت، ثم قام آخر فقال: يا رسول الله أنا فلان بن فلان، فقال: لست لفلان وإنما أنت لفلان، وانتحلكت فلان بن فلان فقعد خجلاً.

ثم لم يقيم أحد، فأمر عليه السلام بالقيام والانتساب مژه واثنتين، فلم يقيم أحد، فقال:

أين الساب لأهل بيتي ليقم إلي وينتسب إلى أبيه، فقام عمر فقال: يا رسول الله اعف عنا عفى الله عنك، اغفر لنا غفر الله لك، احلم عنا أحلم الله عنك، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله كثير الحياء، فقال: إذا كان يوم القيامة سجدت سجده لا أرفع رأسي حتى لا يبقى أحد من بني عبدالمطلب إلا دخل الجنة (٢).

یعنی: عمر گفت روزی: بتحقیق که رسول الله صلى الله عليه وآله شجره ای است که روئیده در میان مزبله، و از این اراده نموده بود رذالت اهل پیغمبر را صلى الله عليه وآله، پس شنید رسول الله صلى الله عليه وآله این کلام را، و شدید شد غضب آن حضرت، و بعد از آن ندا نمود که «الصلاه جامعه» و این کلامی بود که در وقت اراده جمعیت مردم

ص: ١٠٣

١- (١) در تذکره: أعرف.

٢- (٢) تذکره الفقهاء علامه حلی ١٤٢: ٢١.

می فرمودند، پس حاضر شدند مسلمانان همه.

پس بالا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر، و حمد و ثناء الهی بجای آورد و گفت:

ای مردمان باید بر خیزد کلّ واحد از شما، و حال آن که منسوب سازد خود را به پدر خود، تا آن که بشناسانم نسب او را به او.

پس بر خواست به سوی آن حضرت شخصی از آن جماعت و گفت: یا رسول الله من فلان پسر فلانم، فرمود آن حضرت: که راست گفتی، پس شخصی دیگر بر خواست و گفت: یا رسول الله من فلان پسر فلانم، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که نیستی تو پسر فلان، بتحقیق که تو پسر فلان کسی، و به خود تو را نسبت داد فلان بن فلان بعنوان غلط، پس نشست آن مرد شرمنده و خجل، بعد از آن بر نخواست کسی.

پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله به بر خواستن و خود را به پدران منسوب نمودن، یک مرتبه و دو مرتبه، و امر به این معنا نمود مکرر، پس بر نخواست کسی از ایشان.

بعد از آن فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله که: کجاست آن که دشنام دهنده است مرا، باید برخیزد نزد من و خود را منسوب به پدر خود سازد تا بگویم پدرش را، پس بر خواست عمر و گفت: یا رسول الله عفو کن از ما، عفو کند خدای تعالی از تو، بیخس ما را بیخشد خدای تعالی تو را، حلم کن بدی ما را حلم کند خدای تعالی از تو، و بود رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار صاحب حیا، پس فرمود آن حضرت: چون روز قیامت می شود سجده کنم پروردگار خود سجده ای را که سر بر ندارم، تا آن که نمازند احدی از اولاد عبدالمطلب مگر آن که داخل بهشت شود.

مضمون این حدیث شریف که در باب عمر است به طریق و انحاء مختلفه وارد است.

و از آنچه علی بن ابراهیم و علامه - رحمهما الله تعالی - نقل نموده اند به نحوی که در سند شصت و دوم، و در این سند مرقوم شده، مستفاد می شود که اهانت و عداوت نسبت به اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله علامت با عمر در خبث ولادت توأم بودن است، چنان چه من بعد در باب ثالث این کتاب مرقوم می شود این معنا صریحاً.

و پر ظاهر است که ایمان ظاهر کسی را که طیب ولادت ذاتی نداشته باشد طاهر معنوی نمی کند، لیکن چون اظهار فسق فسق دیگر است، اظهار این عداوت معنوی باعث ظهور خبث ولادت باطنی مسطور است.

پس اگر در قلب احدی عیاذاً بالله عداوت اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله بوده باشد، در کتمان آن کوشیدن، و خود را در معرض این معنا در نیاوردن، و عیب خود را پوشیدن اولاست.

و چون این حدیث دالّ بر لزوم محبت اقارب، و تکریم بنی عبدالمطلب است مطلقاً، و دالّ است بر این که ایذاء ایشان ایذاء آن حضرت است، چنان چه در حدیث مسطور وارد است «فاشتدّ غیظه» و یقین که تا کسی از امری زیاده متضرّر و متأذی نشود صاحب غیظ شدید نمی شود.

و معلوم است که ایذاء آن حضرت ایذاء خداست، و منشأ غیظ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله سخنی بود که نسبت به اقرباء آن سرور از آن مرد صادر شده بود، فعلی هذا اگر ایذاء اقارب زیاده از اندازه سخن باشد، به طریق مفهوم اولی موجب زیادتی آزار آن سرور دین خواهد بود.

پس از آیات و احادیث مستفاد می شود لزوم محبت و تکریم بنی هاشم مطلقاً، لیکن از احادیثی که وارد است که حسنه و سیئه ایشان دو چندان، و اگر احدی از ایشان قائل به امامت ائمه معصومین علیهم السلام نباشد تبری از او لازم است، چنان چه من بعد بفضل الله تعالی تزیید سیئه و حسنه در ذکر اعتقادات ابن بابویه رحمه الله علیه معلوم می شود، و مسطور می گردد که حضرت صادق علیه السلام در حین

بیان مطمر فرمودند: فمن خالفكم وجازه فابروا منه، وإن كان علویاً فاطمياً(۱).

و از حدیث حمران نیز که حضرت صادق علیه السلام خطاب به حمران فرمود که:

فمن خالفك في هذا الأمر فهو زنديق، فقال حمران: وإن كان علویاً فاطمياً، فقال أبو عبد الله عليه السلام: وإن كان محمّدياً علویاً فاطمياً(۲).

و از حدیث اصمعی که حضرت سید الساجدین علیه السلام در جواب سؤال او فرمودند: یا اصمعی إن الله تعالى خلق الجنة لمن أطاعه ولو كان عبداً حبشياً، وخلق النار لمن عصاه ولو كان شریفاً قرشياً(۳).

که مفصّلاً با ترجمه در خاتمه مسطور می شود، مستفاد می گردد که ایشان بدون عبادت الهی و ایمان به جمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله مذموم و مطرودند.

مصراع:

بندگی باید پیمبر زادگی منظور نیست

و آیه کریمه (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) مؤید این است که نسب بدون عبادت باعث زیادتی مراتب اخروی نمی شود، هرچند کلام معجز نظام که فرمودند: وإن كان محمّدياً علویاً فاطمياً. به لفظ «إن» وصلی، و فرد خفی دلیلی است جلی بر علو صلحاء این طبقه علیه، و طلحاء این سلسله علویه، و خارج از موضوع مسأله نیست.

و این نیز ثابت است که تا به مرتبه لزوم تبرّی از ایشان نرسیده باشد، چنان چه عن قریب مذکور خواهد شد، موافق حدیث سلیمان بن جعفر که حضرت امام

ص: ۱۰۶

۱- (۱) معانی الأخبار ص ۲۱۳ ح ۲.

۲- (۲) معانی الأخبار ص ۲۱۳ ح ۱.

۳- (۳) بحار الأنوار: ۸۲:۴۶ از مناقب ابن شهر آشوب.

رضا علیه السلام فرمودند: که هر گاه ایشان به امر امامت قائل باشند مانند مردم دیگر نخواهند بود، و داخل حدیث «الصالحون لله والطالحون لی» خواهند بود، و عوض اجر نبوت محبت ایشان لازم است، و توفیق ایمان ایشان قبل از موت به نص و حدیث و آیه (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) ۱ حکم به اتقی بودن ایشان می کند.

و ابن حجر در کتاب صواعق ایراد نموده: که فساق اهل بیت را به افعال ایشان بد باید بود نه به ذاتشان، به جهت آن که بضعه ای یعنی پاره ای از تن پیغمبرند صلی الله علیه و آله.

و ممکن است که مفید این معنا باشد آنچه در نهج البلاغه از حضرت سید الوصیین و امام المتقین و امیر المؤمنین علیه السلام وارد است: واعلم أنّ لكلّ ظاهر باطناً علی مثاله، فما طاب ظاهره طاب باطنه، وما خبث ظاهره خبث باطنه، وقد قال الرسول الصادق صلی الله علیه و آله: إنّ الله يحبّ العبد ویبغض عمله، ویحبّ العمل ویبغض بدنه.

واعلم أنّ لكلّ عمل نباتاً، وكلّ نبات لا غنی به عن المیاه، والمیاه مختلفه، فما طاب سقیه طاب غرسه، وحلّت ثمرته، وما خبث سقیه خبث غرسه وأمرت ثمرته (۱).

و کیفیت استدلال به این وجه می تواند بود که: از برای هر ظاهری باطنی موافق و مثل آن متحقّق است، و خوبی آن ظاهر دالّ است بر خوبی باطن، و خبث ظاهر دالّ است بر خبث باطن، پس ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله که خوبی تولّد ایشان از ائمه اطهار علیهم السلام و عدم خبث ولادت، موافق نص حدیث چنان چه در سند چهل و نهم مسطور شد، در ایشان ظهور دارد، باید موافق باطن و اعتقاد نیز ایشان خوب و حق باشند، و توفیق توبه از ذنوب هر چند زمان قلیلی پیش از

ص: ۱۰۷

موت باشد برای ایشان متحقق شود، به نحوی که در سند پنجم موافق آیه شریفه و حدیث ائمه علیهم السلام سمت ذکر یافت، بلکه این مرتبه از برای محبتین ایشان نیز چنان چه در روایت سید حمیری که سابقاً مرقوم شد خواهد بود.

پس خوبی ظاهری ذریه مشعر است به خوبی باطنی، و اعتقاد حق و خیریت عاقبت ایشان، و هر که خبث باطن و حرام زادگی تولد ظاهر در او باشد، البته خلل در اعتقاد و عدم توفیق توبه و سوء عاقبت نسبت به او متحقق است.

پس در این صورت این معنا موافق است با آنچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْعَبْدَ وَيَبْغِضُ عَمَلَهُ. به این معنا که خدای تعالی محبّ عبد است، یعنی: جمعی را که طیب ولادت ظاهری باشد، ایشان را خدای تعالی به جهت خوبی عاقبت دوست می دارد، و بغض به اعمال بد ایشان دارد، مثل ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله، و عکس مقدم موجب عکس تالی است.

یعنی: دوست می دارد اعمال حسنه جمعی را که خبث ولادت و حرام زادگی داشته باشند، و بدون توبه و ایمان از دنیا بیرون روند، و بغض دارد با بدن و به شخص ایشان به جهت بدی عاقبت و عدم ایمان ایشان مثل اعداء اهل بیت علیهم السلام، و ما بقی حدیث مؤید این حل می تواند شد.

وفی کتاب فوائد العلماء وفرائد الحكماء: كان بعض فقهاء الجمهور ومشايخهم يقول: إِنَّ الذَّرِيَّةَ الْفَاطِمِيَّةَ عِنْدِي كُلَّهْمُ كَالْكِتَابِ الْعَزِيزِ يَجِبُ إِكْرَامُهُمْ وَاحْتِرَامُهُمْ، وَرَفْعُهُمْ عَلَى الرَّؤُوسِ، فَالصَّالِحُ مِنْهُمْ كَالْآيَةِ الْمَحْكَمَةِ تَحْمِلُ عَلَى الرَّؤُوسِ وَيَعْمَلُ بِهَا، وَالَّذِي لَا يَكُونُ صَالِحاً مِنْهُمْ كَالْآيَةِ الْمَنْسُوخَةِ تَكْرُمُ وَيَحْمِلُ عَلَى الرَّؤُوسِ لَا يَتَّبِعُ وَلَا يَقْتَدِي بِهِ.

فوالله ما نرجوا الخير في الدنيا والآخرة إلا - بفضل الله تعالى ورحمته ومحبته ومحبته رسوله وآله عليهم السلام، وليس لنا عمل نرجوه سوى ذلك.

وفی بعض الكتب العامه: إِنَّ الشَّرِيفَ يَجِبُ مَحَبَّتُهُ وَإِنْ كَانَ رَافِضِيًّا، لِأَنَّ

الشيخين لا يؤاخذانه بذلك، وفي آخر الأمر يرجع إلى الحق، وإن سرق الشريف يقطع يده، وتقبل اليد المقطوعه، ولا تقطع يده از دراء به بل تأدياً له.

وقد روى أنّ مالكا لما ضربه جعفر بن سليمان العباسي وكان أمير المدينة، وحمل مغشياً عليه، فلما أفاق قال: أشهدكم أنّ ضاربي في حل، خفت أن أموت وألقى النبي وأستحيي منه أن يدخل بعض آله النار بسببي.

و از بعضی احادیث مستفاد می شود که علو رتبه بنی هاشم به مرتبه ای است که ائمه معصومین علیهم السلام نیز از غایت رعایت و رفعت شأن ایشان از مساکن ایشان سواره عبور نمی کردند.

چنان چه در کتاب حج، محمد بن یعقوب الكليني، به إسناد خود ایراد نموده، به این عبارت: إنّه نزل أبو جعفر عليه السلام فوق المسجد بمنى قليلاً عن دابته حتى توجه لرمي الجمره عند مضرب علي بن الحسين عليهما السلام، فقلت له: جعلت فداك لم نزلت هاهنا؟ فقال: إنّ هاهنا مضرب علي بن الحسين عليهما السلام، ومضرب بني هاشم، وأنا أحبّ أن أمشي في منازل بني هاشم (۱).

از این حدیث مستفاد می شود بنابر مفهوم طریق اولی که سواره از ایشان گذشتن و امثال آن موجب اهانت باشد، پس جمعی که نسبت به بنی هاشم از مضرب و ضرب نیز کار گذرانیده اند، در روز حساب به رفق و مدارا مدار کار ایشان به یقین نخواهد گذاشت، و به سختی عذاب الیم و عقاب جحیم معذب خواهند بود.

وقال الفتاحي النيسابوري في الباب الخامس من كتاب النكات واللغات المعروفه بين الأدباء: نکته، لفظ شريف و دنی دلالت می کند که از مردم شریف اگر در ابتدا شری آید به سبب فاء که راجع است از آن رجوع نماید، و نا مردم دنی

ص: ۱۰۹

هر چند دال یعنی دلیل وعده خیر پیش آرد در عقب به جهت نون و یا جز خامی به آخر ندارد. عربیه:

جَفَّ الشَّرِيفُ بَشْفَ نَحْوِ ظَاهِرِهِ لَكِنْ فِي قَلْبِهِ رِيَا مِنْ النِّعَمِ

وجه الوضیع و ضیء او وجه به لکن قصاری نداه الضیع بالندم

نکته: خسیس اگر سی شمار از دل خود بر گیرد همان خس باشد، و نفیس را که سنای سایه سین سرّی آفتاب وار در اصل است، اگر وجاهتش نفی شود و در انقلاب نامش بر گردد هنوز سی فن او را بجای ماند. عربیه:

لَوْ كَانَ مُحْتَشِمًا بِالْأَصْلِ مُفْتَقِرًا نَدَعُوهُ فِي الْإِنْعَامِ مُحْتَشِمًا أَنْعَامِ

وَذَوُوا الْخَطَاةِ إِذَا مَا وَجَّهُوا خَطَأً لِلرَّثِّ فِي أَصْلِهِمْ يَدْعَى بِإِكْرَامِ

نکته: رذل را چون رأی وجاهتش نماند، ذلی که در بنیاد دارد ظاهر شود، نسیب را چون نون از انحناء قامت دولت واقع شود سیب و کرم اصلی جلوه کند.

قطعه:

چو مایه نماند فرو مایه را فرو ماند از محنت روزگار

ورا زدست دوران در آید زپای نجیبی بزودی شود رستگار

نکته: دندانۀ سین سیادت کلیدی است که از فتوحات اهل بیت یاسین و علی بابها یادت آورد و سر و پای در نقابت دو وصله ای است که از شعار نقا و طهارت بتّ یعنی طیلسان ستر و عصمت آل عبا نقابت گشاید. نظم:

سین سادات هست در تمثال شرفی بر سرادقات کمال

در دل زنده حسینی سین می دهد عرض عزّت یاسین

نکته: سین صدر سید متعبد آفتابی است که بر بالای دست هم گنان مکان دارد، و شرفه شین شریف عقیف سرنشینی است که در سایه او ریف، یعنی

کشتمان امن و امان اهل ایمان رونق جنان دارد. رباعیه:

ایمان به رسالت آن که کامل دارد از آل بدل نجات حاصل دارد

این نکته هم از لفظ رسالت بنگر رست آن که حروف آل در دل دارد

و پر ظاهر است که اتقی بودن که سبب اکرمیت است، چنان چه آیه شریفه بر آن دالّ است از برای غیر سادات موافق این احادیث بدون محبت سادات میسر نمی شود، و ایشان را با عدم محبت اغیار که عوض اجر نبوت باشد حصول مرتبه کرامت و تقوا میسر است.

و منظور از تطویل کلام در این مقام بیان واقع است، و عدم حیف و میل بود، واللّه یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم.

سند نود و ششم: در بیان حدیث آل محمد خیر البریه

من عیون اخبار الرضا علیه السلام والثناء: عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، أخبرنا أبو نصر منصور بن عبدالله، قال: حدّثنا المنذر بن محمد، قال: حدّثنا الحسين بن محمد، قال: حدّثنا سليمان بن جعفر، عن الرضا علیه السلام، قال: حدّثنی ابي، عن جدی، عن آبائه عليهم السلام، عن علی بن ابي طالب علیه السلام، قال: فی جناح كل هدهد خلقه الله عزوجلّ مكتوب بالسريانيه: آل محمد خیر البریه (۱).

یعنی: سلیمان بن جعفر از حضرت امام رضا علیه السلام نقل نموده که، آن حضرت از پدران خود از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل فرمود که، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: ۱۱۱

فرمود که: در پر هر هدهدی که خلق فرموده خدای تعالی، نوشته شده به زبان یا خط سریانى که: آل محمد بهترين مخلوقات اند. شعر:

بعد از این نامه مگر بر پر عنقا بندم ورنه با نامه ما بال و پری نیست که نیست

و شیخ زین الدین - رحمه الله - در کتاب اطعمه و اشربه از شرح لمعه این حدیث را نقل نموده بدون عبارت «خلق الله عزوجل» و باقی موافق است (۱).

و صاحب کتاب مقامات النجاه در کتاب خود ایراد نمود: ورد عن الساده الأطهار عليهم السلام ان دوران الخطاب في السماء أسفاً لما فعل بأهل بيت محمد صلى الله عليه وآله، وتسيحه قراءه «الحمد لله رب العالمين» ألا ترونه وهو يقول: ولا الضالين.

وذكر السيد ابن طاووس في الباب السابع والعشرين من كتاب التحصين لأسرار ما زاد من أخبار كتاب اليقين، نقلاً عن كتاب نور الهدى والمنجى من الردى، أنه قال أمير المؤمنين عليه السلام في جواب قوم من أخبار اليهود لما سألوه أي شيء يقول الحمار في نهيقه؟ هذه العبارة الشريفه: وأميا الحمار، فإنه ينطق في عين الشيطان، ويلعن مبغض أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وأهل بيته (۲).

ص: ۱۱۲

۱- (۱) شرح لمعه ۷: ۲۸۲.

۲- (۲) التحصين سيد ابن طاووس ص ۶۴۳.

من عیون أخبار الرضا علیه السلام: ویاسناده عن علی علیه السلام، قال: قال النبی صلی الله علیه و آله:
وسط الجنة لی ولأهلی (۱).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: وسط بهشت از برای من و از برای اهل من است.

من کتاب الأمالی للشیخ الطوسی رحمه الله: المفید، عن أحمد بن الولید، عن أبيه، عن محمد الطار، عن الخشاب، عن علی بن النعمان، عن بشیر الدهان، قال: قلت لأبی جعفر علیه السلام: جعلت فداک أی الفصوص أفضل أُرکبهُ علی خاتمی؟

فقال علیه السلام: یا بشیر أین أنت عن العقیق الأحمر، والعقیق الأصفر، والعقیق الأبيض، فإنها ثلاثة جبال فی الجنة. فأما الأحمر، فمطل علی دار رسول الله صلی الله علیه و آله، وأما الأصفر، فمطل علی دار فاطمة صلوات الله علیها. وأما الأبيض، فمطل علی دار أمير المؤمنین علیه السلام.

والدور کلها واحده، یرج منها ثلاثة أنهار، من تحت کل جبل نهر أشد برداً من الثلج، وأحلی من العسل، وأشد بیاضاً من اللبن، لا یشرب منها إلا محمد وآله وشیعتهم، ومصبها کلها واحد، ومجراها من الکوثر، وإن هیده الثلاثة جبال تسبیح الله وتقدسیه وتمجده وتستغفر لمحبی آل محمد علیهم السلام، فمن تختم بشیء منها من شیعه آل محمد، لم یر إلا الخیر والحسنی، والسعة فی رزقه، والسلامة من جمیع أنواع البلاء، وهو فی أمان من السلطان الجائر، ومن کل ما یخافه الإنسان ویحذرهُ (۲).

ص: ۱۱۳

۱- (۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۶۸ ح ۳۱۴.

۲- (۲) امالی شیخ طوسی ص ۳۸-۳۹ ح ۴۱.

وشيخ طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) ۱ در سورة مائده، در تفسیر جوامع الجامع ایراد نموده: وروی أصبغ بن نباته عن علي بن أبي طالب عليه السلام: في الجنة لؤلؤتان إلى بطنان العرش: إحداهما بيضاء، والأخرى صفراء، في كل واحد منهما سبعون ألف غرفه، فالبيضاء الوسيلة لمحمد وأهل بيته، والصفراء لإبراهيم وأهل بيته (۱).

سند نود و هشتم: ذریه با ائمه در جنت در مکان واحد خواهند بود

من تفسیر علی بن ابراهیم فی قوله تعالی (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ - إلى قوله عزّ من قائل - عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ) ۳ وهذه عبارته عليه السلام: وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ) أَيْ: مَا كُتِبَ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ.

قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِّيْنَ -، وَخَلَقَ قُلُوبَ شَيْعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا مِنْهُ، وَخَلَقَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ دُونَ ذَلِكَ، فَقَلَبُوا قُلُوبَهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا؛ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خَلَقْنَا مِنْهُ -، ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ: (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ - إلى قوله - يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ، يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ) قَالَ: مَاءٌ إِذَا شَرِبَهُ الْمُؤْمِنُ وَجَدَ رَائِحَةَ الْمِسْكِ فِيهِ.

وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَرَكَ الْخَمْرَ لِغَيْرِ اللَّهِ، سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ، قَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ تَرَكَ الْخَمْرَ لِغَيْرِ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ صَيَانَهُ لِنَفْسِهِ (وَفِي

ص: ۱۱۴

ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ).

قَالَ: فِيمَا ذَكَرْنَا مِنَ الثَّوَابِ الَّذِي يَطْلُبُهُ الْمُؤْمِنُ (وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ) وَهُوَ مَصِيدٌ سَنَمُهُ إِذَا رَفَعَهُ، لِأَنَّهُ أَرْفَعُ شَرَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَوْ لِأَنَّهُ يَأْتِيهِمْ مِنْ فَوْقُ، قَالَ: أَشْرَفُ شَرَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَأْتِيهِمْ فِي عَالِي تَسْنِيمٍ - وَ هِيَ عَيْنٌ يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ، وَالْمُقَرَّبُونَ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، يَقُولُ اللَّهُ: (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَخَدِيدُجَهُ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذُرِّيَّاتُهُمْ تَلْحَقُ بِهِمْ، يَقُولُ اللَّهُ: (الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) وَالْمُقَرَّبُونَ يَشْرَبُونَ مِنْ تَسْنِيمٍ بَحْتًا صِرْفًا، وَسَائِرُ الْمُؤْمِنِينَ مَمْرُوجًا(۱).

گفته است علی بن ابراهیم که: کتاب ابرار یعنی آنچه نوشته شده از برای ابرار از ثواب، و بعضی مفسرین نیز گفته اند: مکتوب یا نوشتن اعمال ابرار البته در علیین است، و علیین را بعضی گفته اند که علم است از برای دیوان خیر که تدوین شده در آن ثواب آنچه مقربون و ابرار از انس و جن عمل خیر نموده اند.

و لفظه «علیین» منقول است از جمع علی که فعیل است از علو، و مسما به علیین شده از جهت آن که سبب ارتفاع است مر درجات عالیه را در بهشت، یا از برای آن که مرفوع است در سماء سابعه تحت عرش در موضعی که کزویان می باشند، و دلالت به این معنا دارد قوله نهالی (يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ).

و بعضی گفته اند علیون جنت است. و بعضی گفته اند: سدره المنتهی است.

و ایراد نموده علی بن ابراهیم به سند خود که حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود: بتحقیق که خدای تعالی خلق کرد ما را از اعلا-علیین، و خلق نمود قلوب شیعه ما را از آنچه ما را از آن خلق نموده، و خلق کرد ابدان ایشان را از ادون آن مرتبه، پس قلوب ایشان این است که شوق و محبت ما دارند، از جهت

ص: ۱۱۵

آن که قلوب ایشان مخلوق شده از طینت ما و از آنچه ما از آن مخلوقیم.

مؤید تأویل مذکور است آنچه وارد شده در باب فیما جاء أنّ حدیثهم صعب مستصعب از اصول کافی، که: خلق الله لذلك أقواماً خلقوا من طينه خلق منها محمد وآله و ذرّيته عليهم السلام، ومن نور خلق الله منه محمداً و ذرّيته، وصنعهم بفضل رحمته التي صنع منها محمداً و ذرّيته(۱).

و دور نیست که مقصود از این حدیث کُلّ تقی آلی بر فرض صحّتش این معنا باشد، یعنی: از طینت ما جدا شده اند، نه به معنی دیگر که از ملاّ جلال دوانی در ضمن کلام فاضل نیرزی رحمه الله تعالی، مع مشاجرات در این باب در اوایل این کتاب مذکور شد، و دلیل فاضل نیرزی این آیه شریفه می تواند شد که (ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) ۲ که نفی حکم عام است، مگر جمعی که موافق احادیث صریحه صحیحه داخل اولاد و ذرّیه آن سرور باشند، و باستفاضه ثابت باشد.

وقال الكفعمی فی حواشیه علی کتاب كشف الغمّه، بعد ذكر الأدله علی نفی تعمیم الآل واثبات المرام: أعنی تخصیصه بقوله: ولو كان الآل عامّاً من غير تناسل لما قال الشاعر:

مررت علی أبيات آل محمد فلم أر أمثالاً لها يوم حلت

أفتراه أراد مرّ علی بیوت الناس، إنّما أراد آل محمد صلی الله علیه و آله خاصّه، ولما نعی جعفر وکان قد قتل بموته، فقال النبی صلی الله علیه و آله: اصنعوا لآل جعفر طعاماً. أفتراه أراد جمیع الناس، هذا ما یقوله ذو لبّ، قاله ابن خالویه فی کتاب الآل. قلت: وما أدری لم ترک المصنّف قدّس سرّه هذین.

ص: ۱۱۶

و سابقاً در سند هیجدهم در ذکر حدیث امام رضا علیه السلام مشبهاً فرق میان آل و امت نیز مذکور شده، فتذکر.

بعد از آن گفته است علی بن ابراهیم که: پس تلاوت فرمود حضرت امام محمّد باقر علیه السلام آیه شریفه (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبِيَاءِ لَمَّا تُقَالُ بِاللِّغَةِ الْأَعْرَابِ) و فرمود آن حضرت علیه السلام در تفسیر آنچه تلاوت نمودند به این نحو که: رحیق آبی است که هر گاه بنوشد آن را مؤمن بیابد رایحه مسک در آن.

و گفت ابو عبدالله علیه السلام: کسی که ترک نماید خمر را از برای غیر خدای تعالی، یعنی: منظورش بعضی از اغراض دنیوی باشد، می آشامانند به او از رحیق مختوم، راوی گفت: یابن رسول الله کسی که ترک کند از جهت غیر خدا؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: نعم، والله کسی که ترک کند آشامیدن خمر را از جهت حفظ نفس خود به آن این ثواب و این مرتبه را دارد.

(وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَفَّسْ الْمُتَنَفِّسُونَ) و در تفسیر این آیه آن حضرت فرمودند که:

در آنچه ما ذکر کردیم آن ثوابی که طلب آن می کند مؤمن باید رغبت کنند رغبت کنندگان، و در طلب آن سعی نمایند.

(وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ) یعنی: ممزوج است آن رحیق از تسنیم، و تسنیم علم است از برای چشمه ای در بهشت، آن حضرت علیه السلام فرمودند که: آن شریف ترین شراب اهل بهشت است.

و در جوامع الجامع واقع شده در تفسیر تسنیم: وهو علم لعین بعینها سمیت بالتسنيم الذي هو مصدر ستمه إذا رفعه: إمّا لأنها أرفع شراب في الجنة، وإمّا لأنها يأتيهم من فوق.

وفي مجمع البيان: وقيل: هو شراب ينصب عليهم من علو انصباباً (۱).

آن حضرت علیه السلام أيضاً در تفسیر آیه مستشده فرمودند: بنا بر جزم به وقوع

ص: ۱۱۷

دیده ای، یا می آید آن ابرار را در عالی مرتبه تسنیم که ریخته می شود بر ایشان در منزلهای ایشان شرابی که شرب می کنند به آن شراب در حالی که صرف و خالص است، یعنی: خالص آن را به مقربون می دهند، و ممزوج آن را به ابرار.

و از ابن عباس در تفسیر ملاً فتح الله کاشانی در بیان این آیه شریفه منقول است که: چون مقربون مشغول بما سوی نشدند، یعنی: به محبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرف است، و جمعی که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج است.

باز علی بن ابراهیم از آن حضرت علیه السلام نقل نموده که فرمودند: مقربون آل محمداند صلی الله علیه و آله، از جهت قول خدای تعالی که فرموده است: (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) که آل محمد صلی الله علیه و آله را از جمله سابقون و مقربون مقرر فرموده اند، بعد از آن آن حضرت مفضلاً و مبیناً بیان مقربون فرمودند که رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه و علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریات ایشان اند که لاحق به ایشان می شوند .

و لفظ ذریه شامل جمیع ذریه از ائمه علیهم السلام و غیر ایشان هست به اجماع، و از جهت تأکید این معنا عام آن حضرت علیه السلام این آیه را با استشهاد نقل فرموده اند (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) که دلیلی است صریح بر آن که جمیع ذریات ملحق به آباء اطهار خود خواهند شد ان شاء الله تعالی، به نحوی که در سند سوّم با متفرّعات صورت تحریر یافت.

باز آن حضرت علیه السلام فرمودند: که مقربون می آشامند از تسنیم بحت صرف را، و سایر مؤمنین ممزوج آن را. تمام شد مستخرج از تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله.

و مؤید آنچه مرقوم شد که ذریات ائمه علیهم السلام با ایشان در جنت در مکانی

خواهند بود که غیر ایشان در آن مکان احدی شریک نخواهد بود، حدیثی که محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله در کتاب اصول کافی در باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم ایراد نموده به این نحو:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدِينِيِّ، عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ حَاضِرًا لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَخْلَفَ عُمَرُ، جَاءَ رَجُلٌ مِنْ عِظْمَاءِ يَهُودٍ يَثْرِبَ يَزْعُمُ يَهُودَ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ زَمَانِهِ.

إلى قوله عليه السلام وهو موضع الحاجة: وَأَخْبَرَنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ أَيْنَ مَنَزَلُهُ فِي الْجَنَّةِ؟ وَأَخْبَرَنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِهَوْدَى الْأُمَمِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هَدَى مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّهَا وَهُمْ مِنِّي، وَأَمَّا مَنَزَلُ نَبِينَا فِي الْجَنَّةِ، فَهِيَ أَفْضَلُهَا وَأَشْرَفُهَا جَنَّةُ عَدْنٍ، وَأَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنَزَلِهِ، فَهَوْدَى الْأَثْنَاءِ عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّهُمُ وَحَدُّتُهُمْ وَأُمَّهُمُ وَذَرَارِيُّهُمْ لَا- يَشْرَكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ (١).

و این عبارت حدیث مفید است این را که این دوازده امام تمام از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله که ائمه معصومین اند علیهم السلام، و مادر ایشان و جدّه ایشان که امّ امّ ایشان باشد، و ذریات این دوازده نفر با رسول الله صلی الله علیه و آله در اصل جنت، و اشرف مکان جنت که جنت عدن است خواهند بود در منزل واحد، و غیر این جمعی که مذکور شد با ایشان کسی شریک نخواهد بود در جنت عدن، و صریح است که ذریه به غیر از ائمه علیهم السلام ایضاً در آن مکان با اجداد طیبین و طاهرین خود خواهند بود بدون شرکت غیر.

و حدیثی که از تفسیر ملا فتح الله مذکور شد از ابن عباس که چون مقرّبون مشغول بما سوی نشدند، یعنی: به محبت غیر نیامیخته اند، شراب ایشان صرف است. الحدیث ایضاً موافق احادیثی است که دالّ است بر آن که ذریه رسول

ص: ۱۱۹

اللّه صلى الله عليه و آله هرگز شرک نورزیده اند و مشرک نمی شوند، به نحوی که در این رساله نیز مکرّر مسطور شده، و علو مرتبه و رفعت رتبه ذریّه رسالت به برکت آن سرور دارین در کتب معتبره و متداوله از خاصّه و عامّه لا یحصی وارد است، چنان چه بعضی از آن در این کتاب مسطور شده.

منه ما ورد فی جامع الأخبار، قال صلى الله عليه و آله: أولادی فی جواری یوم القیامه(۱).

وفی کتاب جامع الفوائد: عن جابر، عن النبی صلى الله عليه و آله أنه قال: تسنیم هو أشرف شراب فی الجنّه یشربه محمّد وآل محمّد، وهم المقرّبون السابقون رسول الله صلى الله عليه و آله وعلى بن أبی طالب والأئمّه وفاطمه وخدیجه صلوات الله علیهم، وذریّتهم الذین اتّبعوهم بأیمان یتسنّم علیهم من أعالی دورهم(۲).

و در این حدیث نیز تصریح شده که از ذریّه به غیر از ائمّه علیهم السلام جمعی که تابع ایشان باشند بایمان در تسنیم و مراتب عالیّه فوق شریک خواهند بود.

وفی مجمع البیان: فی تفسیر هذه الآیه، وقال عبداللّه بن عمر: إن أهل علیین لینظرون إلی أهل الجنّه من کذا، فإذا أشرف رجل منهم أشرفت الجنّه وقالوا: قد أطلع علینا رجل من أهل علیین(۳).

و منشأ ذکر این سند ناصّ بر مقصود آن است که از غرایب مبشّرات موافق مضمون آیه وافی هدایه (الذّین آمنوا و كانوا یتّقون لهم البشری فی الحیاة الدّنیاء) ۴.

وحدیث حضرت امام رضا علیه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من رآنی فی منامه فقد رآنی، فإنّ الشیطان لا یتمثّل فی صورتی، ولا فی صوره أحد من أوصیائی، ولا

ص: ۱۲۰

۱- (۱) این حدیث را در جامع الأخبار نیافتم.

۲- (۲) تأویل الآیات الباهره ۲: ۷۷۷ ح ۱۰، تفسیر برهان ۸: ۲۳۹ ح ۱۷.

۳- (۳) مجمع البیان ۱۰: ۲۳۵.

فی صورہ احد من شیعتہم، وأن الرؤیا الصادقہ جزء من سبعین جزء من النبؤہ (۱).

وحدیث حضرت رسالت پناہ نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ: إذا تقارب الزمان لم تکد رؤیا المؤمن تکذب (۲).

بعد از آن کہ کثیری از شواہد بحرین کتاب و سنت در این مطلب از سواد قلم بہ بیاض صفحہ تقدیر تحریر رفتہ بود، در اواخر شہر ربیع الأوّل مولد حضرت خیر البشر و شفیع المذنبین یوم المحشر، در ایام تألیف این کتاب بین النوم والیقظہ، ملاحظہ می نمود کہ شخصی بلند قامت بہ ابہت و جلالت و علو رتبت در جانب سر این داعی ایستادہ و می گوید کلامی قریب بہ این مضمون، کہ از جہت استدلال این مدعا آیہ (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ) سرچشمہ ای است جاری از فیض رحمت الہی نسبت بہ جمیع ذریہ حضرت رسالت پناہی، چرا داخل این تألیف نمی نمائی.

داعی از خواب جستہ، چراغ را موافق مقصود روشن دید، از خوف تطرف سہو و عروض نسیان آیہ شریفہ را بر لوحی محفوظ و قلمی نمود مطلب، چون روز روشن شد بعد از تفحص و تصفح آیہ مذکورہ را کہ از عالم غیب متذکر شدہ بلا زیادہ و نقصان در سورہ مطفّین ملاحظہ کرد کہ بعینہا شرف نزول یافتہ، بہ قدری کہ توفیق تحصیل کتب تفاسیر توان است یافت.

بعد از شکر صدق رؤیا کہ موافقت تمام داشت با نص و آیہ و احادیث ائمہ و دال بود بر اجازہ تألیف و استکمال این رسالہ مراتب را کما ہی بینی و بین اللہ قلمی نمود. لمؤلفہ:

عاقبت اشک سحرگاہ بکارم آمد این جگر گوشہ چہ وقتی بکنارم آمد

ص: ۱۲۱

۱- (۱) من لا یحضرہ الفقیہ ۲: ۵۸۵ ح ۳۱۹۱.

۲- (۲) امالی شیخ طوسی ص ۳۸۶ ح ۸۴۳.

والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم.

سند نود و نهم: وجوب اعطاء حق آل محمد عليهم السلام

أيضاً من تفسير علي بن إبراهيم: (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) ۱ أی:

لن تنالوا الثواب حتى تردوا على آل محمد صلى الله عليه وآله حقهم من الخمس والأنفال والفيء (۱).

یعنی: نمی رسید به ثواب تا آن که بدهید و رد کنید به آل محمد صلی الله علیه و آله حق ایشان را از خمس و انفال و فیء.

سند صدم: دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق ذریه

من عیون أخبار الرضا علیه السلام: وبهذا الإسناد، قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، واخذل عدوه، وكن له ولولده، واخلفه فيهم بخير، وبارك لهم فيما أعطيتهم، وأيدهم بروح القدس، واحفظهم حيث توجهوا من الأرض، واجعل الإمامه فيهم، واشكر من أطاعهم، واهلك من عصاهم، إنك قريب مجيب (۲).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست، خداوندا دوست دار کسی را که دوست دارد او را، و دشمن دار کسی را که دشمن دارد او را، و نصرت ده کسی را که نصرت دهد او را، و مخذول گردان

ص: ۱۲۲

۱- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱: ۱۰۷.

۲- (۳) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲: ۵۹ ح ۲۲۷.

دشمن او را، و منقطع گردان او را و اولاد او را، و خلیفه باش او را در میان اولاد او به خیر، و مبارک گردان از برای ایشان در آن چیزی که عطا کرده ای به ایشان، و مؤید ساز ایشان را به روح القدس که جبرئیل علیه السلام است، بنا بر بعضی از تفاسیر.

و استبعادی ندارد تأیید روح القدس غیر ائمه علیهم السلام را، به دلیل حدیث حسن بن ثابت شاعر رسول الله صلی الله علیه و آله، که عامّه و خاصّه نقل کرده اند، به این مضمون که:

آن حضرت خطاب به او کرده فرمودند بر سیل اعجاز که: همیشه تو مؤید به روح القدسی مادام که مدّاح ما باشی، و آن مخدول در آخر تابع لصوص خلافت شده مادح ایشان شد.

كما رواه الكليني في روضه الكافي: يأسناده إلى الكميّ بن زيد الأسدي، قال:

دخلت على أبي جعفر عليه السلام، فقال: واللّه يا كميّ لو كان عندنا مال لأعطيناك منه، ولكن لك ما قال رسول الله صلی الله عليه و آله لحسان بن ثابت: لم يزال معك روح القدس ما ذببت عنّا. الحديث (١).

وفي النهاية الأثيرية: فيه: «إنّه قال لحسان: لا تزال مؤيداً بروح القدس ما كافحت عن رسول الله صلی الله عليه و آله» المحافحه: المضاربه والمدافعه تلقاء الوجه، و يروى نافحت، وهو بمعناه (٢).

وفي موضع آخر منها: و منه الحديث «إنّ جبرئيل مع حسن ما نافح عني» أي:

دافع، والمنافحه والمكافحه: المدافعه والمضاربه، ونفحت الرجل بالسيف: تناولته به، يريد بمنافحته هجاء المشركين، ومجاوبتهم على أشعارهم (٣).

وفي كتاب المزار من كتاب هدايه الأئمه للشيخ الحرّ رحمه الله، قال الصادق عليه السلام: ما قال فينا قائل بيت شعر حتى يؤيد بروح القدس (٤).

ص: ١٢٣

١- (١) روضه كافي ٨: ١٠٢ ح ٧٥.

٢- (٢) نهاية ابن اثير ٤: ١٨٥.

٣- (٣) نهاية ابن اثير ٥: ٨٩.

٤- (٤) هدايه الأئمه حرّ حاملي ٥: ٥٠٤ ح ٣٨.

وفى كتاب الشهادات من كتاب تلخيص الخلاص للشيخ مفلح: مسأله: قال الشيخ: إنشاد الشعر مكروه، قال الشافعى: إذا لم يكن كذباً ولا هجواً ولا تشبيهاً بالنساء كان مباحاً، وهذا هو المعتمد، وإنما يكره فى رمضان والجمعه وفى المساجد، ولا يكره مدح آل محمّد فى مكان ولا زمان، وكذا هجو عدوّهم(۱).

الحاصل حضرت مى فرمایند: و حفظ کن ایشان را به هر جا که متوجه شوند از زمین، وبگردان امامت را در میان اولاد او، و مغفور کن کسی را که اطاعت کند ایشان را، و هلاک گردان کسی را که عصیان ایشان کند، به درستی که تو نزدیکی به بندگان، و اجابت مى کنی دعای ایشان را.

پس از این حدیث معلوم مى شود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دعا به مطلق اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام که غیر امام باشند نیز نموده، در آنجا که فرموده: منتفع گردان او را و اولاد او را تا آخر، و در میان ایشان امامت را از خدای تعالی خواسته، و این نیز دعائی است به همه، چنان چه به صاحبان بصیرت مخفی نیست.

سند صد و یکم: احسان به اهل بیت باعث طول عمر می شود

من الصواعق: وورد أنه صلی الله علیه و آله قال: من أحبّ أن ينسأ - أى: يؤخّر - فى أجله، وأن يمتّع بما حوّله الله، فليخلفنى فى أهلى خلفه حسنه، فمن لم يخلفنى فيهم بتر عمره وورد علىّ يوم القيامة مسوداً وجهه(۲).

یعنی ابن حجر در صواعق محرقه خود نقل نموده: که در حدیث وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که دوست دارد این را که تأخیر شود در اجل

ص: ۱۲۴

۱- (۱) تلخیص الخلاص صیمری ۳: ۳۸۷ مسئله: ۵۲.

۲- (۲) صواعق المحرقه ابن حجر ص ۱۸۶ ح ۱.

او، یعنی که خواهد عمر او زیاد شود، و دوست دارد که منتفع شود و بهره مند گردد از آنچه برای او مقرر شده از عطاهاى الهى، پس باید که نایب شود مرا در حق اهل من نیابت نیکو و خوب، یعنی: بعد از من با ایشان احسان نماید، پس کسی که عوض و نایب خوب نباشد در حق ایشان کوتاه می شود عمر او، و وارد می شود بر من در روز قیامت و حال آن که سیاه باشد روی او.

وفى كتاب بصائر الدرجات فى باب أنّ الأئمة عليهم السلام يؤتون بأخبار من هو غائب عنهم، لمحمد بن الحسن الصفار رحمه الله، وهو كان فى عصر محمد بن الحسن العسکرى عليهما السلام صرح به الصدوق فى الفقيه فى باب غسل الميت قبيل مسّ الأموات (۱).

بحذف الإسناد، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: لَمَّا وَلِيَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ، وَاسْتَقَامَتْ لَهُ الْأَشْيَاءُ، كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ كِتَابًا وَحَطَّهُ بِيَدِهِ، وَفِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ إِلَى الْحَجَّاجِ بْنِ يُوْسُفَ، أَمَّا بَعْدُ: فَجَنِّبْنِي دِمَاءَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَإِنِّي رَأَيْتُ آلَ أَبِي سُفْيَانَ لَمَّا وَلِعُوا فِيهَا لَمْ يَلْبَثُوا بَعْدَهَا إِلَّا قَلِيلًا، وَالسَّلَامُ.

قال: وَ كَتَبَ الْكِتَابَ سِرًّا وَلَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ الْبَرِيدِ إِلَى الْحَجَّاجِ، وَوَرَدَ خَبْرٌ ذَلِكَ عَلَيْهِ مِنْ سَاعَتِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأُخْبِرَ أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ قَدْ زِيدَ فِي مُلْكِهِ بُرْهَةً مِنْ دَهْرِهِ لِكْفِهِ عَنْ بَنِي هَاشِمٍ، وَأَمَرَ أَنْ يَكْتُبَ بِذَلِكَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ، وَيُخْبِرَهُ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَاهُ فِي مَنَامِهِ وَأُخْبِرَهُ بِذَلِكَ، فَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِذَلِكَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ (۲).

و از این حدیث نیز مستفاد می شود که بدی با بنی هاشم باعث قطع عمر، و احسان با ایشان باعث طول عمر می شود.

ص: ۱۲۵

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۱: ۱۴۱ ح ۳۹۳.

۲- (۲) بصائر الدرجات ۲: ۲۶۱ ح ۱۴۱۶.

و قریب به این مضمون است آنچه وارد است در امالی شیخ طوسی به این عبارت: محمد بن عمران، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الله بن أحمد بن حنبل، عن أبيه، عن عبد الملك بن عمرو، قال: سمعت أبا رجاء يقول: لا تسبوا علياً، ولا أهل هذا البيت، فإن جاراً لنا من النجیر قدم الكوفه بعد قتل هشام بن عبد الملك زيد بن علی، فقال: ألا ترون إلى هذا الفاسق ابن الفاسق كيف قتله الله؟ قال: فرماه الله بقرحتين في عينيه، فطمس الله بهما بصره، فاحذروا أن تتعرضوا لأهل هذا البيت إلا بخير (۱).

و سیوطی در ذخایر ایراد نموده: وعن أبي رجاء أنه كان يقول: لا تسبوا علياً ولا أهل هذا البيت، إن جاراً لنا من بني الهجيم قدم من الكوفه، فقال: ألم تروا إلى هذا الفاسق إن الله قتله - یعنی: الحسين عليه السلام - فرماه الله بكوکبين في عينيه، وطمس بصره. خرجه أحمد في المناقب (۲).

و در قاموس اللغه واقع است كه: الكوكب النجم كالكوكبه، وبياض في العين (۳).

و منظور آن است از کلام ابی رجا که چون آن ملعون به حضرت امام حسین علیه السلام در کلام بی ادبی نمود کور گردید، و امید نجات در این مردم بی بصیرت پس نخواهد بود.

و ذکر فی کتاب مروج الذهب للمسعودی، و فی کتاب عمده الطالب فی ترجمه یحیی صاحب المدیلم بن عبد الله المحض بن الحسن بن الحسن بن علی بن أبی طالب، وسعایه عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن الزبير به إلى الرشيد، وقوله: إن یحیی بن عبد الله بن الحسن قد أرادنی علی البيعه له، بعد أن أخذه

ص: ۱۲۶

۱- (۱) امالی شیخ طوسی ص ۵۶ ح ۷۷.

۲- (۲) احقاق الحق ۱۱: ۵۴۷-۵۵۰ به طرق مختلف از کتاب ذخائر و غیره.

۳- (۳) قاموس فیروزآبادی ۱: ۱۲۵.

الفضل بن يحيى البرمكى وجاء به إلى الرشيد من بلاد الديلم لما ظهر هناك، واجتمع عليه الناس وبايعه أهل تلك الأعمال.

إلى أن قال يحيى للزبيرى: ليس سعائته يا أمير المؤمنين حُباً لك، ولا مراعاة لدولتك، ولكن والله بغضاً لنا جميعاً أهل البيت، ولو وجد من ينتصر به علينا جميعاً لفعّل، وقد قال باطلاً، وأنا مستحلفه، يعنى بالحوّل والقوّه. وساق الخبر بطوله.

إلى أن قال يحيى: فإن مضت ثلاثه أيام ولم يحدث على عبدالله بن مصعب حدث، فدمى لأمر المؤمنين حلال، فقال الرشيد للفضل: خذ بيد يحيى، فليكن عندك حتى أنظر فى أمره، قال الفضل: فوالله ما صلّيت العصر من ذلك اليوم حتى سمعت الصياح من دار عبدالله بن مصعب، فأمرت أن يتعرّف خبره، فعرفت أنه قد أصابه الجذام، وأنه قد ورم واسودّ، فصرت إليه، فما كدت أعرفه؛ لأنه صار كالزقّ العظيم، ثم اسودّ حتى صار كالفحمه.

فصرت إلى الرشيد، فعرفته خبره، فما انقضى كلامى حتى اتى خبر وفاته، فبادرت الخروج وأمرت بتعجيل أمره والفراغ منه، وتولّيت الصلاة عليه ودفنه، فلمّا دلّوه فى حفرته لم يستقرّ فيها حتى انخسف به، وخرجت منها رائحه مفرطه فى القبر، فرأيت أحمال شوكة تمرّ فى الطريق، فقلت: علىّ بذلك الشوك، فأتيت به فطرح فى تلك الوهده، فما استقرّ حتى انخسف الثانية، فقلت: علىّ بألواح ساج، فطرحتها على موضع قبره، ثم طرح التراب عليها، وانصرفت إلى الرشيد فعرفته الخبر.

ويروى أنّ عبدالله بن مصعب لما حلف اليمين المذكوره لم يتمّها حتى اضطرب وسقط لجنبه، فأخذوا برجله وهلك(١).

وفى الفقيه أيضاً: وما أراد الكعبه أحد بسوء إلا غضب الله تعالى لها، ونوى

ص: ١٢٧

١- (١) عمده الطالب ابن عنبه داوودى ص ١٨٥-١٨٧.

يوماً تبع الملك أن يقتل مقاتله أهل الكعبه، ويسبي ذريتهم، ثم يهدم الكعبه، فسالت عيناه حتى وقعتا على خديه، فسأل عن ذلك، فقالوا: ما نرى الذى أصابك إلا بما نويت فى هذا البيت؛ لأن البلد حرم الله، والبيت بيت الله، وسكان مکه ذريه إبراهيم خليل الله، فقال: صدقتم، فما مخرجي مما وقعت فيه؟ قالوا: تحدت نفسك بغير ذلك، فحدت نفسه بخير، فرجعت حدقتاه حتى ثبتتا فى مكانهما.

فدعا القوم الذين أشاروا عليه بهدمها فقتلهم، ثم أتى البيت فكساه الأنطاع، وأطعم الطعام ثلاثين يوماً، كل يوم مائه جزور، حتى حملت الجفان إلى السباع فى رؤوس الجبال، ونثرت الأعلاف للوحوش، ثم انصرف من مکه إلى المدينه(١).

مضمون آنچه مستفاد می شود از اخبار سالفه آن است که بدی کردن و عداوت داشتن با اولاد امجاد سید مختار عليهم صلوات الله الملك الجبار، موجب سوء خاتمه، و باعث نکال و وبال آخرت است در دنیا، به حیثیتی که موجب کمی عمر، و کوری چشم، و مرض جذام، و قبول نکردن خاک قبر مژه بعد اولی، و کزه غب اخری کردند برای ایشان، چنان چه عبرت عالمیان گردیدند، فاعتبروا یا اولی الأبصار.

و باز صاحب کتاب عمده الطالب فى نسب آل ابی طالب ایراد نموده است که:

محمد بن جعفر بن محمد بن إبراهيم طباطبا بن إسماعيل الديباج بن إبراهيم الغمر بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب، قتلته الشراه بكرمان وصلب، فأخذتهم الزلزله أربعين يوماً حتى انزل من الخشبه، فسكنت الزلزله(٢).

وروى النعماني، وهو من أجلاء تلامذه الكليني ورواه جامعه الكافي - رحمهما الله تعالى - فى كتاب الغيبه له: بإسناده إلى عبايه بن ربيعى، قال: دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام، وساق الحديث إلى أن قال عليه السلام: ألا اخبركم بأخر ملك بنى

ص: ١٢٨

١- (١) من لا يحضره الفقيه ٢: ٢٤٨.

٢- (٢) عمده الطالب ابن عنبه ص ٢١١.

فلان؟ قلنا: بلی یا امیرالمؤمنین.

قال: قتل نفس حرام فی یوم حرام فی بلد حرام عن قوم من قریش، والذی فلق الحبه وبرأ النسمه ما له ملک بعده إلا خمسه عشر ليله، قلنا: هل قبل هذا من شیء أو بعده؟ قال: صححه فی شهر رمضان تفرع الیقظان، وتوقظ النائم، وتخرج الفتاه من خدرها(۱).

و در کتاب مجالس از تحفه الأبرار مسطور است: که سبب انقراض دولت مستعصم عباسی و قتل او و اولاد او آن بود، که امیر ابوبکر بن مستعصم شبی در محله کرخ که مسکن شیعیان بود می گذشت، وقت سحری شنید که یکی در نماز وتر دعائی می خواند که بر مزاج عصیبت او ناخوش آمد، و بنا بر این لشگر بر نشانند و آن محله را غارت کرد، و قریب هزار دختر از علویه و غیر ایشان را به غارت بردند و اسیر کردند.

وزیر دار الخلافه محمد ابن العلقمی که شیعی بود چون این حال مشاهده کرد بر آشفت، و سوگند خورد که قرار نگیرم تا آل عباس را به دست مغول باز ندهم، و در حال چهار طبق کاغذ را وصل کرد و صورت بغداد را در آنجا نقش نمود، و پنهانی به قاصدی امین داد و به پادشاه جهانگیر و خان اعظم عادل هولاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان فرستاد، و در وقتی که از جیحون گذشته بود کاغذ به وی رسید، و وزیر به تخریب لشگر عرب مشغول بود، و تقویت لشگر مغول می کرد، تا خلیفه و اولاد او را به دست پادشاه جهانگیر داد تا بکشت، و یک صد و پنجاه دانشمند را از اهل سنت که فتوا به قتل و غارت اهل کرخ داده بودند بیاسا رسانیدند تا به عوام ایشان چه رسیده باشد، فقطع دابر القوم الذین ظلموا، والحمد لله رب العالمین.

ص: ۱۲۹

و ايضاً قاضی نور الله در ترجمه سيد نور الله بن شاه محمّد المرعشى الشوشترى فى الكتاب المرقوم نقل نموده، كه قاضى محمّد قاشى در زمان پادشاه غفران پناه شاه اسماعيل صفوى انار الله برهانه با سيد مذکور عناد نمود بى فتوا و اشاره عليه قاهره در مقام مؤاخذه و مصادره آن سلاله ذريه طاهره گرديد، در همان ايام به موجب كلام وحى نظام «نحن بنو عبدالمطلب ما عادانا بيت إلا وقد خرب، و ما عاوانا كلب وقد جرب» قاضى محمّد خانه خراب كه چون سگك به بد نفسى قناعت کرده بود، و با آن گزیدگان خاندان عبدالمطلب اظهار عداوت مى نمود، بنا بر انتقام الهى و آتش غضب پادشاهى به حال سگان مرد و جان پليد به مالكان دوزخ سپرد، و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون(۱).

و مؤيد جميع اين است كه روايت نموده محمّد بن يعقوب الكلينى در باب الدعاء للكرب والهّم والخوف از كتاب الدعاء جامع خود كتاب كافى، به اين نحو:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، وَالْعَلَاءِ بْنِ سَيَّابَةَ، وَظُرَيْفِ بْنِ نَاصِحٍ، قَالَ: لَمَّا بَعَثَ أَبُو الدَّوَانِيقِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ حَفِظْتَ الْغُلَامَيْنِ بِصِيْلَاحِ أَبِيهِمَا، فَاحْفَظْنِي بِصِيْلَاحِ آبَائِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرَأُ بِكَ فِي نَحْرِهِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ.

ثُمَّ قَالَ لِلْجَمَالِ: سِرٌّ، فَلَمَّا اسْتَقْبَلَهُ الرَّبِيعُ بِنَابِ أَبِي الدَّوَانِيقِ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا أَشَدَّ بَاطِنُهُ عَلَيْكَ، لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا تَرَكْتُ لَهُمْ نَخْلًا إِلَّا عَقَرْتُهُ، وَلَا مَالًا إِلَّا نَهَبْتُهُ، وَلَا ذُرِّيَّةً إِلَّا سَيَّئْتُهَا.

قَالَ: فَهَمَسَ بِشَيْءٍ خَفِيٍّ، وَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ، فَلَمَّا دَخَلَ سَلَّمَ وَقَعَدَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ

ص: ۱۳۰

السَّلَام، ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لَا أَتْرُكَ لَكَ نَخْلًا إِلَّا عَقَرْتُهُ، وَلَا مَالًا إِلَّا أَخَذْتُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ ابْتَلَى أَيُّوبَ فَصَبَرَ، وَأَعْطَى دَاوُدَ فَشَكَرَ، وَقَدَّرَ يُوسُفَ فَغَفَرَ، وَأَنْتَ مِنْ ذَلِكَ النَّسْلِ، وَلَا يَأْتِي ذَلِكَ النَّسْلُ إِلَّا بِمَا يُشْبِهُهُ، فَقَالَ: صَدَقْتَ قَدْ عَفَوْتُ عَنْكُمْ.

فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَمْ يَنْلُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ دَمًا إِلَّا سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكُهُ، فَغَضِبَ لِتَذَلِّكَ وَاسْتِشَاطَ، فَقَالَ: عَلَى رَسُولِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ هَذَا الْمُلْكَ كَانَ فِي آلِ أَبِي سَيْفِيَانَ، فَلَمَّا قَتَلَ يَزِيدُ حَسَيْنًا سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكُهُ، فَوَرَّثَهُ آلَ مَرْوَانَ، فَلَمَّا قَتَلَ هِشَامُ زَيْدًا سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكُهُ، فَوَرَّثَهُ مَرْوَانَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَلَمَّا قَتَلَ مَرْوَانَ إِبْرَاهِيمَ سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكُهُ فَأَعْطَا كُموهَ، فَقَالَ: صَدَقْتَ هَاتِ ارْفَعِ حَوَائِجَكَ، فَقَالَ: الْإِذْنَ، فَقَالَ: هُوَ فِي يَدِكَ مَتَى شِئْتَ فَخَرَجَ.

فَقَالَ لَهُ الرَّيْبِيُّ: قَدْ أَمَرَ لَكَ بَعْشَرَهُ آلَافٍ دِرْهَمٍ، قَالَ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا، قَالَ: إِذْنٌ تُغْضِبُهُ فَخُذْهَا، ثُمَّ تَصَدَّقْ بِهَا (١).

این حدیث کافی که اصح کتب اربعه حدیث است، کافی است در دلالت اطلاق اهل بر ذریه علویه، و تعمیم و شمول لفظ ضمیر متکلم مع الغیر به ایشان، چنان چه مکرر مذکور شد، و استیصال دولت آن بی دولتی که قصد زوال دولت بی زوال ایشان نموده باشد.

سند صد و دوم: تقدیم ذریه بر اقارب

وفی تفسیر الإمام الهمام الحسن بن علی العسکری علیه وعلی آباءه ولده الحجة شرائف الصلاة والسلام: وَ أَمَا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ ذِي الْقُرْبَى) فَهُمْ مِنْ قَرَابَاتِكَ مِنْ أَبِيكَ وَأُمِّكَ، قِيلَ لَكَ: اعْرِفْ حَقَّهُمْ كَمَا أُحِذَ الْعَهْدُ بِهِ عَلَيَّ بِنِي

ص: ۱۳۱

إِسْرَائِيلَ، وَأَخَذَ عَلَيْكُمْ مَعَاشِرَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَعْرِفِهِ حَقَّ قَرَابَاتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِينَ هُمْ الْأَيْمَةُ بَعْدَهُ، وَمَنْ يَلِيهِمْ بَعْدُ مِنْ خِيَارِ أَهْلِ دِينِهِمْ.

قَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ رَعَى حَقَّ قَرَابَاتِ أَبِيهِ - أُعْطِيَ فِي الْجَنَّةِ أَلْفَ دَرَجَةٍ، بَعْدَ مَا بَيَّنَّ كُلُّ دَرَجَتَيْنِ حُضْرَ الْفَرَسِ الْحِرِّ وَالْمِحْضَةَ بِرِثَانِهِ، سَيِّئِهِ - إِخِدَى الدَّرَجَاتِ مِنْ فَضْهِ، وَالْأُخْرَى مِنْ ذَهَبٍ، وَالْأُخْرَى مِنْ لَوْلُؤٍ وَالْأُخْرَى مِنْ زُمُرَدٍ، وَالْأُخْرَى مِنْ زَبْرَجَدٍ، وَالْأُخْرَى مِنْ مِسْكِ، وَالْأُخْرَى مِنْ عَبْتَرٍ، وَالْأُخْرَى مِنْ كَافُورٍ، فَتِلْكَ الدَّرَجَاتُ مِنْ هَذِهِ الْأَصْنَافِ.

وَمَنْ رَعَى حَقَّ قُرْبَى مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَوْتِيَ مِنْ فَضَائِلِ الدَّرَجَاتِ وَزِيَادَةِ الْمُثُوبَاتِ - عَلَى قَدْرِ زِيَادَةِ فَضْلِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى أَبِي نَفْسِهِ.

وَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ لِبَعْضِ النِّسَاءِ: أَرْضَيْ أَبِي دِينِكَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا بِسَخَطِ أَبِي نَسَبِكَ، وَلَا تُرْضِي أَبِي نَسَبِكَ بِسَخَطِ أَبِي دِينِكَ، فَإِنَّ أَبِي نَسَبِكَ إِنْ سَخَطَ أَرْضَاهُمَا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِثَوَابِ جُزْءٍ مِنْ أَلْفِ جُزْءٍ مِنْ سَاعَةٍ مِنْ طَاعَاتِهِمَا. وَإِنَّ أَبِي دِينِكَ إِنْ سَخَطَ - لَمْ يَقْمِدْ أَبَا نَسَبِكَ أَنْ يُرْضِيَ يَاهُمَا؛ لِأَنَّ ثَوَابَ طَاعَاتِ أَهْلِ الدُّنْيَا كُلِّهِمْ - لَا يَفِي بِسَخَطِهِمَا.

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: عَلَيْكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَى قَرَابَاتِ أَبِي دِينِكَ: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ، وَإِنْ أَصْعَتْ قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِكَ، وَإِيَّاكَ وَإِصَاعَةَ قَرَابَاتِ أَبِي دِينِكَ:

بِتَلَا فِي قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِكَ، فَإِنَّ شُكْرَ هَوْلَاءِ إِلَى أَبِي دِينِكَ: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَثْمَرُ لَكَ مِنْ شُكْرِ هَوْلَاءِ إِلَى أَبِي نَسَبِكَ، إِنَّ قَرَابَاتِ أَبِي دِينِكَ إِذَا شَكَرْتَهُمَا - بِأَقْلٍ قَلِيلٍ نَظَرَهُمَا لَكَ - يَحُطُّ عَنْكَ ذُنُوبَكَ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ مَا بَيْنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ. وَإِنَّ قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِكَ إِنْ شَكَرْتَهُمَا، وَقَدْ ضَيَّعْتَ قَرَابَاتِ أَبِي دِينِكَ لَمْ يُغْنِ عَنْكَ فِتْيَلًا.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: حَقُّ قَرَابَاتِ أَبِي دِينِنَا: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَأَوْلِيَائِهِمَا أَحَقُّ مِنْ قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِنَا، إِنَّ أَبِي دِينِنَا يُرْضِيَانَا عَنَّا أَبِي نَسَبِنَا، وَأَبَوِي نَسَبِنَا

لا يَقْدِرَانِ أَنْ يُرْضِيَا عَنَّا أَبُوَي دِينِنَا: مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَنْ كَانَ أَبُوَا دِينِهِ: مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آثَرَ لَمَدِيهِ، وَقَرَابَاتُهُمَا أَكْرَمَ مِنْ أَبُوَي نَسَبِهِ وَقَرَابَاتِهِمَا -، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَضَلَّتِ الْأَفْضَلُ، لِأَجْعَلَنَّكَ الْأَفْضَلَ، وَآثَرْتَ الْأَوْلَى بِالْإِيْتَارِ، لِأَجْعَلَنَّكَ بِدَارِ قَرَارِي، وَمُنَادَمَةِ أَوْلِيَائِي أَوْلَى.

وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَنْ ضَاقَ عَن قَضَاءِ حَقِّ قَرَابَةِ أَبُوَي دِينِهِ وَأَبُوَي نَسَبِهِ، وَقَدَحَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي الْآخِرِ، فَقَدَّمَ قَرَابَةَ أَبُوَي دِينِهِ عَلَى قَرَابَةِ أَبُوَي نَسَبِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: كَمَا قَدَّمَ قَرَابَةَ أَبُوَي دِينِهِ فَقَدَّمُوهُ إِلَى جَنَانِي، فَيَزِدَادُ فَوْقَ مَا كَانَ أَعَدَّ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ أَلْفَ أَلْفٍ ضِعْفِهَا.

وَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَدْ قِيلَ لَهُ: إِنَّ فُلَانًا كَانَ لَهُ أَلْفٌ دِرْهَمٍ عَرِضَتْ عَلَيْهِ بِضَاعَتَانِ - يَشْتَهِيهِمَا لَا تَتَّسِعُ بِضَاعَتُهُ لِهَمَّا، فَقَالَ: أَيُّهُمَا أَرْبِحُ لِي، فَقِيلَ لَهُ: هَذَا يَفْضَلُ رِبْحُهُ عَلَى هَذَا بِالْأَلْفِ ضِعْفٍ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَيْسَ يَلْزَمُهُ فِي عَقْلِهِ أَنْ يُؤْتَرَ الْأَفْضَلَ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَهَكَذَا إِيْتَارُ قَرَابَةِ أَبُوَي دِينِهِ: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، أَفْضَلُ ثَوَابًا بِأَكْثَرٍ مِنْ ذَلِكَ، لِأَنَّ فَضْلَهُ عَلَى قَدْرِ فَضْلِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى أَبُوَي نَسَبِهِ.

وَقِيلَ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا نُخْبِرُكَ بِالْخَاسِرِ الْمُتَخَلِّفِ؟ قَالَ: مَنْ هُوَ؟ قَالُوا: فُلَانٌ بَاعَ دَنَانِيرَهُ بِدَرَاهِمٍ أَخَذَهَا، فَرَدَّ مَالَهُ مِنْ عَشْرَةِ آلَافٍ دِينَارٍ إِلَى عَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَدْرَةٌ بَاعَهَا بِالْأَلْفِ دِرْهَمٍ، أَلَمْ يَكُنْ أَعْظَمَ تَخْلُفًا وَحَسْرَةً؟ قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: أَلَا أُتْبِئُكُمْ بِأَعْظَمَ مِنْ هَذَا تَخْلُفًا وَحَسْرَةً؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ كَانَ لَهُ أَلْفُ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ بَاعَهَا بِالْأَلْفِ حَبِيٍّ مِنْ زَيْفٍ، أَلَمْ يَكُنْ أَعْظَمَ تَخْلُفًا وَأَعْظَمَ مِنْ هَذَا حَسْرَةً؟ قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: أَفَلَا أُتْبِئُكُمْ بِمَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا تَخْلُفًا، وَأَعْظَمَ مِنْ هَذَا حَسْرَةً؟ قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: مَنْ آثَرَ فِي الْبِرِّ وَالْمَعْرُوفِ قَرَابَةَ أَبُوَي نَسَبِهِ عَلَى قَرَابَةِ أَبُوَي دِينِهِ: مُحَمَّدٍ وَ

عَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛ لِأَنَّ فَضْلَ قَرَابَاتِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَبُو دِينِهِ - عَلَى قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِهِ أَفْضَلُ - مِنْ فَضْلِ أَلْفِ جَبَلٍ ذَهَبٍ عَلَى أَلْفِ حَبَّةٍ زَائِفٍ.

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَنْ اخْتَارَ قَرَابَاتِ أَبِي دِينِهِ: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِهِ، اخْتَارَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ التَّنَادِ، وَشَهْرَهُ بِخَلْعِ كَرَامَاتِهِ، وَشَرَفَهُ بِهَا عَلَى الْعِبَادِ إِلَّا مَنْ سَاوَاهُ فِي فَضَائِلِهِ أَوْ فَضْلِهِ.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ مِنْ إِعْظَامِ جَلَالِ اللَّهِ إِثْنَارَ قَرَابَةِ أَبِي دِينِكَ:

مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِكَ، وَإِنَّ مِنَ التَّهَابِ وَالْجَلَالِ اللَّهُ إِثْنَارَ قَرَابَةِ أَبِي نَسَبِكَ عَلَى قَرَابَاتِ أَبِي دِينِكَ: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ رَجُلًا جَاعَ عِيَالَهُ، فَخَرَجَ يَبْتَغِي لَهُمْ مَا يَأْكُلُونَ، فَكَسَبَ دِرْهَمًا، فَاشْتَرَى بِهِ خُبْزًا وَإِدَامًا، فَمَرَّ بِرَجُلٍ وَأَمْرَأَةٍ مِنْ قَرَابَاتِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَوَجَدَهُمَا جَائِعَيْنِ، فَقَالَ: هَؤُلَاءِ أَحَقُّ مِنْ قَرَابَاتِي، فَأَعْطَاهُمَا إِيَّاهُمَا، وَلَمْ يَدْرِ بِمَاذَا يَخْتَجُّ فِي مَنْزِلِهِ، فَجَعَلَ يَمْشِي رُوَيْدًا يَتَفَكَّرُ فِيمَا يَعْتَذِرُ بِهِ عَنْهُمْ، وَيَقُولُ لَهُمْ مَا فَعَلَ بِالذَّرْهِمِ، إِذْ لَمْ يَجِدْهُمْ بِشَيْءٍ.

فَبَيْنَمَا هُوَ مُتَحَيِّرٌ فِي طَرِيقِهِ إِذَا بِفَيْحٍ يَطْلُبُهُ، فَدَلَّ عَلَيْهِ، فَأَوْصَلَ إِلَيْهِ كِتَابًا مِنْ مِصْرَ، وَخَمْسَةَ مِائَةِ دِينَارٍ فِي صُرِّهِ، وَقَالَ: هَذِهِ بَقِيَّةُ مَالِكَ حَمَلْتَهُ إِلَيْكَ مِنْ مِالِ ابْنِ عَمِّكَ، مَاتَ بِمِصْرَ، وَخَلَّفَ مِائَةَ أَلْفِ دِينَارٍ عَلَى تِجَارِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، وَعَقَارًا كَثِيرًا، وَمَالًا بِمِصْرَ بِأَضْعَافِ ذَلِكَ.

فَأَخَذَ الْخَمْسَةَ مِائَةَ دِينَارٍ وَوَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ، وَنَامَ لَيْلَتَهُ، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ تَرَى إِغْنَاءَنَا لَكَ لَمَّا آثَرْتَ قَرَابَتَنَا عَلَى قَرَابَاتِكَ؟ ثُمَّ لَمْ يَبْقَ بِالْمَدِينَةَ وَلَا بِمَكَّةَ مِمَّنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنَ الْمِائَةِ أَلْفِ دِينَارٍ إِلَّا أَنَا مُحَمَّدٌ وَعَلِيُّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مَنَامِهِ، وَقَالَ لَهُ: إِذَا بَكَرْتَ بِالْعَدَاةِ عَلَى فُلَانٍ بِحَقِّهِ مِنْ مِيرَاثِ ابْنِ عَمِّهِ، وَإِلَّا بَكَرْنَا عَلَيْكَ بِهَلَاكِكَ وَأَصْطِلَامِكَ، وَإِزَالِهِ نَعْمِكَ، وَإِبَانَتِكَ مِنْ حَشْمِكَ.

فَأَصْبَحُوا كُلُّهُمْ وَحَمَلُوا إِلَى الرَّجُلِ مَا عَلَيْهِمْ، حَتَّى حَصَلَ عِنْدَهُ مِائَةُ أَلْفِ دِينَارٍ وَمَا تَرَكَ أَحَدٌ بِمِصْرَ مِمَّنْ لَهُ عِنْدَهُ مَالٌ إِلَّا وَأَتَاهُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مَنَامِهِ، وَأَمْرَاهُ أَمْرٌ تَهْدُدُ بِتَعْجِيلِ مَالِ الرَّجُلِ أَسْرَعَ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ.

وَأَتَى مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هَذَا الْمُؤَثِّرَ لِقَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِهِ، فَقَالَا لَهُ:

كَيْفَ رَأَيْتَ صُنِعَ اللَّهُ لَكَ؟ قَدْ أَمَرْنَا مَنْ فِي مِصْرَ أَنْ يُعَجَّلَ إِلَيْكَ مَالُكَ، أَفَنَأْمُرُ حَاكِمَهَا بِأَنْ يَبِيعَ عَقَارَكَ وَأَمْلاكَكَ، وَيُسَيِّمُ فَتَبْحَ إِلَيْكَ بِأَثْمَانِهَا لِتَشْتَرِيَ بِدَلَّهَا مِنَ الْمَدِينَةِ؟ قَالَ:

بَلَى.

فَأَتَى مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَاكِمَ مِصْرَ فِي مَنَامِهِ، فَأَمْرَاهُ أَنْ يَبِيعَ عَقَارَهُ، وَالسَّفُتَجَةَ بِثَمَنِهِ إِلَيْهِ، فَحَمَلَ إِلَيْهِ مِنْ تِلْكَ الْأَثْمَانِ ثَلَاثِمِائَةَ أَلْفِ دِينَارٍ، فَصَارَ أَعْنَى مِنْ فِي الْمَدِينَةِ.

ثُمَّ أَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا جَزَاؤُكَ فِي الدُّنْيَا عَلَى إِثَارِ قَرَابَتِي عَلَى قَرَابَتِكَ، وَلَا أُعْطِيَنَّكَ فِي الْآخِرَةِ بَدَلَ كُلِّ حَبَّةٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ - فِي الْجَنَّةِ أَلْفَ قَصْرٍ، أَصْغَرُهَا أَكْبَرُ مِنَ الدُّنْيَا، مَغْرُزُ إِبْرَةٍ مِنْهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا (١).

يعنى: و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در بیان قول خدای تعالی که ذی القربی واقع است، آن حضرت علیه السلام ایراد فرمودند: که ذی القربی از خویشان پدر و مادری تواند گفته شده است تو را به امر خدای عزوجل که بشناس حق رعایت ایشان را، به نحوی که اخذ کرده شده ای به آن عهد به معرفت و رعایت خویشان محمّد، آن جماعتی که ایشان ائمه اند، یعنی: امام اند بعد از پیغمبر، و جمعی که یلی و پهلوی امام اند بعد از امام از بهترین اهل دین ایشان.

گفت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که فرموده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله:

کسی که رعایت حق خویشان پدری و مادری خود کند، داده می شود به او در

ص: ۱۳۵

بهشت هزار درجه که بُعد و دوری ما بین هر درجه به قدر دویدن اسب خوب لاغر میان مکملی است که صد سال بدود، و یک درجه آن از نقره باشد، و درجه دیگر از طلا، و درجه دیگر از لؤلؤ، و درجه دیگر از زمرد، و درجه دیگر از زبرجد، و درجه دیگر از مشک، و درجه دیگر از عنبر، و درجه دیگر از کافور بهشت، و این درجات از این اصناف اند.

و فرمود: کسی که رعایت حق قرابت خویشی محمد و علی علیهما السلام را که امام و بعد از آن سایر سادات اند نماید، داده می شود او را از فضل و مراتب درجات و زیادتی اجرا بر قدر زیادتی فضل محمد و علی علیهما السلام بر ابوین نسبی او.

و گفته است حضرت فاطمه علیها السلام مر بعضی زنان را: راضی کن و تقدیم نما رضای پدر و مادر دینی خود را که محمد و علی اند علیهما السلام به غضب پدر و مادر نسبی خود، یعنی: در امری که فعل آن موجب رضای ابوین دینی باشد، و غضب ابوین دنیوی، رعایت ابوین دینی را مقدم دارد، و راضی مگردان ابوین نسبی خود را به خشم آوردن ابوین دینی خود، به جهت آن که اگر پدر و مادر نسبی تو بر تو غضب کنند، راضی می نمایند ایشان را محمد و علی علیهما السلام به ثواب یک جزء از هزار هزار جزء از ساعتی از طاعتهای خود، و بتحقیق که اگر محمد و علی علیهما السلام که ابوین دینی تواند غضب نمایند، قدرت ندارند ابوین نسب تو که ایشان را راضی نمایند، به جهت آن که ثواب طاعات همه اهل دنیا وفا به سخط ایشان نمی کند.

و فرمود حضرت امام حسن یا امام حسین علیهما السلام علی اختلاف الروایتین ابی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که: بر تو لازم است که رعایت و احسان به خویشان دینی خود که محمد و علی اند علیهما السلام بکنی، و اگرچه ضایع نموده باشی رعایت خویشهای پدر و مادر نسب خود را، و اجتناب و دوری کن از ضایع نمودن رعایت قرابتهای پدر و مادر دینی خود به تدارک خویشهای پدر و مادر نسب

خود، از جهت آن که شکر کردن اقارب رسول به سوی ابوی دینی تو که محمد و علی اند علیهما السلام نفع به تو بیشتر دارد از شکر کردن اقارب ابوی نسبی تو نزد پدر و مادر نسبی تو، به جهت آن که خویشان ابوی دینی تو هرگاه شکر کنند تو را نزد محمد و علی علیهما السلام به اندکی قلیل نظر توجّهی که ظاهر نمایند آن ابوی دینی از برای تو بر طرف می سازد از تو ذنوب تو را، و اگر چه به قدر پری ما بین قعر زمین تا عرش برین باشد.

و بتحقیق که اقارب ابوی دنیوی نسب تو اگر شکر تو کنند نزد ایشان، و حال آن که بتحقیق تو ضایع نموده باشی حقّ خویشان ابوی دینی خود را تدارک و رفع عذاب از تو نمی توانند نمود به قدر فتیلی که مثل است میان عرب در حقارت، و آن پوست ریقی است که در میان شکاف هسته خرماست.

و فرمود امام زین العابدین علیه السلام که: حقّ قرابات و خویشی ابوی دینی ما که محمد و علی علیهما السلام است، و حقّ محبّین ایشان، احقّ است از حقّ خویشهای پدر و مادر نسبی ما، به جهت آن که ابوی دینی ما راضی می توانند نمود از ما ابوی نسبی را بدون آن که توانند ابوی نسبی ما ابوی دینی را که محمد و علی است صلوات الله علیهما راضی نمایند از ما.

و گفت حضرت امام محمدباقر بن علی علیهما السلام که: کسی که بوده باشد ابوی دینی او که محمد و علی علیهما السلام است بهتر نزد او، و خویشان ایشان اکرم باشند نزد او از ابوی نسب او و خویشان ایشان، گفته است خدای تعالی در حقّ ایشان که:

تفضیل دادی بهتر را به حقّ خودم قسم که می گردانم تو را افضل، و اختیار نمودی تو آن جمعی را که اولی بودند به اختیار نمودن، به حقّ خودم قسم که می گردانم تو را در دار قرار خود، و در منادمت و هم سخنی دوستان خودم اولی.

و فرمود جعفر بن محمد علیهما السلام که: هر کس مقدورش نباشد که قضاء حقّ ابوی دینی و ابوی نسبی خود هر دو بکند، به جهت آن که قضای حقّ

قرابت هر یک مانع باشد از قضای حق دیگری، پس مقدم دارد و حق قرابت ابوین دینی خود را بر حق قرابت ابوین نسبی خود، خدای عزوجل در روز قیامت می فرماید به نحوی که: این بنده مقدم داشت ابوین دینی خود را، پس مقدم دارید او را بسوی جنان من، پس زیاده می شود فوق آنچه آماده شده بود از برای او از درجات هزار هزار چندین مرتبه مثل او.

و فرمود حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، در حالی که به آن حضرت عرض نمودند که فلان کس بود از برای او هزار درهم، و نزد او آوردند و نمودند دو متاع را که اراده خریدن هر دو داشت، و سرمایه او گنجایش خریدن هر دو نداشت، پس گفت که: کدام یک از این دو متاع انفع باشد از برای من، پس گفتند مر او را که: این متاع زیادتی ربحت بر آن متاع به هزار چندان، آن حضرت فرمودند:

آیا چنین نیست که لازم است در این صورت آن مرد را بنا بر مقتضای عقل خود که اختیار نماید افضل را، گفتند: بلی،.

آن حضرت فرمودند: پس چنین است اختیار نمودن قرابت ابوین دینی تو، یعنی محمد و علی علیهما السلام که ثواب این افضل است به اکثر از آن از جهت آن که فضل آن بر قدر فضل محمد و علی علیهما السلام است بر ابوین نسبی او.

و گفته شد به حضرت امام رضا علیه السلام که: آیا خبر ندهم تو را به زیان کرده ای که از نفع دور باشد؟ آن حضرت فرمودند که: آن کس کیست؟ به آن حضرت عرض نمودند که: فلان کس فروخته است دنایر خود را به درهم چندی که بعوض گرفته است، پس بر گشته است مال از او از ده هزار اشرفی به ده هزار درهم، که هر درهمی شصت و سه دینار عجمی است.

آن حضرت فرمودند که: به من بگوئید که اگر این مرد ده هزار اشرفی خود را به هزار درهم فروخته بود آیا نه چنین بود که تخلف نمودن از نفع و حسرت او اعظم از این بود؟ گفتند: بلی.

آن حضرت فرمودند که: به من بگوئید اگر این مرد هزار کوه از طلا می داشت، و به هزار حبه ناروای بد می فروخت، آیا نه چنین بود که تخلف نفع او عظیم تر و حسرت او اعظم از این خواهد بود؟ گفتند: بلی.

آن حضرت فرمودند: آیا خبر ندهم شما را به کسی که اشد تخلفاً و اعظم حسرتاً از این باشد؟ گفتند: بلی، آن حضرت فرمودند که: مصداق آنچه گفتم کسی است که اختیار نماید در بر و معروف قرابت ابوین نسب خود را بر قرابت ابوین دینی خود که محمّد و علی اند علیهما السلام، به جهت آن که فضل خویشهای محمّد و علی علیهما السلام که ابوین دینی اویند بر خویشهای پدر و مادر در نسب او افضل است از فضل هزار کوه طلا بر هزار حبه ناروای بد.

و حضرت امام محمّد تقی علیه السلام فرمودند: هر کس اختیار نماید قرابات و خویشیهای ابوین دینی خود را که حضرت محمّد و علی اند علیهما السلام بر خویشیهای ابوی نسبی خود، خدای تعالی اختیار نماید او را در روز قیامت در حضور مقربین خود، و مشهور سازد او را به خلعتیهای کرامات خود، و شرف او را ظاهر سازد به این خلعتیها بر همه بندگان، و هیچ کس در مرتبه او نباشد مگر کسی که مساوی باشد با او در فضایل یا فضل او، علی اختلاف النسختین.

و حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمودند که: به درستی که از جمله اعظام جلال خدای تعالی است اختیار نمودن قرابت ابوین دینی خود که محمّد و علی اند علیهما السلام بر قرابات ابوین نسب خود، به درستی که از جمله سهل انگاشتن جلال و عظمت الهی است اختیار نمودن قرابت ابوین نسب خود بر قرابات ابوین دینی خود که حضرت محمّد و علی اند علیهما السلام.

و حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام فرمودند که: مردی عیال او گرسنه بودند، پس از خانه بر آمد شاید چیزی بیابد که قوتی برای ایشان تواند خرید، پس یک درهم تحصیل نمود، و به آن نان و نان خورش خرید، و در اثنای راه

گذشت به مردی و زنی از سادات و صاحبان قرابت حضرت محمد و علی علیهما السلام، ویافت ایشان را که گرسنه اند، پس گفت: ایشان که خویشان وصی نبی اند سزاوارترند بر این درهم از خویشان من، و آنچه خریده بود که به خانه برد و صرف عیال خود نماید به ایشان داد، و نمی دانست که به آن شدت که از عیال واجب النفقه خود می دانست چه حجت بر ایشان القاء کند هر گاه به منزل خویش معاودت نماید.

پس شروع به راه کرد، و آهسته آهسته می رفت، و تفکر می نمود که آیا چه عذر و علت گوید در باب مصرف آن درهمی که کسب کرده، چون چیزی برای ایشان نیاورده بود، پس در آن حالت حیرت که در عرض راه داشت، دید که پیکی او را می طلبد، و خبر از او می گیرد، چون او را نشان دادند به نزد او آمد و نامه ای به او داد که از شهر مصر آورده بود با پانصد عدد اشرفی در کیسه، و به او گفت که: این بقیه مال پسر عمّ توست که در مصر متوفی شده، و از او صد هزار اشرفی مانده که از تجار مکه و مدینه طلب دارد، و عقار بسیار یعنی مستقلات و اضعاف این مال در مصر دارد.

پس آن پانصد اشرفی را از چاپار گرفت، و توسعه بر عیال خود نمود، و در همان شب که بخواب رفت حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام را در خواب دید که به او گفتند: چگونه دیدی توانگر ساختن ما تو را، چون ایثار و اختیار نمودی قرابت ما را بر قرابت خود، بعد از آن نماند احدی در مدینه و نه در مکه از آن جماعتی که پسر عمّ متوفای او قدری از آنها طلب داشت از وجه صد هزار اشرفی مگر اینکه محمد و علی علیهما السلام به خواب او آمدند و گفتند که: اگر صبح زودی حقّ فلاّن را که از میراث ابن عم او مانده به او می رسانی فبها، و إلا ما در همان وقت تو را هلاک می نمائیم و مستأصل می سازیم، و ازاله می نمائیم نعمتهائی که خدای تبارک و تعالی به تو داده است، و تو را از حشمت و بزرگی

خود می اندازیم.

پس آن قرض داران همه علی الصباح آنچه بر ذمه ایشان بود برداشته به نزد او آوردند، تا آن که مجموع آن صد هزار اشرفی پیش او مجتمع گردید، و نماند احدی در مصر از آن جماعتی که نزد او مالی بود از آن مرد مگر آن که حضرت محمد و علی علیهما السلام در خواب نزد او آمدند و به تهدید او را امر نمودند که به هر نحو تعجیل و اسراعی که مقدور باشد مال او را ادا نماید.

آنگاه محمد و علی علیهما السلام به خواب آن مردی که ایثار قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله نموده بود آمدند و به او خطاب نموده فرمودند که: چون دیدی صنع خدا را نسبت به خود، بتحقیق که ما امر کردیم کسانی را که در مصر می باشند که بزودی مال تو را به تو رسانند، آیا می خواهی که بفرمائیم حاکم آن شهر را که عقال و املاک تو را در معرض بیع در آورده بفروشد و قیمت‌های آن را از مال خود حواله کند که در مدینه بگیری، و بدل آن هر چه خواهی در این موضع خریداری نمائی؟ آن مرد گفت: بلی می خواهم.

پس محمد و علی صلوات الله علیهما به خواب حاکم مصر آمدند، و امر نمودند او را که عقال او را بفروشد، و قیمت آن را به طریق سابق به او برساند، پس آوردند برای او از آن قیمت‌ها سیصد هزار اشرفی، و چنان شد آن مرد در تمول که متمول تری از او در مدینه نبود.

پس باز حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نزد او آمد و فرمود: یا عبدالله ای بنده خدا آنچه واقع شد جزای دنیوی بود بر این عمل خیری که از تو صادر شد نسبت به آن سید و سیده که قرابت مرا بر قرابت خود اختیار نمودی، و به خدا قسم که در دار آخرت بعوض هر حبه ای از این مال هزار قصر به تو خواهم داد در بهشت که کوچک ترین آن قصرها بزرگتر از تمام دنیا باشد به حسب کمیت، و در شرافت و نفاست و کیفیت آن قصور بی خلل و عیب و قصور، به مثابه ای

ص: ۱۴۱

است که مقدار فرو رفتن سر سوزنی از آنها بهتر از دنیا و ما فيها است.

وفى كتاب فضائل امير المؤمنين وامام المتقين عليه الصلاه والسلام، للشيخ شاذان بن جبرئيل القمى، استاد استاد المحقق الشيخ أبى القاسم نجم الدين رحمه الله عليهم أجمعين، قيل: عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرَانَ، أَنَّهُ قَالَ: كَانَ بِالْكُوفَةِ رَجُلٌ تَاجِرٌ (١) يُكْنَى بِأَبَى جَعْفَرٍ، وَكَانَ حَسَنَ الْمَعَامَلِ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى، وَمَنْ أَنَاهُ مِنَ الْعَلَوِيِّينَ يَطْلُبُ مِنْهُ شَيْئًا أُعْطَاهُ، وَيَقُولُ لِغُلَامِهِ (٢): يَا هَذَا اكْتُبْ هَذَا مَا أَخَذَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبَقِيَ عَلَى ذَلِكَ زَمَانًا طَوِيلًا.

ثُمَّ قَعِدَ بِهِ الْوَقْتُ وَافْتَقَرَ، فَنَظَرَ يَوْمًا فِي حِسَابِهِ، فَجَعَلَ كُلَّ مَا هُوَ عَلَيْهِ اسْمٌ حَيٌّ مِنْ غُرْمَائِهِ بَعَثَ إِلَيْهِ يُطَالِبُهُ، وَمَنْ مَاتَ ضَرَبَ عَلَى اسْمِهِ.

فَبَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بَابِ دَارِهِ، إِذْ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَا فَعَلَ بِمَالِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَأَعْتَمَّ لِتَذَلِّكَ غَمًّا شَدِيدًا، وَدَخَلَ مَنْزِلَهُ وَهُوَ مَغْمُومٌ مَهْمُومٌ مِنْ عَادَ ذَلِكَ الرَّجُلَ، فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَمْشِيَانِ أَمَامَهُ، فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا فَعَلَ أَبُو كَمَا؟ فَأَجَابَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَرَائِهِمَا: هَا أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ لَهُ: لِمَ لَا تَدْفَعُ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ حَقَّهُ؟ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا حَقُّهُ قَدْ جِئْتُ بِهِ لِأَدْفَعَهُ بَيْنَ يَدَيْكَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اذْفَعُهُ إِلَيْهِ، فَأَعْطَاهُ كَيْسًا مِنْ صُوفٍ أَبْيَضَ، وَقَالَ: إِنَّ هَذَا حَقُّكَ فَخُذْهُ، فَلَا تَمْنَعْ مَنْ جَاءَ إِلَيْكَ مِنْ وُلْدِي يَطْلُبُ شَيْئًا، فَإِنَّهُ لَا فِقْرَ عَلَيْكَ بَعْدَ هَذَا.

فَقَالَ الرَّجُلُ: فَانْتَبَهْتُ وَالْكَيْسُ فِي يَدِي، فَنَادَيْتُ زَوْجَتِي وَقُلْتُ لَهَا: هَاكَ ضَعِيفَهُ الْيَقِينِ، فَنَاوَلْتَهَا الْكَيْسَ وَإِذَا فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ، فَقَالَتْ لِي: يَا ذَا الرَّجُلِ اتَّقِ اللَّهَ تَعَالَى وَلَا يَحْمِلْكَ الْفَقْرُ عَلَى أَخْذِ مَا لَا تَسْتَحِقُّهُ، وَإِنْ كُنْتَ خَدَعْتَ بَعْضَ التُّجَّارِ

ص: ١٤٢

١- (١) فامى - خ ل.

٢- (٢) فإن كان معه ثمنه أخذه وإلا قال لغلامه - خ ل.

عَلَى مَالِهِ فَارْدُدْهُ إِلَيْهِ، فَحَدَّثَهَا بِالْحَدِيثِ، فَقَالَتْ: إِنْ كُنْتُ صَادِقًا فَأَرِنِي حِسَابَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخْضَرَ الدُّسْتُورَ وَفَتَحَهُ، فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ شَيْئًا مِنَ الْكِتَابِ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى (۱).

یعنی: استاد استاد شیخ ابوالقاسم صاحب کتاب شرایع رحمهم الله تعالی که از اجله و اکابر علماء شیعه اند در کتاب فضائل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ایراد نموده که: مروی است از ابراهیم بن مهران که او گفت که: بود در شهر کوفه مردی تاجر، کنیت او ابو جعفر بود، خوش معامله و سودا از برای خدای تعالی، و کسی از سادات علوی که نزد او می رفت به جهت طلب قرض با او می داد و منع او نمی کرد، و می گفت به غلام خود که: ای غلام بنویس که این مبلغ حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به جهت خود قرض گرفته است، و باقی بود آن مرد بر این حال مدتی مدید.

و بعد از آن روزگار او پست و معسر گشت، آنگاه نگاه کرد در دفتر خود، پس قرار نمود که آنچه به اسم زنده از غرما او باشد نزد او بفرستد و طلب حق خود نماید، و کسی که فوت شده باشد اسم او را اخراج نموده از او طلب ننماید.

پس در این ایام روزی آن مرد نشسته بود بر در خانه خود که گذشت بر او مردی و گفت او را که: چه کرد آن کسی که قرض دار تو بود علی بن ابی طالب علیه السلام، و به این نحو طعنه به او زد.

پس صاحب غم شد آن مرد تاجر از گفته او به غم شدیدی، و داخل خانه خود شد و حال آن که مهموم و مغموم بود از سرزنش آن مرد.

پس چون شب بر سر دست آمد، در عالم خواب دید حضرت نبی الله صلی الله علیه و آله را، و بود حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام رونده در پیش آن حضرت، پس

ص: ۱۴۳

گفت مر ایشان را نبی الله صلی الله علیه و آله: کجاست پدر شما؟ پس جواب داد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که: اینک من حاضریم یا رسول الله، بعد از آن فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله: چرا نمی دهی به این مرد حقش را، پس گفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: آورده ام حق او را تا بدهم در حضور شما، پس گفت مر او را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله: که بده به او.

پس داد به آن مرد تاجر کیسه ای از صوف سفید و گفت: این حق توست بگیر، و امتناع مکن کسی که بیاید نزد تو از عطا نمودن و اولاد من باشد او و طلب چیزی کند، پس بتحقیق که فقر بر تو بعد از این نخواهد بود.

گفت آن مرد تاجر که: بیدار شدم، و کیسه زر در دست من بود، بعد از آن بیدار نمودم زوجه خود را و گفتم به او که: بگیر این کیسه زر را ای سست اعتقاد، پس دادم به آن زن کیسه زر را، پس بود در آن هزار اشرفی.

بعد از آن گفت آن زن شوهر خود را که: ای مرد از خدا بترس باعث فقر و بی چیزی تو بر اخذ مال کسی که مستحق آن نباشی، پس اگر تو حيله کرده باشی با بعضی از تجار و مال ایشان را اخذ به طریق حيله و مکر نموده باشی، پس رد کن بسوی او و صبر کن با فقر و احتیاج، که بتحقیق که خدای تبارک و تعالی معین صابرين و بهتر رازقین است، پس جوع و گرسنگی باید اختیار نمود و حيله با احدی ننمود.

راوی گفت که: آن مرد تاجر حکایت خود را ظاهر نمود به آن زن، و نقل کرد قصیه خواب را از اول تا آخر، بعد از آن گفت آن زن که: اگر راست می گوئی بنما به من حساب قرض علی بن ابی طالب علیه السلام را، گفت آن مرد: پس حاضر نمودم دفتر قرض را و گشودم آن نوشته را، پس ندیدم چیزی از نوشته قرضی که به اسم آن حضرت علیه السلام بود، چون اخذ مبلغ شده بود به قدرت حق سبحانه و تعالی.

و شیخ منتجب الدین صاحب فهرست مشهور، که صدوق رضی الله عنه عم

اعلای اوست، این حکایت را مسنداً ایراد کرده با اندک اختلافی که در هامش اشاره به مواضع آن شده، در حکایت ثانیه عشر از ملحقات کتاب الأربعین عن الأربعین من الفضائل سیدنا و مولانا امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علی رسوله ثم علیه وعلی آباءه(۱).

و در کتاب الثاقب فی المناقب فی فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام این حکایت را از جابر بن عبدالله الأنصاری - رحمه الله تعالی - ایضاً روایت نموده، لیکن در آن کتاب مذکور شده که آن تاجر به محبت حضرت امیر علیه السلام به عامه ضعفاء از علوی و شریف و غیر ذلك عطا به محبت آن سرور می نمود بعد از طلب ایشان(۲).

و ذکر العلامه فی کتاب کشف الیقین: وَنَقَلَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ أَيْضاً فِي كِتَابِهِ عَنْ حَيْدِهِ أَبِي الْفَرَجِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ الْخَصِيبِ، قَالَ: كُنْتُ كَاتِباً لِلسَّيِّدِ أُمِّ الْمُتَوَكِّلِ، فَبَيْنَا أَنَا فِي الدِّيَّوَانِ إِذَا بِخَادِمٍ صَغِيرٍ قَدْ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا وَمَعَهُ كَيْسٌ فِيهِ أَلْفٌ دِينَارٍ، فَقَالَ السَّيِّدُ: تَقُولُ لَكَ فَرَقٌ هَذَا فِي أَهْلِ الْأَسْيَةِ خَفَاقٍ، فَهُوَ مِنْ أَطْيَبِ مَالِي وَأَكْثَبِ لِي أَسَامِي الَّذِينَ تُفَرِّقُهُ فِيهِمْ حَتَّى إِذَا جَاءَنِي مِنْ هَذَا الْوَجْهِ شَيْءٌ صَرَفْتَهُ إِلَيْهِمْ.

قَالَ: فَمَضَيْتُ إِلَى مَنْزِلِي، وَجَمَعْتُ أَصْحَابِي وَسَأَلْتُهُمْ عَنِ الْمُسِيئَةِ حَقِّينَ، فَسَمَّوْا لِي أَشْخَاصاً، فَفَرَّقْتُ فِيهِمْ ثَلَاثِمِائَةَ دِينَارٍ، وَبَقِيَ الْبَاقِي بَيْنَ يَدَيَّ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ، وَإِذَا بِطَارِقٍ يَطْرُقُ عَلَيَّ بَابَ دَارِي، فَسَأَلْتَهُ مَنْ هُوَ؟ فَقَالَ: فَلَانُ الْعَلَوِيِّ وَكَانَ جَارِي.

فَقُلْتُ: هَذَا جَارِي مِنْ مَدَّةٍ وَلَمْ يَقْصِدْنِي، فَأَذْنْتُ لَهُ، فَدَخَلَ، فَرَحَّبْتُ بِهِ وَقُلْتُ:

مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ إِنِّي جَائِعٌ، فَأَعْطَيْتُهُ مِنْ ذَلِكَ دِينَاراً، فَدَخَلْتُ إِلَى زَوْجَتِي، فَقَالَتْ:

مَا الَّذِي عَنَّاكَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ؟

ص: ۱۴۵

۱- (۱) کتاب الاربعون حديثاً عن اربعين من اربعين ص ۹۵ حکایت: ۱۲.

۲- (۲) بحار الأنوار ۴۲: ۷-۸ ح ۸.

فَقُلْتُ: طَرَقَنِي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ طَارِقٌ مِنْ وُلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي مَا أُطْعِمُهُ، فَأَعْطَيْتُهُ دِينَارًا، فَأَخَذَهُ وَشَكَرَنِي وَانْصَرَفَ.

فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْبَابِ خَرَجَتْ زَوْجَتِي وَهِيَ تَبْكِي وَتَقُولُ: أَمَّا تَسْتَحْيِي يَقِصُّ مَدَكَ مِثْلَ هَذَا الرَّجُلِ وَتُعْطِيهِ دِينَارًا وَقَدْ عَرَفْتَ اسْتِحْقَاقَهُ، أَعْطِهِ الْجَمِيعَ، فَوَقَعَ كَلَامُهَا فِي قَلْبِي، وَقُمْتُ خَلْفَهُ، فَنَاولْتُهُ الْكَيْسَ، فَأَخَذَهُ وَانْصَرَفَ.

فَلَمَّا عُدْتُ إِلَى الدَّارِ نَدِمْتُ وَقُلْتُ: السَّاعَةَ يَصِلُ الْخَبِيرُ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ وَهُوَ يَمُقَّتُ الْعَلَوِيِّينَ فَيَقْتُلُنِي.

فَقَالَتْ لِي زَوْجَتِي: لَا تَخَفْ وَاتَّكِلْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى حُرِّدِهِمْ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا بِالْبَابِ يَطْرُقُ وَالْمَسَاعِلُ بِأَيْدِي الْخَدَمِ، وَهُمْ يَقُولُونَ: أَجِبِ السَّيِّدَةَ، فَقُمْتُ مَرْعُوبًا، وَكَلَّمَا مَشَيْتُ قَلِيلًا تَوَاتَرَتِ الرُّسُلُ، فَوَقَفْتُ عِنْدَ سِتْرِ السَّيِّدَةِ وَقَالَ لِي: خَادِمُ السَّيِّدَةِ وَرَاءَ هَذَا السُّتْرِ.

قَالَ: فَسَمِعْتُ بُكَاءَهَا وَهِيَ تَتَّحِبُ وَتَقُولُ: يَا أَحْمَدُ جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا وَجَزَى زَوْجَتَكَ خَيْرًا، كُنْتُ السَّاعَةَ نَائِمَةً، فَجَاءَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ لِي: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا وَجَزَى زَوْجَةَ ابْنِ الْخَصِيْبِ خَيْرًا، فَمَا مَعْنَى هَذَا، فَخَدَّتْهَا الْحَدِيثَ وَهِيَ تَبْكِي، فَأَخْرَجَتْ دَنَابِيرَ وَكِسْوَةَ وَقَالَتْ: هَذَا لِلْعَلَوِيِّ وَهَذَا لِرِزْوَجَتِكَ وَهَذَا لَكَ.

قَالَ: وَكَانَ ذَلِكَ يُسَيِّئُ لِي مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، فَأَخَذْتُ الْمَالَ وَجَعَلْتُ طَرِيقِي عَلَى بَيْتِ الْعَلَوِيِّ، فَطَرَقْتُ الْبَابَ، فَصَاحَ مِنْ دَاخِلِ الْمَنْزِلِ هَاتِ مَا مَعَكَ يَا أَحْمَدُ وَخَرَجَ وَهُوَ يَبْكِي، فَسَأَلْتُهُ عَنْ بُكَائِهِ.

فَقَالَ: لَمَّا دَخَلْتُ مَنْزِلِي، قَالَتْ لِي زَوْجَتِي: مَا هَذَا الَّذِي مَعَكَ؟ فَعَرَفْتُهَا، فَقَالَتْ:

قُمْ بِنَا نُصِي لِي وَنَدْعُو لِّلْسَيِّدَةِ وَلَا أَحْمَدَ وَزَوْجَتِهِ، فَصَيَّلْنَا وَدَعَوْنَا، ثُمَّ نِمْتُ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ وَهُوَ يَقُولُ: قَدْ شَكَرْتُهُمْ عَلَى مَا فَعَلُوا مَعَكَ، فَالسَّاعَةَ يَأْتُونَكَ بِشَيْءٍ فَأَقْبَلْهُ مِنْهُمْ (١).

ص: ١٤٦

یعنی: ذکر کرده است علامه رحمه الله تعالی در کتاب خود کشف الیقین، که نقل نموده است ابن جوزی در کتاب خود از جدش اَبی الفرج، که او باسناد خود رسانیده است خبر را به ابن خصیب، که گفت که: بودم من نویسندهٔ مادر متوکل خلیفه، پس روزی من در دیوان مشغول بودم ناگاه خادم صغیری نزد من آمد از جانب مادر متوکل با کیسهٔ زری که هزار اشرفی در آن بود، گفت که: سیده مادر متوکل می گوید تو را که: این مبلغ را به مستحقین بده که این از حلال ترین مال من است، و بنویس اسم جمعی را که به ایشان می دهی، تا آن که من بعد از این وجه مال هرگاه بیاید نزد من صرف ایشان کنم.

ابن خصیب گفت که: پس به خانه رفتم، و مردم خود را جمع کردم، و از ایشان سؤال مستحقین نمودم، جمعی را نشان دادند، به ایشان سیصد اشرفی را دادم، و باقی نزد من ماند تا نصف شب.

ناگاه شخصی در خانه را می زد، پرسیدم که کیست؟ گفت: فلان مرد علویم، و او همسایهٔ من بود، رخصت داخل شدن به او دادم، داخل شد و پرسیدم که مطلب از آمدن چیست؟ گفت: من گرسنه ام، پس به او یک عدد اشرفی از وجه مذکور دادم، پس نزد زوجهٔ خود رفتم، گفت به من که: چه شخصی بود که می خواست تو را در این ساعت؟ گفتم: زد در خانهٔ مرا در این وقت شخصی از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله، و نبود نزد من چیزی که به او اطعام کنم، پس به او دادم یک اشرفی، گرفت و دعا کرد و رفت.

پس بیرون آمد زوجهٔ من و حال آن که گریه می کرد و می گفت که: حیا نداری که به قصد تو مثل این مرد سیدی می آید و یک دینار اشرفی به او می دهی، و بتحقیق می دانی استحقاق او را، بده جمیع آنچه مانده است به او، سخن او در دل من اثر کرد، و از عقب او برخواسته رفتم، و کیسهٔ اشرفی را تمام به او دادم، بگرفت و به خانهٔ خود رفت.

چون برگشتم به خانه پشیمان شدم و گفتم: در این ساعت می رسد این خبر به متوکل و او با علویین بد است خواهد کشت مرا، پس گفت به من زوجه من که:

مترس و توکل نما بر خدا و جد علویین.

در این سخن بودیم که در خانه را زدند، و مشعلها در دست خدم ظاهر شد، و گفتند: تو را می طلبد سیده که مادر پادشاه است، برخوایم با ترس و اندیشه، و اندک راهی که می رفتم رسولی متواتر می رسید در طلب من.

پس در پس پرده سیده ایستادم، شنیدم که می گفت: ای احمد، و ظاهر آن است که احمد اسم ابن خصیب بوده، جزا دهد تو را خدا خیر و نیکوئی، و جزا دهد زوجه تو را، که بودم در این ساعت خوابیده، پس آمد در خواب من رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت: جزا دهد تو را خدای تعالی خیر، و جزا دهد زوجه ابن خصیب را خیر، معنی این کلام چیست؟ و چه نیکی از شما بعمل آمده.

پس به او حکایت را تمام گفتم، و او نیز گریه می کرد، پس بیرون فرستاد اشرفیها و جامه، و گفت: این از علوی، و این از زوجه توست، و این از توست، و آنچه فرستادی مساوی صد هزار درهم بود.

پس گرفتم آن مال را، و آمدم به راه خانه علوی، پس زدم درب خانه او را، گفت از اندرون خانه که: بیار آنچه با تو هست یا احمد، و بیرون آمده و او گریه می کرد، و سبب گریه را پرسیدم، پس گفت: چون داخل منزل خود شدم، گفت به من زوجه من: چیست آنچه با توست؟ به او گفتم، گفت به من: بر خیز با ما تا آن که نماز کنیم و دعا در حق مادر متوکل و احمد و زوجه او بکنیم.

پس نماز و دعا کردیم، بعد از آن خوابیدم، پس دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب و حال آن که می گفت: بتحقیق که شما شکر نمودید به آنچه از احسان به تو کردند، در این ساعت می آرند برای تو چیزی قبول کن.

و این حکایت را رئیس المحدّثین فی عصره الشریف مولانا محمدباقر

مجلسی - طیب اللہ ضریحہ - در باب مدح الذریہ الطیبہ و ثواب صلتہم، از ابواب مجلّد بیست و یکم کتاب بحار الأنوار الجامعہ لدرر أخبار أئمة الأطهار ایراد نمودہ (۱).

ومن امالی الشيخ إبراهيم القطيفي: حدثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن الفضل بن عبد الله بن سليمان يقول: عن المعتضد أنه قال: رأيت في المنام رجلاً قاعداً على شطّ دجله يقبض الماء بكفه ولا يجري ويرسله فيجرى، فتوهّمت في نفسي، فقلت: هذا علي بن أبي طالب عليه السلام، فسلمت عليه، فردّ عليّ السلام، وقال لي من غير أن أبدأه: إذا قضى هذا الأمر إليك فأحسن إلى ولدي.

قال محمد بن أحمد: وكانت هذه الرؤيا احسان المعتضد إلى الطالبيين، وسبب انفاق المال الذي حمل من طبرستان وتفريقه في العلويين، وأضاف إليه المعتضد من خزائنه مثله، وكان يراعيهم.

وقطب راوندى در كتاب خرايج و جرايج ایراد نمودہ: روى عن أبي عليّ الحسّ بن عبّيد العزيز الهاشمي، قال: كانت الفتنه قائمه بين العباسيين والطلبيين بالكوفه، حتى قتل سبعة عشر رجلاً عباسياً، وغضب الخليفة القادر، واستنهض الملك شرف الدولة أبا عليّ حتى يسير إلى الكوفه، ويستأصل بها من بها من الطالبيين، ويفعل كذا وكذا بهم وينسأهم وبناتهم، وكتب من بغداد هذا الخبر على طيور إليهم، وعرفوهم ما قال القادر، ففرّعوا وتعلّقوا بيني خفاجه.

فرأت امرأة عباسية في منامها كأن فارساً على فرس أشهب ويديه رُمح نزل من السماء، فسألت عنه، فقيل لها: هذا أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام يريد أن يقتل من عزم على قتل الطالبيين، فأخبرت الناس، فشاغ منامها في البلد، وسقط الطائر بكتاب من بغداد بأن الملك شرف الدولة بات عازماً على المسير إلى

ص: ۱۴۹

الْكُوفَةَ، فَلَمَّا انْتَصَفَ اللَّيْلُ مَاتَ فَجَاءَهُ، وَتَفَرَّقَتِ الْعَسَاكِرُ، وَفَرَعَ الْقَادِرُ (۱).

یعنی: روایت شده از ابی علی حسن بن عبدالعزیز الهاشمی که گفت: بود فتنه ای قائم میان عباسیین و طالبیین در کوفه، تا آن که کشته شد هفده مرد عبّاسی، و غضب بهم رسانید خلیفه قادر، و برانگیخت ملک شرف الدوله ابا علی را تا آن که برود به کوفه و استیصال نماید در کوفه کسانی که در کوفه از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشند، و اموری چند نسبت به ایشان و به زنان و دختران ایشان بفعل آرد از ستم و جور، و از بغداد بارسال طیور این خبر به اهل کوفه نوشته شد، و خاطر نشان ایشان آنچه قادر گفته بود گردید، پس خوف نمودند طالبیین، و پناه به قبیله بنی خفاجه بردند.

پس دید زن عبّاسیه در خواب خود که گویا سواره ای بر اسب اشهب و به دست او نیزه ای بود نازل شد از آسمان، آن زن پرسید احوال آن سواره را، شخصی به او گفت: که این امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، اراده قتل کسی که عزم قتل طالبیین دارد نموده است.

پس آن زن خبر کرد مردم را از خواب خود، و شایع شد حکایت خواب او در بلد، و مقارن این معنا به زمین نشست طایری با کتابتی از بغداد که مشتمل بود به آن که ملک شرف الدوله می خواست که چون شب را به روز آورد به جانب کوفه آمده و متوجه مهمّ طالبیین شود، چون نصف شب شد فجاءه فوت شد، و متفرّق شدند لشگر، و ترسید از این معنا قادر غادر به قدرت خدای تعالی قادر.

و صاحب کتاب کامل بهائی در کتاب مناقب الطاهرین در فصل معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد نموده به این عبارت که: داود پدر سلطان الب ارسلان ابوعلی عبیدالله بن علی بن عبدالله العلوی را متهم کرد به میل آل محمود، و وی را

ص: ۱۵۰

بگرفت و محبوس کرد حبسی تمام، و از وی صد و پنجاه هزار درهم بستد، و گویند سی هزار دینار به مصادره بستد، به خواب دید امیرالمؤمنین علی علیه السلام را که قاروره به او نمود پر از کافور، و گفت ابو علی علوی را خلاصی ده و مال وی به دو رسان.

داود بیدار شد از خواب و وی را خواب فراموش شد، ثانیاً به خواب رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام را به خواب دید سوار بر اسبی شده بسیار نیکو، و شمشیری گرفته در دست از نیام کشیده، و گفت: من نگفتم با تو که فرزند مرا خلاص ده، و چنان خیال افتاد وی را که آن جماعت را که موکلان علوی بودند گردن بزد و سر از تن جدا کرده، و طپانجه بر روی امیر داود زد که بعضی از محاسن وی برفت از آن طپانجه، و گفت: اگر خلاصی وی را ندهی گردنت بزدم.

چون او بیدار شد علوی را خلاص داد، و مال وی را به وی رسانید، و آنچه باقی نبود غرامت بکشید، و وقت صبح موکلان به سرای علوی پیش امیر آمدند سر برهنه که احوال که موکلان مشاهده گردید، گفتند مردمان امیر: ما چه دیدیم به سلامت بودند، امیر گفت: بروید و مشاهده کنید، چون به سرای علوی رفتند جمله را یافتند سرها از تن جدا شده، و ارواح خبیثه ایشان به دوزخ رسیده.

پس از این اخبار مستفاد می شود که ائمه علیهم السلام با محبین ذریه مجانبند، و با مبغضین ایشان عدوند.

و ذکر نموده سید سمهوری در تاریخ مدینه منوره أنه قال الإمام أبو بكر بن المقرئ: كنت أنا والطبراني وأبو الشيخ في حرم رسول الله صلى الله عليه وآله وكنا في حاله، وأثر فينا الجوع، وواصلنا ذلك اليوم، فلما كان وقت العشاء حضرت قبر النبي صلى الله عليه وآله، فقلت: يا رسول الله الجوع وانصرفت، فتمت أنا وأبو الشيخ والطبراني جالس ينظر في شيء، فحضر علوي معه غلامان مع كل واحد زنبيل فيه شيء، فجلسنا وأكلنا وترك عندنا الباقي، وقال: يا قوم أشكوتكم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فأني رأيت

فی المنام، فأمرنی أن أحمل بشیء إلیکم.

وقال أبو العباس ابن نفیس المقرئ الضریر: جعت بالمدينه ثلاثه أيام، فجئت إلی القبر، فقلت: یا رسول الله جعت، ثم نمت ضعيفاً، فرکضتني جاریه برجلها، فقمت معها إلی دارها، فقدمت إلی خبز برّ و تمر و سمن، وقالت: کل یا أبا العباس، فقد أمرنی بهذا جدی رسول الله صلی الله علیه و آله، ومتی جعت فأت إلینا والوقایع فی هذا المعنی کثیره جداً.

قال أبو سلیمان داود الشاذلی فی کتابه التبیان والانتصار عقب ذکر کثیر من ذلك: قد وقع فی کثیر ممّا ذکر وأمثاله أنّ الذی یأمره صلی الله علیه و آله سیمّا إذا کان المسؤول طعاماً إنّما یكون من الذریه؛ إذ من أخلاق الکرام إذا سألوا ذلك أن یتولّونه بأنفسهم، أو من یكون منهم.

وامثال این وقایع بسیار است، قدری در این کتاب ایراد شد، که شاید باعث بیداری مردم از خواب غفلت گردد، و آنچه از تاریخ مدینه منوره مرقوم شده که مفادش مجملاً آن است که هر کس از جوع و گرسنگی در مرقد منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤالی می نمود، خصوصاً طعام، آن سرور در عالم خواب بخصوص ذریه امر می فرمودند که انجام مسؤول او نماید، و این معنا هر چند از موضوع مسأله این کتاب نیست، لیکن نکته مرقومه که گفته شده است که: هرگاه از کریمی کسی سؤال طعامی کند، متوجه مسؤول و انجام این مطلب خود یا کسسی که از او باشد باید بشود، لهذا آن سرور دنیا و دین بخصوص ذریه این امر را می فرمودند، و شک نیست که این عین موضوع مسأله این کتاب، بلکه قرّه العین است در نظر اولی الألباب.

وفى الباب السابع والعشرين فى مدح الذرية الطيبة وثواب صلتهم من أبواب كتاب الزكاه والخمس من كتب كتاب بحار الأنوار لرئيس المحققين فى زمانه الشريف طيب الله ضريحه، نقلاً عن كتاب غوالى اللئالى للشيخ ابن أبى جمهور الأحساوى: ذكر العلامة - طيب الله رمسه - فى كتابه المسمى بمنهاج اليقين، بسنده عن رواه، قال: وقعت فى بعض السنين ملحمه بقم، وكان بها جماعه من العلويين، فتفرق أهلها فى البلاد، وكان فيها امرأه علويه صالحه كثيره الصلاه والصيام، وكان زوجها من أبناء عمها أصيب فى تلك الملحمه، وكان لها أربع بنات صغار من ابن عمها ذلك.

فخرجت مع بناتها من قم لما خرجت الناس منها، فلم تزل ترمى بها الغربة من بلد إلى بلد حتى أتت بلخ، وكان قدومها إليها إبان الشتاء، فقدمت بلخ فى يوم شديد البرد ذى غيم وثلج، فحين قدمت بلخ بقيت متحيره لا تدرى أين تذهب، ولا تعرف موضه ما تأوى إليه يحفظها وبناتها من البرد والثلج، فقيل لها: إن بالبلد رجلاً من أكابرها معروف بالإيمان والصلاح يأوى إليه الغرباء وأهل المسكنه.

فقصت إليه العلويه وحولها بناتها، فلقيته جالساً على باب داره وحوله جلساؤه وعلمائه، فسألت عليه وقالت: أيها الملك إنى امرأه علويه ومعى بنات علويات، ونحن غرباء، وقد مننا إلى هذا البلد فى هذا الوقت، وليس لنا من ناوى إليه، ولا بها من يعرفنا فنحاز إليه، والثلج والبرد قد أضربنا، وقد دللنا إليك، فقصدناك لتؤويننا.

فقال: ومن يعرف أنك علويه ابنتى على ذلك بشهود.

فلما سمعت كلامه، خرجت من عنده حزينة تبكى ودموعها تنثر، وبقيت واقفه فى الطريق متحيره لا تدرى أين تذهب، فمر بها سوقى، فقال: ما لك أيتها المرأه واقفه والثلج يقع عليك وعلى هذه الأطفال معك؟ فقالت: إنى امرأه غريبه لا أعرف موضه ما آوى إليه، فقال لها: امضى خلفى حتى أدلك على الخان الذى

يَأْوِي إِلَيْهِ الْغُرَبَاءُ، فَمَضَتْ خَلْفَهُ.

قَالَ الرَّاوي: وَكَانَ بِمَجْلِسِ ذَلِكَ الْمَلِكِ رَجُلٌ مَجُوسِيٌّ، فَلَمَّا رَأَى الْعَلَوِيَّةَ وَقَدَّ رَدَّهَا الْمَلِكُ، وَتَعَلَّلَ عَلَيْهَا بِطَلَبِ الشُّهُودِ، وَقَعَتْ لَهَا الرَّحْمَةُ فِي قَلْبِهِ، فَقَامَ فِي طَلَبِهَا مُسْرِعًا، فَلَحِقَهَا عَنْ قَرِيبٍ، فَقَالَ: إِلَى أَيْنَ تَذْهَبِينَ أَيُّهَا الْعَلَوِيَّةُ؟ قَالَتْ: خَلَفَ رَجُلٌ يَدُلُّنِي إِلَى الْخَانَ لِأَوَى إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا الْمَجُوسِيٌّ: لَا بَلِ ارْجِعِي مَعِيَ إِلَى مَنْزِلِي، فَأَوَى إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ، قَالَتْ: نَعَمْ.

فَرَجَعَتْ مَعَهُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَأَدْخَلَهَا مَنْزِلَهُ، وَأَفْرَدَ لَهَا بَيْتًا مِنْ خِيَارِ بُيُوتِهِ، وَأَفْرَشَهُ لَهَا بِأَحْسَنِ الْفُرُشِ وَأَسْكَنَهَا فِيهِ، وَجَاءَ لَهَا بِالنَّارِ وَالْحَطَبِ، وَأَشْعَلَ لَهَا التَّنُورَ، وَأَعَدَّ لَهَا جَمِيعَ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَأْكَلِ وَالْمَشْرَبِ، وَحَدَّثَتْ امْرَأَتَهُ وَبَنَاتِهِ بِقِصَّتِهَا مَعَ الْمَلِكِ، فَفَرِحَ أَهْلُهُ بِهَا، وَجَاءَتْ إِلَيْهَا مَعَ بَنَاتِهَا وَجَوَارِيهَا، وَلَمْ تَزَلْ تَحْدُمُهَا وَبَنَاتِهَا وَتَأْنِسُهَا، حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُنَّ الْبُرْدُ وَالتَّعَبُ وَالْجُوعُ.

فَلَمَّا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَقَالَتْ لِلْمَرْأَةِ: أَلَا تَقُومِي إِلَى قِضَاءِ الْفَرَضِ؟ قَالَتْ لَهَا امْرَأَةُ الْمَجُوسِيِّ: وَمَا الْفَرَضُ إِنَّا أَنَاسٌ لَسْنَا عَلَى مِذْهَبِكُمْ، إِنَّا عَلَى دِينِ الْمَجُوسِ، وَلَكِنَّ زَوْجِي لَمَّا سَمِعَ خَطَايَاكَ مَعَ الْمَلِكِ، وَقَوْلِكَ إِنِّي امْرَأَةٌ عَلَوِيَّةٌ، وَقَعَتْ مَحَبَّتِكَ فِي قَلْبِهِ لِأَجْلِ اسْمِ جَدِّكَ، وَرَدَّ الْمَلِكُ لَكَ مَعَهُ أَنَّهُ عَلَى دِينِ جَدِّكَ.

فَقَالَتِ الْعَلَوِيَّةُ: اللَّهُمَّ بِحَقِّ حَيْدِي وَحُرْمَتِهِ عِنْدَ اللَّهِ أَسْأَلُهُ أَنْ يُوفِّقَكَ وَرَوْجَكَ لِدِينِ جَدِّي، ثُمَّ قَامَتِ الْعَلَوِيَّةُ إِلَى الصَّلَاةِ وَالدُّعَاءِ طُولَ لَيْلِهَا بِأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ ذَلِكَ الْمَجُوسِيَّ لِدِينِ الْإِسْلَامِ.

قَالَ الرَّاوي: فَلَمَّا أَخَذَ الْمَجُوسِيٌّ مَضْجَعَهُ وَنَامَ مَعَ أَهْلِهِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، رَأَى فِي مَنَامِهِ أَنَّ الْقِيَامَةَ قَدْ قَامَتْ، وَالنَّاسُ فِي الْمَحْشَرِ، وَقَدْ كَضَّهْمُ الْعَطَشِ، وَأَجْهَدَهُمُ الْحَرُّ، وَالْمَجُوسِيُّ فِي أَعْظَمِ مَا يَكُونُ مِنْ ذَلِكِ، فَطَلَبَ الْمَاءَ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: لَا يُوجَدُ الْمَاءُ إِلَّا عِنْدَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، فَهَمَّ يَسْتَقُونَ أَوْلِيَاءَهُمْ مِنْ حَوْضِ الْكَوْثَرِ، فَقَالَ الْمَجُوسِيُّ: لَأَقْصِدَنَّهْمُ، فَلَعَلَّهُمْ يَسْقُونِي جِزَاءً لِمَا فَعَلْتُ مَعَ ابْنَتِهِمْ وَإِيْوَانِي

إِيَّاهَا، فَصَدَّهُمْ، فَلَمَّا وَصَلَهُمْ وَجَدَهُمْ يَشْقُونَ مَنْ يَرِدُ إِلَيْهِمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ، وَيَرُدُّونَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ، وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَفَ عَلَى شَفِيرِ الْحَوْضِ وَيَبِيدِ الْكَأْسِ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسٌ، وَحَوْلَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأَبْنَاؤُهُمْ.

فَجَاءَ الْمُجُوسِي حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمْ وَطَلَبَ الْمَاءَ، وَهُوَ لَمَّا بِهِ مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ لَهُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكَ لَسْتَ عَلَى دِينِنَا فَنَشْقِيكَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ اسْقِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ عَلَى دِينِ الْمُجُوسِ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ لَهُ عَلَيْكَ يَدًا وَمِنَّهُ قَدْ آوَى ابْنَتَكَ فُلَانَةَ وَبَنَاتَهَا، فَكَنَّهُمْ عَنِ الْبُرْدِ، وَأَطْعَمَهُمْ مِنَ الْجُوعِ، وَهِيَ الْآنَ فِي مَنْزِلِهِ مُكْرَمَةً، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اذْنُ مِنِّي، اذْنُ مِنِّي، قَالَ: فَذَنُوتُ مِنْهُ، فَنَاوَلَنِي الْكَأْسَ بِيَدِهِ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ شَرْبَةً وَجَدْتُ بَرْدَهَا عَلَى قَلْبِي، وَلَمْ أَرِ شَيْئًا أَلَذَّ وَلَا أَطْيَبَ مِنْهَا.

قَالَ الرَّاوي: وَانْتَبَهَ الْمُجُوسِي مِنْ نَوْمِهِ، وَهُوَ يَجِدُ بَرْدَهَا عَلَى قَلْبِهِ، وَرُطُوبَتَهَا عَلَى شَفْتَيْهِ وَلِحْيَتِهِ، فَانْتَبَهَ مُزْتَاعًا، وَجَلَسَ فَرِعًا، فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَخَبَّرَتْهَا بِمَا رَأَتْ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ، وَأَرَاءَهَا رُطُوبَةَ الْمَاءِ عَلَى شَفْتَيْهِ وَلِحْيَتِهِ، فَقَالَتْ لَهُ: يَا هَذَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَاقَ إِلَيْكَ خَيْرًا بِمَا فَعَلْتَ مَعَ هَذِهِ الْمَرْأَةِ الْعَلَوِيَّةِ وَالْأَطْفَالِ الْعَلَوِيِّينَ، فَقَالَ: نَعَمْ، وَاللَّهِ لَا أَطْلُبُ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ.

قَالَ الرَّاوي: وَقَامَ الرَّجُلُ مِنْ سَاعَتِهِ، وَأَسِيرَجَ الشَّمْعَ، وَخَرَجَ هُوَ وَزَوْجَتُهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى الْبَيْتِ الَّذِي تَسْكُنُهُ الْعَلَوِيَّةُ، وَخَبَّرَتْهَا بِمَا رَأَتْ، فَقَامَتْ وَسَيَّجَدَتْ لِلَّهِ شُكْرًا، وَقَالَتْ: وَاللَّهِ إِنِّي لَمْ أَزَلْ طَوَّلَ لَيْلَتِي أَطْلُبُ إِلَى اللَّهِ هِدَايَتَكَ لِلْإِسْلَامِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى اسْتِجَابِهِ دُعَائِي فِيكَ، فَقَالَ لَهَا: اعْرِضِي عَلَيَّ الْإِسْلَامَ، فَعَرَضْتُهُ عَلَيْهِ، فَأَسْلِمَ وَحَسَنَ إِسْلَامُهُ، وَأَسْلِمَتْ زَوْجَتُهُ وَجَمِيعُ بَنَاتِهِ وَجَوَارِيهِ وَعِلْمَانُهُ، وَأَخْضَرَهُمْ مَعَ الْعَلَوِيَّةِ حَتَّى أَسْلَمُوا جَمِيعُهُمْ.

قَالَ الرَّاوي: وَأَمَّا مَا كَانَ مِنَ الْمَلِكِ، فَإِنَّهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمَّا آوَى إِلَى فِرَاشِهِ رَأَى فِي مَنَامِهِ مِثْلَ مَا رَأَى الْمُجُوسِي، وَأَنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَى الْكُوْتْرِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اسْقِنِي، فَإِنِّي وَلِيٌّ مِنْ أَوْلِيَائِكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَطْلُبُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنِّي لَا

أَشِيْقَى أَحِيْدًا إِلَّا بِأَمْرِهِ، فَأَقْبَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُوْمِرُ لِي بِشَرْبِهِ مِنَ الْمَاءِ، فَإِنِّي وَلِيٌّ مِنْ أَوْلِيَاءِكُمْ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ابْنِي عَلَى ذَلِكَ بِشُهُودٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ تَطْلُبُ مِنِّي الشُّهُودَ دُونَ غَيْرِي مِنْ أَوْلِيَاءِكُمْ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَكَيْفَ تَطْلُبُ الشُّهُودَ مِنْ ابْنَتِنَا الْعَلَوِيَّةِ لَمَّا أَتَيْتِكَ وَبَنَاتُهَا تَطْلُبُ مِنْكَ أَنْ تَأْوِيَهُمَا فِي مَنْزِلِكَ؟

قَالَ: ثُمَّ انْتَبَهَ وَهُوَ حَزَانُ الْقَلْبِ، شَدِيدُ الظَّمَا، فَوَقَعَ فِي الْحَسِرَةِ وَالنَّدَامَةِ عَلَى مَا فَرَطَ مِنْهُ فِي حَقِّ الْعَلَوِيَّةِ، وَتَأَسَّفَ عَلَى رَدِّهَا، فَبَقِيَ سَاهِرًا بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِ، حَتَّى أَصْبَحَ وَرَكِبَ وَقَتَ الصُّبْحِ يَطْلُبُ الْعَلَوِيَّةَ، وَيَسْأَلُ عَنْهَا، فَلَمْ يَزَلْ يَسْأَلُ وَلَمْ يَجِدْ مَنْ يُخْبِرُهُ عَنْهَا، حَتَّى وَقَعَ عَلَى السُّوقِ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَدُلَّهَا عَلَى الْخَانِ، فَأَعْلَمَهُ أَنَّ الرَّجُلَ الْمَجُوسِيَّ الَّذِي كَانَ مَعَهُ فِي مَجْلِسِهِ أَخَذَهَا إِلَى مَنْزِلِهِ، فَعَجِبَ مِنْ ذَلِكَ.

ثُمَّ إِنَّهُ قَصَدَ إِلَى مَنْزِلِ الْمَجُوسِيِّ وَطَرَقَ الْبَابَ، فَقِيلَ: مَنْ بِالْبَابِ؟ فَقِيلَ لَهُ: الْمَلِكُ وَأَقْفَ بِنَابِكَ يَطْلُبُكَ، فَعَجِبَ الرَّجُلُ مِنْ مَجِيءِ الْمَلِكِ إِلَى مَنْزِلِهِ، إِذْ لَمْ يَكُنْ مِنْ عَادَتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ مُسْرِعًا، فَلَمَّا رَأَهُ الْمَلِكُ وَجَدَ عَلَيْهِ حَلِيَةَ الْإِسْلَامِ وَنُورَهُ، فَقَالَ الرَّجُلُ لِلْمَلِكِ: مَا سَبَبُ مَجِيئِكَ إِلَيَّ مَنْزِلِي؟ وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَ عَادَةً، فَقَالَ: مِنْ أَجْلِ هَذِهِ الْمَرْأَةِ الْعَلَوِيَّةِ، وَقَدْ قِيلَ لِي: إِنَّهَا فِي مَنْزِلِكَ، وَقَدْ جِئْتُ فِي طَلِبِهَا، وَلَكِنْ أَخْبَرَنِي عَنْ هَذِهِ الْحَلِيَةِ الَّتِي عَلَيْكَ؟ فَإِنِّي قَدْ أَرَاكَ صِرْتَ مُسْلِمًا.

فَقَالَ: نَعَمْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَقَدْ مَنَّ عَلَيَّ بِبَرَكَهَ هَذِهِ الْعَلَوِيَّةِ وَدُخُولِهَا مَنْزِلِي بِالْإِسْلَامِ، فَصَرَفْتُ أَنَا وَأَهْلِي وَبَنَاتِي وَجَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمِينَ عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، فَقَالَ لَهُ: وَمَا السَّبَبُ فِي إِسْلَامِكَ؟ فَحَدَّثَهُ بِحَدِيثِهِ وَدُعَاءِ الْعَلَوِيَّةِ وَرُؤْيَاهُ، وَقَصَّ الْقِصَّةَ بِنَتَامِهَا.

ثُمَّ قَالَ: وَأَنْتَ أَيُّهَا الْمَلِكُ مَا السَّبَبُ فِي حِرْصِكَ عَلَى التَّفْتِيْشِ عَنْهَا بَعِيدَ إِعْرَاضِكَ أَوَّلًا عَنْهَا، وَطَرْدِكَ إِيَّاهَا؟ فَحَدَّثَهُ الْمَلِكُ بِمَا رَأَهُ وَمَا وَقَعَ لَهُ مِنَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَحَمِدَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ الرَّجُلَ عَلَى تَوْفِيْقِ اللَّهِ تَعَالَى إِيَّاهُ لِدَلِكِ الْأَمْرِ

الَّذِي نَالَ بِهِ الشَّرْفَ وَالْإِسْلَامَ، وَزَادَتْ بِصِيرَتُهُ.

ثُمَّ دَخَلَ الرَّجُلُ عَلَى الْعَلَوِيِّ، فَأَخْبَرَهَا بِحَالِ الْمَلِكِ، فَبَكَتْ وَخَرَّتْ سَاجِدَةً لِلَّهِ شُكْرًا عَلَى مَا عَرَفَهُ مِنْ حَقِّهَا، فَاسْتَأْذَنَهَا فِي إِدْخَالِهِ عَلَيْهَا، فَأَذِنَتْ لَهُ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا وَاعْتَذَرَ إِلَيْهَا، وَحَدَّثَهَا بِمَا جَرَى لَهُ مَعَ جَدِّهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَسَأَلَهَا الْإِنْتِقَالَ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَأَبَتْ وَقَالَتْ: هَيْهَاتَ لَا وَاللَّهِ، وَلَوْ أَنَّ الَّذِي أَنَا فِي مَنْزِلِهِ كَرِهَ مَقَامِي فِيهِ لَمَا انْتَقَلْتُ إِلَيْكَ.

وَعَلِمَ صَاحِبُ الْمَنْزِلِ بِمَذَلِكِ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا تَبْرَحِي مِنْ مَنْزِلِي، وَإِنِّي قَدْ وَهَبْتُكَ هَذَا الْمَنْزِلَ، وَمَا أُعِيدْتُ فِيهِ مِنَ الْأَهْبَةِ، وَأَنَا وَأَهْلِي وَبَنَاتِي وَأَخْدَامِي كُلُّنَا فِي خِدْمَتِكَ، وَنَرَى ذَلِكَ قَلِيلًا فِي جَنْبِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ عَلَيْنَا بِقُدُومِكَ.

قَالَ الرَّاوي: وَخَرَجَ الْمَلِكُ، وَأَتَى مَنْزِلَهُ، وَأَرْسَلَ إِلَيْهَا ثِيَابًا وَهَدَايَا كَثِيرَةً، وَكَيْسًا فِيهِ جُمْلَةٌ مِنَ الْمَالِ، فَردَّتْ ذَلِكَ وَلَمْ تَقْبَلْ مِنْهُ شَيْئًا^(١).

وذكر سبط ابن الجوزي في كتابه تذكرة الخواص، قال: كَانَ بِلُخِ رَجُلٍ مِنَ الْعَلَوِيِّينَ نَازِلًا بِهَا، وَكَانَ لَهُ زَوْجَةٌ وَبَنَاتٌ، فَتَوَفَّى الرَّجُلَ.

قَالَتِ الْمَرْأَةُ: فَخَرَجْتُ بِالْبَنَاتِ إِلَى سَمَرْقَنْدَ خَوْفًا مِنْ سَمَاتِهِ الْأَعْمِدَاءِ، فَاتَّفَقَ وَصُولِي فِي شِدَّةِ الْبُرْدِ، فَأَدْخَلْتُ الْبَنَاتِ مَسْجِدًا، وَمَضَيْتُ لِأَحْتَالَ لَهْنٌ فِي الْقُوتِ، فَرَأَيْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَى شَيْخٍ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ، فَقَالُوا: هَذَا شَيْخُ الْبَلَدِ، فَتَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ وَشَرَحْتُ حَالِي لَهُ، فَقَالَ: أَقِيمِي عِنْدِي الْبَيْتَةَ أَنْكَ عِلْوِيَّةٌ، وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيَّ.

فَبَيْسَتْ مِنْهُ وَعُدْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَرَأَيْتُ فِي طَرِيقِي شَيْخًا جَالِسًا عَلَى دَكِّهِ وَحَوْلَهُ جَمَاعَةٌ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: ضَامِنُ الْبَلَدِ وَهُوَ مَجُوسِي.

فَقُلْتُ: عَسَى أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُ فَرْجٌ، فَتَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ وَحَدَّثْتُهُ بِحَدِيثِي وَمَا جَرَى لِي مَعَ شَيْخِ الْبَلَدِ، وَأَنَّ بَنَاتِي فِي الْمَسْجِدِ مَا لَهُمْ شَيْءٌ يَقُوتُونَ بِهِ، فَصَاحَ بِخَادِمٍ لَهُ،

ص: ١٥٧

فَخَرَجَ فَقَالَ: قُلْ لِسَيِّدَتِكَ تَلْبَسُ ثِيَابَهَا، فَدَخَلَ فَخَرَجَتْ امْرَأَةٌ وَمَعَهَا جَوَارٍ، فَقَالَ لَهَا: اذْهَبِي مَعَ هَذِهِ الْمَرْأَةِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْفُلَانِيِّ،
وَاحْمِلِي بَنَاتِهَا إِلَى الدَّارِ.

فَجَاءَتْ مَعِيَ وَحَمَلَتِ الْبَنَاتِ، وَقَدْ أَفْرَدَ لَنَا دَارًا فِي دَارِهِ، وَأَدْخَلَنَا الْحَمَّامَ، وَكَسَانَا ثِيَابًا فَاحِرَةً، وَجَاءَنَا بِالْوَانِ الْأَطْعَمِهِ وَبَشْنَا بِأَطْيَبِ
لَيْلِهِ.

فَلَمَّا كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ رَأَى شَيْخُ الْبَلَدِ الْمُسْلِمُ فِي مَنَامِهِ كَأَنَّ الْقِيَامَةَ قَدْ قَامَتْ، وَاللَّوَاءُ عَلَى رَأْسِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِذَا
قَصِيرٌ مِنَ الزُّمُرِدِ الْأَخْضَرِ، فَقَالَ: لِمَنْ هَذَا الْقَصِيرُ؟ فَقِيلَ: لِرَجُلٍ مُسْلِمٍ مُوَحَّدٍ، فَتَقَدَّمَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ،
فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ تُعْرِضُ عَنِّي وَأَنَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ؟ فَقَالَ لَهُ: أَقِمِ الْبَيْتَةَ عِنْدِي أَنْتَكَ مُسْلِمًا، فَتَحَيَّرَ الرَّجُلُ.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَسَيْتَ مَا قُلْتَ لِلْعَلَوِيِّ، وَهَذَا الْقَصِيرُ لِلشَّيْخِ الَّذِي هِيَ فِي دَارِهِ، فَانْتَبَهَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَلْطَمُ
وَيَبْكِي، وَبَثَّ غِلْمَانَهُ فِي الْبَلَدِ، وَخَرَجَ بِنَفْسِهِ يَدُورٌ عَلَى الْعَلَوِيِّ، فَأُخْبِرَ أَنَّهَا فِي دَارِ الْمَجُوسِيِّ، فَجَاءَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَيْنَ الْعَلَوِيُّ؟ قَالَ:
عِنْدِي. قَالَ: أُرِيدُهَا، قَالَ: مَا لَكَ إِلَيْهَا سَبِيلٌ.

قَالَ: هَذِهِ أَلْفُ دِينَارٍ، وَسَلِّمَنَّ إِلَيَّ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ وَلَا مِائَةَ أَلْفِ دِينَارٍ.

فَلَمَّا أَلَحَّ عَلَيْهِ، قَالَ لَهُ: إِنَّ الْمَنَامَ الَّذِي رَأَيْتَهُ أَنْتَ رَأَيْتُهُ أَنَا أَيْضًا، وَالْقَصِيرُ الَّذِي رَأَيْتَهُ لِي خُلِقَ، وَأَنْتَ تُدِلُّ عَلَيَّ بِإِسْلَامِكَ، وَاللَّهِ مَا
نَمْتُ وَلَا أَحَدٌ فِي دَارِي إِلَّا وَقَدْ أَسْلَمْنَا كُلُّنَا عَلَى يَدِ الْعَلَوِيِّ، وَعَادَ مِنْ بَرَكَاتِهَا عَلَيْنَا، وَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ
لِي: الْقَصِيرُ لَكَ وَلَا هَلِكُكَ بِمَا فَعَلْتَ مَعَ الْعَلَوِيِّ، وَأَنْتُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَلَقَكُمْ اللَّهُ مُؤْمِنِينَ فِي الْقَدَمِ (١).

والأخبار في هذا المعنى كثيرة.

يعني: گفته است نواده ابن جوزی: بود در شهر بلخ مردی از علویین، فرود

ص: ١٥٨

آمده به بلخ، و بود مر او را زنی و دختری چند، پس وفات کرد آن مرد، و گفت آن زن که: بیرون رفتم از بلخ با دختران به سمرقند از خوف شماتت اعداء.

پس اتفاق افتاد رسیدن من به آن شهر در شدت و کثرت سرما، پس داخل کردم دختران را در مسجد، و رفتم که چاره کنم از برای تحصیل روزی، پس دیدم مردمان را جمعیت کرده بر شیخی، پرسیدم از احوال او، گفتند: این مرد بزرگ شهر است، پس بیان کردم احوال خود را و دختران علویه را به او، پس گفت: گواه بیار که تو سیده علویه ای، و ملتفت نشد به من.

پس نومید شدم از او، و برگشتم که بسوی مسجد آیم، دیدم در راه پیری نشسته بر دگانی، و گرد او بودند جماعتی، گفتم: کیست این مرد؟ گفتند: شیخی است که متکفل امور شهر است و او مجوسی است، گفتم: بروم نزد او بسا باشد که از برای ما نزد او گشادی بهم رسد.

پس آمدم نزد او، و خبر دادم او را به احوال خود، و آنچه رو داده بود میانه من و شیخ بلد که اولاً نزد او رفته بودم، پس آواز کرد خادم خود را، پس بیرون آمد و گفت: بگو به خاتون خود که بپوشد جامه های خود را و بیرون آید با کنیزان خود، پس رفت خادم و خبر کرد خاتون خود را، پس بیرون آمد و گفت با زن خود که: برو با این زن علویه به فلاخن مسجد و بردار دختران او را و بیار به خانه.

پس آمد با من و برداشت دختران را و آورد ما را بسوی آن مرد، آن گاه پوشانید ما را جامه های نیکو، و آورد نزد ما چندین رنگ طعام، و شب به روز آوردیم به خوب ترین شبی.

پس چون نصف شب شد، شیخ بلد مسلمانان که اول نزد او رفته بود علویه در خواب دید که گویا قیامت قائم شده، و علم بر سر محمد رسول خداست صلی الله علیه و آله، و در آن هنگام رسید به قصری از زمرد سبز، پرسید که از کیست این قصر؟ در

جواب گفتند: از مرد مسلمان موحدی است.

پس آن شیخ مسلمان آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله روی از او گردانید، پس گفت شیخ: ای رسول خدا چرا رو می گردانی از من و من مرد مسلمانم؟ فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله: گواه بگذران که تو مسلمانی، شیخ از این سخن متحیر شد، پس فرمود مر او را رسول صلی الله علیه و آله که: آیا فراموش کردی قول خودت را مر علویه را که از او شاهد طلبیدی در علویه بودن او، و این قصر از برای شیخی است که آن علویه در خانه اوست الحال.

پس شیخ بیدار شد از خواب، و طپانچه بر روی خود می زد و می گریست، و غلامان خود را در شهر به تجسس علویه متفرق ساخت، و خود نیز از خانه بیرون آمد به طلب آن علویه، خیر دادند مر او را که علویه در خانه آن مجوسی است، شیخ خود نزد مجوسی آمد و گفت: آیا تو را علمی است که آن زن علویه کجاست؟ گفت: او نزد من است، گفت: می خواهم او را؟ گفت مجوسی: مرا قدرت این معنا نیست که علویه را به تو دهم، شیخ مسلم گفت: بگیر این هزار اشرفی را و تسلیم کن ایشان را به من، گفت شیخ مجوسی: تسلیم نمی کنم ایشان را به تو، به خدا قسم که اگر صد هزار اشرفی بدهی.

پس چون شیخ مسلم الحاح کرد، مجوسی گفت به او: بدان بتحقیق که خوابی که دیده ای تو آن را دیشب من نیز داده ام آن خواب را، و قصری که تو دیده ای آن را برای من آماده شده است، و تو فخر می نمائی بر من به اسلام خود، به خدا قسم که نخواییدم دیشب نه من و نه احدی از اهل بیت من در خانه خود تا این که مسلمان شدیم همه بر دست آن سیده علویه، و برگشت از تو برکت ایشان به سوی ما، و نفع به ما عاید شد، و دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله در خواب که می فرمود به من که: آن قصر زمرد سبز از توست و اهل تو جهت احسانی که کرده ای با علویه، و تو از اهل بهشتی، خلق کرده بود شما را خدای عزوجل

مؤمن از روز ازل.

و احادیث در باب فضل سادات و لزوم اکرام ایشان بسیار است، و حکایت مسطوره در بعضی از کتب سلف - رحمهم الله - به نحوی دیگر به نظر رسیده که با این روایت قدری اختلاف دارد که مآل هر دو به حسب معنا متحد است، لیکن به نحوی که مسطور شد، چون به خط سید المحققین میر سید احمد رحمه الله بود به تحریر آن اکتفا شد.

وفى بعض الكتب المعتبره حکایه العلویه مع القاضی والمجوسی، وهی هكذا:

كان فى البصره امرأه علویه فقيره لها أربع بنات عاریات جائعات، فدخلت أيام العید، فبكت الصغیره فقالت: یا امّاه ترى نشبع هذا العید من خبز الشعیر، فبكت الأم، فحملت نفسها على الخروج، ومضت إلى دار القاضی أبی الحسین قاضی البصره، فقالت: أيها القاضی امرأه علویه فقيره ولى أربع بنات عواتق عاریات، وهذه أيام الصدقات، فانظر فى أمرنا، وامر لنا من بیت المال أو من البرّ ما يدفع به وقتنا، فإنّك مسؤول يوم القيامة عنّا، فقال القاضی: نعم حبّاً وكرامه، تعالی إلى غدّاً ترجعین بكلّ جمیل.

فقال احداهنّ: یا امّاه إن أعطاك القاضی فضّه ما الذى تشتیرین لی؟ قالت لها:

ما الذى تشتیرین؟ قالت: ارید أن تشتیر لی قطناً أغزل لنفسى قميصاً، ثمّ قالت الأخرى: أنا من حین مات أبی أشتهى خبز سوق، وقالت الصغیره: أنا یا امّاه أشتهى رغيفاً صحیحاً.

فلَمّا أصبحن بکرت الأمّ إلى القاضی، وقعدت ناحیه حتّى تفزّق الناس، ثمّ قالت: أيها القاضی أنا المرأه العلویه التى وعدتني أمس بالإحسان إلىّ وإلى بناتى، فصاح القاضی علیها، وأمر الغلمان أخرجوها.

فخرجت وهی باکیه حزینه مكسوره القلب متحیره تبکی وتنوح بقلب جریح، ولسان فصیح، وصوت ملیح، وهی تقول: ما الذى أقول لفاطمه الصغرى؟ وما

ص: ۱۶۱

الذى أقول لزینب الكبرى؟ بأى وجه أرجع إليهنّ، وبأى لسان أعتذر لهنّ وهنّ منتظرات، اللهم لا تخيب ظنّى، فإنّى رفعت إليك قصّتى، ومنك سألت حاجتى، إنك على كلّ شيء قدير.

فعبّر عليها سيدوك المجوسى وهو سكران راكباً، فسمه صوتها وبكاءها وحنينها، فظنّ أنّها تغنّى، فقال: ما أحسن صوتكى، وما أحزن قلبكى، فمالكى؟ فظنّت العلويه أنّه صاح ومسلم قد رحمها، فذكرت ما لحقها، فقال سيدوك لغلمانه:

احملوها إلى الدار، فلمّا وصل إلى الدار أخرج لها تختاً فيه أربعمائه دينار وخمسه دسوت ثياب، وقال لها: هذا لكى ولبناتكى، فدعت له وانصرفت فرحه مسروره إلى بناتها.

فلمّا رأوها بناتها قالوا: أيّها المحسن إلينا أسكنك الله قصور الجنان، وأعطاك الفوز والرضوان، وخدمك الحور والولدان، وجعلك من أولياء الرحمن.

فرأى القاضى فى تلك الليله فى المنام كأنّه قد دخل إلى بستان، ونظر إلى قصور حسان، فجاء ليدخلها فمنعه رضوان، فقال له: لم تمنعنى من الدخول إلى القصور؟ فقال: هذا كان لك لو أحسنت العشره مع من سألك، ولكن قد أخذت منك وأعطيت لسيدوك المجوسى.

فانتبه القاضى فزعاً مذعوراً، وركب فى الحال إلى بيت سيدوك ودخل عليه، وقال له: ما فعلت فى هذه الأيام من الأعمال الحسنه؟ فقال لى: سبعة أيام سكران ما أعلم أنّى عملت شيئاً من الذى ذكرت، فقال لى: تفكّر، فقال له الغلمان: إنك أعطيت تلك المرأه العلويه أربعمائه دينار وخمسه دسوت ثياب، فقال له القاضى:

تبيعنى ثواب ذلك بعشره آلاف دينار، فقال له: ولم ذلك؟ قال: لأننى رأيت فى المنام كذا وكذا.

فقال: أيا القاضى كلّ مقبول غال، فإذا علمت أنّه قد قبل فلا يمكننى بيعه، مدّ يدك، فأنا أشهد أن لا إله إلاّ الله، وأنّ محمّداً رسول الله، وحسن اسلامه، وطلب

العلویه و أعطاهما نصف ماله هذا النصف الذي جعلهم الله تعالى لجنّته لا لخدمته، والله أعلم.

یعنی: در شهر بصره زن فقیر علویه ای بود و چهار دختر نیک اختر داشت که همه از غایت افلاس بی غذا و لباس از سوء القضاء متلبس به لباس گرسنگی و برهنگی بودند، پس داخل شد ایام عید بر آن ماتم زدگان صبیئه سعیده صغیره او گریست و گفت از غایت آرزومندی و نیاز: ای مادر من آیا گمان می داری و می بینی که ما اسیران محنت در این عید از نان جوی توانیم سیر شد.

پس از نهایت تأثر و درد مادر ایشان زار زار گریست، و از غایت اضطراب و اضطراب از بیت الاحزان خود بیرون آمد که از جهت ایشان از دو نان دو نانی تحصیل نماید، و همه جا می آمد، و سابق قضا و قدر به قدر مقدور او را می برد تا به خانه قاضی بصره رسید که مسماً به قاضی ابوالحسین بود.

پس گفت: ایها القاضی من امرأه علویه فقیره ام، و از برای من چهار دختر جوان عریان هست، و این ایام ایام اخراج صدقات و خیرات می باشد، پس نظر کن در امر و احوال ما، و امر کن برای ما از بیت المال یا از وجوه بر آن قدر که دفع شود به سبب آن عسرت و تنگی روزگار ما، پس بتحقیق که روز قیامت سؤال کرده خواهی شد از ما اگر حقوق اهل بیت را به عقود مبدل سازی.

پس گفت قاضی از روی محبت و تکریم به او که: بیا نزد من فردا که آنچه باید کرد دقیقه ای فرو گذاشت نخواهم نمود، بعد از وعده احسان قاضی و رجوع علویه یکی از آن دختران گفت به مادر خود که: ای مادر که اگر به تو قاضی درهمی چند نقره بدهد چه خواهی خرید برای من؟ پس مادر به او گفت که: چه می خواهی؟ و چه آرزو داری؟ او در جواب گفت که: قدری پنبه می خواهم که ریسمان کرده پیراهن دوزم، پس دختر دیگر گفت که: من آن وقت که والد ماجدم به رحمت ایزدی پیوسته آرزوی نانی که در بازار می فروشند و پدرم

ابتیاع می آورد دارم، چه شود که اگر قرص نان بازاری از برای من باز آری، و گفت دختر صغیره که: من ای مادر می خواهم یک قرص نان درستی.

پس چون صبح کردند، تعجیل نموده مادر ایشان نزد قاضی رفت، و گوشه ای بنشست تا مردم متفرق شدند، بعد از آن گفت: ای قاضی من آن زن علویه ام که دیروز وعده نموده ای به احسان نمودن به من با دختران من، پس بانگ زد قاضی بر او و امر نمود غلامان خود را که این سیده را بیرون کنید.

پس بیرون آمد آن سیده گریان و نالان و شکسته خاطر، و به نهایت حسرت می گریست، و نوحه می کرد با دل مجروح و لسان فصیح، و صوت ملیح می گفت:

آیا چه بگویم با فاطمه دختر کوچک، و چه بگویم با زینب دختر بزرگ خود که امیدوار و دل بسته و منتظر من اند، و به چه رو روی به ایشان و سوی ایشان رجوع نمایم، و به چه زبان عذر ایشان بخواهم، پس این دعا خواند «اللهم لا تخب ظنی» تا آخر، یعنی: ای سید من نا امید مگردان امید مرا، پس به درستی که من به سوی تو رفع نمودم قصیه پر غصه خود را، و از تو سؤال نمودم حاجت خود را، بتحقیق که تو بر همه چیز قادر و توانائی.

پس در عرض این حال که آن سیده مناجات با قاضی الحاجات می نمود سیدو ک نام مجوسی مست لا یعقل سواره به او برخورد، پس چون شنید صدای گریه و ناله آن سیده را گمان نمود در عالم مستی که آن علویه به صدای بلند تغنی و سرود می نماید، پس گفت آن مجوسی: چه خوش است صوت تو، و چه دردناک است قلب تو، پس چه می شود تو را؟ سیده گمان نمود که او هشیار و مسلمان است و به او ترخم کرده است، احوال پر اختلال خود را سراسر به او گفت.

پس مجوسی به غلامان خود امر نمود که آن زن را برداشته به خانه بیاورید، چون به خانه رسید از برای آن سیده صندوقی بیرون آوردند که در آن چهارصد اشرفی و پنج دست رخت بود، و گفت مر آن سیده را که: این از تو و دختران

توست، پس دعا کرد آن سیده به آن مجوسی و برگشت فرحناک و مسرور به سوی دختران خود.

و چون دیدند آنها را دختران او، دعا نمودند به مجوسی، و گفتند که: ای آن کسی که حق احسان و نعمت بر ما داری ساکن گرداند تو را خدای تعالی در قصرهای جنان، و به تو عطا نماید فوز و رضوان، و خدمت کار تو سازد در بهشت عنبر سرشت حور و ولدان، و بگرداند تو را از اولیاء و محبین رحمان.

پس در همان شب قاضی در خواب دید که گویا داخل شد در فضای بوستان، و به نظر در آورد قصرهای دلکش حسان، پس آمد که داخل آن قصور فلک نشان شود، ناگاه حاجب او شد رضوان، پس گفت آن قاضی مغرور که: سبب و تقصیر چیست که منع می نمائی مرا از دخول به این قصور بی قصور؟ پس رضوان در جواب فرمود که: این منزل و مأوای تو بود اگر به خفض جناح و عشرت نیکو رفع احتیاج و عسرت آن سیده پریشان عظیم الشان می نمودی، و لکن از خلف وعده و تغییر وضع که از تو صادر شد، باعث این تغییر وضع و تبدیل نعمت گردیدی، و این کوشکها از تو گرفته شد و بی جهت و کوششی به سیدوک مجوسی داده شد.

پس قاضی ترسان و هراسان از خواب بیدار شد، و فی الحال سوار شد و آمد تا در خانه سیدوک، و داخل شد بر او در خانه او، و خطاب کرده گفت که: تو در این ایام خجسته چه عمل بجا آوردی از اعمال حسنه برجسته بر خستگان ناتوان؟ مجوسی در جواب گفت که: من مدت هفت روز است که مستم، و هیچ از خود خبر ندارم که نیستم یا هستم، قاضی گفت: نه چنان است فکری بکن و تأملی نما، چون مجوسی چیزی بخاطرش نیامد، و هیچ متذکر نشد، غلامان و خادمان او به او گفتند که: ای سید ما تو به آن سیده در این ایام چهار صد اشرفی و پنج دست رخت عطا فرمودی.

پس در این وقت قاضی به او گفت که: به من می فروشی ثواب این عمل خیر را به ده هزار اشرفی، مجوسی در جواب گفت: مطلب چه؟ و باعث بر این مبیعه چیست؟ قاضی گفت: جهت آن است که در خواب چنین و چنان دیدم، و سرگذشت خود را در جواب بیان کرد.

مجوسی در جواب گفت: ای حضرت قاضی بسیار کم است که عمل قبول در گاه ایزدی گردد، پس هرگاه دانستم که این عمل من به درجه قبول رسیده چگونه تواند که آن را به متاع قلیل ذخارف دنیویه فروشم، دست خود را بده تا تکلم شهادتین نمایم، و به شرف اسلام مشرف شوم، پس کلمتین گفت و اسلامش نیکو شد، و علویه را طلبید و مال خود را با او مشاطره کرد، نصف را به او داد و نصف را خود برداشت.

راوی حکایت گفته که: این صنف از مردم را خدای عزوجلّ برای جنّت و راحت آفریده نه از برای خدمت و عبادت، به حکم الاسلام یجبّ ما قبله، والعبره بالخواتیم. نظم:

لطف حق روز ازل چون بکسی یار شود کافر مست به از قاضی هشیار شود

سند صد و سوّم: نتیجه خوبی احسان به سادات

اشاره

ذكر العلامة رحمه الله في كشف اليقين (١)، عن ابن الجوزي في كتاب تذكره الخواص: أنّ عبد الله بن المبارك كان يحجّ سنه ويغزو سنه، وداوم على ذلك خمسين سنه، فخرج في بعض السنين لقصد الحج، وأخذ معه خمسمائه دينار، وذهب إلى موقف الجمال بالكوفه ليشتري جملاً للحج.

ص: ١٦٦

١- (١) في البحار: جواهر المطالب.

فرأى امرأه علويه على بعض المزابل تنتف ريش بطنه ميتة، قال: فتقدمت إليها وقلت: لم تفعلين هذا؟ فقالت: يا عبد الله لا تسأل عما لا يعينك، قال: فوقع في خاطري من كلامها شيء، فألححت عليها، فقالت: يا عبد الله قد ألبأتني إلى كشف سرى إليك، أنا امرأه علويه ولى أربع بنات يتامى، مات أبوهن من قريب، وهذا اليوم الرابع ما أكلنا شيئاً، وقد حلت لنا الميتة، فأخذت هذه البطة اصلحها وأحملها إلى بناتي فياكلنها.

قال: فقلت في نفسي: ويحك يا ابن المبارك أين أنت عن هذه، فقلت: افتح حجرى، ففتحتة، فصببت الدنانير في طرف إزارها وهي مطرقة لا تلتفت إليّ، قال:

ومضيت إلى المنزل، ونزع الله من قلبي شهوه الحج في ذلك العام.

ثم تجهزت إلى بلادى، وأقمت حتى حج الناس وعادوا، فخرجت أتلقى جيرانى وأصحابى، فجعلت كل من أقول له قبل الله حجك وشكر سعيك، يقول:

وأنت شكر الله سعيك وقبل حجك، أما قد اجتمعنا بك في مكان كذا وكذا، وأكثر على الناس في القول.

فبت متفكراً في ذلك، فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في المنام، وهو يقول لى: يا عبد الله لا تعجب، فإنك أغث ملهوفه من ولدى، فسألت الله تعالى أن يخلق على صورتك ملكاً يحج عنك كل عام إلى يوم القيامة، فإن شئت تحج، وإن شئت لا تحج (١).

يعنى: علامة حلّى رحمه الله در كتاب كشف اليقين از ابن جوزى نقل کرده كه او در كتاب تذكره الخواصّ نقل نمود كه: عبدالله بن مبارك حج مى كرد و طواف خانه كعبه مى نمود در سالى، و سالى ديگر غزا و جهاد مى نمود، و مداومت داشت بر اين كه سالى حج كند و سالى غزا نمايد، و مدت پنجاه سال به اين امر

ص: ١٦٧

١- (١) كشف اليقين فى فضائل اميرالمؤمنين علامه حلّى ص ١٦٧، تذكره خواص الاممه ابن جوزى ص ٣٦٨، بحار الأنوار ٢٣٤:٩٦-٢٣٥.

پس بیرون رفت در بعضی از سالها که نوبت حج کردن او بود از برای کار سازی و تدارک سفر حج، و با خود برداشت پانصد مثقال طلا، و متوجه بازار شتر فروشان کوفه شد که شتری برای سفر حج بخرد، پس دید در راه سیده علویه که در مزبله نشسته بود، و می کند پرهای مرغ آبی مرده را و آن را پاک می کرد.

گفت عبدالله مبارک که: نزد او آمدم و گفتم: برای چه این مرغ مرده را پاک می کنی مگر خیال خوردن او داری؟ گفت: ای عبد الله مپرس از چیزی که بکار تو نیاید و مرا بحال خود بگذار.

گفت عبدالله: پس رسید به خاطر من از سخن او چیزی و مبالغه و الحاح نمودم تا حال خود را بگوید، پس گفت: ای عبدالله ملجأ و لا علاج گردانیدی مرا که ظاهر کنم حال پنهان خود را نزد تو، بدان که من زنی سیده علویه ام، چهار دختر کوچک سیده یتیم دارم، و شوهرم که متعهد و متکفل حال من و فرزندان من بود وفات یافته در این نزدیکی، و این روز چهارم است که فرزندان من با خودم مطلقاً چیزی نخورده ایم، و چون کار به اضطرار رسیده خوردن این میته و مرغ بر ما حلال است، و من به غیر از این مرغ مرده چیزی دیگر نیافتم، می خواهم که این را پاک کرده برای ایشان ببرم که بخورند این را، و دفع گرسنگی ایشان بشود.

عبدالله گفت: چون این حکایت دل سوز از آن علویه شنیدم با خود گفتم: وای بر تو ای پسر مبارک، کدام عمل بهتر از رعایت این جماعت علویات و سادات خواهد بود، و به سیده گفتم: دامن باز کن تا به آنچه توانم به تو رعایت کنم، و سر کیسه زر گشادم و مجموع آن زرها را در دامن او ریختم، و آن علویه سر در پیش افکنده بود و نگاه بر زمین انداخته و ملتفت نمی شد.

گفت عبدالله که: به منزل آمدم، و خدا داعیه حج رفتن را از من گرفت در این سال، و مراجعت نموده آماده کار خود شدم در شهر خود، و نشستم در خانه تا

آن که حج کردند مردمان و مراجعت نمودند، به جهت استقبال حاجیان و همسایگان و مصاحبان خود از شهر بیرون رفتیم که شاید ایشان را به بینم.

پس به هر کس از ایشان که ملاقات می نمودم او را، و می گفتم که: قبول کند خدای تعالی حج تو را، و مشکور و پسندیده گرداند سعی تو را، او نیز به من همین دعا می نمود، و می گفت: ای عبدالله آیا به خاطر ننداری که همراه ما بودی در فلان محل و فلان موضع، و بسیارند به من گفتن مردمان این را.

چون این مضمون را شنیدم تعجب تمام کردم که سرّ این چیست، و تمام شب در این فکر بودم، پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم که فرمود به من: ای عبدالله عجب مدار به درستی که تو به فریاد رسیدی و به اصلاح آوردی سختی و رنج را از درمانده ای از فرزندان من، پس در خواستم از خدای تعالی این را که خلق کند بر صورت تو فرشته ای را تا برای تو حج گذارد در هر سال تا روز قیامت، و ثواب آن از برای تو باشد، پس اگر خواهی تو بعد از این حج کن و اگر خواهی حج مکن.

و در بعضی از کتب بعد از این حکایت مسطور است که: عبدالله گفت: چون از خواب بیدار شدم، حمد و ثناء پروردگار بجا آوردم، به جهت این خبر و صله ای که نسبت به آن علویه کرده بودم، و عمل من درجه قبول یافته بود نزد حق تعالی و رسول او.

و راوی نقل می کند که: شنیدم از بسیاری از محدّثان و راویان که می گفتند که:

هر سال حاجیان و زائران بیت الله الحرام عبدالله مبارک را در راه حج می دیدند که به مناسک و اعمال مشغولی داشت، و حال آن که او در عراق و نواحی بغداد مقیم می بود.

و صاحب کتاب مقامات النجاه نقل نموده که: ابن ابی جمهور در آخر کتاب

غوالی اللثالی حکایت قریب به حکایت عبداللہ مبارک نقل نموده (۱)، و بعد از آن گفته است که أقول: فإذا صنعت أنت مثله، فعل الله بك ما صنع لذلك الرجل.

یعنی که: تو هر گاه مثل عبداللہ مبارک این احسان بکنی، پس بر خداست که به تو مثل احسانی را که به عبداللہ مبارک فرموده بکند، پس هر عبداللہ که توفیق این بیابد عند الله تبارک و تعالی عبداللہ مبارک خواهد بود.

و در اربعین مولانا حسین کاشفی صاحب تفسیر مشهور وارد است: حکایت، بزرگی به حج می رفت نامش عبدالجبار مستوفی بود، هزار دینار زر بر میان داشت، چون به کوفه رسید قافله دو سه روزی توقّف کردند، عبدالجبار برسم تفرّج گرد محلات کوفه بر می آمد، اتفاقاً به خرابه ای رسید عورتی دید که گرد خرابه می گذشت و چیزی می جست، در یک گوشه مرده ای افتاده بود آن را برداشت و در زیر چادر کشید و روان شد.

عبدالجبار گفت: همانا که این زن درویش است، و نیاز خود نهفته می دارد، و در عقبش روان شد تا همه حال معلوم کند، آن زن به خانه خود در آمد، کودکانش گرد وی در آمدند که ای مادر برای ما چه آوردی که از گرسنگی هلاک شدیم، گفت: ای جانان مادر غم مخورید که برای شما مرغی آورده ام، فی الحال بریان خواهم کرد.

عبدالجبار که این بشنید بگریست، و از همسایگان صورت احوال پرسید، گفتند: سیده است، و زن عبداللہ بن زید علوی است، شوهرش را حجاج ظالم بکشت، و او کودکان یتیم دارد، و مرّوت خاندان رسالت صلی الله علیه و آله نمی گذارد که از کسی چیزی طلبد.

ص: ۱۷۰

عبدالجبّار با خود گفت: اگر حج می خواهی اینجاست، هزار دینار میان باز کرد و بدان داد، و آن سال به کوفه به سقائی مشغول شد، چون حاجیان مراجعت کردند، وی با مردمان به استقبال بیرون رفت، مردی در پیش قافله می آمد بر شتری نشسته، چون چشمش بر عبدالجبّار افتاد خود را از شتر افکند و گفت: ای خواجه از آن زمان که در عرفات ده هزار دینار قرض به من داده ای تو را می جستم، و ده هزار دینار به وی داد.

عبدالجبّار زر بستند، و متحیر فرو ماند، و خواست که از آن شخص نیک استفسار کند از نظرش غایب شد، و آوازی شنید که: ای عبدالجبّار هزار دینار تو را ده هزار دینار دادیم، و فرشته ای به صورت تو آفریدیم تا از برای تو حج گذارد تا زنده باشی، و هر سال سی حج مقبول درنامه عمل تو می نویسیم تا بدانی که رنج هیچ نیکوکار در درگاه ما ضایع نیست، که إنا لا نضيع أجر من أحسن عملاً. نظم:

دل بدست آور که حج اکبر است و از هزاران کعبه یک دل بهتر است

کعبه بنگاهی بدان تو از خلیل دل نظر گاه خداوند جلیل

انتهی. وفی کتاب تذکره الخواص من الأئمه بذکر خصائص الأئمه، تألیف الشیخ شمس الدین یوسف سبط الإمام أبوالفرج ابن الجوزی: وقد رویت لنا هذه الحكایه من طریق آخر، هو أنّ ولدأ صغيراً لابن المبارک دخل بیت بعض الأشراف، فوجدهم يأكلون لحماً فلم يطعموه، فجاء إلى أبيه وهو يبکی فسأله، فقال: دخلت بیت فلان وهم يأكلون طيخاً فلم يطعمونی وکانوا جيرانه، فأرسل إليهم عبدالله یعتبهم.

فأرسلت إليه العجوز تقول: قد أحوجتنا إلى كشف أحوالنا، قد مات صاحب

الدار وخلف أيتاماً ولنا خمسه أيام ما أكلنا طعاماً، وأتى خرجت إلى مزبله، فوجدت عليها بطه ميتة، فأخذتها وأصلحتها، ودخل ابنك ونحن نأكل، فما جاز أن أطعمه وهو يجد الحلال ويقدر عليه، فبكى ابن المبارك وبعث إليهم بخمسمائه دينار، ولم يحج في ذلك العام، ورأى المنام المذكور(١).

قال الشيخ أيضاً في كتابه تذكره الخواص من الأئمة في ذكر خصائص الأئمة:

في كتاب الجوهرى لابن أبي الدنيا: إن رجلاً رأى رسول الله صلى الله عليه وآله في منامه، وهو يقول: امض إلى فلان المجوسى وقل له: قد اجيبت الدعوه، فامتنع الرجل من أداء الرساله لئلا يظن المجوسى أنه يتعرض له، وكان الرجل فى دنيا واسعه، فرأى الرجل رسول الله صلى الله عليه وآله ثانياً وثالثاً.

فأصبح وأتى المجوسى، وقال له فى خلوه من الناس: أنا رسول رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقول لك: قد اجيبت الدعوه، فقال له: أتعرفنى؟ قال: نعم، قال: فأنى أنكر دين الاسلام ونبوه محمداً، قال: أنا أعرف هذا وهو الذى أرسلنى إليك مره ومره، فقال: أشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله، ودعا أهله وأصحابه وقال لهم: كنت على ضلاله وقد رجعت إلى الحق فأسلموا، فمن أسلم فما فى يده فهو له، وإن أبى فليترع عما لى عنده، فأسلم القوم وأهله.

وكانت له ابنه مزوجه من ابن ابنه، ففرق بينهما، ثم قال لى: أتدرى ما الدعوه؟ فقلت: لا والله وأنا اريد أسألك الساعة، فقال: لما زوجت ابنى ابنتى صنعت لها طعاماً ودعوت الناس إليه فأجابوا، وكان إلى جانبنا قوم أشراف فقراء لا مال لهم، فأمرت غلمانى أن يبسطوا إلى حصيراً فى صحن الدار.

قال: فسمعت صبيه تقول لأمتها: يا أمياه قد آذانى هذا المجوس برائحه طعامه، قال: فأرسلت إليهن بطعام كثير وكسوه ودنانير للجميع، فلما نظروا إلى ذلك، قالت الصبيه للباقيات: والله ما نأكل حتى ندعو له، فرفعن أيديهن وقلن: حشرك الله مع

ص: ١٧٢

١- (١) تذكره الخواص من الأئمة فى ذكر خصائص الأئمة ص ٣٦٨.

جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله، وأمن بعضهن، فتلك الدعوه التي اجيبت (١).

گفت شيخ شمس الدين يوسف نواده ابن جوزي مشهور در كتاب خودش تذكره الخواص كه: در كتاب جوهرى ابن ابى الدنيا مذکور است: آن كه مردى دید رسول خدا عليه السلام را در خواب كه آن حضرت خطاب به او کرده مى فرمودند:

بايد بروى به سوى فلان مجوسى و بگوئى مر او را بتحقيق كه مستجاب شد آن دعائى كه در حق تو كردند، پس آن مرد امتناع كرد از اداء رسالت حضرت رسالت صلى الله عليه وآله تا آن مجوسى گمان نكند كه او به اين وسيله مى خواهد خود را به او بنمايد، و از او فائده بيايد، يا او را نزد آن مرد مسلمان وقعى واعتبارى هست چون مرد مسلم را ثروتى و دنيائى كه گشاده بود.

پس دید رسول الله صلى الله عليه وآله را در مرتبه دوّم و سيم نیز در خواب كه به او مى فرمايد آنچه در مرتبه اول فرموده بود، چون چنين دید على الصباح آمد در خلوت به نزد مجوسى، و گفت مر او را كه: من رسول رسول خدايم به سوى تو، و آن حضرت پيغام به تو مى رساند كه مستجاب الدعوه شدند آنان كه در حق تو دعا كردند.

مجوسى چون اين خبر مسرت اثر از او استماع نمود، او را گفت كه: تو آيا مرا مى شناسى؟ گفت: بلى مى شناسم، گفت مجوسى كه: من بتحقيق منكر دين اسلام و نبوت محمدم، مرد مسلم گفت كه: من اين مراتب را مى دانم، ومع هذا آن حضرت مكرز مرا در عالم واقعه به رسالت به سوى تو فرستاده است، تا در اين مرتبه من اداى رسالت خود نمودم.

پس مجوسى مسلمان شده، كلمه شهادت بر زبان راند، و اقرار به وحدانيت خدا و رسالت آن حضرت نمود، و اهل و اصحاب خود را طلب نموده با ایشان

ص: ١٧٣

گفت که: من تا حال بر ضلالت بودم، و در این ساعت به برکت رسالت حضرت رسالت به مذهب حق بازگشت کردم، پس شما نیز مسلمان شوید، که هر کس از شما مسلمان می شود آنچه در دست اوست از اموال من از او استرداد نمی کنم و به او هبه می نمایم، و هر که ابا می نماید باید که دست بدارد از آنچه من نزد او دارم، پس همه آن قوم و اهل او به شرف اسلام مشرف شدند.

و آن مجوسی را دختری بود که به نکاح پسرش در آورده بودند تفریق کرد میان آنها و از هم جدا کرد، چون آن تزویج خلاف شریعت غزا بود، و بعد از آن متوجه من شد و گفت: آیا می دانی که دعوتی که در حق من به رسالت تو از جانب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به شرف استجابت رسید چه دعوت بود؟ گفتم: نه به خدا قسم، و من در این ساعت می خواستم از تو بپرسم.

پس آن جدید الاسلام گفت که: چون من تزویج کردم دخترم را به پسر خود، طعامی ساختم و مردم را طلبیدم، و ایشان اجابت کرده حاضر شدند، و بودند پهلوی خانه ما قومی از سادات که فقیر بودند و مالی نداشتند، پس من امر کردم غلامان خود را که حصیری برای من در صحن خانه فرش نمایند، در این اثنا شنیدم که دخترکی می گوید به مادر خود که: یا اماه بتحقیق که اذیت و آزار رسانید این مجوسی مرا به بوی طعام خود که گرسنه ام و دست رس ندارم.

آن جدید الاسلام گفت که: چون این را شنیدم طعام و جامه و اشرفی بسیاری برای ایشان فرستادم، پس چون آن سادات عالی درجات این احسان را از من دیدند آن صبیئه سیده به باقیات صالحات گفت: به خدا قسم که باید همگی دست از طعام بداریم، و دستها به دعا بر داریم، و برای صاحب طعام دعا کنیم، پس همه دستها برداشتند و برخی گفتند: حشرک الله مع جدنا رسول الله، و برخی آمین گفتند، پس دعوت مستجاب که سرش بر تو پوشیده همین است.

مخفی نماناد که قلت اموال و اختلال احوال آل در سجن دنیا موجب وصول

به آمال و خیر مآل اخروی است، پس احدی توهم ننماید که این معنا باعث اهانت ایشان است، بلکه عسرت این نشأ منشأ عسرت آن نشأ است غالباً، و مشقت دنیوی موجب اجر اخروی است، و بنابر این معنا حرارت تب ایشان از جهت تحصیل ثواب اشد از مردم دیگر است.

به نحوی که در طب الأئمه واقع است به این عبارت: عن عون، عن أبي عيسى، عن الحسين، عن أبي أسامه، قال: سمعت الصادق عليه السلام: يقول: إن الحمى تضاعف على أولاد الأنبياء عليهم السلام (۱). انتهى.

قيل: أي الحمى العارضه لهم أشد من حمى غيرهم (۲).

پس خدای تعالی خواسته است که ایشان در محلّ قرار و منزل باقی مرفّه باشند، چنان چه از این حدیث معلوم می گردد.

قال ابن شهر آشوب فی مناقبه: سألت فاطمه عليها السلام رسول الله صلى الله عليه وآله خاتماً، فقال: ألا أعلمك ما هو خير من الخاتم؟ إذا صليت صلاة الليل، فاطلبي من الله عز وجل خاتماً، فإنك تنالين حاجتك، قالت: فدعني ربها تعالى، فإذا بهاتف يهتف: يا فاطمه الذي طلبت مني تحت المصلى، فرفعت المصلى، فإذا بخاتم ياقوت لا قيمه له، فجعلته في إصبعها وفرحت.

فلما نامت من ليلتها رأت في منامها كأنها في الجنة، فرأت ثلاثه قصور لم تر في الجنة مثلهما، قالت: لمن هديته القصور؟ قالوا: لفاطمه بنت محمد، قالت: فكأنها دخلت قصرًا من ذلك ودارت فيه، فرأت سريرًا قد مال على ثلاث قوائم، فقالت:

ما لهذا السرير قد مال على ثلاثه؟ قالوا: لأن صاحبته طلبت من الله تعالى خاتماً، فنزع أحد القوائم وصيغ لها خاتم، وبقي السرير على ثلاث قوائم.

ص: ۱۷۵

۱- (۱) طبه الأئمه ص ۶۴.

۲- (۲) بحار الأنوار ۹۹:۶۲ ح ۱۹.

فَلَمَّا أَصْبَحَتْ دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَصَّتِ الْقِصَّةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

مَعَاشِرَ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَيْسَ لَكُمْ الدُّنْيَا، إِنَّمَا لَكُمْ الْآخِرَةُ، وَمِيعَادُكُمْ الْجَنَّةَ، مَا تَصْنَعُونَ بِالدُّنْيَا؟ فَإِنَّهَا زَائِلَةٌ عَوَارَةٌ.

فَأَمَرَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ تَزِدَّ الْخَاتِمَ تَحْتَ الْمُصَلَّى، فَزِدْتِ، ثُمَّ نَامَتْ عَلَى الْمُصَلَّى، فَرَأَتْ فِي الْمَنَامِ أَنَّهَا دَخَلَتْ الْجَنَّةَ، فَدَخَلَتْ ذَلِكَ الْقَصْرَ، وَرَأَتْ السَّرِيرَ عَلَى أَرْبَعِ قَوَائِمٍ، فَسَأَلَتْ عَنْ حَالِهِ، فَقَالُوا: رَدَّتِ الْخَاتِمَ، وَرَجَعَ السَّرِيرُ إِلَى هَيْئَتِهِ (١).

و این حدیث خاتم حضرت فاطمه علیها السلام ختم و حتم است در علو مرتبه بنی هاشم، و خوبی خاتمه عاقبت و دار اخروی ایشان به سبب قرابت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله.

ولقد أحسن وأفاد وأجمل وأجاد في مثل هذا المقام الذي تحيرت فيه الأفهام الشيخ الامام الفقيه الكاتب الحافظ أبو عبد الله محمد بن عبد الله القزاعي المعروف بابن الابداد في إنشائه درر السمط في خبر السبط، حيث قال:

فصل: إنما حرم بنو علي الدنيا، وإن تبوؤا الذروه العليا؛ لأن أباهم طلقها ثلاثاً لا رجعه فيها، وزوج الأب على الابن حرام، إنما هي اخون من مؤمس، وهو يقول: مالى ولأجور المؤمسات، تصاريفها أمران، وتباريحها بكر وعوان، والآخرة خير وأبقى، لو كانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضه ما سقى كافراً منها شربه ماء، أغرقت في اللؤم، وهانت على ذوى الحلوم، فلا حظّ لديها للكرماء، ولا حض عليها للحكماء، فإن الدنيا لا يدوم نعيمها، تقلب تارات بنا وتصرف، فلما أنس واليها وطالما دنس مواليتها، فالنجاه منها حقاً النجاء عنها، بعداً لها وسحقاً (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً).

خلاصه مضمون این کلام این است که: سرّ این که سادات علویه را استیفاء حظوظ دنیویه بر وجه کمال محروم اند، آن است که پدر علی اعلا شأن ایشان

ص: ١٧٦

حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه دنیای دنی را که خائن تر از زن زانیه و لذات آن را اجور زانیات فرمودند، سه مرتبه طلاق داده اند که رجوع در او ممکن نیست، و زن پدر بر پسر حرام است و عدو. شعر:

مادر دهر چرا کینه نورزد با من داده نا خواسته او را پدر من سه طلاق

و از آنچه مرقوم شده ثبوت احترام و رعایت بنی هاشم و ذریه رسول صلی الله علیه و آله عند الله در دارین مستفاد می گردد.

و از جمله حکایاتی که دلالت واضحه دارد بر آن که سلسله علیه علویه صفییه صفویه موسویه المؤیده من عند الله بأنفاس عیسویه، شید الله ارکان دولتهم إلى يوم الدين خلفاً عن سلف وأباً عن جدّ وصاغراً عن كابر، همیشه رعایت اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله می نموده اند.

این حکایت که در کتاب صفوه الصفی که به کتاب مقالات شیخ المقدّسین و قدوه المحققین نور حدقه العارفين ونور حذیقه المرتاضین، شیخ صفی المله والحقّ والدين قدّس الله سرّه العزیز، اشتهاار دارد مذکور است به این عنوان که:

شیخ صدر الدین دامت برکته که خلف و خلیفه شیخ جلیل رضی الله عنهما است فرموده که: شیخ روح الله روحه اعزاز و احترام و تکریم جمیع سادات و علماء به غایت می فرمود، و تواضع می کرد علماء را به سبب علم، و سادات را به سبب سیادت، و هر حکمی که سادات کردند تحمل کردی، و هر التماس که کردند مبذول داشتی. انتهى کلامه اعلى الله تعالى فی الفردوس مقامه.

و از بعضی احادیث معتبره که بین الفریقین در بیان اشراف ساعت و علامات ظهور و خروج حضرت مهدی هادی صاحب الأمر علیه و علی آباءه السلام از

عامّه و خاصّه معتبر و مشهور بوده است، مستفاد می گردد علی ما یتبادر بعض إلى بعض الأفهام که این سلسله مرضیه مشکوره مسفوره صاحب توطئه و تمهید و مقدمه الجيش بقیه الله فی الأرضین حجّه الله بن الحسن العسکری صاحب الزمان و خلیفه الرحمن، و شریک القرآن، و قاطع البرهان، الحاضر فی الأمصار، الغائب عن الأبصار، صلوات الله علیه و علی آباءه الماضین بوده و خواهند بود، و دولت ایشان به دولت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله متصل می گردد.

چنان چه صاحب کتاب کشف الغمه ایراد نموده در کتاب خود به این عبارت:

ذکر الشیخ أبو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الشافعی فی کتاب کفایه الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب، و قال فی أوّله: إنّی جمعت هذا الكتاب و عزّيته عن طرق الشیعه لیکون الاحتجاج به آکد، فقال فی المهدي علیه السلام، الباب الأوّل فی ذکر خروجه فی آخر الزمان.

وساق نقل کلام صاحب الكفایه إلى أن نقل منه أنّه قال: الباب الرابع فی أمر النبی صلی الله علیه و آله بمبايعه المهدي علیه السلام، عن ثوبان، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یقتل عند کنزکم ثلاثه کلّهم ابن خلیفه، ثم لا یصیر إلى واحد منهم، ثمّ تطلع الرايات السود من قبل المشرق، فیقتلونکم قتلاً لم یقتله قوم، ثم ذکر شیئاً لا أحفظه، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: فإذا رأیتموه فبایعوه ولو حبواً علی الثلج، فإنّه خلیفه الله المهدي.

أخرجه الحافظ ابن ماجه.

الباب الخامس: فی نصره أهل المشرق للمهدي علیه السلام: عن عبد الله بن الحارث بن جزء الزییدی، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یخرج اناس من المشرق، فیوطؤون للمهدي یعنی سلطانه. هذا حدیث حسن صحیح، روته الثقات والأثبات.

ص: ۱۷۸

أخرجه الحافظ أبو عبدالله ابن ماجه القزويني في سننه.

وعن علقمه بن عبدالله، قال: بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وآله إذ أقبل فتية من بني هاشم، فلما رأهم النبي صلى الله عليه وآله اغرورقت عيناه وتغير لونه، قال: فقلت: ما نزال نرى في وجهك شيئاً نكرهه؟ قال: إنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإن أهل بيتي سيلقون بعدى بلاءً وتشريداً وتطريداً، حتى يأتي قوم من قبل المشرق ومعهم رايات سود، فيسألون الخير ولا يعطونه، فيقاتلون فينصرون، فيعطون ما سألوا ولا يقبلونه حتى يدفعوها إلى رجل من أهل بيتي، فيملأها قسطاً كما ملؤها جوراً، فمن أدرك ذلك منكم فليأتهم ولو حبواً على الثلج.

وروى أعمش الكوفي في كتاب الفتوح عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: ويحاً للطالقان، فإن لله عز وجل بها كنوزاً ليست من ذهب ولا فضة، ولكن بها رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته، وهم أيضاً أنصار المهدي في آخر الزمان (١). انتهى.

وروى ابن شيرويه الديلمي في كتابه فردوس الأخبار: إذا رأيتم الرايات السود قد جاءت من قبل خراسان فأتوه، فإن فيها خليفة الله المهدي (٢).

وروى في موضع آخر منه: إنا أهل بيت اختار الله عز وجل لنا الآخرة على الدنيا، وإن أهل بيتي سيلقون بعدى بلاءً وتشريداً وتطريداً، حتى يأتي قوم من قبل المشرق معهم رايات سود، فيسألون الخير فلا يعطونه، فيقاتلون فينصرون، فيعطون ما سألوا، فلا يقبلونه حتى يدفعوه إلى رجل من أهل بيتي، فيملأها قسطاً كما ملؤها جوراً، فمن أدرك ذلك منكم فليأتهم ولو حبواً على الثلج (٣). انتهى.

وروى النعماني في كتاب الغيبة: عن ابن عقده، عن علي بن الحسين، عن أبيه،

ص: ١٧٩

١- (١) كشف الغممة اربلي ٢: ٤٧٥-٤٧٨.

٢- (٢) احقاق الحق ١٣: ٢٧٢-٢٧٦ به چندین طریق.

٣- (٣) احقاق الحق ١٣: ١٩٢-١٩٤ به چندین طریق.

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ، فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، فَيُعْطُونَ مِمَّا سَأَلُوهُ، فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا، وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ، قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ، أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَبْقَيْتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ (١).

وروى في موضع آخر منه: عن علي بن أحمد، عن عبيد الله بن موسى، عن عبد الله بن حماد، عن إبراهيم بن عبد الله بن العلاء، عن أبيه، عن أبي عبد الله، عن أبيه عليهما السلام: إن أمير المؤمنين صلوات الله عليه حدث عن أشياء تكون بعده إلى قيام القائم، فقال الحسين عليه السلام: يا أمير المؤمنين متى يطهر الله الأرض من الظالمين؟ قال: لا- يطهر الله الأرض من الظالمين حتى يسفك الدم الحرام، ثم ذكر أمر بني امية وبني العباس في حديث طويل.

وقال: إذا قام القائم بخراسان، وغلب على أرض كوفان وملتان، وجاز جزيره بني كاوان، وقام منا قائم بجيلان، وأجابته الآبر والديلم، وظهرت لولدي رايات الترك متفرقات في الأقطار والحرامات، وكانوا بين هنات وهتات إذا خربت البصره، وأقام أمير الأمر، فحكى عليه السلام حكاية طويله.

ثم قال: إذا جهزت الألوف، وصفت الصفوف، وقتل الكبش الخروف هناك يوم الآخر، ويثور الثائر، ويهلك الكافر، ثم يقوم القائم المأمول والإمام المجهول، له الشرف والفضل، وهو من ولدك يا حسين لا أين مثله، يظهر بين الركنين في دريسين بالبين يظهر على الثقلين، ولا يترك في الأرض الأذنين، طوبى لمن أدرك زمانه، ولحق أوانه، وشهد أيامه (٢). انتهى.

ص: ١٨٠

١- (١) كتاب غيب نعماني ص ٢٧٣ ح ٥٠.

٢- (٢) كتاب غيب نعماني ص ٢٧٤-٢٧٥ ح ٥٥.

و از عباراتی که در احادیث مذکوره واقع شده، واستدلال به آنها بر مراتب مذکوره، و فضل ذرّیه طیبه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می توان نمود، این عبارت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند که: جماعتی از مشرق خروج خواهند نمود، پس توطیه و تمهید سلطنت حضرت مهدی علیه السلام خواهند کرد.

در چندین حدیث دیگر تصریح شده که: بعد از آن که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله غمگین گردید، و رنگ مبارک آن حضرت متغیر شد، بنابر آنچه می دانست از وحی الهی از بلایا و مصایبی که به بنی هاشم روی خواهد نمود، فرمودند که: بعد از آن که جماعت مذکوره منصوره از جانب مشرق خروج نمایند، و حق را به تصرف خود در آورند طوعاً أو کرهاً، و احقاق حق نمایند، حق را به صاحب حق تسلیم نمایند، که مهدی اهل بیت نبوت است صلوات الله علیهم اجمعین.

خصوصاً در حدیث آخر که از کتاب نعمانی که از تلامذه محمد بن یعقوب الکلینی است قدس الله نفسهما القدوسی، مرقوم شد که: قائم از ما اهل بیت از گیلان خروج نماید، و اهل ابر که قریه ای از قراء استرآباد است و دیلم که حوالی قزوین است، اجابت و اعانت او نمایند، و حضرت امیر علیه السلام نسبت ولدی به او داده، و تصحیح نسب او نموده است.

و شک نیست که صاحب خروجی که از ذرّیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مروّج مذهب حقّ ائمه اثناعشر بوده، و از گیلان و از سمت مشرق خروج کرده به غیر از نواب صاحبقران علّیین آشیان شاه اسماعیل انار الله برهانه نبوده است.

و مؤید این مطلب می تواند شد روایتی که واقع است در خرائج و جرائح قطب الدین الراوندی به این عبارت: قال النبی صلی الله علیه و آله: یخرج بقزوین رجل اسمه اسم نبی، فیسرع الناس إلى إجابته المشرك والمؤمن، یملأ الجبال خوفاً (۱).

ص: ۱۸۱

و در کتاب غیبت شیخ طوسی رحمه الله به این عبارت: عن النبي صلى الله عليه وآله قال: يخرج بقزوين رجل اسمه اسم نبي، يسرع الناس إلى طاعته المؤمن والمشرك، يملأ الجبال خوفاً (١).

وعنه صلى الله عليه وآله أنه قال: يخرج رجل من الديلم يملأ الجبل والسهل والوعور خوفاً ومهابه، ويسرع الناس إلى طاعته البرّ والفاجر، ويؤيد هذا الدين (٢).

وفي أواخر كتاب الدر المنظم في السرّ الأعظم، وهو كتاب مفتاح الجفر الجامع ومصباح النور اللامع، للشيخ كمال الدين طلحة المشهور، قال ابن عباس: يبايعون المهدي بين الركن والمقام، ويكون أصحابه على عدد أهل بدر، ومن امارات خروج المهدي خروج رجل بمدينة قزوين اسمه اسم نبي من الأنبياء. انتهى ملخصاً.

وقال صاحب الوافي في كتابه الأصفى، عند تفسيره قوله تعالى في سورة بني إسرائيل (وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا) ٣: إنه ورد أن الإفسادتين: قتل علي بن أبي طالب عليه السلام، وطعن الحسن عليه السلام. والعلو الكبير: قتل الحسين عليه السلام، والعباد اولى بأس: قوم يبعثهم الله قبل خروج القائم عليه السلام، فلا يدعون وتراً لآل محمد إلا قتلوه، ووعد الله خروج القائم، ورد الكره عليهم، خروج الحسين عليه السلام في سبعين من أصحابه عليهم البيض المذهب حين كان الحجّه القائم بين أظهرهم (٣). انتهى.

وانطبق این تاویل بر ظهور دولت ابد مدّت صفویّه موسویه ظاهر است، بنا بر

ص: ۱۸۲

۱- (۱) کتاب غیبت شیخ طوسی ص ۴۴۴ ح ۴۳۸.

۲- (۲) این حدیث را در منابع شیعی نیافتم.

۳- (۴) تفسیر الأصفی فیض کاشانی ۱: ۶۷۲.

اخباری که وارد شده در تفاسیر و غیرها که هر چه در امم سابقه و بنی اسرائیل که فرزندان اسحاق اند واقع شده، در این امت بعینه واقع خواهد شد، چنان چه آیه کریمه (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ) ۱ بر آن دلالت واضحه دارد.

و ایضاً در حدیث آمده که «إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسُ الرِّضَا وَالسُّخْطَ» پس اگر کسی در مشرق کشته شود، و کسی در مغرب به قتل او راضی باشد، شریک در آن خون خواهد بود، کما قال الله تعالی فی سوره الشمس (فَعَقَّرُوهَا) و حال آن که عاقر ناقه صالح یک شخص بیش نبود.

فعلی هذا نواصب و اهل سنت و جماعت مجبیره که اخلاف اسلاف بنی امیه و بنی عباس و سائر ائمه جورند، جانیان و قاتلان آل محمد باشند.

وبحمد الله والمنه عساكر مظفّرة منصوره متقدمه این دولت علویه که ذریه حضرت ابراهیم و اسماعیل اند، توفیق یافته دود از دودمان سپاه رو سیاهان بر آورده، چنان چه در تواریخ مسطور و بر السنه مذکور است.

بلکه اکابر اموات ایشان را سوخته نهایت خواری رسانیدند، و مزارات ایشان را مبارز و محاری نمودند، و احیاء ایشان را جلاء اوطان فرموده، بر بالای منابر و منایر و در زقاق و اسواق ایشان خطباء و تبرائیان جمهوریّه الأصوات سبّ امامان نا تمامان ایشان پریشان ایشان به نام و نشان کردند و می کنند، به دلیل قول الله عزّ من قائل (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا) ۲.

و محمّد بن إسحاق حموی در منهج الفاضلین، که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اخبار غیب نقل نموده، و ذکر فضائل آن حضرت را قدری در آن کتاب بیان نموده ایراد نموده است.

و همچنین آن حضرت اخبار فرمود به زمان سلطنت عالی حضرت سلیمان منزلت، گردون رتبت، جنت مکان، فردوس آشیان، سلطان سلاطین نشان، الواصل إلى رحمه الله الجليل السلطان شاه اسماعیل، و ذلیل گردانیدن ملوک ترک را، چنان چه آن حضرت علیه السلام در این ابیات فرمودند:

بنی إذا ما جاشت الترك فانظر ولايه مهدي يقوم ويعدل

وذلّ ملوک الترك من آل هاشم وبویع منهم من يلهو ويهزل

صبی من الصبيان لا رأی عنده ولا جد له ولا هو يعقل

ووقع فی بعض الأمالی: ذهب الفاضل القزوينی فی مقدمات شرح الکافی إلى أنّ المراد من الرجل الذی خرج بقزوين، من هو منسوب الى المرحوم الشاه إسماعیل الأول، وقد أید هذا الدين كلّ واحد من تلك السلاطين ممّا لا مزيد عليه، وبسببهم استمرّ الملك والأمر لشيعة أهل البيت عليهم السلام إلى يوم خروج صاحب الدار عليه السلام.

بنابر این پس حدیث مشهور در بعض کتب طریقین که در باب قزوین وارد شده: که قزوین باب من أبواب الجنّة، دور نیست که اشاره به رواج تشیع سابق الذکر باشد، که از قزوین و حوالی آنجا که جانب مشرق است از صاحبقران علّیین آشیان فوق انتشار فرموده، و به اطراف و اکناف عالم شایع گشت.

ملخص مدعا آن که هر گاه حدیث «خروج بقزوين» را حمل بر منسوبین نسبی آن حمل شود، حدیث مذکور بر نواب شاه إسماعیل که هم نام حضرت اسماعیل علیه السلام است، و در بعض حدیث «اسمه اسم نبی من أنبياء بنی اسرائیل» واقع شده است می نماید، چنان چه از منهج الفاضلین سابقاً مذکور شد.

و آنچه وارد است در کتاب اقبال للسید ابن طاووس: إنّه وجد فی کتاب الملاحم للبطائنی، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال: الله أجل وأكرم وأعظم من أن يترك الأرض بلا إمام عادل، قال: قلت له: جعلت فداك فأخبرني

بما أستريح إليه.

قال: يا أبا محمد ليس يرى أمه محمد صلى الله عليه وآله فرجاً أبداً مادام لولد بني فلان ملك حتى ينقض ملكهم، فإذا انقض ملكهم أتاح الله لأمه محمد برجل مئاً أهل البيت، يشير بالتقى، ويعمل بالهدى، ولا يأخذ في حكمه الرشا، والله إنى لأعرفه باسمه واسم أبيه، ثم يأتي الغليظ القصره ذو الخال والشامتين، القائم العادل الحافظ لما استودع يملأها عدلاً وقسطاً كما ملأها الفجار جوراً وظلماً (١).

وفى تفسير محمد بن على النسوى المستخرج من تفسير ألفه إسماعيل بن أبى زياد الشامى المشهور بالسكونى من أصحاب الصادق عليه السلام، فى قوله تعالى (وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَعُوا فَلَا قَوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ) ٢ يقول: من تحت أقدامهم ما تدل على بعض علامات خروج مولانا صاحب الزمان عليه السلام مع استعمال لفظ أهل البيت على غير الأئمة عليهم السلام من السادات، وهو هذه العبارة:

فقال: نزلت فى السفينى، وذلك أنه يخرج من الواد اليابس فى أخواله، وأخواله من كلب، فيخطبون على منابر الشام، فإذا بلغوا عين اليمين محى الله الإيمان من قلوبهم، فيجيئون حتى ينتهوا إلى ميل الذهب، فيقاتلون قتلاً شديداً، فيقتل السفينى سبعين ألف رجل عليهم السيوف المحلاة، والمناطق المفصضة.

ثم يدخل الكوفة، فيصير أهلها ثلاث فرق: فرقه تلحق به وهم أشرار خلق الله، وفرقه تقاتل وهم عند الله شهداء، وفرقه تلحق بالأعراب وهم القضاء، ثم يغلب على الكوفة، فيفتض أصحابه ثلاثين ألف عذراء، فإذا أصبحوا كشفوا شعورهن وأقاموهن فى السوق فيبيعهن، فعند ذلك كم من لاطمه خدها، كاشفه شعرها، بدجله أو شاطىء فرات.

ص: ١٨٥

فيلبغ الخبر أهل البصره، فيركبون إليهم في البر والبحر، فيستنقذون أولئك النساء من أيديهم، فيصير أصحاب السفيناني ثلاث فرق: فرقه تسير نحو الرى، وفرقه تبقى بالكوفه، وفرقه تأتي المدينه وعليهم رجل من بنى زهره، فيحاصرون أهل المدينه، فيقتلون جميعاً، ويقتل بالمدينه مقتله عظيمه، ويقتل رجل من أهل بيت النبي رسول الله صلى الله عليه وآله وامرأه، واسم الرجل محمّد، ويقال: اسم الرجل على، والمرأه فاطمه، فيصلبونهما عرأتاً.

فعند ذلك يشتد غضب الله تعالى عليهم، فيبلغ الخبر إلى ولي الله، فيخرج من قريه من قرى جرس في ثلاثين رجلاً، فيبلغ المؤمنين خروجه، فيأتونه من كل أرض يحنون إليه، كما يحنّ الناقه إلى فصيلها، فيجىء فيدخل مكّه وتقام الصلاة، فيقولون: تقدّم يا ولي الله، فيقول: لا أفعل أنتم الذين نكثتم وغدرتم.

فيصلّى بهم رجل يتداركون عليه بالبيعه تدارك الإبل الهيم يوم ورودها حياضها فيبايعونه، فإذا فرغ من البيعه له بعث خيلاً إلى المدينه عليهم رجل من أهل بيته ليقاتل الزهرى، فيقتل من كلا الفريقين مقتله عظيمه، ثم يرزقه الله وليه الظفر، فيقتل الزهرى ويقتل أصحابه، فالخائب يومئذ من خاب من غنيمه كلب ولو بعقال.

فإذا بلغ الخبر السفيناني، خرج من الكوفه في سبعين ألف، حتّى إذا بلغ البيداء عسكر بها، وهو يريد قتال ولي الله وخراب بيت الله، فيبناهم كذلك بالبيداء إذ بعث الله تعالى جبرئيل، فضرب الأرض برجله ضربه، فخسف الله بالسفيناني وأصحابه، فكان الرجل منهم يقوم فيتعلّق بالشجره فبقيت معه، ولا ينجو منهم أحد إلاّ بشير ونذير، فينتهى إلى مكّه يبشّرههم بهلاك القوم، وأمّا النذير فرجل أشقر، فيرجع إلى الشام قد جعلت عيناه في قفاه يمشى القهقهري، فهذه الآيه فيهم نزلت.

وآنچه مرقوم شد از احاديثي که حمل بر خروج سلسله عليه علويه صفويه شيد الله تعالى ارکانهم می توان نمود، منافی امثال حدیثی که در روضه کلینی به

این عبارت واقع است: علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن ربيعي رفعه، عن علي بن الحسين عليهما السلام، قال: والله لا يخرج واحد منا قبل خروج القائم عليه السلام إلا كان مثله مثل فرخ طائر طار من وكره قبل أن يستوي جناحاه، فأخذ الصبيان فعبثوا به (۱).

نیست، به نحوی که در فصل سیّم در ضمن حدیث خروج زید مرقوم شد، با آن که حدیثی که قبیل هذا از حافظ مرقوم شده است، دالّ است بر آن که این سلسله علیه علویه توطیه و تمهید خروج قائم اهل البیت علیهم السلام بوده باشند، پس البتّه از احکام این نحو احادیث مستثنا خواهند بود، واللّه اعلم بالصواب.

و در کتاب مجالس المؤمنین آنچه ایراد شده در ذکر احوال سلطان غازان نواده هلاکوخان، که در بعضی از فقرات احادیث سابقه مذکوره، بنابر احتمالی اشاره به خروج او شده بود پیش از ظهور و خروج حضرت صاحب علیه السلام، و دالّ است بر رعایت احترام ذریّه رسالت، و ضبط اهل تاریخ اکرام ایشان را از سلاطین سلف، این است که سلطان غازان مسطور بر دست شیخ ابراهیم حموی اسلام آورده، و مسما به محمود، و برادرش خدا بنده مسما به محمد شدند، بر وجهی که حافظ ابروی در تاریخ خود تصریح به آن نموده در سنه اثنین و سبع، از مذهب باطل اهل سنت و جماعت تنفر یافته، به مذهب حقّ امامیه اثنا عشریه انتقال نمود.

وخواجه رشید مشهور که وزیر سلطان غازان بوده، در تاریخ غازانی که تألیف اوست، آورده که: سبب دوستی پادشاه اسلام خلد الله سلطانه نسبت به خاندان رسول صلی الله علیه و آله، و اعزاز سادات رفیع الدرجات آن بود که دو نوبت جمال با کمال خواجه کاینات را علیه افضل الصلاه به خواب دید، و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به مواعید خوب مستظهر گردانید، و به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و امام حسن

ص: ۱۸۷

و امام حسین علیهما السلام او را تعریف نموده، ایشان را با همدیگر معانقه و عقد مواخات فرمود، و آن وقت سلطان را فتوح و گشایشها دست داد.

و از جمله معتبرترین امور او آن بود که این همه خیرات، و ضبط و ترتیب عدل و سیاست در عالم شایع گردانید، و او را توفیق حصول نیکنامی دست داد، و از بهر خویشتن ذخیره چندین دعای خیر اندوخت، و بزرگتر از این سعادت و موهبتی چه تواند بود، از آن سال باز دوستی او با اهل بیت نبوت علیهم السلام زیاد شده، و همواره جهت سبیل الحاج نذر می فرماید، و مزارات خاندان را زیارت می کند، و نذر فرستد، و وکیل فرستد، و سادات را عزیز و محترم دارد، و ادرارات در حق ایشان دارد.

و چون خانقاه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب البر در هر موضعی می ساخت، و اوقاف معین می فرمود، و وظایف و مشاهرات هر طایفه در نظر آورد، فرمود که: چگونه است که از آن فقها و متصوفه و دیگر طوایف هست و از آن سادات نیست، پس امر فرمود تا در معظم ولایات و بلاد معتبره، چون اصفهان و شیراز و بغداد و امثالها دار السیاده بسازند، تا سادات آنجا فرود آیند، و جهت مصالح ایشان وجهی که مصلحت دید به موجبی که وقف نامه ها به ذکر آن ناطق است معین فرمود، تا ایشان نیز از آن خیرات با بهره باشند(۱).

و در احوال برادر سلطان غازان که مسما به سلطان محمد شاه خدا بنده الملقب بالجایتو است، از تاریخ حافظ مرقوم نقل نموده که: از جانب سلطان حکم رفت که چند عدد دار السیاده در شهرهای بزرگ، چون اصفهان و کاشان و سیوس روم و غیر آن بنیاد نهادند، و املاک بسیار بر آن وقف فرمودند، و در مشهد امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه، و در شب تبریز و غیره چنان چه

ص: ۱۸۸

هنوز بعضی از آنها باقی است (۱).

و باز نقل نموده از تاریخ ابن هلال که: در ایام دولت او تمامت قبایل جبل و دیلم و امرای ایشان مطیع و منقاد شدند، و عرب و عجم کمر مطاوعت آن بر میان بستند، و او را در جهان از شهرها و قلاع و ابواب خیر و مساجد و مدارس و عمارات عالی بسیار است، و سادات را بسیار دوست بودی، و با خاندان محمد صلی الله علیه و آله آشنائی تمامش بودی، چنان چه مذهب ایشان اختیار نمود، و خطبه و سگه به نام ایشان فرمود، و بیشتر اوقات با شواغل جهان داری و موانع شهریاری به مباحثات علمی مشغول بودی، و پیوسته صحبت با علما و صلحا داشتی، و مسائل نیک مشکل پرسیدی، و از خود نیز فکرهای نیک کردی، و آنچه او را در خاطر آمد بر علما عرض کردی.

از آن جمله: روزی در جامع سلطانیه در مجلس وعظ نشست بود، واعظ در فضیلت صلوات کلمات می راند، سلطان پرسید که چرا با هر یک از انبیاء آل او را در صلوات ذکر نمی کنند، و در صلوات بر ختم انبیاء «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و بی ذکر آل صلوات نمی فرستند، واعظ در جواب فرو ماند، سلطان فرمود که: مرا در جواب این مسأله دو چیز به خاطر رسیده، بر شما عرض کنم که اگر پسندیده باشد از شما انصاف بستانم، و إلا غرامت بکشم:

وجه اول: آن که چون دشمنان او را ابتر خواندند، ایزد تعالی ابتریت را بر خاندان دشمنان او انداخت که نسل ایشان منقطع شد، و اگر نیز باشند کسی ایشان را نشناسد و نام نبرد و ذکر نکند، بخلاف نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله که روز بروز زیاده شود، و هرگز پیغمبر بی ایشان نکنند.

وجه دوم: آن که ادیان انبیاء و ملک رسل ما تقدّم چون در معرض نسخ و زوال و تبدیل و انتقال بودند، امضای احکام آن علی الدوام بر وارث و غیره لازم

ص: ۱۸۹

نمود، به خلاف دین محمد صلی الله علیه و آله که چون تا دامن قیامت به تغیر دول و تقلب دوران تغییر در آن صورت نمی بندد، و بر متابعان او لازم است که اخذ احکام او از فرزندان او کنند، لا جرم در صلوات ذکر ایشان به ذکر او صلی الله علیه و آله مقرون شد، تا ائمت را معلوم شود که حافظان شرع محمدی ایشان اند، و متابعت و حرمت ایشان را از جمله فرایض دانند.

سلطان چون از تقریر جواب فارغ شد، فضلاهی مجلس زبان به تحسین و ثنا گشودند، و از حسن درایت و تقریر او تعجب نمودند(۱).

و در کتاب حبیب السیر مسطور است که: چون سلطان علی مؤید به تأییداتی از ملوک سربردار در سبزوار بر مسند شهریاری نشست، در اظهار شعایر مذهب علویه امامیه مبالغه نمود، به اقصی الغایه در تعظیم سادات عظام کوشید، و سلطان مزبور موفق مذکور فوق آن مؤیدی است که شیخ سعید شهید که از اعظم فقهاء امامیه است رحمهم الله تعالی کتاب لمعه دمشقیه را به اسم او تألیف نموده.

و در کتاب هفت اقلیم، تصنیف امین احمد رازی، واقع است در ترجمه سلطان علاء الدین احمد شاه که از سلسله بهمنیه بود، و در دکن سلطنت داشت، که در زمان او مقاتله واقع شد که از عساکر او قریب سه هزار کس به قتل آوردند، و از آن جمله هزار و دویست نفر سید صحیح النسب بودند، و در اندک روزی نظام الملک و شیر الملک که باعث این فتنه بودند به علت برص گرفتار شدند، و در دار فنا منزل گزیدند.

و گویند که: سلطان علاء الدین که پادشاه بود، چون خبر قتل سادات به دو رسید، به غایت متألم و ملول گردید، روزی سلطان موافق رأیی که داشت در منبر به مدح خود این فقره بیان می نمود: السلطان العالم، الحلیم الکریم، الرؤوف علی عباد الله الغنی، علاء الدنیا والدین، شاه أحمد بن أحمد شاه الوالی البهمنی.

ص: ۱۹۰

شخصی برخواست و گفت: والله إنه الكذاب، وليس بالعدل الحليم الكريم، يقتل الذرية الطاهرة، ويتكلم بهذه الكلمات على منابر المسلمين.

سلطان از گفتار او خجل شد، در فور از مسجد به خانه رفت، و اصلاً متعرض او نگشت، و پس از چند روز بیمار گشته به عالم آخرت پیوست.

فذلک

بدان که فضل ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دیگران عقلاً و نقلاً ثابت و جازم، و اکرام محبت ایشان به نص قرآن و حدیث بر همه کس لازم است، مگر جمعی از ذریه که تبری از ایشان ضرور باشد، به سبب افعال ذمیمه، و اعتقادات فاسده، بنابر ظاهر بعضی اخبار.

و چون چنین نباشد، و حال آن که از روایات ظاهر می شود که مرتبه ایشان چون دیگران نیست، هرگاه خدای تعالی معرفت امامت به ایشان روزی کرده، و ایضاً ظاهر می شود که تا ثابت نشود عدم اعتقاد صحیح ایشان به نص تبری از ایشان نمی توان نمود، و عداوت با ایشان موجب عقوبت اخروی، و به منطوق کلام صدق انتظام وحی آثار «نحن بنو عبدالمطلب ما عادانا بیت إلاّ وخرّب، ولا نبحنّا کلب إلاّ وجرّب، ولا عاوانا ذئب إلاّ وکلب، فمن کذب فلیجرّب»^(۱) مورث نکال و خسران دنیوی و اخروی است.

و مخفی نماند که بدی معاش و زاد طریق که عقوبت طایفه معادیه و معاویه اهل بیت اگر معجلاً نباشد، یوماً فیوماً مؤجلاً مزید و مضاعف خواهد بود در قیامت صغری، که عبارت از رجعت است.

چنان چه در تفسیر علی بن ابراهیم، و کتاب منتخب البصائر: بالإسناد إلى معاوية بن عمّار واقع است، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: قول الله تعالى (فإنّ له

ص: ۱۹۱

مَعِيشَهُ ضَنْكًا) ۱ قال: هي والله النضاب، قال: جعلت فداك قد رأيناهم دهرهم الأطول في كفايه حتى ماتوا، قال: ذاك والله في الرجعة يأكلون العذرة (۱).

یعنی: معاویه بن عمّار گفت: سؤال کردم مر ابی عبدالله علیه السلام را از معنی این آیه شریفه، آن حضرت فرمودند که: این آیه والله از برای اعدای اهل بیت نبوت است، سائل گفت: جانم فدای تو باد بتحقیق که دیده ام ایشان را که بیش تر از دیگران مدتها در رفاه و خوبی حال اند تا وقت مرگ، آن حضرت فرمودند: والله تنگی و بدی احوال ایشان در رجعت معلوم خواهد شد به نحوی مذلت و خواری ایشان را رو خواهد داد، که همیشه دل ریش و مغموم بوده محاسن حیات و بهتر عمر ایشان بر سیل نجاست خواری و اهانت گذرد.

و تمام آیه در سوره مبارکه طه که به این طریق است: (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى * وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى) ۳.

یعنی: هر که روی برتابد از راهی که سبب یاد کردن من است و داعی به عبادت من، یا اعراض کند از ذکر من که قرآن است، پس بتحقیق مر او را است زیستنی تنگ و زندگانی سخت در دنیا، و حشر کنیم آن کس را که از ذکر ما اعراض کرده باشد در روز رستخیز در حالتی که نابینا باشد، و هیچ چیز نه بیند مگر جهنم واصناف عقوبات آن را.

و مؤید مساوقت عدم محبت اهل بیت و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله است با نسیان ذکر الهی، و روی گردان شدن از اسباب ذکر واجب حقیقی، عدم شرک و نفی

ص: ۱۹۲

ارتداد ذریه ابداء، به نحوی که در طی ذکر حدیث عیون اخبار الرضا علیه السلام، و احتجاج شیخ طبرسی رحمه الله، سابقاً مرقوم شد که ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله مرتد و مشرک نمی شوند. بیت:

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد

و از جمله احادیثی که دلالت می کند بر تفوق مرتبه سلسله الذهب علیه علویه فاطمیه، و دخول ایشان در زمره اهل بیت، عقد عنوان باب و روایت سلیمان بن جعفر است که در کتاب کافی در طی باب امامت، محمد بن یعقوب الكلینی رحمه الله ایراد نموده به این عنوان:

باب فی من عرف الحق من اهل البيت ومن أنکر، و این حدیث را در آن ضمن نقل نموده است، به سند صحیح: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن سلیمان بن جعفر، قال: سمعت الرضا علیه السلام يقول: إن علی بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب وامرأته وبنیه من اهل الجنّه، ثم قال: من عرف هذا الأمر من ولد علی وفاطمه علیهما السلام لم یکن کالناس (۱).

و در کتاب رجال کشی نیز این حدیث ایراد شده در ذکر ما روی فی ذکر علی بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب، به این عبارت:

قال: قرأت فی کتاب محمد بن الحسن بن بندار بخطه، حدّثنی محمد بن یحیی العطار، قال: حدّثنی أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن سلیمان بن جعفر، قال: قال لی علی بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب: أشتهی أن أدخل علی أبي الحسن الرضا علیه السلام أسلم علیه، قلت: فما یمنعک من ذلك؟ قال: الاجلال والهیبه له وأتقی علیه.

ص: ۱۹۳

قال: فاعتلّ أبو الحسن عليه السلام علّه خفيفه وقد عاده الناس، فلقيت علي بن عبيدالله، فقلت: قد جاءتك ما تريد، قد اعتلّ أبو الحسن عليه السلام علّه خفيفه وقد عاده الناس، فإن أردت الدخول عليه فاليوم.

قال: فجاء إلى أبي الحسن عليه السلام عائداً، فلقيه أبو الحسن عليه السلام بكلّ ما يحبّ من التكرمه والتعظيم، وفرح بذلك علي بن عبيدالله فرحاً شديداً.

ثمّ مرض علي بن عبيدالله، فعاده أبو الحسن عليه السلام وأنا معه، فجلس حتّى خرج من كان في البيت، فلمّا خرجنا أخبرتني مولاة لنا أنّ أمّ سلمه امرأه علي بن عبيدالله كانت من وراء الستر تنظر إليه، فلمّا خرج، خرجت وانكبت على الموضع الذي كان أبو الحسن عليه السلام فيه جالساً تقبله وتمسّح به.

قال سليمان: ثمّ دخلت علي علي بن عبيدالله، فأخبرني بما فعلت أمّ سلمه، فخبرت به أبا الحسن عليه السلام، فقال: يا سليمان إنّ علي بن عبيدالله وامرأته وولده من أهل الجنّه، يا سليمان إنّ ولد علي وفاطمه إذا عرفهم الله هذا الأمر لم يكونوا كالناس (١).

وفي كتاب الاختصاص: أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن ابن عيسى مثله (٢).

و ترجمه این حدیث را قاضی نور الله در مجالس المؤمنین نقل نموده با اندک اختلافی با نسخه کشی که نزد داعی است، و مآل هر دو یکی است، و اختلاف به اعتبار اختلاف نسخ نسخ است.

و عبارت ترجمه که در مجالس مسطور است این است: که سليمان بن جعفر روایت نموده که گفت علي بن عبيدالله بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن ابی طالب به من که: می خواهم به خدمت حضرت امام رضا عليه السلام فایز شوم، و او را سلام کنم، گفتم: چه چیز تو را از آن مانع است؟ گفت: اجلال و هیبت او مرا

ص: ۱۹۴

۱- (۱) إختيار معرفه الرجال ۲: ۸۵۶-۸۵۷ برقم: ۱۱۰۹.

۲- (۲) اختصاص شيخ مفيد ص ۸۹.

از آن باز می دارد.

و چون بعضی از آن ایام بگذشت حضرت امام رضا علیه السلام را اندک بیماری روی داد، و مردم به عیادت آن حضرت می رفتند، پس من علی بن عبیدالله را ملاقات نموده او را گفتم: الحال وقت آن است که آن حضرت را ملاقات نمائی.

آن گاه به خدمت آن حضرت آمد، چون آن حضرت او را دید لوازم محبت و تعظیم بجا آوردند، و علی بن عبیدالله از این معنا فرحناک شد فرحی عظیم.

بعد از آن علی بن عبیدالله بیمار شد، حضرت امام رضا علیه السلام او را عیادت فرمودند، و من در خدمت آن حضرت بودم، و آن حضرت آن قدر نشستند تا هر که در آن خانه بود بیرون رفت، و آن حضرت نیز بیرون آمد، من نیز در خدمت آن حضرت بیرون آمدم، خبر داد مرا کنیز من که در خانه علی بن عبیدالله بود که، ام سلمه زن علی بن عبیدالله در پس پرده به حضرت امام رضا علیه السلام می نگریست، و چون آن حضرت بیرون رفت او از پرده بیرون آمده، و روی خود را بر موضع جلوس آن حضرت نهاده آن را می بوسید، و دست بر آنجا کشیده بر روی خود می مالید.

پس من آن صورت را به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم، آن حضرت فرمودند که: ای سلیمان بدان که علی بن عبیدالله و زن و فرزندان او از اهل جنت اند، ای سلیمان بدان که اولاد علی و فاطمه علیهما السلام هر گاه خدای تعالی این امر را - یعنی: معرفت امامت اهل بیت را - به ایشان روزی گرداند ایشان چون دیگر مردم نخواهند بود(۱).

پس از مضمون حدیث کافی و حدیث کشی و غیرهما، ظاهر شد که هر گاه اولاد علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه علیهما السلام به مذهب حق ائمه اثناعشر باشند، ایشان را عند الله رتبه دیگر به اعتبار این نسبت خواهد بود، و این حدیث

ص: ۱۹۵

نصّ است بر تفضیل ایشان.

ونعم ما قال السيد الأجل في كتابه سياده الأشراف: من أنّ الاستسعاد بالنسب الكريم الشريف، والتوشح بوشاح المذهب القويم المنيف من أعظم السعادات الجليلة، وأكرم الفوائد من العوائد النبيلة، وأنّ من جدّه نبیه، وامامه أبوه، لفي مرتبه ما فوقها مزيد لمن ألقى السمع هو شهيد، وإلى هذا أومىء الشريف المجتبى بقوله:

أصبحت لا أرجو ولا أبتغى فضلاً فلي فضل هو الفضل

جدى نبى وامامى أبى ودينى التوحيد والعدل

وحفظ هذه العلاقه الظاهره ومراعاة هذه النسبه الزاهره من أهم المطالب، وأعظم المآرب فى الدنيا والآخره(1). انتهى.

و از قبیل اخبار و آثار و حکایات در کتب محدثین و اهل تواریخ و کلام موثقین هر طایفه بسیار است.

از آن جمله حکایتی است که در تاریخ مدینه المؤمنین قم که از حسن بن محمد قمی است به این عبارت وارد است: رُوِيَتْ عَنْ مَشَايِخِ قُمَّ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ كَانَ يَقُمُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ عَلَانِيَةً، فَقَصِدَ يَوْمًا لِحَاجِهِ بَابَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَشْعَرِيِّ، وَكَانَ وَكِيلاً فِي الْأَوْقَافِ بِقُمَّ، فَلَمَّ يَأْذُنُ لَهُ، وَرَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ مَهْمُومًا.

فَتَوَجَّهَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ إِلَى الْحِجِّ، فَلَمَّا بَلَغَ سِيرًا مِنْ رَأَى إِسْمَاعِيلَ بْنَ عَلِيٍّ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّ يَأْذُنُ لَهُ، فَبَكَى أَحْمَدُ لِذَلِكَ طَوِيلًا وَتَضَرَّعَ حَتَّى أَذِنَ لَهُ.

فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ مَنَعْتَنِي الدُّخُولَ عَلَيْكَ؟ وَأَنَا مِنْ شِيعَتِكَ وَ

ص: ۱۹۶

مَوَالِيكَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّكَ طَرَدْتَ ابْنَ عَمَّنَا عَنْ بَابِكَ، فَبَكَى أَحْمَدُ وَحَلَفَ بِاللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَمْنَعُهُ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ إِلَّا لِأَن يُتُوبَ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ.

قَالَ: صَدَقْتَ وَلَكِنْ لَا بَيْدَ مِنْ إِكْرَامِهِمْ، وَاحْتِرَامِهِمْ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَأَنْ لَا تُحَقِّرَهُمْ، وَلَا تَسِيْطِهِنَّ بِهِمْ لِاتِّسَابِهِمْ إِلَيْنَا، فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

فَلَمَّا رَجِعَ أَحْمَدُ إِلَى قَوْمِ أَتَاهُ أَشْرَافُهُمْ، وَكَانَ الْحُسَيْنُ مَعَهُمْ، فَلَمَّا رَأَاهُ أَحْمَدُ وَثَبَ إِلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَهُ وَأَكْرَمَهُ، وَأَجْلَسَهُ فِي صِدْرِ الْمَجْلِسِ، فَاسْتَعْرَبَ الْحُسَيْنُ ذَلِكَ مِنْهُ وَاسْتَبَعَدَهُ، وَسَأَلَهُ عَنْ سَبَبِهِ، فَذَكَرَ لَهُ مَا جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ.

فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ نَدِمَ مِنْ أفعالِهِ الْقَبِيحَةِ، وَتَابَ مِنْهَا، وَرَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ، وَأَهْرَقَ الْخُمُورَ، وَكَسَرَ آلاتِهَا، وَصَارَ مِنَ الْأَتْقِيَاءِ الْمُتَوَرِّعِينَ، وَالصَّالِحَاءِ الْمُتَعَبِّدِينَ، وَكَانَ مُلَازِمًا لِلْمَسَاجِدِ مُعْتَكِفًا فِيهَا، حَتَّى أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ، وَدُفِنَ قَرِيبًا مِنْ مَزَارِ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا (١).

و آنچه در بعضی تواریخ فارسی مدینه المؤمنین مرقومه بنظر رسیده در بیان این روایت، که ترجمه به عنوان اجمال و دلیل تداول و شهرت این مقال می تواند شد، به این مضمون است که: در زمان امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه سیدی بود مسمی به سید حسین که به اعمال قبیحه مثل شرب خمر و غیر آن اقدام می نمود، و والی موقوفات قم مردی بود به زیور صلاح و سداد آراسته، روزی سید مزبور به دیدن والی آمد، والی فرمود تا در خانه بر روی او بستند، و او از دیدن والی منع نمودند.

اتفاقاً والی در آن سال اراده زیارت کعبه معظمه، و عازم خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شد، و چون به در دولت سرای آن حضرت رسید، آن حضرت امر فرمود تا در خانه را بر روی وی بستند، والی بعد از تضرع بسیار و کریه

ص: ۱۹۷

بیشمار به شرف پای بوس آن سرور مشرف شد، و عرض اخلاص خود نمود، و سبب در بستن و تقصیر خود سؤال کرد.

آن حضرت فرمود که: به چه سبب در بر روی سید ابوالحسن بستنی؟ گفت با حضرت: سید ابوالحسن به شرب خمر مشغول بود، حضرت فرمود که: جزای اعمال بد ایشان با دیگری است، شما را آن مرتبه نیست که این سلوک با ذریه رسالت نمائید، این نحو سلوک مکنید بزه مند و بیچاره می شوید.

وصاحب کتاب مقامات النجاه در کتاب خود ایراد نموده که: ومن تتبع أخلاق أمير المؤمنين عليه السلام وأخلاق أولاده الكرام، يظهر له أنّ لهم محبّه وميلاً إلى أقاربهم وإن لم يكونوا كما يريدون.

أحبّ القرب من سكّان نجد وإن طابوا نفوساً بالبعاد

وأخلص في محبّتهم ضميري وإن لم يعرفوا حقّ الوداد

وأنظرهم بغير الوصل حقّاً وأسكنهم بسوداء الفؤاد

وابن حجر در صواعق محرقة خود نقل نموده که: عبداللّه بن الحسن المثنى بن الحسن بن علی بن ابی طالب بسیار طفل بود، و صغیر السن نزد عمر بن عبدالعزیز داخل شد، عمر بن عبدالعزیز او را در بر گرفت و تعظیم و توقیر تمام نسبت به او بعمل آورد، و قضای حوائج او نمود، و گفت: حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرموده است که: فاطمه پاره ای از جگر من است، هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است. و من می دانم که حضرت فاطمه علیها السلام اگر در حیات می بود خوشحال می شد که کسی نسبت به ذریه او محبت کند، الحال نیز به جهت سرور قلب آن حضرت تعظیم عبداللّه بن الحسن نمودم.

و گفت: نیست هیچ یک از بنی هاشم مگر آن که او را قدرت شفاعت هست

نزد خدا، امیدوارم که در شفاعت این طفل داخل باشم(۱).

و باز در صواعق آورده که: زید بن ثابت بر جنازهٔ مادر خود نماز گذارد، پس استر او را آوردند که سوار شود، ابن عباس رکاب او را گرفت، زید گفت: دست بردار ای پسر عم رسول خدا، ابن عباس گفت: همچنین تعظیم می‌نمائیم ما علما را، از جهت آن که او نزد زید تلمیذ نموده بود، زید برگشت و دست او را بوسید و گفت: ما مأمور شده ایم که با اهل بیت نبوت صلی الله علیه و آله چنین سلوک نمائیم(۲).

و مخفی نماند که زید بن ثابت است که در صحیح بخاری، و صحیح مسلم، و صحیح نسائی، و صحیح ترمذی، و سنن ابی داود سجستانی، و سنن ابن ماجه قزوینی، احادیث از او روایت کرده اند، و معتمد در میان خود او را دانسته اند.

و شیخ محیی الدین اعرابی که از اکابر علماء صوفیهٔ حنابله - علیه لعائن الله والناس والملائکه - است، والفضل ما شهدت به الأعداء، و شیخ المقدسین بهاء المله والدین، و اکثر علماء و محققین کلام او را در مصنفات خود به طریق استشهاد نقل نموده اند، در فتوحات در بیان آیهٔ تطهیر گفته:

قال الله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ۳ يدخل أولاد فاطمه عليها السلام إلى يوم القيامة في حكم هذه الآية من الغفران، فهم المطهرون اختصاصاً من الله وعنايه لهم لشرف محمد صلی الله علیه و آله، فينبغي لكل مسلم أن يصدق الله في قوله (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ويعتقد في جميع ما يصدر من أولاد فاطمه عليها السلام أن الله قد عفى عنهم، ولا ينبغي لمسلم أن يلحق المذمه لمن قد شهد الله بتطهيرهم وإذهاب الرجس عنهم، لا بعمل عملوه، ولا بخير قدموه، بل بسابق عنايته واختصاص إلهي، وذلك

ص: ۱۹۹

۱- (۱) صواعق محرقة ابن حجر ص ۲۳۸.

۲- (۲) صواعق محرقة ابن حجر ص ۲۳۸.

یعنی: آیه کریمه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) تا آخر شامل جمیع ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله است، و داخل اند جمیع اولاد فاطمه علیها السلام تا روز قیامت در حکم این آیه از غفران، پس ایشان اند پاک کرده شده از گناهان از جهت تخصیصی که داده است خدای تعالی ایشان را، و به سبب عنایتی که از جانب خدا مر ایشان را از جهت شرافت قرابت حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی شده.

پس سزاوار است هر مسلمانی را که تصدیق قول الهی نماید در این که سلب نموده است رجس را از اهل البیت، و پاک گردانیده است ایشان را پاک گردانیدنی، و اعتقاد کند در جمیع آنچه صادر می شود از اولاد فاطمه علیها السلام این را که خدای تعالی بتحقیق عفو و بخشش نموده از ایشان، و سزاوار نیست مسلمانی را که لاحق سازد مذمت و بدگوئی به جمعی که خدای تعالی شهادت داده باشد به تطهیر و سلب نمودن رجس از ایشان، نه به سبب عملی که از ایشان صادر شده باشد، و نه به نیکی که سابقاً بعمل آورده باشند آن را، بلکه به سبب عنایت سابقه، و اختصاص الهی است که مخصوص گردانیده ایشان را به آن، و این تفضّل الهی و زیادتی است که خدای تعالی می دهد آن را به هر که می خواهد، و خدای تعالی صاحب فضل بزرگ است.

و از کلام شیخ محیی الدین معلوم می گردد که آیه شریفه شامل جمیع ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله هست.

و ایضاً شیخ محیی الدین ابن العربی الأندلسی مذکور که از اعظام مشایخ صوفیه است در باب ناسع و عشرین در معرفت سلمان، که ملحق گشته به اهل البیت در کتاب فتوحات آورده که: اعلم انا روينا من حدیث جعفر بن محمد

ص: ۲۰۰

الصادق، عن أبيه محمّد بن علي بن الحسين، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام، عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: مولى القوم منهم.

ولمّا كان رسول الله صلى الله عليه وآله عبداً محضاً، أى: خالصاً قد طهره الله تعالى وأهل بيته تطهيراً وأذهب عنهم الرجس، وهو كلّ ما يشينهم، فإنّ الرجس هو القذر عند العرب على ما حكاه الفراء، قال تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) فلا يضاف إليهم إلا مطهراً، ولا بدّ أن يكون كذلك، فإنّ المضاف إليهم هو الذى يشبههم، فما يضيفون إلى أنفسهم إلا من له حكم الطهارة والتقديس، فهذه شهادته من النبى صلى الله عليه وآله لسلمان الفارسى بالطهارة والحفظ الإلهى والعصمه، حيث قال فيه رسول الله صلى الله عليه وآله: سلمان منّا أهل البيت، وشهد الله لهم بالتطهير وإذهاب الرجس عنهم.

وإذا كان لا يضاف إليهم إلا مطهراً مقدّساً، وحصلت له العناية الإلهية بمجرد الإضافة، فما ظنّك بأهل البيت فى نفوسهم، فهم المطهّرون بل هم عين الطهارة، فدخل الشرف أولاد فاطمه عليها السلام كلّهم ومن هو من أهل البيت مثل سلمان الفارسى إلى يوم القيامة فى حكم هذه الآيه، فهم المطهّرون اختصاصاً من الله وعنايه لهم لشرف محمّد صلى الله عليه وآله.

وإذا صحّ الخبر الوارد فى سلمان الفارسى، فله هذه الدرجة، فإنّه لو كان سلمان على أمر يسوؤه ويشينه ظاهراً وتلحقه المذمّه، لكان مضافاً إلى أهل البيت من لم يذهب عنه الرجس، فيكون لأهل البيت من ذلك بقدر ما اضيف إليهم، وهم المطهّرون بالنصّ، فسلمان منهم بلا شكّ، فارجوا أن يكون عقب علي وسلمان تلحقهم هذه العناية، كما لحقت أولاد الحسن والحسين عليهما السلام وعقبهم وموالى أهل البيت، فإنّ نعمه الله واسعة.

فما ظنّك بالمعصومين المحفوظين منهم القائمين بحدود سيدهم الواقفين عند

مراسمه، فشرافتهم أعلى وأتم، وهؤلاء أقطاب هذا المقام، ومن هؤلاء الأقطاب ورث سليمان شرف مقام أهل البيت، فكان رضى الله عنه من أعلم الناس بما لله على عباده من الحقوق وما لأنفسهم، والخلق عليهم من الحقوق وأقواهم على أدائها.

وفيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو كان الإيمان بالثرثيا لناله رجال من فارس. وأشار إلى سلمان الفارسي، وفي تخصيص النبي صلى الله عليه وآله ذكر الثريا دون غيرها من الكواكب إشاره بديعه لمثبتى الصغاب السبعه؛ لأنها سبعة كواكب فافهم. فسّر سلمان الفارسي الذى ألحقه بأهل البيت ما أعطاه النبي صلى الله عليه وآله من أداء كتابته، وفي هذا فقه عجيب، فهو عتيقه صلى الله عليه وآله ومولى القوم منهم، والكل موالى الحقّ ورحمته وسعت كلّ شيء، وكلّ شيء عبده ومولاه(١).

و تزييف و ابطال صفات زايده و غيرها از مذاهب مطالب مخالفين كه در طى عبارات صاحب فتوحات واقع است، بر خبير بصير مخفى نخواهد بود كه، فخذ ما صفى ودع ما كدر، فإنه كان متلوّنًا فى كلامه، فبينما هو محيى الدين صار ماحى الدين.

و قاضى نور الله نور الله مرقدہ در احقاق الحق در تفسير آيه وافى هدايه (فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) ٢ كه آيه بيست و دوّم است از آياتى كه علامه - رحمه الله - در بحث رابع در تعيين امام عليه السلام در كتاب كشف الحق از كتب مخالفين نقل کرده، كه در شأن حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نازل شده، معظم عبارات فتوحات را ايراد نموده، و روايتى ذكر کرده كه اولاد سلمان در بعض حروب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام حاضر و معين بودند، و اين مؤيد آن است كه عقب سلمان در عنایت الهی ملحق به او شده اند(٢).

ص: ٢٠٢

١- (١) الفتوحات المكيه ابن عربى ٢٩٧:١-٢٩٩.

٢- (٣) احقاق الحق ٣:١٩٧-٢٠٠.

وفى أوائل كتاب عمده صحاح الأخبار بعد بيان تفصيل ما ذكر فى ذلك الكتاب، قال: وسنبداً أيضاً فى أوّل كلّ فصل من المناقب بما جاء فى تفسير قوله تعالى (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ١ ونثنى بذكر الفصل فى تفسير قوله تعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ٢ وهذان الفصلان يدلان على أنّ العباس بن عبدالمطلب - رضى الله عنه - من اولى القربى الذين أمر الله تعالى بمودّتهم.

يدلّ عليه ما ذكره الثعلبى فى تفسير قوله تعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قال: بإسناده يرفعه إلى العباس رضى الله عنه، وسيرد عليك الحديث بإسناده فيما بعد إن شاء الله تعالى.

قال: فقال له العباس بن عبدالمطلب: يا رسول الله ما بال قريش يلقى بعضها بعضاً بوجوه تكاد أن تتسائل من الودّ ويلقوننا بوجوه قاطبه؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أو يفعلون ذلك؟ قال العباس: نعم والذى بعثك بالحقّ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أما والذى بعثنى بالحقّ لا- يؤمنون حتّى يحبّوهم لى، فأدخل العباس فى من لا يثبت الإيمان إلاّ بمحبّتهم، وهم اولوا القربى الذين أمر الله تعالى بمودّتهم.

ومن ذلك: ما ذكره الثعلبى أيضاً فى تفسير قوله تعالى (ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى - يعنى: من أموال كفّار أهل القرى - فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى) ٣ يعنى: قرابه النبى صلى الله عليه وآله، وهم آل على وآل العباس وآل جعفر وآل عقيل، ولم يشرك بهم غيرهم.

وهذا وجه صحيح يطرد على الصحّ؛ لأنّه موافق لمذهب آل محمّد صلى الله عليه وآله.

يدلّ عليه ما هو مذكور عندهم فى تفسير قوله تعالى (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ

شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِإِئْتِي الْقُرْبَى) ١ لِأَنَّ مُسْتَحَقَّ الْخُمْسِ عِنْدَهُمْ آلُ عَلِيٍّ وَ آلُ الْعَبَّاسِ وَ آلُ جَعْفَرٍ وَ آلُ عَقِيلٍ، وَ لَا يُشْرِكُ بِهِمْ غَيْرُهُمْ.

وَيَدُلُّ عَلَى صِحِّهِ ذَلِكَ أَيْضاً مَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ فِي كِتَابِ الْأُمَالِيِّ فِي رَابِعِ كِرَاسِهِ مِنْهُ فِي الْجُزْءِ الثَّانِي مِنْهُ، عَنِ أُمَالِيِّ الشَّيْخِ السَّعِيدِ الْمَفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، وَهُوَ مَا أَخْبَرْنَا بِهِ الشَّيْخُ الْفَقِيهَ عَمَادَ الدِّينِ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي الْقَاسِمِ الطَّبْرِيَّ.

وَسَاقَ سِنْدَ الْحَدِيثِ مَعْنَعْنَا إِلَى الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ:

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَنَا وَلِقْرِيشٍ إِذَا تَلَاقُوا تَلَاقُوا بِوَجْهِهِ مُسْتَبْشِرَةً، وَإِذَا لَقَوْنَا لَقَوْنَا بِغَيْرِ ذَلِكَ؟ قَالَ: فَغَضِبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ رَجُلٍ الْإِيمَانَ حَتَّى يَحِبَّكُمْ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ (١).

فَأَدْخَلَ الْعَبَّاسُ فِي جَمَلِهِ مَنْ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ الرِّجْلِ الْإِيمَانَ إِلَّا بِحُبِّهِمْ، وَأَدْخَلَهُ بِكَافِ الْجَمْعِ الشَّامِلِهِ.

وَهَذَا أَبْلَغُ مِمَّا ذَكَرَهُ الثُّعْلَبِيُّ أَيْضاً فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً) قَالَ الثُّعْلَبِيُّ بِإِسْنَادِهِ، وَسِيرِدَ عَلَيْكَ الْخَبْرَ بِذِكْرِ سَنَدِهِ فِيمَا بَعْدَ أَنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، يَرْفَعُهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَ تَعَالَى قَسَمَ الْخَلْقِ قَسَمِينَ، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قَسَمًا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى (وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ) ٣ فَأَنَا خَيْرُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، ثُمَّ جَعَلَ الْقَسَمَ أَثْلَاثًا، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا قَسَمًا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ)

ص: ٢٠٤

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) ١ فأنا من السابقين، وأنا من خير السابقين، ثم جعل الأثلاث قبائل، فجعلنى فى خيرها بيتاً، فذلك قوله تعالى (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) .

فقد أثبت صلى الله عليه وآله فى هذا الخبر أنّ خيار خلق الله تعالى هم أهل البيت، وأهل البت هم اولى القربى الذين أمر الله بمودّتهم، وقد تقدّم ذكرهم.

فثبت أنّهم خلاصه الخير، وعليهم وقع النصّ من النبى صلى الله عليه وآله فى هذا الأثر، والمواقف المقدّسه الشريفه الطاهره النبويه الزكيه الإماميه، الناصره لدين الله، عضدها الله تعالى بالنصر والبقاء، وأمدّها بالرفعه والعلاء، وملكها نواصى الأعداء، ورفع بها منازل الأولياء من أهل البيت الكريم الذى وقع النصّ عليه، وتوجّه التخصيص فى الوحي إليه، وبيمن نقيبتها(١) الميمونه يسر الله تعالى دولتها حيازه مرضى الله تعالى فى تأليف مناقب بيتها الكريم، ونسبها الصميم، وإظهار ما نبذه العلماء من ذلك وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون.

فهذا هو الشرف الذى لا يدرك، والمجد الذى لا يستدرک، بل هو نسيج وحده وفريد، عدّه بالوحي الناطق الإلهى، والأثر الصحيح الصادق النبوى.

وكما قد ورد فى ذكرهم مجتمعاً فى ألفاظ هذه الأخبار ولم يفترق، فكذا قد ورد مدحهم فى نظم الأشعار من شعراء آل محمّد عليهم السلام ولم يفترقوا، فقد اتفق على أنّهم آل الرسول صلى الله عليه وآله من نثر الألفاظ النبى الأسمى، ونظم شعراء شيعه على.

فمن ذلك قول الكميت بن زيد الأسدى رحمه الله فى أثناء مدحهم، وهو من أفاضل شعراء الطبقة الأولى فى الاسلام:

فهم الأقربون من كلّ خيرٍ وهم الأبعدون من كلّ ذامٍ

ص: ٢٠٥

وهم الأرافون بالناس فى الرأفة والأحلمون فى الأحلام

وأبوالفضل إن ذكرهم الحلو والشفاء للنفوس فى الأقسام

أبوالفضل يعنى العباس بن عبدالمطلب رضى الله عنه.

أسره الصادق الحديث أبى القاسم فرع القدامس القدام

القدامس: الشرف، فكذلك القدام.

لا ابالى ولن ابالى فيهم أبداً رغم ساخطين رغام

فهم شيعتى وقسمى من الأمه حسبى من سائر الأقسام

إن أمت لا أمت ونفسى نفسان من الشك فى عمى وتعامى

عادلاً غيرهم من الناس طراً بهم لا همام لى ولا همام

أى: لا أهمم بذلك أبداً.

أخلص الله لى هواى فما أغرق نزعاً ولا تطيش سهام

لا ابالى إذا حفظت أبا القاسم فيهم ملامه اللوام(١)

وفى كتاب الكافى والرجال للشيخين الجليلين الكلينى والكشى رضى الله عنهما، بإسنادهما المتصل إلى محمّد بن الوليد، عن

يونس بن يعقوب، قال: أنشد الكميت أبا عبدالله عليه السلام شعره:

أخلص الله لى هواى فما اغرق نزعاً وما تطيش سهامى

فقال أبو عبدالله عليه السلام: لا تقل هكذا، ولكن قل:

فقد اغرق نزعاً وما تطيش سهامى(٢)

ص: ٢٠٦

١- (١) عمده ابن بطريق ص ١٠-٦.

٢- (٢) روضة كافي ٢١٥:٨ ح ٢٦٢، اختيار معرفه الرجال كشى ٢:٤٦١ ح ٣٦٢.

از این حدیث شریف که از کتاب کافی و رجال کشی مذکور شد صحّت و اعتبار آیات مسطوره نهایت ظهور دارد.

وفی کتاب سلیم وهو صاحب العباس حين بعثه رسول الله صلى الله عليه وآله ساعياً، فقال:

إِنَّ الْعَبَّاسَ قَدْ مَنَعَ صَدَقَةَ مَالِهِ، فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَعَافِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ مِنْ سُوءِ مَا تَلَطَّخُونَا بِهِ، إِنَّ الْعَبَّاسَ لَمْ يَمْنَعْ صَدَقَةَ مَالِهِ، وَلَكِنَّهُ قَدْ عَجَّلَ لَنَا زَكَاةَ سَنَتَيْنِ (١).

و این حدیث نیز دالّ است بر دخول عباس در اهل بیت.

وفی تفسیر علی بن ابراهیم: بإسناده المذكوره فيه إلى حذيفه بن اليمان: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْسَلَ إِلَيَّ بِبِلَالٍ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَنَادِيَ بِالصَّلَاةِ قَبْلَ وَقْتِ كُلِّ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ - لِثَلَاثَةِ عَشْرَةَ خَلَّتْ مِنْهُ.

قَالَ: فَلَمَّا نَادَى بِبِلَالٍ بِالصَّلَاةِ، فَرَعَ النَّاسُ مِنْ ذَلِكَ فَرَعًا شَدِيدًا، وَذَعَرُوا وَقَالُوا:

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ أَظْهُرِنَا لَمْ يَغِبْ عَنَّا وَلَمْ يَمُتْ، فَاجْتَمَعُوا وَحَشَدُوا، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمْشِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَأَخَذَ بَعْضَادَتِهِ، وَفِي الْمَسْجِدِ مَكَانٌ يُسَمَّى السِّدَّةَ فَسَلَّمَ.

ثُمَّ قَالَ: هَلْ تَسْمَعُونَ يَا أَهْلَ السُّدَّةِ؟ فَقَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، فَقَالَ: هَلْ تُبَلِّغُونَ؟ قَالُوا: ضَمِنَّا ذَلِكَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أُخْبِرُكُمْ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ قِسْمَيْنِ، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قِسْمًا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ (أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ) فَأَنَا مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَنَا خَيْرُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ.

ثُمَّ جَعَلَ الْقِسْمَيْنِ أَثْلَاثًا، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا أَثْلَاثًا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: (فَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ - وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ - وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) فَأَنَا مِنَ السَّابِقِينَ، وَأَنَا خَيْرُ السَّابِقِينَ.

ثُمَّ جَعَلَ الْأَثْلَاثَ قِبَائِلَ، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا قَبِيلَةً، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ

ص: ٢٠٧

إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) فَقَبِيلَتِي خَيْرُ الْقَبَائِلِ، وَأَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ، وَأَكْرَمُكُمْ عَلَى اللَّهِ وَلَا فَخْرَ.

ثُمَّ جَعَلَ الْقَبَائِلَ مُيُوتًا، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا بَيْتًا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) أَلَا- وَإِنَّ إِلَهِي اخْتَارَنِي فِي ثَلَاثِهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَأَنَا سَيِّدُ الثَّلَاثَةِ وَأَتَقَاهُمْ لِلَّهِ وَلَا- فَخْرَ، اخْتَارَنِي وَعَلِيًّا وَجَعَفَرًا ابْنَيْ أَبِي طَالِبٍ وَحَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. الحديث (١).

وروى ابن أبي الحديد في الجزء الثاني عشر في أخبار عمر من شرحه على نهج البلاغه: عن عبد الله بن عمر. وكذا رواه من أصحابنا السيد ابن زهره في كتاب غنيه النزوع إلى علمي الأصول والفروع، كما رواه ابن الأثير في كتاب كامل التواريخ، الذي هو منتخب لتاريخ الطبري، قبل قصه الشورى، أنه قال: كنت عند أبي يوماً، و عنده نفر من الناس، فجرى ذكر الشعر، فقال: من أشعر العرب؟ فقالوا:

فلان و فلان، فطلع عبد الله بن عباس فسلم و جلس، فقال عمر: قد جاءكم الخير، من أشعر الناس يا عبد الله؟ قال: زهير بن أبي سلمى، قال: فأنشدني مما تستجيده له، فقال: يا أمير المؤمنين إنه مدح قوماً من غطفان، يقال لهم: بنو سنان، فقال:

لو كان يقعد فوق الشمس من كرم قومٍ بأولهم أو مجدهم قعدوا

قومٌ أبوهم سنان حين تنسبهم طابوا وطاب من الأولاد ما ولدوا

انس إذا أمنوا جنُّ إذا فرعوا مرزؤون بها ليل إذا جهدوا (٢)

محسدون على ما كان من نعم لا ينزع الله منهم ماله حسدوا

ص: ٢٠٨

١- (١) تفسير على بن ابراهيم قمي ٢: ٣٤٦-٣٤٧.

٢- (٢) مزدون إذا أثروا وإن جهدوا - غنيه.

فقال عمر: والله لقد أحسن، وما أرى هذا المدح يصلح إلا لهذا البيت من هاشم؛ لقرابتهم من رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال ابن عباس: وفقك الله يا أمير المؤمنين، فلم تزل موفقاً.

فقال: يا ابن عباس أتدرى ما منع الناس منكم؟ قال: لا يا أمير المؤمنين، قال:

لكنى أدري، قال: ما هو يا أمير المؤمنين؟ قال: كرهت قريش أن تجتمع لكم النبوة والخلافه، فتجحفوا الناس جحفاً (١)، فنظرت قريش لنفسها، فاختارت ووفقت فأصاب.

فقال ابن عباس: أيميط أمير المؤمنين عني غضبه فيسمع، قال: قل ما تشاء، قال: أما قول أمير المؤمنين إن قريشا كرهت، فإن الله تعالى قال لقوم: (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ) ٢ .

وأما قولك «إنا كنا نجحف» فلو جحفنا بالخلافه جحفنا بالقرابه، ولكننا قوم أخلاقنا مشتقة من خلق رسول الله صلى الله عليه وآله الذى قال الله تعالى (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) ٣ وقال له: (وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) ٤ .

وأما قولك «فإن قريشا اختارت» فإن الله تعالى يقول: (وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) ٥ و قد علمت يا أمير المؤمنين أن الله اختار من خلقه لذلك من اختار، فلو نظرت قريش من حيث نظر الله لها لوفقت وأصابت قريش.

فقال عمر: على رسلك يا ابن عباس، أبت قلوبكم يا بنى هاشم إلا غشاً فى أمر قريش لا يزول، وحقداً عليها لا يحول، فقال ابن عباس: مهلاً- يا أمير المؤمنين لا- تنسب قلوب بنى هاشم إلى الغش، فإن قلوبهم من قلب رسول الله صلى الله عليه وآله الذى طهره

ص: ٢٠٩

١- (١) در شرح ابن أبى الحديد: فيجحفوا جحفاً.

اللَّهُ وَزَكَاهُ، وَهُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ١.

وَأَمَّا قَوْلُكَ «حَقْدًا» فَكَيْفَ لَا يَحْقِدُ مَنْ غَضِبَ شَيْئَهُ وَيَرَاهُ فِي يَدِ غَيْرِهِ.

فَقَالَ عُمَرُ: أَمَّا أَنْتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ كَلَامٌ أَكْرَهُ أَنْ أَخْبِرَكَ بِهِ، فَتَزُولُ مِنْزِلَتَكَ عِنْدِي، قَالَ: وَمَا هُوَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ أَخْبِرْنِي بِهِ، فَإِنْ يَكُ بَاطِلًا فَمَثَلِي أَمَاطُ الْبَاطِلِ عَنْ نَفْسِهِ، وَإِنْ يَكُ حَقًّا فَإِنَّ مِنْزِلَتِي عِنْدَكَ لَا تَزُولُ بِهِ.

قَالَ: بَلَغَنِي أَنَّكَ لَا تَزَالُ تَقُولُ اخْذِ هَذَا الْأَمْرَ مِنْكَ حَسَدًا وَظُلْمًا، قَالَ: أَمَّا قَوْلُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ «حَسَدًا» فَقَدْ حَسَدَ إِبْلِيسُ آدَمَ، فَأَخْرَجَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، فَنَحْنُ بَنُو آدَمَ الْمَحْسُودُونَ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ «ظُلْمًا» فَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَعْلَمُ صَاحِبُ الْحَقِّ مِنْ هُوَ.

ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَمْ تَحْتَجِّ الْعَرَبَ عَلَى الْعَجْمِ بِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاحْتَجَّتْ قُرَيْشٌ عَلَى سَائِرِ الْعَرَبِ بِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: قُمْ الْآنَ فَارْجِعْ إِلَى مَنْزِلِكَ، فَقَامَ، فَلَمَّا وَلَّى هَتَفَ بِهِ عُمَرُ: أَيُّهَا الْمُنْصَرَفُ إِنِّي عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ لِرَاعٍ حَقِّكَ.

فَالْتَفَتَ ابْنُ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: إِنَّ لِي عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى كُلِّ الْمُسْلِمِينَ حَقًّا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَمَنْ حَفِظَهُ فَحَقَّقَ نَفْسَهُ حَفِظَ، وَمَنْ أَضَاعَهُ فَحَقَّقَ نَفْسَهُ أَضَاعَ، ثُمَّ مَضَى.

فَقَالَ عُمَرُ لِحُجْرَتِهِ: وَاهَا لَابْنِ عَبَّاسٍ مَا رَأَيْتَهُ يَحَاجُّ (١) أَحَدًا قَطُّ إِلَّا خَصَمَهُ (٢).

ص: ٢١٠

١- (٢) در شرح ابن ابی الحدید: لاحی

٢- (٣) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ١٢: ٥٢-٥٥، وکتاب غنیة النزوع ابن زهره حلبی ٢: ٢٠٤-٢٠٧.

و ابو هلال عسکری در آخر باب خامس از کتاب جمهره الأمثال مختصراً این را نقل نموده.

و از مضمون این احادیث آنچه در این مقام مرقوم شد شرافت بنی هاشم، و رفعت مرتبه اهل بیت، و ملایمت تعمیم آیه نهایت ظهور دارد.

و مناسب این معناست آنچه سمعانی در ترجمه قاسانی از کتاب انساب کبیر خود آورده که: أدركت بها السيد الفاضل أباالرضا فضل الله بن علي العلوي القاساني، و كتبت عنه أحاديث وأقطاءً من شعره، ولما وصلت إلى باب داره قرعت الحلقة، وقعدت على الدكة أنتظر خروجه، فنظرت إلى الباب، فرأيت مكتوباً فوقه بالجص (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً) ۱.

و مخفی نماناد که سید راوندی مزبور از معتبرین و مشهورین علماء شیعه است، و ارباب رجال ذکر فضل و تعداد مصنفات او نموده اند، و از کتب متداوله او الحال کتاب النوادر، و کتاب ضوء الشهاب است.

وفی کتاب عمده الطالب: أنه جلس عيسى بن زيد إلى سفیان الثوري، فسأله عن مسأله، فقال سفیان: هذه المسأله على السلطان فيها شيء ولا أقدر على الجواب عنها، فقال له بعض أصحاب عيسى: ويحك أنه ابن زيد، فقال سفیان: من يعرف هذا؟ فقام جماعه من أصحابه الحاضرين، فشهدوا أنه عيسى بن زيد بن علي بن الحسين، فنهض إليه سفیان، وقبل يديه، وأجلسه مكانه، وجلس بين يديه وأجابه عن سؤاله(۱).

پس از آنچه مرقوم شد معلوم می گردد که اهل خلاف ایضاً مثل سفیان با

ص: ۲۱۱

ثوریت و شقاوت و مخالفت در موافقت این سلسله علویه ننموده، و محبت ظاهر را مرعا می نموده اند، چنان چه الحال در عامه بلاد عامه نزد جماعت اهل سنت و جماعت نیز معمول و متعارف است تکریم ایشان، و موافقین بالاجماع والاتفاق در رعایت این معنا اولی اند از منافقین.

وفی کتاب جواهر العقدين، تصنيف سيد علي السمهودي الشافعي: حكاية، وهي أنّ رجلاً مغربياً كان عنده مبلغ للأشراف بالمدينة، فأظهر له رجل الفقر، قال:

فسألته عن مذهبه، فقال: شيعي، فقلت له: لو كنت من أهل السنّة لدفعت إليك مبلغاً عندي، فرأيت في النوم أنّ القيامة قد قامت، فأردت أن أجوز الصراط، فأمرت فاطمه عليها السلام بمنعي، فاستثغت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال لها: لما منعت هذا؟ فقالت:

لأنه منع ولدي رزقه، فقلت: لسبّ الشيخين، فالتفت إلى الشيخين وقالت لهما:

أتؤخذان ولدي بذلك؟ فقالا: لا بل سامحناه. القصة.

وقال الشيخ أبو عبدالله الفارسي: إنّي كنت أبغض أشراف المدينة بنى حسين لما يظهرون من التعصّب على أهل السنّة، فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في النوم، فقال لي: مالك تبغض أولادي؟ فقلت: حاش لله ما أكرههم، وإنّما كرهت منهم تعصّبهم على أهل السنّة، فقال لي: مسأله فقيهه، أليس الولد العاقّ يلحق النسب؟ فهذا ولد عاقّ، فلمّا انتبهت صرت لا ألقى من بنى حسين أشراف المدينة أحداً إلاّ بالغت في إكرامه(١).

و خواجه محمد پارسا در کتاب فصل الخطاب بسیاری از مناقب اهل بیت و

ص: ۲۱۲

۱- (۱) صواعق محرقة ابن حجر عسقلانی ص ۲۴۳.

بنی هاشم را ذکر نموده، از آن جمله گفت که: من خان اهل البيت فقد خان رسول الله صلى الله عليه و آله، ولقد أخبرني الثقة عندی بمكّه قال: كنت أكره ما فعله الشرفاء بمكّه في الناس، فرأيت فاطمه بنت رسول الله عليهما السلام وهي معرضه عني، فسلمت عليها وسألتها عن إعراضها، فقالت: إنك تقع في الشرفاء؟ فقلت لها: تبت، فأقبلت علي واستيقظت، شعر:

فلا تعدل بأهل البيت خلقاً فأهل البيت هم أهل الشهاده

وبغضهم من الإنسان خسر حقيقي وحبهم عباده

انتهی. و از آنچه مذکور شد مستفاد می شود مسامحه ایشان در سبّ شیخین نسبت به ذریه رسول صلی الله علیه و آله، و بعد از نقل آنچه مرقوم شد حکایت ابن عینین شاعر را به نحوی که در این کتاب من بعد مسطور می شود ایراد نموده، و پر ظاهر است که «أليس الولد العاق يلحق النسب» کلامی است الزاماً بر ایشان، یعنی: اگر سبّ شیخین فرضاً باعث عقوبت باشد منشأ اخراج از نسب و عدم رعایت نمی شود.

حاصل آن است که موافق آنچه سمت ذکر یافته آن آیه و حدیث و کلام معتبرین سلف محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله لازم است، و هر که دعوی اسلام یا ایمان می کند باید به هیچ وجه منشأ آزار ایشان نشود، حتی این که با بنی هاشم قاطبه به سبب قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله بوجوه قاطبه، یعنی: از روی خشم و غضب بر روی ایشان عباس نباشد، و به نحوی که من بعد در حدیث عباس منع از آن مذکور می شود سلوک ننماید، و عوض اجر نبوت را به زجر ذریه تدارک نکند.

و به قدر اخلاص و خلوص عقیده به ائمه اطهار صلوات الله و سلامه عليهم

رعایت منسوبان اهل بیت نبوت و عصمت و طهارت نماید، که اخلاص به اهل بیت نبوت سبب خلاص و طریقه عبودیت است، و موذت ایشان را موافق مرتبه قرابت مرعا باید داشت.

چنان چه در مکالمه حضرت امام رضا - علیه التحیه والثناء - با مأمون الرشید گذشت، که آن حضرت فرمودند: که محبت و موذت با اقوام نبی صلی الله علیه و آله از جهت قرابت به آن حضرت است، پس اقرب ایشان به نبی صلی الله علیه و آله اولی خواهد بود به موذت، و هرچند نزدیک شود این قرابت لازم است به آن قدر موذت.

پس مستفاد شد که محبت ائمه اطهار و اقوام سید اخیار صلی الله علیه و آله محبت آن حضرت است، و تا محبت ایشان نباشد عبادت متعبدین باعث رستگاری نشأه اخروی نمی شود.

چنان چه کشی در فهرست خود روایت کرده: عن محمد بن مسعود، عن علی بن الحسن، عن محمد بن الولید، عن العباس بن هلال، قال: ذکر أبو الحسن الرضا علیه السلام أنّ سفیان بن عیینه لقی الصادق علیه السلام، فقال له: یا أبا عبد الله إلی متى هذه التقیه وقد بلغت هذا السنّ؟ فقال: والذي بعث محمداً صلی الله علیه و آله بالحقّ لو أنّ رجلاً صلّى ما بین الرکن والمقام عمره، ثمّ لقی الله بغير ولايتنا أهل البيت، للقی الله بميته جاهلیه (۱).

و شیخ شهید - رحمه الله - در دروس در مبحث حج ذکر نموده: درس لنختم کتاب الحجّ بأخبار اثنی عشر، الأوّل: روی البنظی عن ثعلبه، عن میسر، قال: کنا عند أبي جعفر علیه السلام فی الفسطاط نحواً من خمسين رجلاً، فقال لنا: أتدرون أيّ البقاع أفضل عند الله منزله؟ فلم يتكلم أحد، فكان هو الرادّ علی نفسه، فقال: تلك مکة الحرام التي رضيها الله لنفسه حرماً وجعل بيته فيها.

ثمّ قال: أتدرون أيّ بقعه فی مکة أفضل حرمه؟ فلم يتكلم أحد، فكان هو الرادّ

ص: ۲۱۴

على نفسه، فقال: ذلك المسجد الحرام.

ثم قال: أتدرون أي بقعه في المسجد أعظم عند الله حرمة؟ فلم يتكلم أحد، فكان هو الراذ على نفسه، فقال: ذلك بين الركن الأسود إلى باب الكعبة، ذلك حطيم إسماعيل عليه السلام الذي كان يذود فيه غنيمته ويصلي فيه.

فوالله لو أن عبداً صفّ قدميه في ذلك المكان قائماً الليل مصلياً حتى يجنّه النهار، وقائماً النهار حتى تجنّه الليل، ولم يعرف حقنا وحرمتنا أهل البيت، لم يقبل الله منه شيئاً أبداً، إن أبانا إبراهيم عليه الصلاة والسلام وعلى محمد وآله كان مما اشترط على ربّه أن قال: رب اجعل أفئدة من الناس تهوى إليهم، أما أنه لم يعن الناس كلهم، فأنتم اولئك رحمكم الله ونظراؤكم، وإنما مثلكم في الناس مثل الشعره السوداء في الثور الأنور(١).

و مفيد اين مطلب است آنچه ابن بابويه - رحمه الله تعالى - در من لا يحضره الفقيه، در كتاب حج، در باب ابتداء الكعبة وفضلها ايراد نموده: وروى عن أبي حمزة الثمالي، قال: قال لنا على بن الحسين عليهما السلام: أي البقاع أفضل؟ فقلنا: الله ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: أمياً أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً، يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان، ثم لقي الله تعالى بغير ولايتنا لم ينفعه ذلك شيئاً(٢).

يعنى: از ابى حمزه ثمالى منقول است كه گفت: فرمود به ما حضرت سيد الساجدين امام زين العابدين ابن سيد الشهيد المقتول بأرض كربلاء ابى عبدالله الحسين عليهما السلام والثناء: کدام يك از بقاع بهتر است در روى زمين؟ پس گفتيم: خدا و رسول خدا و فرزند رسول خدا اعلم است به اين.

ص: ٢١٥

١- (١) دروس شهيد اول ٢: ٤٩٨-٤٩٩.

٢- (٢) من لا يحضره الفقيه ٢: ٢٤٥ ح ٢٣١٣.

پس فرمود آن حضرت که: اما بهترین بقعه ها میان رکن و مقام ابراهیم علیه السلام است، و اگر مردی معمر شود به عمر نوح در میان قوم خودش که از هزار پنجاه سال کم بود، و روز روزه بگیرد، و شب بیدار باشد، و بندگی کند خدای تعالی را در این مدت عمر در این مکان شریف، بعد از این ملاقات کند خدای تعالی را بدون ولایت و محبت ما اهل البیت و خلوص اعتقاد، نفع نمی دهد او را این عبادت هیچ چیز. مؤلفه:

در بندگی اخلاص عمل در کار است هر بنده که مست اوست او هوشیار است

تسیح بگردان و مگردان دل را کاین رشته ز صد راه تو را زَنار است

و ابن اثیر در نهاییه به این معنا اشاره نموده است، به این عبارت: فی حدیث اَبی ذَرٍّ: لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْحَنَائِرِ مَا نَفَعَكُمْ (۱) حَتَّى تَحْبُوا آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (۲).

وایضاً شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب کامل بهائی در مبحث امامت این حدیث را از ابوذر غفاری نقل نموده، و هروی در باب الحاء مع النون در کتاب غریبین خود بعد از ایراد حدیث مذکور از اَبی ذَرٍّ رحمه الله گفته: أَخْبَرَنَا بِهِ الثَّقَفِيُّ عَنْ أَبِي عَمْرٍ، عَنْ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ.

و در کتاب مناقب مسمی ببلال غله المطالب وشفاء غله المآرب فی مناقب أمير المؤمنين علی بن اَبی طالب علیه السلام سید منصور بن إسحاق الحسینی ایراد نمود که، قال رسول الله صلى الله عليه و آله: يا بني عبدالمطلب إني سألت الله أن يثبت أقدامكم، وأن يهدي ضالتكم، وأن يعلم جاهلكم، وأن يجعلكم رحماء نجباء، فلو أن رجلاً

ص: ۲۱۶

۱- (۱) هذا الكلام في ترجمه حنيره، وقال: هي جمع حنيره، وهي القوس بلا- وتر، قيل: الطاق المعقود وكلّ منحن فهو حنيره، أي: لو تعبدتم حتى تنحنى ظهوركم «منه».

۲- (۲) نهاية ابن اثير ۱: ۴۵۰.

صَفَّ قَدَمِيهِ ثُمَّ صَامَ وَصَلَّى، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ مَبْغُضٌ لِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ دَخَلَ النَّارَ.

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند، ای اولاد عبدالمطلب من سؤال نمودم از خدای تعالی این را که ثابت و محکم کند اقدام شما را در دین، و هدایت کند گمراه شما را، و عالم سازد جاهل شما را، و بگرداند شما را صاحبان رحم و نجباء و برگزیدگان، پس اگر مردی برابر کند هر دو قدم خود را، پس روزه بگیرد و نماز کند، بعد از آن ملاقات نماید خدا را و او بغض و عداوت با اهل این خانواده که اولاد عبدالمطلب اند داشته باشد، داخل آتش جهنم می شود.

و در کتاب احیاء المیت بفضائل اهل البیت و ذخائر(۱) چنان چه بعد از این مذکور می شود، به همین مضمون حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخاطب به بنی عبدالمطلب نیز وارد است.

پس از تصریح به لفظ «بنی عبدالمطلب» در این احادیث مستفاد می شود که حدیثی که کشی و شیخ شهید رحمهما الله در رجال و دروس، و صدوق رضی الله عنه در من لا یحضره الفقیه نقل نموده اند بلفظ «منا اهل البیت و ولایتنا» شامل اولاد عبدالمطلب هست، با وجود آن که آیه شریفه (فَجَعَلْ أُمَّتَهُ مِنَ النَّاسِ نَهْوَى إِلَيْهِمْ) ۲ را میزان الله الفارق و مصباحه الناطق، حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام استدلال از برای معرفت حق اهل البیت ایراد نموده اند.

مفسرین آیه شریفه را به این نحو تفسیر نموده اند که: پس بگردان خدایا دلهای مردمان که بکشش محبت بشتابند به سوی ایشان، یعنی: ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام، و ذریه حضرت ابراهیم شامل جمیع اولاد عبدالمطلب هست.

و آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله از حضرت ابی جعفر علیه السلام در بیان

ص: ۲۱۷

این آیه شریفه وارد است که فرمودند: واللّٰه نحن واللّٰه بقیه تلک العتره (۱).

و در جوامع الجامع در تفسیر همین آیه شریفه که ذریه مرقوم به ذریه إسماعیل و اولاد او تفسیر شده (۲).

و در مجمع البیان نیز در تفسیر این آیه شریفه منزله در بیان ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام که حدیث وارد است: نحن بقیه تلک العتره، و کانت دعوه إبراهیم لنا خاصیه (۳). نیز مؤید مقصود است، به جهت آن که سابقاً مذکور شد که امثال ضمائر «نحن» و «نا» که ائمه اطهار علیهم السلام می فرموده اند شامل جمیع بنی هاشم است، مگر به قرینه مخرجه و نص ارباب لغت ایضاً.

چنان چه در فصل دوم از این کتاب سمت ذکر یافت که عترت رسول صلی الله علیه و آله اولاد عبدالمطلب اند و اهل بیت آن حضرت اند، که زکات بر ایشان حرام است مؤید است، و بیت کمیت که در عمده و کافی بود به کمیت قلم سابقاً مذکور در این باب عمده و کافی است.

وقال الشيخ حسن بن علی الطبرسی صاحب کتاب کامل البهائی رحمه الله فی کتابه مناقب الطاهرين المشتهر بکتاب الأسرار فی إمامه أئمه الأطهار، عند ذکره رحمه الله معجزاتهم السائره بین الأئمه إلی يوم القيامة، من ذلك: رفعه مدافنهم معظّمات مکرمات اینما کانت.

ومنها: کثره أولادهم وانتشارهم شرقاً وغرباً مع نقباء معظّمین مکرمین عند سائر الخلائق.

ومنها: أنّ الله تعالی أمر العالمین أن يحملوا الأحماس علی أکتافهم إلیهم، ولم یوجب علیهم مثل هذا لغيرهم.

ص: ۲۱۸

۱- (۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱: ۳۷۱.

۲- (۲) جوامع الجامع طبرسی ۲: ۲۵۳.

۳- (۳) مجمع البیان ۶: ۶۶.

ومنها: لا ترى أحداً من عهد نزول آية الخمس إلى آخر الدنيا أنه مات ولا يكون في ذمته شيء من حقوقهم الأحماسيه، وليس هذا لأحد سواهم.

ومنها: أن الله تعالى حرّم الصدقه التي هي وسخ الأموال عليهم تمييزاً لهم بخلاف آخرين، وأدنى نفس بنى هاشم يشارك الربّ والرسول عليه وآله السلام في الخمس، ويحرم عليهم الصدقه كما حرمت على الرسول.

ومنها: أنك لا تجد سلطاناً ولا أدنى منه حتى الرعاه إلاّ وهم يتمنون أن كانوا علويين، ولا يتمنى هؤلاء الاعتزاء بهم ولا الانتساب إليهم.

ومنها: أنه أمر الله تعالى بآيه الموده والقرايه كافه الخلائق بأن يحبّوهم، ولم يأمرهم بمحبّه غيرهم يقيناً.

ومنها: أن مهدي آخر الزمان منهم، كما أجمع الناس أن النبي صلى الله عليه وآله قال: المهدي من ولد الحسين عليه السلام.

ومنها: أن الناس لا يختلفون فيهم، يعنى في مناقبهم وفضائلهم، وإنما الاختلاف حصل عنهم تقدماً وتأخراً.

ومنها: أنهم ممدوحو العالمين، ولا يصحّ صلاتهم إلاّ بهم، كما في تشهد الصلاه.

ومنها: أنك ترى هجو أعدائهم نظماً ونثراً في الشرق والغرب، ولا ترى هجوهم أبداً، كما لا ترى هجو الله ولا هجو رسوله في الدنيا.

ومنها: أن دعواهم الخلافه وافق القرآن، كما قال الله تعالى عن الأنبياء (ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) ١ فلم يدع أولاد أحد من أعدائهم الخلافه بخلاف ذريّاتهم.

ومنها: أنه تعالى لم يخبر في قرآنه بطهاره أحد وارادتها لهم منه تعالى إلاّ لأنتمنا، كما في الأحزاب.

ومنها: أن دفا تر العلماء من كل مذهب وكل فن مملو بمناقبهم ابتداءً وانتهاءً وأوساطاً(۱). انتهى.

و مؤيد شغل ذمه عامه امت مرحومه به خمس آل محمد عليهم السلام كلام صدوق است رحمه الله در كتاب الهدايه در آنجا كه گفته به اين عبارت: باب الخمس، كل شىء تبلغ قيمته ديناراً، فيه الخمس لله ولرسوله ولذى القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل، فأما الذى لله فهو لرسوله، وما لرسوله فهو له، وذوى القربى فهم أقرباؤه، واليتامى يتامى أهل بيته، والمساكين مساكينهم، وابن السبيل ابن سبيلهم، وأمر ذلك الى الإمام يفرقه فيهم كيف شاء عليهم، حضر كلهم أو بعضهم(۲). انتهى الباب بتمامه.

و شك نيست كه لفظ «شىء» أعم عوام است، پس اگر كسى پا افشرده دست از پى فكر ببرد حرف مشهور بين العوام را كه هر پنج انگشت يكي اش از سادات است انگشت رد بر روى آن گذاردن بى صورت است.

و در ديباچه كتاب فرايد السمطين ابن المؤيد الحموى نیز واقع است به اين نحو: فائده، قال الإمام العلامة فخرالدين محمد بن عمر الرازى: جعل الله أهل بيت نبيه محمد صلى الله عليه و آله مساوياً له فى خمسة أشياء: فى المحبه، قال الله تعالى (فَاتَّبِعُونى يُحْبِبْكُمُ اللهُ) ۳ وقال لأهل بيته: (قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فى الْقُرْبى) ۴.

والثانى: فى تحريم الصدقه، قال عليه السلام: حرمت الصدقه على وعلى أهل بيتى.

والثالث: فى الطهاره، قال تعالى (طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلاَّ تَذْكِرَةً) ۵ و

ص: ۲۲۰

۱- (۱) أسرار الإمامه عمادالدين طبرى ص ۶۳-۶۸.

۲- (۲) الهدايه مرحوم صدوق ص ۱۷۷.

قال لأهل بيته: (وَيُطَهَّرُكُمْ تَطْهِيراً) ١ .

والرابع: في السلام عليك أيها النبي، وقال في أهل بيته: (سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) ٢ .

والخامس: في الصلاة على الرسول وعلى آل، كما في آخر التشهد (١).

و چون این باب از ابواب ثلاثه کتاب مشتمل است بر ذکر آیات بینات، و احادیث و اخبار که در بیان فضیلت و شرافت اقارب و نزدیکان سید اخیار و ذریه ائمه اطهار علیهم السلام والصلوات من الله العزيز الجبار بعون الله وتأیید الهی باتمام پیوست، هر چند بیان لزوم صورت ایشان ضمناً شده بود، شروع می شود در فتح باب دوّم که مشتمل است بر ذکر احادیث و اخبار که دالّ است بر لزوم محبت ایشان صریحاً، چنان چه در دیباجه کتاب و غیره اشاره به آن شده، و منه الاستعانه والتوفیق.

ص: ۲۲۱

۱- (۳) فرائد السمطين مؤید حموی ۱: ۳۵.

باب دوم: در لزوم محبت اهل البيت و آل و اولاد رسول صلی الله علیه و آله و فضیلت محبان ایشان و بیان بعضی از احادیثی
که در این باب وارد است

اشاره

ص: ۲۲۳

سند اول: گذر از پل صراط با ولایت اهل بیت علیهم السلام

صاحب هدیه الشرف در اربعین تألیف خود نقل نموده: الحدیث الأول:

اخطب خطباء خوارزم ابوالمؤید احمد بن موفّق المکی در کتاب مناقب روایت کرده از حسن بصری، از عبدالله بن عباس، که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود:

إذا کان یوم القیامه یقعد علی بن أبی طالب علی الفردوس، وهو جبل قد علا علی الجنّه، وفوقه عرش ربّ العالمین، ومن سفحه تتفجّر أنهار الجنّه، وهو جالس علی کرسی من نور یجری بین یدیه التسنیم، لا یجوز أحد الصراط إلاّ ومعه براءه بولایته وولایه أهل بیته، یشرف علی الجنّه، فیدخل محبّیه الجنّه، ویدخل مبغضیه النار(۱).

یعنی: هرگاه قیامت قائم شود، والله تعالی پرسش اهل جنت و نار کند، در آن روز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می نشیند بر بالای فردوس، و آن کوهی است که مشرف است بر جنت، و بر بالای آن کوه است عرش پروردگار عالمیان، و از دامن آن کوه جاری می شود جوهای جنت، و در جنت آن جوها متفرّق می شوند .

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن روز در آن مکان بر بالای کرسی از نور قرار گرفته، و در پیش آن حضرت روان می شود تسنیم، و آن چشمه آبی است در بهشت که می آشامند از آن نزدیگان بارگاه عزّت، چنان چه تفصیل آن در

ص: ۲۲۵

و هیچ کس در محشر به سلامت از پل صراط که بر بالای دوزخ است نمی گذرد، مگر این که برات ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت آن حضرت در دست داشته باشد، و در آنجا حضرت امیر علیه السلام مطلع است بر جمیع اهل عرصات، و مشرف است بر جنّات، و می شناسد آن حضرت دوستان و دشمنان را، پس اهل سعادت که به دولت دوستی آن حضرت سرافرازند آنها را امیرالمؤمنین علیه السلام داخل می گرداند به جنّت، و آن بدبختان که به دشمنی آن حضرت گرفتارند آنها را می اندازد به آتش دوزخ.

سند دوم: قبولی اعمال با محبت علی علیه السلام

و هم در اربعین مذکور آورده است: الحدیث الثانی عشر: اخطب خطباء خوارزم در کتاب المناقب روایت کرده است از عبدالله بن عمر، که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: من أحبّ علیاً قبل الله عنه صلاته وصيامه واستجاب دعاؤه، ألا ومن أحبّ علیاً أعطاه الله بكلّ عرق فی بدنه مدینه فی الجنّه، ألا ومن أحبّ آل محمّد آمن من الحساب والمیزان والصراط، ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد فأنا کفيله بالجنّه مع الأنبياء، ألا ومن أبغض آل محمّد جاء يوم القیامه مکتوب بین عینیه آیس من رحمه الله (۱).

یعنی: هر صاحب سعادت که دوست دارد علی علیه السلام را، قبول می کند الله تعالی نماز او را و روزه اش را، و مستجاب می گرداند دعای او را، بدانید و آگاه باشید که هر که دوست دارد علی علیه السلام را، می بخشد الله تعالی او را به شماره هر رگ که

ص: ۲۲۶

در بدن او است شهری در بهشت، و آگاه باشید که هر که دوست دارد آل محمد را ایمن می گردد به برکت آن بزرگواران از حساب که مشکل ترین معاملات روز قیامت است، و ایمن می شود از میزان.

و در صفت میزان مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در شب معراج ترازویی دیدم آویخته، فراخی هر کفه از آن مانند فراخی مشرق تا مغرب، گفتم:

بار خدایا این ترازو به چه پر شود؟ خطاب آمد که: به عزت و جلال من که به حسنه ای که مقدار نیم خرما باشد پر شود اگر بنده به اخلاص آن را کرده باشد.

و در خبر است که داود علیه السلام از حق تعالی در خواست که میزان اعمال او را به او نمایند، چون به او نمودند غش کرد، و بعد از آن که با خود آمد گفت: الهی که تواند که کفه آن را از حسنات پر گرداند؟ خطاب آمد که: ای داود اگر از بنده خود راضی باشم آن کفه را به یک خرما پر سازم. تمام شد صفت میزان.

و ایمن می شود محب آل محمد صلی الله علیه و آله از پل صراط که بر روی جهنم است، و آگاه باشید که هر که بمیرد بر حب آل محمد و دوستی ایشان در دلش باشد در حالت مردن، پس من که پیغمبرم ضامنم از برای آن کس که او را به جنت برم به مقامی که با انبیاء یک جا باشد، آگاه باشید که هر تیره روزگاری که بمیرد و بغض و دشمنی آل محمد داشته باشد، می آید در روز قیامت به عرصات و میان هر دو چشم او نوشته است به قلم قدرت که نوید است آن بدبخت از رحمت الله تعالی بشامه دشمنی آل محمد علیهم السلام.

و سید ابو منصور بن إسحاق الحسینی در کتاب مناقب مسمی به بلال غله المطالب وشفاء عله المآرب، حدیثی در منع عداوت اهل بیت ایراد نموده به این عبارت: لأن یلقى الله العبد بكل ذنب ما خلا الشرك بالله تعالی أهون عند الله أو أحب إلى الله من أن یلقى الله بذره من بغض أهل بیتی.

و شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب مناقب الطاهرین ایراد نموده به این عبارت:

فصل فی آن محبّه امیرالمؤمنین علیه السلام وذرّیته واجبه، به چند دلیل، اوّل: قوله تعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) دوم: حدیث ائمه که محبّینا نظر رحمه. سوّم حدیث رسول صلی الله علیه و آله: احفظونی فی عترتی (۱). تمّ کلامه.

و ذرّیه شامل غیر غیر ائمه علیهم السلام هست، و فصل را که از جهت محبّت حضرت امیر علیه السلام و ذرّیه آن سرور مقزّر نموده به طریق عام مطلب معلوم است.

و در کتاب عیون الحکم والمواعظ وذخیره المتّعظ والواعظ وارد است:

عشرون خصله فی محبّ أهل البيت علیهم السلام، عشره منها فی الدنيا، وعشره منها فی الآخرة.

فأما التي فی الدنيا، فالزهد فی الدنيا، والحرص علی العلم، والورع فی الدین، والرغبة فی العباده، والتوبه قبل الممات، والنشاط فی قیام اللیل، والیأس ممّا فی أیدی الناس، والحفظ لأمر الله ونهیه، وبغض الدنيا، والسخاء.

وأما العشره التي فی الآخرة، فلا- ینتشر له دیوان، ولا- ینصب له میزان، ویعطى كتابه بيمينه، وتکتب له براءه من النار، ویبیض وجهه، ویکسى من حلل الجنّه، ویشفع فی مائه من أهل بيته، وینظر الله تعالى إليه بالرحمه، ویتوّج بتاج من تيجان الجنّه، ویدخلها بغير حساب، فطوبى لمحبی ولدی وعترتی وأهل بیتی.

و در باب قضاء حوائج اهل بیت ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان در کتاب منهاج الصلاح علامه که در اختصار مصباح شیخ ابوجعفر رحمهما الله تعالی نوشته، حدیثی روایت نموده که علی بن یقظین وزیر هارون الرشید داخل شد بر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، و علی بن یقظین آن سال حج نموده بود.

ص: ۲۲۸

پس به خدمت آن حضرت عرض کرد که: یا ابن رسول الله به من خدمتی رجوع نما.

آن حضرت فرمودند که: تو یک حاجت را از برای من ضامن شو تا من سه حاجت را برای تو ضامن شوم.

پس ابن یقظین به خدمت آن حضرت عرض کرد که: ای مولای من آن چه امر است؟

آن حضرت فرمودند که: ضامن می شوی از برای من که نایستد بر در این جبار احدی از شیعیان ما و اهل بیت ما مگر آن که قضای حاجت او نمائی، تا من ضامن شوم از برای تو که سایه نیندازد بر سر تو سقف زندانی، و نرسد بر جسد تو تندی شمشیر، و نرسد به تو آتش جهنم در روز قیامت (۱).

سند سوّم: فضائل حضرت علی علیه السلام

و ایضا در اربعین مذکور آورده است: الحدیث الحادی والعشرون، و در کتاب وسیله المتعبّدين، و کتاب المناقب اخطب خوارزم، روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، قال النبی صلی الله علیه و آله یوم فتح خیبر: یا علی لولا أن تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم، لقلت فیک مقالاً لا تمرّ علی ملاً من المسلمین إلا أخذوا من تراب رجلیک، وفضل طهورک، ویستشفون به.

ولکن حسبک أن تكون منی وأنا منک، وترثنی وأرثک، وأنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی، أنت تؤدی عنی دینی، وتقاتل علی سنتی، وأنت فی الآخرة أقرب الناس منی، وأنتک غداً علی الحوض خلیفتی، تذود عنه المنافقین.

ص: ۲۲۹

وَأنت أَوَّل من یرد علیّ الحوض، وأنت أَوَّل داخل الجَنَّة من اُمَّتی، وَأَنْ شیعَتک علی منابر من نور رواء مرویین، مبیضه وجوههم حولی، أشفع لهم، فیکونون غداً فی الجَنَّة جیرانی، وَأَنْ عدوّک غداً ظمأً مظمئین، مسوّدہ وجوههم، حربک حربی، وسلمک سلمی، وسرّک سرّی، وعلانیتک علانیتی، وسریره صدرک سریره صدری.

وَأنت باب علمی، وَأَنْ ولدک ولدی، ولحمک لحمی، ودمک دمی، وَأَنْ الحقّ معک والحقّ علی لسانک وفي قلبک و بین عینک، وَأَنْ الايمان مخالط لحمک ودمک كما خالط لحمی ودمی، فَإِنَّ اللّٰه عَزَّوَجَلَّ أمرنی أَنْ ابشّرك أنّک وعترتک فی الجَنَّة، وَأَنْ عدوّک فی النار، لا یرد علیّ مبغض لک، ولا یغیب عنه محبّ لک(۱).

یعنی: گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر: یا علی اگر نه این بود که می گفتند در حقّ تو طایفه ای چند از اّمّت من آنچه گفتند نصارا در حقّ عیسی پسر مریم، هر آینه می گفتم در شأن تو کلمات چند که هر که می شنید آنها را از مسلمانان نمی گذشتی بر ایشان مگر آن که بر می داشتند خاک زیر هر دو پای تو را، و آنچه باقی می ماند از آبی که به آن غسل و وضو می کردی به تبرّک می بردند، و به آن طلب شفا می کردند از همه دردها، و بالاخره منجر به توهم الوهیت تو می شدند.

و لیکن بس است تو را در ارتفاع مکان و علوّ شأن، این که تو از منی و من از توأم، و تو از من میراث بری و من از تو، و تو نسبت به من در منزلت هارونی نظر به موسی، آن قدر هست که بعد از من پیغمبری نیست، که اگر می بود تو را هم پیغمبری می بود، همچنان که از برای هارون بود مرتبه وزارت و شراکت در رسالت.

و تو ای علی ادا می کنی از من دین مرا، یا قرض و دین مرا، و جنگ می کنی

ص: ۲۳۰

با گمراهان بر سنت و طریقه و مذهب و ملت من، و تو ای علی در آخرت نزدیکترین مردمی به من، و تو فردای قیامت بر سر حوض کوثر خلیفه و جانشین منی، منع می کنی و باز می داری از حوض کوثر منافقان را که دل‌های ایشان با دشمنان ما بوده، و به زبان اظهار دوستی و پیروی ما می کردند.

و تو ای علی اوّل کسی هستی که بر من وارد می شود در حوض کوثر، و توئی اوّل کسی که داخل جنت می شود از امت من، و بتحقیق که شیعیان و پیروان تو ای علی در آخرت بالای منبرهای نور به عزّت و کرامت جای دارند، و سیراب خواهند ماند که تشنه نشوند، رویهای شیعیان تو از یمن محبت تو سفید و نورانی، و جای ایشان در جوار من است، و من شفاعت کننده ام از برای شیعیان تو، پس ایشان به سبب شفاعت من فردا در جنت همسایه من اند.

و به درستی که دشمنان تو و آنها که از پیروی تو قدم بیرون نهاده اند، در آخرت به غایت تشنه لب و سوخته جگر، و به دین تشنگی خواهند ماند، و روی ایشان از دشمنی تو سخت و تیره است.

ای علی جنگ کردن با تو جنگ کردن ما من است، و صلح و آشتی با تو صلح و آشتی با من است، و سرّ تو سرّ من است، و آشکار تو آشکار من است، و آنچه در سینه تو پنهان است در سینه من پنهان است، یعنی: دل تو و دل من یکی است.

و تو ای علی دری که از آنجا به شهرستان علم و حکمت من می توان رسید، و راه به سوی علم من توئی، و از غیر تو به جانب علم من راهی نیست.

و به درستی که فرزندان تو ای علی فرزندان من اند، و گوشت تو گوشت من است، و خون تو که زندگی به اوست خون من است، و به درستی که حق و راستی با توست، و حق جاری بر زبان توست، و حق قرار گرفته در دل توست، و حق در میان دو چشم توست، و ایمان به آنچه الله تعالی امر کرده است آمیخته است به گوشت و خون تو آن چنان که آمیخته است به گوشت و خون من.

و به درستی که الله تعالی امر کرده است مرا که بشارت و مژده دهم تو را که تو وعترت تو در جنت اند، و دشمنان تو در آتش دوزخ جا دارند، و نمی آید بر کنار حوض کوثر نزد من آن بدبخت که بغض تو دارد، و غایب نیست از کنار حوض کوثر آن صاحب سعادت که دوست دار توست.

بدان که دوست او دوست اولاد و ذریه او نیز باید باشد، موافق آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم، و حدیث حضرت امام رضا علیه السلام در مکالمه مأمون گذشت، که صدیق رجل باید صدیق اهل بیت او نیز باشد، تا صداقت و دوستی واقعی متحقق، و قدم او در ایمان ثابت شود.

به نحوی که در کتاب مناقب سید ابی منصور که مسمی به بلال غله المطالب و شفاء غله المآرب است، این حدیث نقل شده، که قال أمير المؤمنين علي عليه السلام:

قال النبي صلى الله عليه و آله: ما أحبنا أهل البيت فزلت به قدم إلا ثبتته الله قدم أخرى أبداً حتى ينجيه الله يوم القيامة (۱). بیت:

هر که او را هدایت ازلی است بر طریق نبی و راه ولی است

حبّ ایشان به هر کسی ندهند حبّ ایشان عطاء لم یزلی است

سند چهارم: حسنه حبّ اهل بیت علیهم السلام و سیئه بغض آنها

من العمده: وبالاسناد، وأخبرني أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد القائي، أخبرنا القاضي أبو الحسن محمد بن عثمان النصيبي ببغداد، أخبرنا أبو بكر محمد بن الحسين السبيعي بحلب، حدثنا الحسين بن إبراهيم الجصيبي، أخبرنا الحسين بن الحكم، أخبرنا إسماعيل بن أبان، عن فضيل بن الزبير، عن أبي

ص: ۲۳۲

داود(۱) السیعی، عن ابي عبدالله الجدلی، قال: دخلت علی علی بن ابي طالب علیه السلام، فقال:

یا ابا عبدالله ألا ائبئک بالحسنه التي من جاء بها أدخله الله الجنه، والسيئه التي من جاء بها أکبه الله في النار ولم يقبل منه عملاً؟ قلت: بلی، قال: الحسنه حینا، والسيئه بغضنا(۲).

یعنی: ابو عبدالله جدلی گفت: داخل شدم به خدمت حضرت امیر المؤمنین و امام المتّقین علی بن ابی طالب علیه السلام، پس فرمود: یا ابا عبدالله آیا خبر ندهم تو را به حسنه که هر گاه بعمل آورد کسی آن را، داخل گرداند او را خدای تعالی در بهشت، و سیئه که هر گاه بعمل آورد کسی آن را، سرنگون در آورد خدای تعالی او را در آتش جهنّم، و قبول نکند از او عملی را؟ گفتم: بلی خبر ده مرا، فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام: آن حسنه ای که گفتم محبت ما اهل بیت است، و آن سیئه مذکوره عداوت ما اهل بیت است.

سند پنجم: سؤال در روز قیامت از چهار چیز

من العمده: من مناقب الفقيه ابن المغازلی، أخبرنا الشيخ الإمام المقرئ أبو بكر عبدالله بن منصور بن عمران الباقلانی فی شهر رمضان سنه تسع وسبعین وخمسائه، قال: حدّثنی به العدل العالم المعمر أبو عبدالله محمد بن علی بن محمد، عن والده الفقيه الشافعی ابي الحسن علی بن محمد الطیب الخطیب الجلابی المعروف بالمغازلی الواسطی المصنّف، قال: أخبرنا أبو نصر أحمد بن موسى الطخّان إجازة، عن القاضي ابي الفرج أحمد بن علی بن جعفر بن محمد المعلی الحنوطی الحافظ، قال: حدّثنا أبو الیث بن فرج، قال: حدّثنا الهیثم بن خلف،

ص: ۲۳۳

۱- (۱) در عمده: ابي اسحاق.

۲- (۲) عمده ابن بطریق حلّی ص ۷۵ ح ۹۱.

حدّثنی أحمد بن محمد بن یزید، حدّثنی جعفر بن الحسن الأشقر، حدّثنا هشیم (۱)، عن أبی هاشم یعنی الرمانی، عن مجاهد، عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا یزول قدما عبد یوم القیامه حتّی یسأل عن أربع: عن عمره فیما أفناه؟ وعن جسده فیما أبلاه؟ وعن ماله فیما أنفقّه ومن أين اکتسبه؟ وعن حبّنا أهل البیت (۲).

یعنی: گفت ابن عبّاس که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: به راه نمی آفتد دو قدم بنده روز قیامت تا آن که سؤال کرده شود از چهار چیز: از عمرش که در چه چیز فانی کرده است، و از جسّدش که در چه چیز کهنه نموده است، و از مالش که در چه چیز خرج کرده و از چه ممر تحصیل کرده است، و از محبّت اهل البیت.

و در امالی ابن بابویه این حدیث به این سند مسطور است: حدّثنا محمّد بن أحمد الأسدی البردعی، قال: حدّثنا رقیه بنت إسحاق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب، عن أیّها، عن آبائه علیهم السلام، و بدل «عن جسده فیما أبلاه» «عن شبابه فیما أبلاه» مسطور است (۳)، یعنی: جوانی را به چه چیز پیر نموده است.

سند ششم: ایمان مقرون با محبّت اهل بیت علیهم السلام است

من العمده: وبالإسناد، قال: وأخبرنا الحسن بن محمّد بن فتحویه، حدّثنا محمّد بن عبد الله بن برزه، حدّثنا عبد الله بن شریک البرّاز، حدّثنا سلیمان بن عبدالرحمن ابن بنت شرحبیل، حدّثنا هارون بن معاویه الفزّاری، حدّثنی یحیی بن

ص: ۲۳۴

۱- (۱) در عمده: هشیم.

۲- (۲) عمده ابن بطریق ص ۵۷-۵۸ ح ۵۸.

۳- (۳) امالی شیخ صدوق ص ۹۳ ح ۷۰.

كثير الأسدي، عن صالح بن حيّان الفزاري، عن عبد الله بن شدّاد بن الهاد، عن العباس بن عبدالمطلب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما بال قريش يلقى بعضها بعضاً بوجه تكاد أن تساءل من الودّ ويلقوننا بوجه قاطبه؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله أو يفعلون ذلك؟ قال: نعم والذي بعثك بالحقّ، فقال: أما والذي بعثني بالحقّ لا يؤمنون حتّى يحبّوهم لي (١).

يعنى: عباس بن عبدالمطلب عرض كرد به خدمت حضرت رسول صلى الله عليه وآله كه: آیا چیست حال قريش كه ملاقات مي كنند بعضی از ایشان بعضی را به روهای گشاده، كه نزديك است كه سؤال و خواهش كنند از محبت و دوستی، اگر تسائل از سؤال باشد، و اقرب آن است كه تسایل از سیلان باشد، يعنى: چون با يك ديگر ملاقات كنند نزديك است كه روان و آب شود و جوه ایشان از محبت، و ملاقات مي كنند با ما با روهای درهم كشيده از روى عداوت و غضب.

پس فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله كه: آیا همچنين مي كنند؟ گفت عباس: بلى همچنين مي كنند قسم به خداوندی كه تو را برانگيخته است به خلقان به صدق و راستی، پس فرمود حضرت رسول صلى الله عليه وآله: آگاه باش قسم به خدائی كه مرا برانگيخته است به حق كه ايمان نياورده خواهند بود ایشان تا آن كه دوست دارند بنی هاشم را از جهت من.

این حدیث نسبت به جمیع بنی هاشم شرف صدور ظاهراً یافته.

و در خصوص اولاد حضرت خیر الوصیین و یعسوب المتّقین امیرالمؤمنین علیه السلام وعموم اهل بیت در کتاب اشرف المناقب للسید ابراهیم الموسوی واقع است كه: إنّه قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما بال قوم إذا ذكر آل إبراهيم استبشروا، وإذا ذكر آل عمران اشمازت قلوبهم، فوالذي بعثني بالحقّ لو أنّ الرجل منكم لقي الله بعد سبعين نبياً ما نفعه ذلك حتّى

ص: ۲۳۵

یلقاه بولایتی وولایه اهل بیتی.

مبنای این کلام بر آن است که مراد از آل عمران آل علی عمرانی باشد، چنان چه نزد عوام مشهور است، و نزد خواص مشهور این است که اسم ابوطالب عبدمناف بوده، و بعضی گفته اند که: اسم شریفش عین کنیت است، و عمران نیز در بعض اخبار وارد شده، و احتمال که اشاره به اخوت و مرتبه هارونی با رسول الله صلی الله علیه و آله باشد.

و فی کتاب مقتل الحسین - صلوات الله علیه - للشیخ فخرالدین الطریحی النجفی رحمه الله تعالی، حدیث طویل ما موضع الحاجة منه هذا: یا علی والذی بعثنی بالحق لا یدخل الجنه أحداً إلا من أخذ منک بنسب أو سبب (۱).

و از این حدیث شریف مستفاد می شود که دخول در بهشت منحصر است بتحقیق نسبت نسبی یا سببی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یا نسب و سبب مطلقاً که ناشی از آن سرور علیه السلام باشد.

وروی الشیخ صدرالدین ابن المؤید فی الباب التاسع والخمسين من کتاب فرائد السمطين، بإسناده المذكور فيه إلى عبد الله بن عمر، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إني سألت ربي عزوجل أن لا أتزوج إلى أحد من امتي، ولا يتزوج إلى أحد من امتي، إلا كان معي في الجنه، فأعطاني ذلك (۲).

و بإسناده فيه أيضاً إلى معاذ بن جبل، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: شرط من ربي شروط أن لا اصاهر إلى أحد، ولا يصاهر إلى أحد إلا كانوا رفقاء في الجنه، فاحفظوني في أصهارى وأصحابي، فمن حفظني فيهم كان عليه من الله حافظ،

ص: ۲۳۶

۱- (۱) بحار الأنوار ۴۵: ۴۰۲.

۲- (۲) فرائد السمطين ۲: ۲۸۵ ح ۵۴۶.

ومن لم يحفظني فيهم تخلى الله عزوجل عنه، ومن تخلى الله منه هلك (۱).

سند هفتم: مقرون بودن ایمان با ولایت اهل بیت علیهم السلام

من الذخائر: عن ابن عباس رضی الله عنه: إنَّ العباس قال لرسول الله صلى الله عليه وآله: إنا لنخرج فنرى قريشاً تتحدّث، فإذا رأونا سكتوا، فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله ودرّ عرق الغضب بين عينيه، ثم قال: واللّٰه لا يدخل قلب امرئٍ إيمان حتّى يحبّكم لله ولقرايتي (۲).

یعنی: عرض کرد عباس به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: ما بیرون می رویم، پس می بینیم قریش را که سخن می گویند با یکدیگر، و چون ما را می بینند ساکت می شوند، پس در خشم و غضب شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله، و برآمد رگ غضب در میان دو چشم آن حضرت، بعد از آن فرمود: قسم به خدا که داخل نمی شود در دل مردی ایمان تا آن که دوست دارد شما بنی هاشم را از جهت خدا و از جهت قرابت من.

و ابن حجر در صواعق از ابن عباس نقل نموده است که گفت: کنا نلقى قريشاً وهم يتحدّثون فيقطعون حديثهم، فذكرنا ذلك لرسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: ما بال أقوام يتحدّثون، فأرا رأوا الرجال من أهل بيتي قطعوا حديثهم، واللّٰه لا يدخل قلب رجل الإيمان حتّى يحبّكم بحبي، أترجون أن تدخلوا الجنّة بشفاعتي، ولا يرجوها بنو عبدالمطلب (۳).

یعنی: ابن عباس گفت که: ملاقات می کردیم قریش را، و ایشان با یکدیگر در

ص: ۲۳۷

۱- (۱) فرائد السمطين ۲: ۲۸۵-۲۸۶ ح ۵۴۷.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۹.

۳- (۳) صواعقه محرقه ص ۱۸۵.

سخن بودند، و چون ما را می دیدند قطع سخن می کردند، پس عرض کردیم این را به رسول الله صلی الله علیه و آله.

پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله: چه به خاطر جمعی می رسد که با یکدیگر در مکالمه اند، و چون ببینند مردانی را از اهل بیت قطع می کنند کلام خود را، به خدا قسم که داخل نمی شود در دل مردی ایمان تا آن که دوست دارد شما را به سبب دوستی من با شما، یا به سبب دوستی که با من دارند، آیا امیدوارید شما که داخل بهشت شوید به شفاعت من، و امید ندارند بنو عبدالمطلب این را، چنین نیست بلکه ایشان بیشتر به شفاعت من داخل بهشت می شوند.

و صاحب کتاب احقاق الحق رحمه الله که از جمله مشاهیر علمای شیعه است نقل نموده که: وفي کتاب الصواعق المحرقة لابن الحجر: صحَّ أنَّ العباس شكى إلى رسول الله صلى الله عليه وآله ما يلقون من قریش من تعيسهم وجوههم وقطعهم حديثهم عند لقائهم، فغضب صلى الله عليه وآله غضباً شديداً حتَّى احمرَّ وجهه ودرَّ عرق بين عينيه. إلى آخر الحديث المنقول من الذخائر (۱).

و ترجمه این حدیث از حدیث سابق معلوم است، و لفظ «درّ عرق» که در حدیث تصریح به آن شده در بعضی روایات نسبت به مطلق بنی هاشم این عرق منسوب شده، چنان چه در افواه عرق هاشمی مشهور، و در وجوه ایشان اظهر من الشمس است.

و مؤید این کلام آن که در خبر طوق قطب حدید از رحی، که حضرت امیرالمؤمنین وصی شفیع روز جزا صلوات الله علیهما در عنق خالد بن ولید لعنه الله مفتول نموده اند، در کتب مناقب به این عنوان واقع است: فاشمأز و بربر و ازدحم الکلام فی حلقه و صدره کقعقه الرعد، و زمجره الأسد، و درّ العرق الهاشمی بین

ص: ۲۳۸

عینه، وقال: یابن اللخنا. تا آخر حدیث طویلی کہ عبداللہ بن عباس و جابر بن عبداللہ انصاری نقل نموده اند.

وقال ابن الأثیر فی نہایتہ: فی صفتہ صلی اللہ علیہ و آلہ فی ذکر حاجبہ «بینہما عرق یدرہ الغضب» أی: یمتلئ دماً إذا غضب كما یمتلاً الضرع لبناً إذا درّ(۱).

سند ہشتم: محبت قریش محبت خداست

من الذخائر: عن سهل بن سعد الساعدي، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أحبوا قریشاً، فإن من أحبهم أحب الله(۲).

یعنی: حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: دوست دارید قریش را، بہ درستی کہ کسی کہ دوست دارد قریش را دوست می دارد او را خدای تعالی.

سند نهم: شفاعت برای محبین اہل بیت علیہم السلام

من کتاب عیون اخبار الرضا علیہ السلام فی موضعین بسندین، ومن کتاب الأمالی للشیخ الطوسی علیہ السلام، ومن کتاب کفایہ الأثر، ومن کتاب الذخائر: وعن علی علیہ السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أربعه أنا لهم شفيع يوم القيامة: المكرم لذريتي من بعدى، والقاضي لهم حوائجهم، والساعي لهم في أمورهم عند اضطرارهم إليه، والمحِبُّ لهم بقلبه ولسانه(۳).

ص: ۲۳۹

۱- (۱) نہایتہ ابن اثیر ۲: ۱۱۲.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۱۲.

۳- (۳) عیون اخبار الرضا علیہ السلام ۱: ۲۵۴ ح ۲ و ج ۲: ۲۵ ح ۴، و امالی شیخ طوسی ص ۳۶۶ ح ۷۷۹.

یعنی: حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند که: شفیع روز جزا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمودند که: چهار نفرند که من شفاعت ایشان می کنم در روز قیامت: اول اکرام و تعظیم کننده ذریه من، دوم بر آورنده حوائج ذریه من، سوم سعی کننده در امور ایشان در وقت اضطرار ایشان به آن امور، چهارم دوست دارنده ذریه من به دل و زبان.

و در کتاب بحار الأنوار در باب مدح الذریه الطیبه و ثواب صلتهم این حدیث وارد است (۱).

و در کتاب حج دروس مذکور است افضلیت صرف مال میت در فاطمین هر گاه میت مخیر میان صرف در ایشان و حج مندوب نموده باشد، به این عبارت: و صرف مال الموصی به فی الحج الواجب متعین، ولو خیر الموصی بینة و بین الصرف فی الفاطمین، صرف فی الحج، ولو کان الحج ندباً و خیر، فمفهوم الروایه افضلیه الصرف فیهم.

سند دهم: محبت اهل بیت محبت رسول الله صلی الله علیه و آله است

من الذخائر: ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أحبوا الله لما يغذوكم به من نعمه، وأحبوني لحب الله، وأحبوا أهل بيتي لحبي (۲).

یعنی: حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که: دوست دارید خدا را از جهت آنچه غذا و روزی می دهد شما را به آن از نعمتهای خود، و دوست دارید مرا از

ص: ۲۴۰

۱- (۱) بحار الأنوار ۹۶: ۲۲۰ ح ۱۰.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۱۸.

جهت محبت خدا، و دوست دارید اهل بیت مرا از جهت محبت من.

و شیخ جلیل ابن بابویه - رحمه الله علیه - این حدیث را به این سند در کتاب علل الشرایع آورده: حدّثنا أبو سعید محمد بن الفضیل (۱) بن محمد بن إسحاق المذکر النیسابوری، قال: حدّثنا أحمد بن العیاس بن حمزه، قال: حدّثنا أحمد بن یحیی الصوفی الکوفی، قال: حدّثنا یحیی بن معین، قال: حدّثنا هشام بن یوسف، عن سلیمان بن عبداللّه النوفلی (۲)، عن محمد بن علی بن عبداللّه بن عباس، عن أبیه، عن جدّه، قال: قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله: أحبّوا اللّٰه لما یغذوکم به من نعمه، وأحبّونی لحبّ اللّٰه، وأحبّوا أهل بیتی لحبّی (۳).

و نیز به روایت دیگر در کتاب مسطور، یاسناد خود از سلیمان بن عبداللّه هاشمی نقل نموده که گفت: سمعت محمد بن علی علیهما السلام یقول: قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله للناس وهم مجتمعون عنده: أحبّوا اللّٰه لما یغذوکم به من نعمه، وأحبّونی لله عزّوجلّ، وأحبّوا قرابتی لی (۴).

سند یازدهم: ورود اهل بیت بر حوض کوثر

من الذخائر: وعن علی علیه السلام قال: قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله: یرد الحوض أهل بیتی ومن أحبّهم من امتی کھاتین السبّابین (۵).

از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مروی است که حضرت خیر المرسلین علیه السلام فرمود: وارد حوض کوثر می شوند اهل بیت من و کسانی که

ص: ۲۴۱

۱- (۱) در علل: الفضل.

۲- (۲) در علل: عبداللّه بن سلیمان النوفلی.

۳- (۳) علل الشرایع ص ۱۳۹ ح ۱.

۴- (۴) علل الشرائع ص ۶۰۰ ح ۵۲.

۵- (۵) ذخائر العقبی طبری ص ۱۸.

دوست داشته اند ایشان را از امت من مثل این دو انگشت سبّابه من.

و انگشت سبّابه انگشت شهادت است، و آن را مسبّحه نیز گویند، و دور نیست که منظور از تشبیه اشاره به آن باشد که در ورود بر حوض اهل بیت من و محبّان موافقت می کنند به هم مانند دو سبّابه.

ومن جامع الأخبار: وقال صلى الله عليه وآله: عليكم بحبّ أولادى يدخلكم الجنة لا محاله، وإياكم وبغض أولادى يدخلكم النار(۱).

سند دوازدهم: حبّ و بغض اهل بیت علامت ایمان و نفاق است

من الذخائر: وعن جابر بن عبد الله رضى الله عنهما، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لا يحبنا أهل البيت إلا مؤمن تقي، ولا يبغضنا إلا منافق شقي(۲).

یعنی: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: دوست نمی دارد ما اهل بیت را مگر مؤمن پرهیزگار، و دشمن نمی باشد ما را مگر منافق بدبخت بی سعادت.

وفى جامع الأخبار: وقال صلى الله عليه وآله: من لا يحبّ أولادى فهو ملعون.

وقال صلى الله عليه وآله: من احتقر أولادى أذهب الله عنه السمع والبصر(۳).

سند سیزدهم: دوست داشتن اهل بیت از راه دور

من جامع الأخبار: روى عن الصادق عليه السلام أنه قال: لا تخالطنّ أحداً من العلويين، فإنّك إن خالطتهم مقتّ الجميع، ولكن أحبّهم بقلبك، وليكن من محبّتك

ص: ۲۴۲

۱- (۱) در جامع الأخبار سبزواری وجود ندارد.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۱۸.

۳- (۳) در جامع الأخبار سبزواری وجود ندارد.

یعنی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مخالطت مکن تو کسی را از فرزندان علی علیه السلام، به درستی که تو اگر همنشینی کنی با ایشان دشمن می گردی همه را، ولیکن دوست دار ایشان را به دل خود، و باید که باشد دوستی تو از دور.

و وجه عدم مخالطت با ایشان ممکن است از این جهت باشد که: هرگاه از آن طایفه امر خلاف شرع به بینند، همه را بدان قیاس نمایند، یا آن که طمع اکثر مردم چنان است که با کسی که مخالطت بسیار کنند ترک آداب و رعایت می نمایند، و این ترک آداب نمودن باعث آن می شود که ایشان را به خشم آرد، و خود نیز عداوت ایشان را در دل گیرد، و عداوت ایشان موجب نقصان اخروی است.

چنان چه منع واقع شده که مکث بسیار در اماکن مشرفه مکنید که مبادا بسیار ماندن در آن اماکن باعث بی قدری و بی حرمتی آن مکان شود در نظر شما، و قساوت قلب بهم رسانید.

سند چهاردهم: ترجیح محبت اهل بیت بر محبت خویشان خود

من کتاب علل الشرائع: حدّثنا عبدالله بن محمّد بن عبدالوہاب القرشی، قال:

حدّثنا أبو بشیر(۲) منصور بن عبدالله بن ابراهیم الاصفهانی، قال: حدّثنا علی بن عبدالله، قال: حدّثنا عثمان خرداذ، قال: حدّثنا محمّد بن عمران، قال: حدّثنا سعید بن عمرو، عن ابن ابي لیلی، عن الحکم بن ابي لیلی، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا يؤمن عبد حتّی اكون أحبّ إليه من نفسه، وتكون عترتی أحبّ(۳) إليه

ص: ۲۴۳

۱- (۱) جامع الأخبار ص ۳۹۳-۳۹۴ ح ۱۰۹۹.

۲- (۲) در علل: ابونصر.

۳- (۳) در علل: أعزّ.

من عترته، ویکون اهلی أحبّ إلیه من أهله، وتكون ذاتی أحبّ إلیه من ذاته(۱).

راوی گفت که: فرمود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله: ایمان نیاورده است بنده ای به خدا تا آن که بوده باشم من دوست تر نزد آن بنده از خودش، و مؤمن نیست بنده خدائی تا آن که نباشد عترت من نزد او دوست تر از عترت و اولاد او، و مؤمن نیست کسی تا نباشد اهل من نزد او دوست تر از اهل او، و همچنین مؤمن نیست تا این که نباشد ذات من نزد او دوست تر از ذات خودش.

و چون نفس قبل از این مذکور شد، دور نیست که مراد از ذات بدن باشد، یا مراد از نفس مقدوره در «أکون» به قرینه مشاکله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، چنان چه در آیه مباهله مذکور شد.

و در بعضی احادیث وارد است که از انصار بیعت گرفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حسب الأمر حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله که منع نمایند از رسول صلی الله علیه و آله و ذریه آن سرور آنچه منع می نمایند از آن نفسهای خود را و ذریات خود را.

چنان چه شیخ طبرسی در اعلام الوری باعلام الهدی، از علی بن ابراهیم بن هاشم روایت طولانی نقل نموده که مناسب این مقام این عبارت است: فَلَمَّا اجتمعوا قال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله: تمنعون لي جاني حتى أتلو عليكم كتاب ربي، وثوابكم على الله الجنة، فقال أسعد بن زرارة، والبراء بن معرور، وعبدالله بن حزام: نعم يا رسول الله، فاشترط لنفسك ولربك، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: تمنعوني مما تمنعون أنفسكم، وتمنعون أهلي مما تمنعون أهليكم وأولادكم، قالوا: فما لنا على ذلك؟ قال: الجنة تملكون بها العرب، وتدين لكم العجم، وتكونون ملوكاً، فقالوا:

قد رضينا(۲).

ص: ۲۴۴

۱- (۱) علل الشرايع ص ۱۴۰ ح ۳.

۲- (۲) اعلام الوری طبرسی ص ۶۹-۷۰.

واین حدیث مطابق حدیث قبل است، و مضمونشان با هم موافق است، و در ما قبل و ما بعد آن تأکیدات هست در این مطلب که نوشته نشده.

و ایضاً ابوالفرج اصفهانی در کتب خود باسانید متکثره، ایراد نموده إلى حسین بن زید، قال: إني لواقف بين القبر والمنبر إذ رأيت بنى حسن يخرج بهم من دار مروان مع أبي الأزهر يراد بهم الربذه، فأرسل إلى جعفر بن محمد عليهما السلام، فقال:

ما وراك؟ قلت: رأيت بنى حسن يخرج بهم فى محامل، فقال: اجلس، فجلست، قال: فدعا غلاماً له، ثم دعا ربّه كثيراً، ثم قال لغلامه: اذهب فإذا حملوا فأت فاخبرنى، قال: فأتاه الرسول، فقال: قد أقبل بهم.

فقام جعفر عليه السلام فوقف وراء ستر شعر أبيض من ورائه، فطلع بعبدالله بن حسن، وإبراهيم بن حسن، وجميع أهلهم، كل واحد منهم معادله مسود، فلما نظر إليهم جعفر بن محمد عليهما السلام هملت عيناه حتى جرت دموعه على لحيته، ثم أقبل على فقال: يا عبدالله والله لا يحفظ لله حرمة بعد هذا، والله ما وقت الأنصار ولا أبناء الأنصار لرسول الله صلى الله عليه وآله بما أعطوه من البيعه على عقبه.

ثم قال جعفر عليه السلام: حدّثنى أبى، عن أبيه، عن جدّه، عن على بن أبى طالب عليه السلام، أنّ النبى صلى الله عليه وآله قال له: خذ عليهم البيعه بالعقبه، فقال: كيف آخذ عليهم؟ قال: خذ عليهم يبايعون الله ورسوله.

قال ابن الجعد فى حديثه: على أن يطاع الله فلا يعصى.

وقال الآخرون: على أن يمنعوا رسول الله صلى الله عليه وآله وذريته ممّا يمنعون منه أنفسهم وذرائعهم، قال: فوالله ما وفوا له حتى خرج من بين أظهرهم، ثم لا أحد يمنع يد لامس، اللهم فاشدد وطأتك على الأنصار(1).

و ابن اثير در كتاب كامل التاريخ گريستن آن حضرت عليه السلام را به اين سبب نقل

ص: ۲۴۵

۱- (۱) بحار الأنوار ۴۷: ۳۰۴-۳۰۵ از ابوالفرج اصفهانی.

و مقوی این معنا، محمّد بن یعقوب الکلینی - قدس الله نفس القدوسی - در باب ما یفصل بین دعوی المحقّ والمبطل فی أمر الإمامه از کتاب کافی، بعد از ذکر خبر تعزیه ابن بنت خدیجه بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در طی ذکر خروج محمّد بن عبدالله، حدیثی ایراد نموده که، قال عبدالله بن ابراهیم الجعفری: فحدّثتنا خدیجه بنت عمر بن علی، أنّهم لما أوقفوا عند باب المسجد - الباب الذی یقال له: باب جبرئیل - أطلع علیهم أبو عبدالله علیه السلام وعامه ردائه مطروح بالأرض.

ثمّ أطلع من باب المسجد، فقال: لعنکم الله یا معاشر الأنصار ثلاثاً، ما علی هذا عاهدتم رسول الله صلی الله علیه و آله ولا بايعتموه، أما والله إن كنت حریصاً ولکنّی غلبت، وليس للقضاء مدفع، ثمّ قال: وأخذ إحدى نعلیه، فأدخلها رجله والأخری فی یده، وعامه ردائه یجرّه فی الأرض، ثمّ دخل بیته فحمّ عشرين ليله، لم یزل یبکی فیها اللیل والنهار حتّی خفنا علیه. فهذا حدیث خدیجه (۱).

حاصل معنی این حدیث که: در کتاب کافی واقع است آن است که: چون محمّد بن عبدالله بن الحسن الملقّب بالنفس الزکیه به ادّعاء امامت خروج نموده بود با جمعی از اقارب و اصحاب خود در زمان ابوجعفر دوانقی، و جماعتی از اقوام و اقارب او مقید به حدید در در مسجد مشهور به باب جبرئیل نگاه داشته بودند که مردم شماتت ایشان نمایند.

پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد، و ملاحظه احوال ایشان نمود، در حالی که اکثر رداء آن حضرت به زمین افتاده بود، از اضطراب این حالت که جمعی از ذریه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مقید و به این بلیه مبتلا گشته اند، بعد از دیدن این معنا از در مسجد متأثر و مغموم گشته، خطاب به انصار نموده فرمودند

ص: ۲۴۶

سه مرتبه: لعنکم الله یا معشر الأنصار. لعنت خدای تعالی بر شما باد ای قبیله انصار، بر این نحو عهد با رسول صلی الله علیه و آله نکرده بودید که با ذریه او این نحو سلوک شود، بیعت شما با آن سرور دنیا و دین این طریق نبود، بدانید به خدا قسم البتّه راغب بودم به ترک این خروج، و حریص بودم بر نصیحت نفس زکیه در عدم این اراده، ولیکن اثر نکرد نصیحت من، و نیست مر قضا را گریزی.

بعد از آن بر خواست آن حضرت، و برداشت یک نعل خود را و داخل نمود در آن پای مبارک، و نعل دیگر را در دست گرفت، و اکثر رداء خود را آن حضرت می کشیدند در زمین، بعد از آن حضرت داخل خانه خود شدند، و بیست شب تب نمودند، و همیشه گریه می کردند در این مدت شب و روز.

و راوی حدیث نقل نموده که به مرتبه ای شدید شد آزار آن حضرت از وقوع این امر که ما خوف هلاک آن حضرت کردیم. این است حدیث خدیجه.

وقال الشهيد الثاني في خاتمه رسالته مسکن الفؤاد عند فقد الأحبه والأولاد ما يود المرام لأهل السداد، بهذا العبارة: نختم الرساله بكتاب شريف، كتبه سيدنا ومولانا أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام لجماعه من بنى عمه، حين أصابتهم شدة من بعض الأعداء على وجه التعزیه.

رَوَيْنَاهُ بِإِسْنَادِنَا إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ، عَنِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، وَالْحُسَيْنِ بْنِ عبيدِ اللَّهِ الْغَضَائِرِيِّ، عَنِ الصَّدُوقِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بابويه، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ الثَّقَفِ الْجَلِيلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: إِنَّ أبا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَتَبَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ حِينَ حَمَلَ هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، يُعْزِيهِ عَمَّا صَارَ إِلَيْهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِلَى الْخَلْفِ الصَّالِحِ، وَالذَّرِّيَةِ الطَّيِّبَةِ مِنْ وُلْدِ أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ، أَمَا بَعْدُ: فَإِنْ كُنْتَ قَدْ تَفَرَّدْتَ أَنْتَ وَأَهْلُ بَيْتِكَ مِمَّنْ حَمَلَ مَعَكَ بِمَا

أَصَابَكُمْ، فَمَا انْفَرَدَتْ بِالْحُزْنِ وَالْغَيْظِ وَالْكَثَابَةِ وَأَلِيمٍ وَجَعِ الْقَلْبِ دُونِي، وَلَقَدْ نَأَلْنِي مِنْ ذَلِكَ مِنَ الْجَزَعِ وَالْقَلْقِ وَحَرِّ الْمُصَةِ بِهِ مِثْلُ مَا نَأَلَّكَ، وَلَكِنْ رَجَعْتُ إِلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَعَزَّى بِهِ الْمُتَّقِينَ مِنَ الصَّبْرِ، وَحُسْنِ الْعَزَاءِ، حِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا) ١ .

وَحِينَ يَقُولُ: (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنُّ كَصَاحِبِ الْهُوتِ) ٢ .

وَحِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ مَثَلِ بَحْمَرَةَ: (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَا تَكُنُوا مِثْلَ الَّذِينَ هَرَجُوا مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْتِيهِمُ اللَّهُ بِذِكْرِهِ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ وَلَا يُجِزِيهِمْ عَنْ ذُنُوبِهِمْ أَلَّا يَذُوقُوا) ٣ فَصَبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ يُعَاقِبْ.

وَحِينَ يَقُولُ: (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى) ٤ .

وَحِينَ يَقُولُ: (الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ) ٥ .

وَحِينَ يَقُولُ: (إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) ٦ .

وَحِينَ يَقُولُ عَنْ لُقْمَانَ لَابْنِهِ: (وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) ٧ .

وَحِينَ يَقُولُ عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) ٨ .

وَحِينَ يَقُولُ: (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) ١ .

وَحِينَ يَقُولُ: (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ) ٢ .

وَحِينَ يَقُولُ: (وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ) ٣ .

وَحِينَ يَقُولُ: (وَ اصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) ٤ وَأَمثال ذلك من القرآن كثير.

وَأَعْلَمُ أَيْ عَمَّ وَابْنَ عَمِّ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُبَالِ بِضُرِّ الدُّنْيَا لِوَلِيِّهِ سَاعَةً قَطُّ، وَلَا شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الضَّرِّ وَالْجُهْدِ وَاللَّوَاءِ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُبَالِ بِنَعِيمِ الدُّنْيَا لِعِدْوِهِ سَاعَةً وَاحِدَةً قَطُّ، وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا كَانَ أَعْدَاؤُهُ يَقْتُلُونَ أَوْلِيَاءَهُ وَيُخَيِّفُونَهُمْ وَيَمْنَعُونَهُمْ، وَأَعْدَاؤُهُ آمِنُونَ مُطْمَئِنُونَ عَالُونَ ظَاهِرُونَ.

وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمَا قُتِلَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ بَنُ زَكَرِيَّا ظُلْمًا وَعُدْوَانًا فِي بَعْضِ مِنَ الْبَغَايَا.

وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمَا قُتِلَ حَيْدَرُكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ ظُلْمًا، وَعَمَّكَ الْحَسَيْنُ ابْنُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اضْطِهَادًا وَعُدْوَانًا.

وَلَوْلَا ذَلِك لَمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: (وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ) ١ .

ولولا ذلك لما قال في كتابه: (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ * نَسَارِعَ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ) ٢ .

وَلَوْلَا ذَلِك لَمَّا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: لَوْلَا أَنْ يَحْزَنَ الْمُؤْمِنُ لَجَعَلْتُ لِلْكَافِرِ عَصَابَةً مِنْ حَدِيدٍ، فَلَا يَتَصَدَّعُ رَأْسُهُ أَبَدًا.

وَلَوْلَا ذَلِك لَمَّا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا أَوْ أَحَبَّ عَبْدًا صَبَّ عَلَيْهِ الْبَلَاءُ صَبًّا، فَلَا يَخْرُجُ مِنْ غَمٍّ.

وَلَوْلَا ذَلِك لَمَّا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: مَا مِنْ جُرْعَتَيْنِ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُجْرِعَهُمَا عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ فِي الدُّنْيَا مِنْ جُرْعَةٍ عَظِيمَةٍ كَطَمِّ عَلَيْهَا، وَجُرْعَةٍ حَزَنٍ عِنْدَ مُصِيبِهِ صَبَرَ عَلَيْهَا بِحُسْنِ عَزَاءٍ وَاحْتِسَابٍ.

وَلَوْلَا ذَلِك لَمَّا كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدْعُونَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُمْ بِطُولِ الْعُمُرِ، وَصِيحَّةِ الْبَيْدِ، وَكَثْرَةِ الْمَالِ وَالْوَالِدِ.

وَلَوْلَا ذَلِك مَا بَلَّغْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ إِذَا خَصَّ رَجُلًا بِالترَّحُّمِ عَلَيْهِ وَالِاسْتِغْفَارِ اسْتَشْهَدَ.

فَعَلَيْكُمْ يَا عَمَّ وَابْنَ عَمَّ وَبَنِي عُمُومَتِي وَإِخْوَانِي بِالصَّبْرِ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمِ، وَالتَّقْوِيضِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالرِّضَا وَالصَّبْرِ عَلَى قَضَائِهِ، وَالتَّمَسُّكِ بِطَاعَتِهِ، وَالتَّزْوُلِ عِنْدَ أَمْرِهِ، أَفْرَغَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ الصَّبْرَ، وَخَتَمَ لَنَا وَلَكُمْ السَّعَادَةَ، وَأَنْقَذَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ، إِنَّهُ سَيَجِيعُ قَرِيبٌ، وَصَيَلَّى اللَّهُ عَلَى صَيْفُوتِهِ مِنْ خَلْفِهِ، مُحَمَّدِ النَّبِيِّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَيَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ وَبَرَكَاتُهُ وَرَحْمَاتُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

هذا آخر التعزیه بلفظها نقلتها من كتاب التتییات والمهییات، وعلیها نختم الرساله حامدین لله تعالی علی نواله، مصللین علی صاحب الرساله وعلی آله أهل العصمه و العداله (۱).

پس از احادیث مرقومه فوق مستفاد می شود که ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله را باید به نحوی رعایت نمود که آنچه به خود و ذریه خود روا دار نباشند به ایشان روا دار نباشند.

و ایضاً معلوم می گردد که این رعایت مخصوص به ائمه معصومین علیهم السلام نیست، به جهت آن که جماعت مذکوره از جمله ائمه علیهم السلام نبودند که در باب ایشان این نحو روایات وارد شده باشد.

پس در این صورت جابر کسر قلوب ذریه و وجه بیرونیهای بی صورت که با ایشان مواجهه رو داده نسبت به انصار زمان سابق و انصار آن حضرت در این زمان به زعم فاسد خود آیا چه خواهد بود، و در روز قیامت نزد جبار سماوات و ارض علی رؤوس الاشهاد، و به محضر اولی الأیدی والابصار مطمح نظر این مردم دور، و در جواب و توجیه چه باشد.

و در وقت سؤال چه خواهند گفت، که ضم می نمایند با رفع مردمی و نظر لطف و محبت عوض اجر نبوت زجر را و به صد جرّ ثقیل نصب عداوتها نسبت به اهل این نسب عالی بی سببی مجوز می دانند، و رزیه و مصیبتی که به ادون منسوبین و اهل بیت خود تصور نمی توانند نمود، تصدیق لزوم و حکم تحقیقش به ذریه و اهل بیت اشرف المرسلین می کنند.

و مع هذا خود را از کلیل اهل ایمان می دانند، و لاف محبت ائمه اطهار اظهار می نمایند، و از این معنا غافل اند که باطن احوال و نیات ایشان بر ائمه

ص: ۲۵۱

معصومین علیهم السلام ظاهر است، و پیش از ظهور بغض و عداوت از اخبار اکثر مبغضین اخبار نموده اند به طریق معجزه.

قال ابن ابی الحدید: من عجیب ما وقفت علیه من أخبار أمير المؤمنين عليه السلام عن الغيوب، قوله في الخطبة التي يذكر فيها الملاحم، وهو يشير إلى القرامطة: يتحلون لنا الحب والهوى، ويضمرون لنا البغض والقلی، وآیه ذلك قتلهم وراثنا، وهجرهم أجداثنا.

وصح ما أخبر به عليه السلام؛ لأن القرامطة قتلت من آل أبي طالب خلقاً كثيراً، وأسماؤهم مذكوره في كتاب مقاتل الطالبين لأبي الفرج الاصفهانی، ومرو أبو طاهر سليمان بن الحسن الجنابي في جيشه بالغری وبالحنائر، فلم يعرج على واحد منهما ولا دخل ولا وقف (۱).

و شك نیست که از احوال قرامطه حال و مبغضین بعد نیز مطلع خواهند بود، و نسبت وراثت به طالبین و بغض ایشان را بغض خود دانستن از کلام آن سرور علیه السلام بر ناظرین از مردم روشن است که غایت مرابطه و رعایت قرب منظور بوده. شعر:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

رو سیاهی شخصی که ذریه خود را بهتر از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد سفید و واضح است، موافق فرموده آن سرور از حدیث علل الشرایع که به نحو عموم صدوق - قدس الله نفسه - نقل نموده. و از حدیث ابوالفرج اصفهانی که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمودند به خصوص انصار: اللهم واشدد وطأتک علی الأنصار.

و از حدیث محمد بن یعقوب الكلینی - رضی الله عنه - که حضرت امام جعفر

ص: ۲۵۲

صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ انصَارَ لَعْنُ نَمُودَنْدِ سَهْ مَرْتَبِهِ، كِهَاعَانَتْ ذُرِّيَّهِ وَحَفِظَ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَمُودَنْدِ بُوْدَنْدِ، بِهِ وَجُوهُ مَسُوْدَةٌ مَسْطُوْرَهْ صُوْرَتِ رُوْزْكَارِ وَعَاقِبَتِ كَارِ آنِ انصَارِ وَامْتَالِ ايشَانِ بِرِ هِمَانِ اطْوَارِ وَاضِحِ اسْتِ.

وَرُوَايَتِ نَمُودَنْدِ عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيْمِ - رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى - فِي تَفْسِيْرِ آيَةِ وَافِيْ هِدَايَةِ (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا) ١ آيَةِ: إِنَّ رَسُوْلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِيْلِهِ الْعَقْبَةُ فِي جَمَلِهِ كَلَامٌ لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اشْتَرَطَ لِنَفْسِيْ أَنْ تَمْنَعُوْنِيْ مِمَّا تَمْنَعُوْنَ أَنْفُسَكُمْ، وَتَمْنَعُوْنَ أَهْلِيْ مِمَّا تَمْنَعُوْنَ أَهْلِيْكُمْ وَأَوْلَادَكُمْ، فَقَالُوا: فَمَا لَنَا عَلَيْ ذَلِكِ؟ فَقَالَ: الْجَنَّةُ فِي الْآخِرَةِ، وَتَمْلِكُوْنَ الْعَرَبَ، وَتَدِينُ لَكُمْ الْعَجْمَ فِي الدُّنْيَا، وَتَكُوْنُوْنَ مَلُوكًا فِي الْجَنَّةِ، فَقَالُوا:

قَدْ رَضِينَا (١).

وَرُوِيَ فِي رُوْضَةِ الْكَافِي: بِاسْنَادِهِ الْمَذْكُوْرِ فِيهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: كُنْتُ اِبَاعِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْعَسْرِ وَالْيَسْرِ، وَبِالسُّطِّ وَالْكِرْهِ، إِلَى أَنْ كَثُرَ الْاِسْلَامُ وَكُتِفَ، قَالَ: وَأَخَذَ عَلَيْهِمْ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَمْنَعُوا مُحَمَّدًا وَذُرِّيَّتَهُ مِمَّا يَمْنَعُوْنَ مِنْهُ أَنْفُسَهُمْ وَذُرَارِيَهُمْ، فَأَخَذْتُهَا عَلَيْهِمْ، نَجِيٌّ مِنْ نَجِيٍّ، وَهَلِكٌ مِنْ هَلِكٍ (٢).

وَرُوِيَ الشَّيْخُ الطَّبْرَسِيُّ فِي تَفْسِيْرِ قَوْلِهِ تَعَالَى (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً) ٤: إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ، ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَى صَدْرِهِ، فَقَالَ: نَحْنُ وَاللَّهُ ذُرِّيَّةُ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (٣).

ص: ٢٥٣

١- (٢) تَفْسِيْرِ عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيْمِ قَمِّي ١: ٢٧٢-٢٧٣.

٢- (٣) رُوْضَةُ كَافِي ٨: ٢٦١ ح ٣٧٤.

٣- (٥) مَجْمَعُ الْبَيَانِ ٦: ٣٧.

ابن شهر آشوب صاحب کتاب معالم العلماء در کتاب مناقب خود نقل نموده:

جاء أبو حنیفه إلیه لیسمع منه، وخرج أبو عبدالله علیه السلام یتوکلأ علی عصا، فقال له أبو حنیفه: یا بن رسول الله ما بلغت من السن ما تحتاج معه إلی العصا، قال: هو كذلك ولکنها عصا رسول الله صلی الله علیه و آله أردت التبرک بها، فوثب أبو حنیفه إلیه، وقال له:

اقبلها یا بن رسول الله، فحسر أبو عبدالله علیه السلام عن ذراعه وقال له: لقد علمت أن هذا من بشر رسول الله صلی الله علیه و آله، وأن هذا من شعره فما قبلته وتقبل عصا(۱).

یعنی: آمد ابو حنیفه نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تا آن که از آن حضرت بشنود حدیثی چند، و بیرون آمد آن حضرت از مسکن خود تکیه بر عصا فرموده، پس گفت به آن حضرت ابو حنیفه: یا بن رسول الله نرسیده ای به مرتبه در سن که محتاج باشی به آن مرتبه به عصا، حضرت علیه السلام فرمودند: آنچه گفتمی چنین است، لیکن این عصای رسول الله صلی الله علیه و آله است، اراده تبرک نموده ام به آن.

پس جست ابو حنیفه به جانب آن حضرت، و گفت مر آن حضرت را: ببوسم این عصا را یا بن رسول الله، پس باز کرد آن مشکات نور ذراع مبارک را و دست برد از ید بیضا نموده، گفت مر آن فرعون زمان خود را: به تحقیق که دانسته ای این را که این پوست و موی ذراع من از پوست و موی رسول الله صلی الله علیه و آله مزروع و روئیده شده است، چون من بضعه و جزوی از آن حضرتم، پس از غایت کور باطنی، و نهایت بی بصیرتی ای عاصی اقبال به عصای جماد کرده تقبیل این ید جواد را منظور نمی داری.

ص: ۲۵۴

و باعث استقامت و اعتضاد حديث عصا و ذراع مذکور است، آنچه روايت نموده كشي در ترجمه مغیره بن سعید، باسناد خود إلى أبی عبد الله علیه السلام، أنه قال يوماً لأصحابه فی حدیث طویل: وها أنا ذا بین أظهرکم لحم رسول الله صلی الله علیه و آله و جلد رسول الله صلی الله علیه و آله.

وفی موضع آخر من هذا الحدیث أيضاً: أشهدکم أنني امریء ولدنی رسول الله صلی الله علیه و آله (۱).

وفی رجال الكشي أيضاً فی حدیث طویل ما موضع الحاجه منه هذه العبارة، فقالت - یعنی عایشه گفت -: یابن عباس تمنون علی برسول الله صلی الله علیه و آله، فقال: ولم لا- نمّن علیک بمن لو كان منک قلامه منه منتتنا به، ونحن لحمه ودمه ومنه وإلیه، وما أنت إلا حشیه من تسع حشایا خلفهنّ بعده لست بأبيضهنّ لونا، ولا بأحسنهنّ وجهاً الخ (۲).

وقال ابن أبی أبی الحدید فی شرحه للنهج، قال: قلت: جرى فی مجلس بعض الأكابر و أنا حاضر القول فی أنّ علیاً علیه السلام شرف بفاطمه علیها السلام، فقال إنسان كان حاضر المجلس: بل فاطمه علیها السلام شرفت به، و خاض الحاضرون فی ذلك بعد إنكارهم تلك اللفظه.

و سألتی صاحب المجلس أن أذكر ما عندی فی المعنی، وأن أوضح أيما أفضل علی أم فاطمه؟ فقلت: أما أيهما أفضل، فإن ارید بالأفضل الأجمع للمناقب التي تتفاضل بها الناس، نحو العلم والشجاعه ونحو ذلك، فعلى أفضل. وإن ارید بالأفضل الأرفع منزله عند الله، فالذى استقرّ علیه رأى المتأخرین من أصحابنا أنّ علیاً علیه السلام أرفع المسلمین كآفه عند الله تعالى بعد رسول الله صلی الله علیه و آله من الذکور

ص: ۲۵۵

۱- (۱) اختیار معرفه الرجال کشی ۲: ۴۹۲ ح ۴۰۳.

۲- (۲) اختیار معرفه الرجال کشی ۱: ۲۷۸ ح ۱۰۸.

والإناث، و فاطمه عليها السلام امرأه من المسلمين، وإن كانت سيده نساء العالمين.

ويدل على ذلك أنه قد ثبت أنه أحب الخلق إلى الله تعالى بحديث الطائر، و فاطمه من الخلق، وأحب الخلق إليه سبحانه أعظمهم ثواباً يوم القيامة، على ما فسره المحققون من أهل الكلام.

وإن أريد بالأفضل الأشرف نسباً، ففاطمه أفضل؛ لأن أباه سيد ولد آدم من الأولين والآخرين، فليس في آباء علي عليه السلام مثله ولا مقارنه.

وإن أريد بالأفضل من كان رسول الله صلى الله عليه وآله أشد حنواً وأمس به رحماً، ففاطمه عليها السلام أفضل؛ لأنها ابنته، و كان شديد الحب لها، والحنو عليها جداً، وهي أقرب إليه نسباً من ابن العم، لا شبهه في ذلك.

فأما القول في أن علياً عليه السلام شرف بها أو شرفت به، فإن علياً عليه السلام كانت أسباب شرفه وتميزه على الناس متنوعه، فمنها ما هو متعلق بفاطمه عليها السلام، ومنها ما هو متعلق بأبيها صلى الله عليه وآله، ومنها ما هو مستقل بنفسه.

فأما الذي هو مستقل بنفسه، فنحو شجاعته، وعفته، وحلمه، وقناعته، وسجاحه أخلاقه، وسماحه نفسه.

وأما الذي هو متعلق برسول الله صلى الله عليه وآله، فنحو علمه ودينه وزهده وعبادته، وسبقه إلى الإسلام، وإخباره بالغيوب.

وأما الذي يتعلق بفاطمه عليها السلام، فنكاحه لها حتى صار بينه وبين رسول الله صلى الله عليه وآله الصهر المضاف إلى النسب والسبب، وحتى إن ذريته منها صارت ذرية لرسول الله صلى الله عليه وآله، وأجزاء من ذاته عليه السلام، وذلك لأن الولد إنما يكون من منى الرجل ودم المرأة، وهما جزءان من ذاتي الأب والأم، ثم هكذا أبداً في ولد الولد ومن بعده من البطون دائماً، فهذا هو القول في شرف علي عليه السلام بفاطمه عليها السلام.

فأما شرفها به، فإنها وإن كانت ابنة سيد العالمين، إلا أن كونها زوجة علي عليه السلام أفادها نوعاً من شرف آخر زائداً على ذلك الشرف الأول، ألا ترى أن أباه لو

زَوْجِهَا أَبَا هَرِيرَةَ أَوْ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، لَمْ يَكُنْ حَالِهَا فِي الْعِظْمَةِ وَالْجَلَالَةِ كحَالِهَا الْآنَ، وَكَذَلِكَ لَوْ كَانَ بَنُوها وَذَرِيَّتِها مِنْ أَبِي هَرِيرَةَ وَأَنَسَ بْنِ مَالِكٍ لَمْ يَكُنْ حَالِها فِي أَنْفُسِها كحَالِها الْآنَ(۱). انتهى كلامه.

و در اکثر کتب معتبره در مبحث مذمت سخریه و استهزاء با خلق خدا وارد است که: صفیه حرم محترم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد آن سرور آمد شکایت نمود که زنان تو مرا عیب می کنند، و می گویند که: ای یهودیه بنت یهودیین، آن جناب صلی الله علیه و آله فرمودند: که بگو با ایشان پدر من هارون است، و عمّ من موسی علیه السلام، و شوهر من محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله.

با وجود آن که آباء بسیار در بین بودند، مع هذا هارون را پدر او خواندند، و موسی علیه السلام را عمّ او، و نسبت فرزندى که موجب جزئیت است به او دادند.

و در اوائل این کتاب مذکور شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت به اولاد حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که: أنا أبوهم، فلیتذکروا.

پس از این اخبار مرقومه مستفاد شد که ذریه ولد است، و هر ولد جزء منفصل از والد است، چنان چه در آیه شریفه (وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا) ۲ که در سوره زخرف واقع است، علی بن ابراهیم(۲) و شیخ طبرسی(۳) رحمهما الله، و سایر مفسرین در تفاسیر خود جزء را به ولد تفسیر نموده اند، یعنی: گردانیدند کفار از برای خدای تعالی از عباد او جزوی یعنی ولدى. فعلى هذا موافق آیه و حدیث ولد جزء شخص می باشد.

و در تفسیر بیضاوی در آیه مکرمه (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) ۵ که در

ص: ۲۵۷

۱- (۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶: ۱۹-۲۱.

۲- (۳) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۲۸۱.

۳- (۴) مجمع البیان ۹: ۵۲.

سوره بقره بعد از آیه (وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ) واقع است ایراد شده، که این حجت رابعه است بر نفی ولد نسبت به ذات اقدس حق سبحانه و تعالی، و تقریر حجت را به این عنوان نموده، که والد عنصر و اصل ولد است، و ولد منفصل می شود ماده اش از والد.

و حضرت حق سبحانه و تعالی مبدع سماوات و جمیع اشیاء است، و فاعلی است منزّه از انفعال، پس چون والد تواند بود و ابداع اختراع شیء است نه از شیء دفعتاً، چنان چه مناسب تنزیه است که مفاد این آیه است، بخلاف صنع و تکوین که در این هر دو تکوین و تغییر زمان غالباً مأخوذ است، و آنچه مذکور شد دلیلی است کلی بر جزئی بودن ولد، و شک نیست که ولد هر چند تنزل نماید بحسب صورت و معنا از جزئیت بیرون نمی رود(۱).

و مؤید این معنا است آنچه ابن بابویه - رحمه الله تعالی - در باب تأدیب الوالد و امتحانه از کتاب من لا یحضره الفقیه ایراد نموده است: و سأل رجل النبی صلی الله علیه و آله، فقال: ما بالننا نجد بأولادنا ما لا یجدون بنا؟ قال: لأنهم منکم ولستم منهم(۲).

و در باب النوادر قبل از باب معرفه الکبائر از کتاب مرقوم نیز همین حدیث ایراد شده(۳).

و من کتاب البشاره والنذاره فی تعبیر الرؤیا: الکبد موضع الرحمه والغضب والشجاعه، وقیل: الکبد تدلّ علی الأولاد والحیاه والهموم، قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

أولادنا أكبادنا یمشی علی الأرض(۴). وروی عنه صلی الله علیه و آله أنه قال: من أراد أن ینظر إلی کبده فلینظر إلی ولده.

ص: ۲۵۸

۱- (۱) تفسیر بیضاوی ۱: ۸۹.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۹۴ ح ۴۷۴۹.

۳- (۳) من لا یحضره الفقیه ۳: ۵۵۹ ح ۴۹۲۳.

۴- (۴) بحار الأنوار: ۲۸۴: ۴۳.

وفى باب الفءاء مع الراء من حرف الفاء من النهاية الأثيرية: فى حديث امّ كلثوم بنت على «قالت لأهل الكوفه: أتدرون أى كبد فرثتم لرسول الله؟» الفرث: تفتت الكبد بالغم والأذى(١).

و شك نیست كه اولاد بعیده را نیز ولد می گویند، چنان چه حضرت امام محمدباقر صلوات الله وسلامه عليه نسبت به حسن افطس ولد رسول الله صلى الله عليه و آله فرمودند به نحوی كه در اوایل كتاب مفضلاً مرقوم گشت، و استعمال این معنا و پیروی این طریقه مجتهدین امامیه نیز نموده اند.

چنان چه نامه ای كه به خطّ شریف شیخ جلیل القدر الأمجد شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ العارفين وزیده الحقّ والیقین شیخ بهاء الدین محمد العالمی، كه از جانب جناب نواب جمجاه جنّت بارگاه شاه طهماسب به خواندكار روم سلطان سلیمان بن عثمان قلمی نموده اند، چون داعی ملاحظه نموده، و خطّ شریف ایشان معروف داعی و جمع كثری بود، موافق آن ترقیم شد بلا زیاده و نقصان:

هذا جواب كتابه السلطان سليمان لَمّا أرسل يطلب أولاده من الشاه طهماس - أدام الله نصره وتأييده - لَمّا هربوا إلى عنده، فكتبت هذا الكتاب على لسان الشاه جواباً عن كتابه، وذلك سنة ثمان وستين وتسعمائة أحسن الله تقضيها:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله الذى أرسل رسوله بالهدى ودين الحقّ ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون، المخاطب ب (ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) ٢ (مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) ٣ ذلك جدنا سيّد الأولين والآخرين، صلوات الله وسلامه عليه صلاه وسلاماً دائماً.

ص: ٢٥٩

بِنَصِّ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) ١ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَذِكْرَى لَأُولَى الْأَبْصَارِ.

باب مدينة العلم، ومحبوب الله ومحبوب رسوله وممدوحهما، ومولى من كان النبي مولاه، كما شهدت به الأخبار، وعلى أمنا سيده النساء فاطمه الزهراء المغضوبه حقها جهراً، المدفونه لغضبها على غاصبتها سرّاً، بعد ما سمعوا «فاطمه بضعه مني من آذاها فقد آذاني» وإن الذين يؤذون الله ورسوله اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون، فيا لها عبره لذوى الاعتبار.

وعلى جدتنا خديجه الكبرى ذات الفضل على نساء الأنام، الفائقة بالفوز بشرف السبق إلى الإسلام ورضا النبي المختار.

وعلى آباءنا المطهرين بنص الكتاب (الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ * جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) ٢ .

وعلى المتمسكين بكتاب الله وعتره النبي أهل بيته، الذين قد جاء النص الصحيح أن المتمسك بهما لن يضل أبداً (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) ٣ * اولئك نحن، أعنى: أبناء أهل البيت وشيعتهم؛ لأننا لن نتمسك إلا بكتاب الله والذين أمر الرسول بالتمسك بهم، فيا لنا فخراً يفوق كل فخار، فأنسابنا أنور من

ليه القدر، وأحسابنا أشهر من يوم بدر، وقصر مجدنا أقرت له القصور بالقصور، ولبست منه شعري عيون شعار الغيور، وجوهنا من جوهر الشرف لا من جوهر الصدف، ويواقيتنا من يواقيت الأحرار لا من يواقيت الأحجار.

لسنا بحمد الله في شك من الدين، وإننا لعلی هدی بيقين وأی يقين، رأينا فيه ولله المنه شديد، وبأسنا شديد، وكيدنا عتيد لكل جيار عنيد، وحيننا سعيد، وقتيلنا شهيد، وما عند الله خير للأبرار. إلى آخر جواب الكتابه، وكتبنا منه ما هو مناسب لهذا الكتاب(۱).

و ايضاً از جمله فضلاى عصر استادى عارف العوارف ومعارف البارى، أعنى:

فريد الأعصار السارى فضائله فى الأمصار، آقا حسين خوانسارى رحمه الله در طى مكتوبى كه از جانب خاقان خلد آشيان صاحبقران در جواب عريضه شريف مكه نوشتند اين عبارت است: الحمد لله الذى فضّلنا على كثير من العالمين، وجعلنا من ذريه النبين وسلاله الوصيين، والصلاه على جدنا سيد المرسلين، وأبينا أمير المؤمنين.

و ايضاً در جواب عريضه ديگر او قلمى شده از جانب صاحبقران فوق: بعد از حمد و ثناء رسول ووصى، أعنى: جدنا ونبينا محمد الخ. وأبانا وإمامنا علياً الخ.

وأولادهما الطيبين الأطهار أجدادنا الأئمه العظام، وآبائنا الغرّ الكرام.

و امثال اين عبارات در مكاتيب ايشان بسيار است، كه دلالت مطابقه بر مقصود دارد، و مطلب كسر سورت استبعاد اين نسبت على است به متأخرين و سالفين از ذريه خير البريه.

ومن المؤيّدات القريبه إلى النصّ فى تجويز استعمال لفظ الأب على الآباء البعيده، ما ورد فى دعاء عرفه لمولانا الحسين صلوات الله عليه، على ما فى كتاب مصباح الزائر وجناح المسافر، للسيد ابن طاووس: يا إلهى وإله آبائى إبراهيم و

ص: ۲۶۱

وفى مبحث ما يتعلق بتعقيب صلاه الجمعة من الأدعيه والأذكار، من كتاب جمال الأسبوع بعدّه روايات، وفى كتاب المجالس و ثواب الأعمال للصدوق، و كتاب التهجد للشيخ، و كتاب أعلام الدين للديلمى، و كتاب جنّه الأمان للكفعمى:

اللّهم اجعلنى من أهل الجنّه التى حشوها بركه، وعمّارها ملائكه، مع نبينا محمّد صلى الله عليه و آله وأيينا إبراهيم(٢).

و مؤيّد معنى المذكور فوق است أيضاً ما رواه الشيخ الطوسى رحمه الله بسنده إلى عيسى بن عطيه، قال: قلت لأبى جعفر عليه السلام: إنى آليت لا أشرب من لبن عنزى، ولا آكل من لحمها، فبعثها وعندى من أولادها، فقال: لا تشربنّ من لبنها، ولا تأكل من لحمها فإنّها منها(٣). انتهى. وتحقيق المسأله فى كتاب الأيمان من الكتب الفقيهيه.

و مؤيّد معنى المذكور فوق است أيضاً ما ذكره البيضاوى فى تفسير قوله تعالى (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) ٤. إنه روى أنّ رجلاً يرى بعضه وقريبه، فلم يقدر على المضى لأمر الله، فأرسل ضبابه وسحابه سوداء لا يتباصرون. الحديث(٤). كه لفظ «بعض» در حديث مرقومه تعبير از ولد است.

ص: ٢٤٢

١- (١) مصباح المتهجد شيخ طوسى ص ٦٩.

٢- (٢) بحار الأنوار ٩٠-٦٣-٧١ از تمام كتب مذكوره فوق.

٣- (٣) تهذيب شيخ طوسى ٨: ٢٩٣ ح ١٠٨٢ و كافى ٧: ٤٦٠ ح ٢.

٤- (٤) تفسير بيضاوى ١: ٦٧.

و برخی از اکابر محدّثین در مقام مدح بعضی از ذرّیه رسول الله صلی الله علیه و آله که با هم معاصر بوده اند، استعمال لفظ عضو و جزو با وجود بعد عهد نسبت به رسول و وصی و بتول صلوات الله علیهم اجمعین نموده اند.

چنانچه شیخ منتجب الدین ابوالحسن علی بن بابویه در دیباجه فهرست خود به این عبارت در تعدّد القاب ابی القاسم سید یحیی که از اولاد اسماعیل دیباج است ایراد فرموده: علم الفضل والافضال، ومقتدی العتره والآل، وسلاله من نجل النبوه، وفرع من أصل الفتوه، وعضو من أعضاء الرسول، وجزء من أجزاء الوصی والتول، وأحد القوم الذین ولاؤهم برزخ بین الجحیم والنعم(۱).

و این نحو القاب از جهت اولاد و ذرّیه نبوی صلی الله علیه و آله منتزع از کلام الهی عزّ سلطانه شده، به نحوی که در کتاب لؤلؤ المضيء که از مؤلفات سید رکن الدین بن عبدالله العلوی الحسینی - رُوح الله روحه - است وارد شده: قوله تعالی (سَلَامٌ عَلٰی اِیَّاسِیْنَ) قال الإمام العلامة المفسّر الكواشی فی تفسیره الموسوم بالتبصره: قال ابن جبیر: آل یاسین آل محمّد. وكذلك قال الشيخ العالم أبو إسحاق الثعلبی فی تفسیره الموسوم بالكشف والبیان فی تفسیر القرآن، ثم قال: فمن قرأ آل یاسین بالمدّ، فإنّه أراد آل محمّد صلی الله علیه و آله (۲).

وكذلك ذكر الكواشی فی تفسیره المذكور (سَلَامٌ عَلٰی اِیَّاسِیْنَ) أراد آل محمّد.

قلت: هذا يدلّ علی علوّ شأنهم وعظم قدرهم عند الله تعالی، وإظهار فضائلهم علی ذرّیه الأنبياء والمرسلین، بل علی الخلق اجمعین؛ لأنّه سبحانه عزّوجلّ لم یسلم علی آل نبی من الأنبياء فی القرآن الکریم، بل خصّ بالسلام آل محمّد صلی الله علیه و آله، ولهذا صار إذا مجّد أحد بعض آل محمّد یقول فی حقّه: شرف آل طه

ص: ۲۶۳

۱- (۱) فهرست شیخ منتجب الدین ص ۵.

۲- (۳) الكشف والبیان تفسیر ثعلبی ۵: ۲۳۷.

ویاسین، و سید آل طه ویاسین، فأما الشعر فأكثر مدیحهم لآل محمد كذلك، كما قيل:

یا نفس لا تمحضی بالنصح مجتهداً علی المودّه إلا آل یاسینا

پس با مراتب مرقومه فوق مستفاد شد که لفظ «من» که مذکور شد سابقاً در حدیث عصا و تقبیل ید، انساب و اوفق «من» تبعیضی است و جزئیت.

چنان چه ابن طلحه در اواخر فصل خامس مطالب السؤل تصریح به آن کرده، و گفته: از این بابت است قول رسول الله صلی الله علیه و آله که خطاب به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کرده فرمود: أنت منی وأنا منک، وعلی منی وأنا من علی. و قول خداوند عالمیان که فرموده: (خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا) ۱ و قوله تعالی (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ * وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ) ۲ و قوله صلی الله علیه و آله «فاطمه بضعه منی» و در جمیع امثال این کلام حکم بر جزئیت کلمه «من» نموده بر طریق حقیقت (۱).

و در کتاب مقتل خوارزمی واقع است به این عبارت: قال عبدالله بن الحسن بن الحسن: دخلت علی عمر بن عبدالعزیز، فخلا بی فقال: أبا محمّد إن رأیت أن ترفع ما فوق الإزار، قلت: ما تريد إلی هذا رحمک الله؟ قال: فإنی أسألك، فرفعت فجاء ببطنه حتّی ألزق ببطنی، ثم قال: إنی لأرجو أن لا تمسّ النار بضعه مست بضعه من رسول الله صلی الله علیه و آله.

از این کلام مستفاد می شود که رسانیدن بدن به بدن ذریه رسول صلی الله علیه و آله باعث نجات از آتش است اگر چه اولاد بطنی نباشند.

ص: ۲۶۴

هر چند ممکن است که بخاطر جمعی از ظرفاء برسد که بی سندی این ادعا در بعضی از سور که متمتعین و متمتعات از سادات باشند، و سینه بر سینه هم گذارند مصادره بر مطلوب است، لیکن بنا بر بر قضیه جزئیت ممهده، و موافق حدیث عکاشه صحابی که در روضه الشهداء کاشفی نقل نموده از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که فرموده: من مسّ جلدی فلن تمسه النار. یعنی: هر که پوست مرا مس کند آتش دوزخ او را مس نکند، خالی از صورتی نیست و موجه است.

و این اثر در ذکر حوادث سنه خمسین و مائتین از کتاب الکامل فی التاریخ که تصنیف اوست ذکر نموده، در مبحث ظهور یحیی بن عمر الطالبی و مقتل او به این عبارت که: ولما ورد الخبر بقتل یحیی جلس محمد بن عبدالله یهنأ بذلك، فدخل علیه داود بن القاسم أبوهاشم الجعفری، فقال: أيتها الأمير إنك لتهنأ بقتل رجل لو كان رسول الله صلی الله علیه و آله حياً لعزى به، فما ردّ محمد عليه شيئاً، فخرج داود وهو يقول:

يا بني طاهر كلوه وبيئاً إن لحم النبي غير مری

إن وتراً يكون طالبه ال - له لوتر نجاهه بالحرى

و أكثر الشعراء مرثیه یحیی لما كان علیه من حسن السیره والدیانه، فمن ذلك قول بعضهم. [\(۱\)](#).

از این خبر جزئیت اولاد امجاد آن حضرت که جد امجد ایشان است صریحاً ظاهر می شود.

و از تفسیر آیه آخر سوره نور که این است (لا- تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً) ۲ که معصوم در تفسیر آن فرموده که: یعنی مگوئید ای

ص: ۲۶۵

اُمّت یا محمّد و نه یا ابالقاسم، لیکن بگوئید یا نبی الله و یا رسول الله (۱).

و در حدیث وارد است که حضرت فاطمه و اهل آن حضرت و نسل آن حضرت باعتبار اتحاد و جزئیت از این حکم مستثناند، بلکه ایشان را اولی و انسب این است که آن حضرت را به القاب مذکورہ نخوانند، و آن حضرت را بعنوان یا ابه خطاب نمایند، که این نحو خطاب خدا و آن حضرت را خوش تر می آید.

و عبارت حدیث این است: قالت فاطمه علیها السلام: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ هَبْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ أَقُولَ لَهُ: يَا أَبَهِ، فَكَنتَ أَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَعْرَضَ عَنِّي مَرَّةً أَوْ اثْنَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ فِيكَ، وَلَا فِي أَهْلِكَ، وَلَا فِي نَسْلِكَ، أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْجَفَاءِ وَالْغُلْظَةِ مِنْ قُرَيْشٍ أَصْحَابِ الْبَدَخِ وَالْكَبْرِ، قَوْلِي يَا أَبَهِ، فَإِنَّهَا أَحْيَا (۲) لِلْقَلْبِ، وَأَرْضًا لِلرَّبِّ. كَذَا فِي تَفْسِيرِ الْأَصْفَى (۳).

و در عمل نصف شهر رجب و دعای امّ داود، حدیث طویل هارون بن موسی تلعبیری، بالاسناد از فاطمه بنت عبداللّه بن ابراهیم، روایت کرده که در آخر آن مذکور است که: فرأيت النبي صلى الله عليه وآله وإذا يقول: يا بنيه يا امّ داود أبحري، فإنّ كلّ مؤمن أعوانك وشفعاؤك لنجح طلبتك.

و بعد از این عبارت نیز مذکور است که: قالت امّ داود: فمضيت به إلى عند أبي عبداللّه عليه السلام فسلمّ فحدّثه بحدیثه، فقال الصادق عليه السلام: إنّ أباالدوانيق رأى في المنام علياً عليه السلام يقول: أطلق ولدي وإلا ألقيتك في النار، ورأى كأنّ تحت قدميه النيران،

ص: ۲۶۶

۱- (۱) مجمع البيان ۷: ۲۲۰، تفسیر قمی ۲: ۸۶، تفسیر الأصفی ۲: ۸۵۹.

۲- (۲) در تفسیر اصفی: أحیل.

۳- (۳) تفسیر الأصفی فیض کاشانی ۲: ۸۵۹-۸۶۰.

فاستيقظ وقد سقط في يده وأطلقك(۱).

پس از این حدیث مستفاد شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امّ داود که جدّه عالیّه سید ابن طاووس است در عالم نور بر سبیل شفقت و مرحمت دخترک خود، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داود پسر او را ولد خود فرموده اند، و تحریر و ترغیب در حکم تقبیل به سبب حکم قضیه جزئیت دالّ است بر کلیت حکم نسبت به ذریّه رسول الله صلی الله علیه و آله.

و از قبیل حدیث تقبیل مرقوم قبل است بکلیته: ما روی رئیس المحدثین محمد بن یعقوب الكلینی رحمه الله فی باب التقبیل من جامعه الکافی: یاسناده إلى أبي عبدالله عليه السلام: لا يقبل رأس أحد ولا يده إلا رسول الله صلی الله علیه و آله، أو من ارید به رسول الله صلی الله علیه و آله(۲).

وقال استادی صالح الفضلاء رحمه الله فی شرح هذا الخبر: ارید به الوصی، و سیصرّح به فی الخبر التالی، و یحتمل إرادته الأعم منه و ممّن یقرب منه(۳).

و از کلام شرح حمل تجویز تقبیل ید نسبت به جمیع ذریه بلکه جمیع اقارب مستفاد می شود، چنان چه اصل این عبارت حدیث از «من ارید به رسول الله صلی الله علیه و آله» دلالت واضحه بر آن دارد.

چنان چه شیخ شهید در خاتمه کتاب مزار از دروس ایراد نموده به این عبارت: خاتمه، تستحبّ زیاره الاخوان فی الله تعالی استجاباً مؤکداً، فإذا زاره نزل علی حکمه، ولا یحتشمه ولا یکلّفه، و یستحبّ للمزور استقبال الزائر و مصافحته و اعتناقه، و تقبیل موضع السجود من کلّ منهما، ولو قبل یده کان جائزاً،

ص: ۲۶۷

۱- (۱) اقبال سید ابن طاووس ۳: ۲۵۰-۲۵۱.

۲- (۲) اصول کافی ۲: ۱۸۵ ح ۲.

۳- (۳) شرح اصول کافی مرحوم ملاً محمد صالح مازندرانی ۹: ۶۱.

خصوصاً العلماء و ذرّیه رسول الله صلی الله علیه و آله؛ لقول الصادق علیه السلام: لا تقبل ید أحد إلا من ارید به رسول الله صلی الله علیه و آله (۱).

و آنچه در سند صد و سیّم مذکور شد که زید بن ثابت از علماء سلف عامّه بود، و دست ابن عباس را به سبب قرابت بوسید، و گفت که: مأمور شده ایم که با اهل بیت نبوت صلی الله علیه و آله چنین سلوک نمائیم، مؤید این حلّ است، و دالّ است بر آن که ابن عباس را او از جمله اهل بیت نبوت دانسته، و به همین دستور از سفیان نسبت به عیسی بن زید بن علی از کتاب عمده الطالب (۲) سمت ذکر یافت در سند مرقوم.

پس مستفاد می شود که شیعی و سنّی در تجویز تقبیل ید اقارب حضرت نبوی صلی الله علیه و آله یکسان و یک دست ثابت قدم بودند، لیکن نسبت به جمعی که سامری نفس اماره شده، توفیق هدایت طریق مستقیم از خبث ولادت نیافته اند، و اقدام به جادّه نجات ایشان را دست نداده در حکایت عصا و عیسی، و آیت موسی علیه السلام و معجزه ید و بیضا، و حدیث کلینی با شرح و بیان علماء شیعی اگر عمرها صرف کنند مؤثر نیست، بلکه این معانی باعث زیادتی رشک و انکار است. شعر:

کم نشد در وقت پیری از عصا گمراهیم پای دیگر بهر لغزیدن بدست آمد مرا

و چون مفروض از کتاب و سنّت این شد که در ولد جزئیت از ذی ولد، خواه مشاع یا مفروز، پس در ذرّیه جزوی از رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد بود، و دخول این جزء به جنّت فرض و لازم، و عدم دخول آن به نار اگرچه جزء لا-یتجزی باشد مفروض و متحتّم، و إلاّ خلاف فرض لازم می آید.

ص: ۲۶۸

۱- (۱) دروس شهید اوّل ۱۸:۲.

۲- (۲) عمده الطالب ابن عنبه ص ۳۵۱.

و استبعادی ندارد که موافق احادیث فریضه، ذرّیت محترمه از حرمت آن حضرت صلی الله علیه و آله حرمت نیران و دخول جنان باشد، چنان چه نصّ حدیث مؤید بعضی از آیات ایضاً گذشت در باب برخی از عصات و مذنبین از ایشان که در حین موت توفیق توبه می یابند، و بدون توبه و ایمان از دنیا بیرون نمی روند.

و شیخ مفید رضی الله عنه رساله ای تصنیف نموده موافق احادیث فی وجوب الجنّه لمن ینسب ولادته إلى النبی صلی الله علیه و آله، چنان چه در اوّل کتاب مذکور شد.

و فی الباب الحادی والأربعین من کتاب فرائد السمّطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبّطین، للشیخ إبراهیم بن محمّد بن المؤید الحموی: دخل الرضا علیه السلام علی المأمون، فوجد فيه همّاً، فقال: أرى فيك همّاً؟ قال المأمون: نعم بالباب بدوی قد دفع إليّ منه سبع شعرات يزعم أنّها من لحيه رسول الله صلی الله علیه و آله وقد طلب الجائزه، فإن يك صادقاً ولم أعطه الجائزه فقد بخت شرفی، وإن يك كاذباً وأعطيته الجائزه فقد سخر بی، وما أدري ما أعمل؟

قال الرضا علیه السلام: علیّ بالشعر، فلما رآه شمّه وقال: هذه أربعه من لحيه رسول الله صلی الله علیه و آله والباقي ليس من لحيته صلی الله علیه و آله، فقال المأمون: من أين هذا؟ قال: النار والشعر، فألقى الشعر في النار، فاحترقت ثلاث شعرات، وبقيت الأربعه التي أخرجها علی بن موسى الرضا علیه السلام لم يكن للنار عليها سبيل.

فقال المأمون: علیّ بالبدوی، فلما مثل بين يديه أمر بضرب عنقه، فقال البدوی: بما ذا؟ قال: تصدق عن الشعر، فقال: أربعه من لحيه رسول الله صلی الله علیه و آله وثلاث من لحيّتی.

فتمكّن حسد المأمون في قلبه للرضا علیه السلام، فنفاه إلى طوس ثم سقاه سمّاً، فمات الرضا علیه التحیه والثناء مسموماً، وقد كمل عمره ثمان وأربعون سنه، فدفن إلى جانب قبر الرشید، فعلم قول علی صلوات الله علیه: أنا والرشید

پس در این حدیث اگر از روی دقت و شعور ملاحظه شود، مستفاد می شود که نسبت اگر به قدر یک موی باشد، باعث عدم احراق از نار می گردد ان شاء الله تعالی .

وفی کتاب المعجزات التي ظهرت عن الأنبياء عليهم السلام وخصّ عن النبي صلى الله عليه وآله، أنه كان رسول الله صلى الله عليه وآله وكلما أكل شيئاً مسح يديه في المنديل، وكان منديله لا تحرقه النار أبداً، كما روى عن أنس بن مالك أنه قال: كان عندي منديل من مناديل الممسوح فيه يد رسول الله صلى الله عليه وآله كلما أردت أن أغسله أوقعته في النار، فخرج سالمًا نظيفًا.

و این حدیث مندیله صریحاً دلیلی است بر آن که ادنی ملابسۀ به آن حضرت چون آن را رو نموده، و از یمن توفیق به لباسی نسج این معنا آن دستمال را دست داده، موجب عدم احراق آن گشته است، پس هرگاه اقرب باشد مرابطه به طریق اولی امید هست که باعث عدم احراق دوزخ تواند شد، و شک نیست که هیچ مرتبۀ قربی به جزئیت و بعضیت نمی رسد.

و در فصل خامس از کتاب مناقب خوارزمی (۲) در فضائل فاطمه علیها السلام، باسناد مذکور در آنجا واقع است: عن زید بن أسلم، عن أبيه، عن عمر بن الخطاب، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَمَا أَن مَاتَ وَلَدِي مِن خَدِيجَةَ، أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: أَن أَمْسِكَ عَن خَدِيجَةَ وَكُنْتُ لَهَا عَاشِقًا، فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَن يَجْمَعَ بَيْنِي وَبَيْنَهَا، فَأَتَانِي جِبْرَائِيلُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةَ جُمُعَةٍ لَيْلَةَ أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ وَمَعَهُ طَبَقٌ مِّن رَطْبِ الْجَنَّةِ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ كُلْ هَذَا وَوَأَقِعْ خَدِيجَةَ اللَّيْلَةَ، فَفَعَلْتُ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ، فَمَا لَثَمْتُ فَاطِمَةَ

ص: ۲۷۰

۱- (۱) فرائد السمطين حموی ۲: ۲۰۹ ح ۴۸۷.

۲- (۲) صحیح: کتاب مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی.

إلا وجدت ريح ذلك الرطب، وهو في عترتها إلى يوم القيامة(۱).

از این حدیث مستفاد می شود که اشمام بوی رطب بهشت و عطر آن در همه عترت منتشر است، و حکما انتقال عرض را محال دانسته اند، پس حکما و لابد موافق حکمت و بنا بر جزئیت ماده رطبی، باید در هر بطنی از اولاد آن حضرت علیها السلام به طریق انتقال مستمر باشد.

و از جمله مسائل مدنیات اولی که سید احمد بن سنان الحسینی المدنی از شیخ علامه جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی قدس الله روحه و نور ضریحه سؤال نمود، قریب به این مطلب است: ما يقول سيدنا الإمام العلامة في الشريف العلوي الفاطمي، هل يجوز له أن يقول عن نفسه: هذا جلد رسول الله صلى الله عليه وآله، هذا عظم رسول الله صلى الله عليه وآله، هذا جلد فاطمه عليها السلام، هذا جلد علي عليه السلام أم لا يجوز ذلك، فإنّ تلك الجلود الطاهره معصومه مطهره؟ أفتنا في ذلك لا زلت سعيداً وفعلك حميد.

الجواب: إن قصد بذلك التجوّز، بأن يريد أنه جلد يكون من نسل رسول الله صلى الله عليه وآله فلا بأس، وإن قصد الحقيقه فلا(۲).

یعنی: سید ما امام علامه چه می گوید در حقّ شریف علوی فاطمی، آیا جایز است مر او را آن که بگوید و خبر دهد از نفس خود که: این پوست رسول خداست، این استخوان رسول خداست، این پوست فاطمه است، این پوست علی است، یا جایز نیست این قول، پس به درستی که این پوستهای طاهره معصومه منزّه اند، فتوا ده ما را در این مسأله همیشه مسعود باشی و فعل تو محمود.

جواب: اگر قصد کند به این قول مجاز را به این طریق که خواسته است آن که آن پوست کسی است که از نسل رسول خدای تعالی است صلی الله علیه و آله، پس باکی نیست

ص: ۲۷۱

۱- (۱) مقتل الحسين خوارزمی ص ۶۸.

۲- (۲) اجوبه المسائل المهنائیه علامه حلی ص ۲۳ مسئله: ۳.

به آن، و اگر قصد کرده است حقیقت را پس جایز نیست.

و از این جواب و سؤال مستفاد می شود که این معنا مسأله شده نزد علماء سلف، و جواب در تحقیق مطلب حذف مضافی که نسل رسول خدا یا جزء رسول خدا صلی الله علیه و آله که علاقه مجاز جزئیت باشد، به نحوی که جزء بودن ولد و نسل سابقاً تقریر یافت محقق شده بالمآل.

وفی أواخر الفصل الخامس من كتاب مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، تأليف الشيخ ابن طلحه الشافعي، ما هذه عبارته: إنَّ كون الشيء جزءاً من الانسان، كالولد والرأس والعين وسائر الأعضاء والأجزاء، يلزمه أن ذلك الانسان بجهده يدفع عن جزئه الأذى، ويحميه من تطرق المكاره إليه، ويجتهد في حراسته، وفي إيصال كلما فيه نفعه إليه، وفي حفظ صحته، هذا من لوازم حقيقه الجزئيه(۱).

وقال السيد قاضي نور الله - نور الله مرقدہ - في الصنف الحادي عشر من كتابه مصائب النواصب: ومن أفحش تعصبات صاحب المواقف في هذا المقام أنه بعدما منع عصمه فاطمه عليها السلام، يحمل قوله صلى الله عليه و آله «فاطمه بضعه مني» على المجاز، قال:

وأيضاً عصمه النبي قد تقدّم ما فيه. انتهى.

فلينظر العاقل إلى هذا الرجل المتعصب إنه يقدر في عصمه النبي صلى الله عليه و آله وبضعته؛ لئلا يلزم قدح في زله أبي بكر، وأى عصبية وظلم أزيد من هذا(۲). انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

پس معلوم می شود از این کلام که حمل جزئیت بر مجاز نزد فرقه حقه اثناعشریه حقیقتی ندارد، والله تعالی أعلم و حججه الکرام علیه السلام والا-کرام بحقایق الأحکام. لیکن از این معنی مزبور نمی توان مغرور شد، و دست سؤال از لوازم تضرع و ابتهاج به درگاه حضرت واهب متعال به این آمال برداشت، که «ایاک والأمانی،

ص: ۲۷۲

۱- (۱) مطالب السؤل في مناقب آل الرسول ۱: ۹۷.

۲- (۲) مصائب النواصب قاضي شوشتری ۱: ۳۹۷.

فإنها بضایع النوكى» قال الله تعالى: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) ۱.

اگر خدای نباشد زبنده ای خشنود شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

نعوذ بالله از عملی که باعث عقوق این نحو آباء و اجداد گردد، وایشان او را از فرزندى خود اخراج نمایند، چنان چه من بعد در فصل دوم در ذکر برخی از اعتقادات صدوق - رحمه الله تعالى - مذکور می شود، که حضرت کلام الله الناطق امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید در باب عبد الله پسر خود که: انه ليس على شيء مما أنتم عليه، واني برىء منه وبرأ الله منه.

که او را از مرتبه رفيعه تشييع و ايمان، و خدا و خود را از او برى فرموده اند، و پر ظاهر است که هر گاه عضوی به مرتبه ای فاسد شود که وجودش باعث افساد جميع بدن باشد، آن را منقطع نموده دور می افکنند. شعر:

قطع نظر کنید ز فرزند نا خلف عضوی که فاسد است علاجش بریدن است

ومن بعد إن شاء الله در فصل پنجم کتاب از حضرت سيد الساجدين سلام الله عليه وعلى آباءه أجمعين مذکور می گردد که فرمودند که: يا أسمعى ان الله تعالى خلق الجنة لمن أطاعه ولو كان عبداً حبشياً، وخلق النار لمن عصاه ولو كان شريفاً قرشياً، أليس الله يقول: (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ * فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ) ۲.

و از این جمله است حدیثی که روایت کرده است آن را شیخ جلیل محمد بن یعقوب الكلینی رحمه الله در باب مولد اَبی الحسن موسی علیه السلام به این عبارت:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَقَدْ اعْتَمَرْنَا عُمَرَةَ رَجَبٍ وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ: يَا عَمُّ إِنِّي أُرِيدُ بَغْدَادَ، وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أُودَّعَ عَمِّي أَبَا الْحَسَنِ يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَذْهَبَ مَعِيَ إِلَيْهِ.

فَخَرَجْتُ مَعَهُ نَحْوَ أَخِي وَهُوَ فِي دَارِهِ الَّتِي بِالْحَوْبَةِ، وَذَلِكَ بَعِيدَ الْمَغْرِبِ بِقَلِيلٍ، فَضَرَبْتُ الْبَابَ، فَأَجَابَنِي أَخِي، فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقُلْتُ: عَلِيُّ، فَقَالَ: هُوَ ذَا أُخْرُجَ وَكَانَ بَطِيءَ الْوُضُوءِ، فَقُلْتُ: الْعَجَلُ، قَالَ: وَأَعْجَلُ.

فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ إِزَارٌ مُمَشَّقٌ قَدْ عَقَدَهُ فِي عُنُقِهِ حَتَّى قَعِدَ تَحْتَ عَتَبَةِ الْبَابِ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ: فَأَنْكَبْتُ عَلَيْهِ، فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ، وَقُلْتُ: قَدْ جِئْتُكَ فِي أَمْرٍ إِنْ تَرَهُ صَوَابًا، فَاللَّهُ وَفَّقَ لَهُ، وَإِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذَلِكَ، فَمَا أَكْثَرَ مَا نُخْطِي، قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قُلْتُ: هَذَا ابْنُ أَخِيكَ يُرِيدُ أَنْ يُودَّعَكَ وَيَخْرُجَ إِلَى بَغْدَادَ، فَقَالَ لِي: اذْهَبِي، فَدَعَوْتُهُ وَكَانَ مُتَنَحِّيًا، فَدَنَا مِنْهُ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، وَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَوْصِيَنِي.

فَقَالَ: أَوْصِيَكِ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي، فَقَالَ مُجِيبًا لَهُ: مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللَّهُ بِهِ، وَجَعَلَ يَدْعُو عَلِيَّ مَنْ يُرِيدُهُ بِسُوءٍ، ثُمَّ عَادَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: يَا عَمُّ أَوْصِيَنِي، فَقَالَ:

أَوْصِيَكِ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ (۱).

خلاصه ترجمه حدیث به روایت مسطوره و غیرها آن که: روزی هارون از یحیی و دیگران - عذّبهم الله بعذاب لا یموت فيه أحد ولا یحیی - پرسید که آیا می شناسید از آل اَبی طالب کسی را که طلب نمایم و برخی از احوال موسی بن جعفر علیهما السلام را از او سؤال کنم، ایشان علی بن اسماعیل را نشان دادند، و به روایت

ص: ۲۷۴

دیگر محمد بن اسماعیل را که زاده آن حضرت بود، و حضرت احسان بسیار نسبت به او می نمود، و بر خفایای احوال آن حضرت اطلاع تمام داشت.

پس به امر خلیفه نامه ای به او نوشتند و او را طلبیدند، چون آن حضرت بر آن امر مطلع شد او را طلبید و فرمود که: اراده کجا داری؟ گفت: اراده بغداد دارم، حضرت فرمود که: برای چه می روی؟ گفت: پریشان شده ام و قرض بسیار بهم رسانیده ام، حضرت فرمود که: من قرض تو را ادا کنم، و خرج تو را متکفل شوم، و او قبول نکرد و گفت: مرا وصیتی کن.

حضرت فرمود که: تو را وصیت می کنم که در خون من شریک نشوی، و اولاد مرا یتیم نگردانی، باز گفت: مرا وصیت کن، حضرت باز این وصیت فرمود، تا آن که سه مرتبه حضرت او را چنین وصیت فرمود، و هر بار او نفرین بر بدخواه حضرت علیه السلام می نمود، و ابا از آزار حضرت علیه السلام داشت، پس سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم به او عطا کرد.

و چون او درخواست، حضرت به حاضران فرمود که: به خدا سوکنند که در خون من سعی خواهد کرد، و فرزندان مرا یتیم خواهد انداخت، گفتند: یابن رسول الله با آن که می دانید چنین کاری خواهد کرد نسبت به او احسان می نمائید، و این مال جزیل را به او می بخشید.

حضرت فرمود: بلی؛ زیرا که پدران من روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که چون کسی با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند، و این کس قطع احسان خود از او نکند، حق تعالی قطع رحمت خود را از می کند، و او را به عقوبت خود گرفتار می کند.

چون علی بن اسماعیل به بغداد رسید، یحیی بن خالد برمکی ملعون او را به خانه برد، و با او توطیه کرد که چون به مجلس هارون رود امری چند نسبت به عم خود بگوید، و هارون را به خشم آورد، و او را به نزد هارون برد، چون بر او

داخل شد و سلام کرد گفت: هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بوده باشند، تو در این شهر خلیفه ای، و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است، و مردم از اطراف عالم خراج برای او می آورند، و خزانه ای بهم رسانیده است، و اموال و اسلحه بسیار جمع کرده است.

پس هارون امر کرد که دویست هزار درهم به او بدهند، و چون آن بدبخت به خانه برگشت، دردی در حلقش بهم رسید، و در همان شب به جزای خود رسید، و از آن زرها منتفع نشد.

و به روایت دیگر: بعد از چند روز چیزی او را عارض شد، و جمیع احشاء و امعای او به زیر او آمد، و چون آن زر را از برای او آوردند در حالت نزع بود، و از آن زرها بجز حسرت چیزی از برای او نماند، و زرها را به خزانه خلیفه برگردانیدند.

و در آن سال که سال صد و هفتاد و نهم هجرت بود هارون لعین برای استحکام خلافت اولاد خود به گرفتن حضرت امام موسی علیه السلام اراده حج کرد، و تمهید چند نمود، و آخر الأمر آن حضرت علیه السلام را به سم شهید نمودند.

و ایضاً از این قبیل است مضمون حدیث طویلی که روایت نموده است آن را قطب راوندی به سند معتبر، از حضرت صادق علیه السلام که، زید بن حسن بن علی با پدرم مخاصمه داشت در اوقاف حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و می گفت: فرزند حضرت امام حسن علیه السلام که فرزند بزرگ تر است اولی است از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام، و حضرت امام باقر علیه السلام او را نصیحت کرد که از این دعوای ناحق بگذرد، و با دوستان خدا بی جهت مخاصمه مکن، و اگر خواهی معجزه بر تو ظاهر کنم که بدانی که حق با من است، و چندین معجزه بر او ظاهر نمود که در موضع خود مرقوم شده.

پس زید سوگند یاد کرد که دیگر منازعه و مخاصمه با پدرم نکند، و زید در

همان روز متوجه شام شد، و به نزد عبدالملک بن مروان رفت، و چون به مجلس او در آمد گفت: به نزد تو آمده ام از پیش ساحر دروغگوئی که حلال نیست تو را که او را بگذاری، و آنچه دیده بود از معجزات باهرات نقل نمود.

پس عبدالملک نوشت به والی مدینه که امام محمدباقر علیه السلام را مقید گرداند و به نزد او فرستد، و با زید گفت: اگر قتل او را به تو بفرمایم خواهی کرد، گفت:

بلی، و عبدالملک زینی با زید برای آن حضرت فرستاد که بر آن سوار شود، چون زید را به خدمت آن حضرت آوردند حضرت به نور امامت دانست که آن ملعون زید را فرستاده است تا آن حضرت را شهید کند.

پس آن امام مظلوم با زید گفت: وای بر تو چه بسیار عظیم است آنچه اراده کرده ای، و این چه امور شنیعه است که بر دست تو جاری می شود، و گمان می کنی که من علم ندارم که تو در چه کاری، من می دانم که این زین را از چوب کدام درخت تراشیده اند، و در آن چه چیز تعبیه کرده اند، و لیکن چنین مقدر شده است که شهادت من به این نحو باشد.

پس آن زین را به امر خلیفه بر اسب زدند، و حضرت سوار شد، و در آن زین زهری تعبیه کرده بودند، و بر بدن آن حضرت نفوذ کرد، و چون حضرت از سواری مراجعت نمود بدن مکرمش ورم کرد، و آثار موت در خود مشاهده نمود. انتهى الحدیث مختصراً(۱).

تنبیه: در جمع اخبار متنافیه در باره ذریه

جمع و توفیق و رفع تنافی میان این نحو احادیث و روایات دالّه بر توفیق توبه نسبت به ذریه طیبه اگرچه به قدر فواقی ناقه باشد، چنان چه در تفسیر قوله

ص: ۲۷۷

تعالی (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) ۱ الآیه، که در سند پنجم مرقوم شد با لزوم دخول بهشت به نحوی که در طی تفسیر کریمه (ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ) ۲ الآیه در سند اول گذشت، و ایضاً با آنچه دالّ است از احادیث نبویه بر عدم دخول ایشان به نار جهنّم، از چند وجه ممکن است.

أما أولاً طرح این نحو احادیث دالّه بر شناعت افعال ایشان به این مرتبه، بنا بر عدم ثبوت اینها به استفاضه، سیما با تنافی اینها با نصّ آیات و عموم حدیث «مهلاً لیس لکم أن تدخلوا فیما بیننا إلا بسبیل خیر» (۱) که دالّ است بر لزوم سکوت، و عدم جرح و تعدیل اولاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله.

و اما ثانیاً بنا بر آنچه در سند چهارم گذشت، که حضرت امام موسی علیه السلام فرمودند در باب محمّد بن اسماعیل که: رحمی هرگاه قطع از ذی رحم خود نماید، سه مرتبه وصل باید نمود، بعد از آن اگر او قطع کند، خدای تعالی قطع رحم و خویشی آن می کند، و علاقه رحم منقطع می گردد.

پس ممکن است که بعد از این اعمال قبیحه بر فرض وقوع، از ذریه بودن ایشان بیرون رفته باشند، و قطع این علاقه رحم و قرابت حضرت رسالت شده باشد، لیکن اولی کما مضی در این مقام توقّف و سکوت و ردّ علم آن به خدا و رسول است، واللّه تعالی یعلم وحججه الکرام علیهم الصلاه والسلام.

و فاضل دولت آبادی در کتاب مناقب خود آورده: الحدیث الثانی: من الدرر عند قوله تعالی (عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ) ۴ قال: أما علمت من أحبنا وابتجل محبينا أسكنه الله تعالی عند مليك مقتدر (۲).

ص: ۲۷۸

۱- (۳) معانی الأخبار ص ۳۹۲ ح ۳۹، بحار الأنوار ۴۶: ۱۷۸-۱۷۹ ح ۳۶.

۲- (۵) تفسیر برهان بحرانی ۷: ۳۸۰ ح ۸.

ترجمه: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی نمی بینی و نمی دانی هر که دوست دارد ما را، و به لفظ جمع ذکر کرده تا جمیع اهل بیت را شامل باشد، و تعظیم کند دوستان ما را، فردا جا دهد او را خدای تعالی نزدیک مصطفی صلی الله علیه و آله.

و هم در آن کتاب مسطور است:

سؤال: اولاد رسول صلی الله علیه و آله را اکباد الرسول از کجا گویند؟

جواب: بالحديث الرابع لأم هانی فی المباهله «أولادنا أكبادنا» وزاد فی غیره «من لم یرحم صغیرنا ولم یوقر کبیرنا فلیس منا».

ترجمه: مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندان ما جگر گوشگان مایند، هر که شفقت نکند بر خوردان ما، و تعظیم نکند بزرگان ما را، پس او از ما نباشد؛ زیرا که طبع مصطفی صلی الله علیه و آله بر حبّ ایشان بود.

و در تشریح است که: المنی بالحقیقه دم، ولکن یتغیر لونه عند نزوله. آدمی را دو رگی است باریک از جگر بیرون آمده و به صلب پیوسته، از آن دو رگ خون به جگر می کشد، و به صلب می رساند، و از آن خون منی حاصل می شود، و آب منی عین خون است، و وقت فرود آمدن در انثین لون آن می گردد، و لهذا اگر کسی بسیار جماع کند عین خون انزال گردد، چون اصل منی از جگر است، لهذا گفتند: از موت ولد در جگر والد سوراخ می افتد.

بدان که حکم مصطفی صلی الله علیه و آله و امت او به انبیای دیگر قیاس نتوان کرد، و فضلی که آن حضرت را بود هیچ مخلوقی را نباشد، کفش کسی مفخر عرش باشد فرزندان او را با فرزندان دیگر چگونه قیاس را شاید، و در بشارت ایشان

احادیث بسیار وارد است.

و الحدیث الرابع فی المشارق: «انَّ الله لا یجمع بینی و بین عدوی فی محلّ واحد» اشارت است به آن که فرزندان رسول صلی الله علیه و آله با کافران در دوزخ در نیایند، چه جای کافران در دوزخ است، پس ایشان در دوزخ نباشند، چه گمان است تو را ابو طیبیه حجاج از آشامیدن خون رسول صلی الله علیه و آله که خوردن آن حرام است از دوزخ نجات یافت، پس کسی که از خون جگر و نور دو چشم و مَخّ دو ساق رسول صلی الله علیه و آله منجمد باشد کی موجب دوزخ شود، و من چنین گمان می برم که اگر قطره خون مصطفی صلی الله علیه و آله در دوزخ اندازند همه آتش بوستان گردد.

و نیز مروی است که چون قیامت قائم شود، مؤمنان با حوران مشغول شوند، منکوحان ایشان بنالند که: ملکا شوهران ما به ما نمی نگرند، فرمان شود به جبرئیل که از خونی که از پاهای مبارک حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در وقت عبادت بیرون آمدی از آن خون بر جبین هر زوجه یکان یکان نقطه بدارد، پس هر که از شوهران ایشان را ببیند مبتلای محبت ایشان شود. تمام شد کلام فاضل دولت آبادی.

و در تفسیر سوره ق، مولانا فتح الله، تتمیه این حدیث طویل را از تفسیر ثعلبی چنین ایراد کرده که: یا علی أما علمت أنّ من أحبنا وانتحل محبتنا أسکنه الله تعالی معنا(۱).

ای علی ندانسته ای که هر که ما را دوست دارد، و خود را به محبت ما نسبت دهد، و دعوی محبت ما کند، حق تعالی او را جای دهد در درجه ما، و با ما رفیق و مصاحب باشد، پس این آیه تلاوت فرموده که (فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ

ص: ۲۸۰

مُقْتَدِرٍ) انتهى فتأمل.

وفى كتاب المجالس للشيخ المفيد: بإسناده المذكور فيه، عن محمد ابن الحنفية، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ليس منا من لم يرحم صغيرنا ويوقر كبيرنا، ويعرف حقنا(١).

وفى كلام الفاضل الرازى: إن التوفيق الخاص أن يتيسر له جميع الأسباب المعده، بأن يكون طيب الطينه، معتدل المزجه، جارياً فى أصلاب آباء صلحاء، ذوى أمانه واستقامه، متكوّناً من نطفه ودم طيب. إلى آخر ما قال.

و بيان حكايت حجام حدیثی است که محمد بن یعقوب کلینی در کافی، و شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی در تهذیب و استبصار در باب کسب حجام، به این سند از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده اند: عنه، عن ابی علی الأشعری، عن محمد بن عبدالجبار، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن ابی جعفر علیه السلام، قال: احتجم رسول الله صلى الله عليه وآله حجه مولى لبنى بياضه وأعطاه، ولو كان حراماً ما أعطاه، فلما فرغ قال له رسول الله صلى الله عليه وآله: أين الدم؟ قال:

شربته يا رسول الله، فقال: ما كان ينبغي لك أن تفعل، وقد جعله الله عزوجل لك حجاباً من النار، فلا تعد(٢).

یعنی: ابی جعفر علیه السلام فرمود که: اراده حجامت کرد حضرت رسول صلى الله عليه وآله، و حجامت کرد آن حضرت را آزاد کرده بنی بياضه، و حضرت به او عطا کرد چیزی، یعنی مزدی به او داد، و اگر حرام می بود اجرت حجام حضرت چیزی به او عطا نمی نمود، پس چون فارغ شد از حجامت فرمود رسول صلى الله عليه وآله: کجاست

ص: ۲۸۱

۱- (۱) بحار الأنوار ۲۳۱:۹۶ ح ۲۸ از مالی شیخ مفید ص ۱۸.

۲- (۲) فروع کافی ۱۱۶:۵ ح ۳، استبصار شیخ طوسی ۵۹:۳ ح ۱۹۲، تهذیب شیخ طوسی ۳۵۵:۶ ح ۱۰۱۰.

خون؟ گفت: آشامیدم آن را یا رسول الله، پس فرمود آن حضرت: سزاوار نبود تو را که بیاشامی خون را، و به تحقیق که کرده است خدای عزوجل این خون را از برای تو حجابی از آتش، پس من بعد به این نحو عملی مکن.

و حدیث مذکور را شیخ محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی در باب معایش و مکاسب و فوائد و صناعات در کتاب من لا یحضره الفقیه، از عمرو بن شمر از جابر از ابی جعفر علیه السلام نیز روایت نموده است، بدون لفظ «فلا تعد» (۱).

و این حدیث در کتاب طب الأئمه نیز واقع به این عبارت، قال أبوطیبه:

حجمت رسول الله صلی الله علیه و آله وأعطانی دیناراً، وشربت دمه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله:

أشربت؟ قلت: نعم، قال: وما حملک علی ذلك؟ قال: أتبرک به، قال: أخذت أماناً من الأوجاع والأسقام والفقير والفاقة، والله ما تمسک النار أبداً (۲).

و در فقه مسعودی از تنمیه این حدیث مرقوم است که: بعد از خوردن ابوطیبه آن خون را در حال طیب و بوی مشک از دهان ابوطیبه روان شد، و آن اثر در فرزندان وی باقی است عموماً تا روز قیامت، و رایحه طیبه جزئیت از این خبر نیز استشمام می شود.

و محمد بن اسحاق در سیرت خود آورده در طی سیاق غزوه احد، که ابوسعید الخدری - رضی الله عنه - بیامد و خون از رخساره پیغمبر صلی الله علیه و آله پاک همی کرد، و بعد از آن دهان در آن نهاد و پاک بیاشامید و باز خورد، و بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: من مس دمه دمی لم تصبه النار. گفت: هر که خون من به خون وی رسد دوزخ بر وی کار نکند.

ص: ۲۸۲

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۳: ۱۶۰ ح ۳۵۸۵.

۲- (۲) طب الأئمه ص ۵۶.

و ابن شهر آشوب در مناقب آل اَبی طالب ایراد نموده: إِنَّهُ لَمَّا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ هِنْدًا لَعَنَهَا اللَّهُ لَمَّا مَضَعَتْ قِطْعَهُ كَبِدَ حَمْزَةَ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَلْقَتْهَا وَمَا ابْتَلَعْتَهَا، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَوْ ابْتَلَعْتَهَا لَحَرَمْتُ جَسَدَهَا عَلَيَّ النَّارَ (۱).

و در کتاب عمده صحاح الأخبار ابن بطریق، به طریق و روایت خود این معنا را ایراد و ذکر نموده (۲).

و در تفسیر خلاصه المنهج در بیان آیه (وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ) ۳ که در آخر سوره نحل است ذکر شده که: در جنگ احد چون کفار شکم حمزه را بعد از شهادت شکافتند، هند دختر عتبه جگر او را در دهان نهاد تا بخورد، و در دهانش سنگ شد بینداخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله این خبر دادند، فرمود: حمزه نزد خدای از آن گرامی تر است که بعضی از او در آتش سوزد، چه حمزه از اهل بهشت است، و هند از اهل دوزخ نخواست که خون حمزه به احشای هند مختلط شود (۳).

و از این حدیث مستفاد می شود که این حکم نسبت به سائر بنی هاشم سیما ذریه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که از اهل بهشتند بنا بر جزئیت نیز متحقق باشد، هر چند موافق ظاهر و تقیه و صرفه ایام آن است که اختصاص حکم نسبت به حمزه علیه السلام داده شود، و إلا باعث جسارت اهل خسارت را عادی اهل بیت نبوت شده به خون جگر اولاد و اکباد و اقارب آن سرور.

و بعد از معرفت این معنا، سبقت و پیش دستی در صبغت انامل به الوان مختلفه نموده، پا مال ایشان را به دست آویز عداوت دنیوی و رستگاری اخروی

ص: ۲۸۳

۱- (۱) مناقب ابن شهر آشوب ۲: ۲۳۶ بعبارت دیگر.

۲- (۲) عمده ابن بطریق ص ۴۵۳ ح ۹۴۵.

۳- (۳) تفسیر ثعلبی معروف به الکشف والبیان ۳: ۵۴۹، الدر المنثور سیوطی ۴: ۱۳۵، أنساب الأشراف ۱: ۳۲۲، و مغازی و اقدی ۱: ۲۸۶.

خواهند نمود، خصوصاً اموی سیرت عباسی پرست که در محبت دنیوی پیوسته مراهق و ابن زیادند، و زنان ایشان را موافق حدیث سند نود و سیم نه شهوت متحقق است، و حضرت امام حسن علیه السلام فرموده اند: ما قام لأمویه إلاّ هاشمی. که بغیر هاشمی احدی تدارک و مقاومت شهوت این وثیه ثنویه امویه منویه نمی تواند نمود، و چون هند جگرخوار فتنه های دنباله دار در نظر دارند. شعر:

در زخم دلم ریشه دوانیده نگاهش هندوی جگر خوار بود چشم سیاهش

پس کسر شهوت نساء بنی امیه، هاشمی بعنوان نکاح و متعه می تواند نمود، و بر عکس که هاشمیه را غیر هاشمی به نکاح دائمی و تزویج در آرد، چنان چه در این کتاب قدری مذکور شد مکروه است، و متعه کردن هاشمیه ممنوع شده مطلقاً.

چنان چه وارد است در مبحث متعه از کتاب فقه الرضا علیه السلام که آن حضرت فرمود: اعلم یا اخي انی سألت العالم علیه السلام عن المتعه، فقلت: جعلت فداک یروی جدک امیرالمؤمنین علیه السلام أنّ النبی صلی الله علیه و آله حلّ المتعه یوم فتح مکّه، وحرّمها عام خیبر ونهی عنها، فقال: صدقوا فی الروایات أنّها واللّه منیه حرام مأمور بها، إلاّ- أنّهم غلطوا فی وجوه الحدیث، اعلم یا بنی أنّها محرّمه فی کرایمنا و فیما بیننا ممّا (۱) ولنا وحلّ لنا من غیرنا، حرم علی بناتنا ونسائنا أن یتمتّع بهنّ ممّا أو من غیرنا لا من سائر الناس، وحرّم علی صغیرنا وکبیرنا وقوینا وضعیفنا الصدقات وحلّ علی غیرنا (۲).

وفی السیره الحلبیه بعد أن ذکر مؤلفه حدیث امتصاص مالک بن سفیان والد

ص: ۲۸۴

۱- (۱) ممّا - ظ.

۲- (۲) این حدیث را در باب المتعه فقه الرضا نیافتیم.

أبي سعيد الخدري دم رسول الله صلى الله عليه وآله: ثم ازدرده، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: من مسّ دمي دمه لم تمسه النار.

وأيضاً ذكر عن حاضنه رسول الله صلى الله عليه وآله أعنى أم أيمن بركة الحبشيه رضی الله عنها، أنها قالت: قام رسول الله صلى الله عليه وآله من الليل إلى فخاره هي تحت سريره فبال فيها، فقامت وأنا عطشى فشربت ما في الفخاره وأنا لا أشعر، فلما أصبح النبي صلى الله عليه وآله قال: يا أم أيمن قومي إلى تلك الفخاره فأهريقى ما فيها، قالت: والله قد شربت ما فيها، فضحك حتى بدت نواجده، ثم قال: لا تفجر بالجيم والفاء، وفي لفظ لا تلج بطنك النار. وفي لفظ لا تشتكى بطنك.

وفي بعض الكتب المعتبره نقل لما قرأت ما قاله علماء الحديث في الخصائص النبويه أنّ فضلاته إلى آخره. قال بعض من كان حاضراً: إذا لم يلج النار جوف فيه قطره من فضلاته كيف تعذب أرحام حملته، فأعجبنى كلامه.

و از این حکم مذکور نسبت به ذریه رسول الله صلى الله عليه وآله امید رستگاری عظیم حاصل می شود.

سند شانزدهم: شفاعت برای اکرام کنندگان اهل بیت

شیخ اجل ظهیر الاسلام والمسلمین ابو احمد مروزی روایت نموده از صحیفه الرضا علیه السلام به سند خود که، سلسله سند را در آن کتاب ذکر نموده تا به حضرت امام رضا علیه السلام، از آبای گرامش، از رسول الله صلى الله عليه وآله، و سید امجد میر سید احمد جدّ داعی در کتاب منهاج الصفویه از امالی ابن بابویه (۱) نقل نموده.

ص: ۲۸۵

۱- (۱) این حدیث در امالی شیخ صدوق نمی باشد، بلکه در دیگر آثار شیخ صدوق می باشد، مانند کتاب عیون الأخبار ۱: ۲۵۳-۲۵۴ ح ۲.

قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أربعه أنا لهم شفيع يوم القيامة ولو أتوا بذنوب أهل الأرض: المكرم لذريتي، والقاضي لهم حوائجهم، والساعي لهم في أمورهم عند ما اضطروا إليه، والمحَب لهم بقلبه ولسانه(١).

و تفسیر این حدیث با حدیث سابق که در این باب در سند نهم مسطور شد موافق است، الا این که این حدیث ابلغ است.

و در بحار در باب مدح الذریه الطیبه و ثواب صلتهم نیز واقع است این حدیث(٢).

وفی جامع الأخبار: قال صلى الله عليه وآله: من أكرم أولادى بالقلب واللسان حشره الله يوم القيامة ووجهه كالبدر المنير(٣).

سند هفدهم: بشارت به محبین اهل بیت

من صحیفه الرضا علیه السلام: وبإسناده عنه صلى الله عليه وآله أنه قال: أتانى جبرئيل عليه السلام عن ربى عزوجل، وهو يقول: ربى يقرؤك السلام ويقول لك: يا محمد بشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات، ويؤمنون بك، ويحبون أهل بيتك بالجنه، فإن لهم عندى جزاء الحسنى وسيدخلون الجنة(٤).

یعنی: حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود: آمد مرا جبرئیل از نزد پروردگار من و می گفت: خدای من تو را سلام می رساند و می گوید: ای محمد بشارت ده ایمان

ص: ۲۸۶

-
- ۱- (۱) امالی شیخ طوسی ص ۳۶۶ ح ۷۷۹، صحیفه الرضا علیه السلام ص ۴۰ ح ۲، جامع الأخبار سبزواری ص ۳۹۳ ح ۱۰۹۶.
 - ۲- (۲) بحار لأنوار ۹۶: ۲۲۰ ح ۱۰ و ص ۲۲۵ ح ۲۴.
 - ۳- (۳) این حدیث در کتاب جامع الأخبار سبزواری وجود ندارد.
 - ۴- (۴) صحیفه الرضا علیه السلام ص ۴۹ ح ۳۷.

آوردگان که موصف اند به کردن نیکیها، و ایمان آورده اند به تو، و دوست دارند اهل بیت تو را، به بهشت، به تحقیق که مر ایشان راست نزد من مزد بهتر و نیکو، و زود باشد که داخل شوند در بهشت.

سند هجدهم: فرشتگان بر محبت اهل بیت درود می فرستند

من جامع الأخبار: روی عبدالله بن عبدالرحمن، قال: سمعت عثمان بن عفان، قال: سمعت عمر بن الخطاب، قال: سمعت أبا بكر بن أبي قحافه، قال:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن الله تبارك وتعالى خلق من نور وجه علي بن أبي طالب ملائكة يسبحون ويقدمون ويكتبون ثواب ذلك لمحبيه ومحبي أولاده (١).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای تعالی آفریده از نور روی علی فرشتگانی که تسبیح می کنند و تقدیس، می نویسند ثواب آن را از برای دوستان علی و دوستان فرزندان او.

و در مناقب خوارزمی نیز این حدیث به طرق عامه مذکور است (٢).

سند نوزدهم: نفع محبت ذریه در هفت موضع

ابن بابویه علیه الرحمه در مجلس سوم از کتاب امالی آورده: حدّثنا الحسن بن عبدالله بن سعید، قال: أخبرنا عمرو (٣) بن أحمد بن حمران القشیری، قال:

حدّثنا المغیره بن محمّد بن المهلب، قال: حدّثنا عبدالغفار بن محمّد بن كثير

ص: ٢٨٧

١- (١) جامع الأخبار سبزواری ص ٥١٢ ح ١٤٣٧.

٢- (٢) مناقب خوارزمی ص ٧١ ح ٤٧.

٣- (٣) در امالی: محمّد.

الکلابی الکوفی، عن عمرو بن ثابت، عن جابر، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين، عن علي بن الحسين، عن أبيه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حَبِّي وَحَبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ، أَهْوَالَهُنَّ عَظِيمَةٌ: عِنْدَ الْوَفَاءِ، وَفِي الْقَبْرِ، وَعِنْدَ النُّشُورِ، وَعِنْدَ الْكِتَابِ، وَعِنْدَ الْحِسَابِ، وَعِنْدَ الْمِيزَانِ، وَعِنْدَ الصِّرَاطِ (۱).

یعنی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است از آباء عظام گرام خود صلوات الله عليهم، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: دوستی من و دوستی اهل بیت من نافع است در هفت جا که هولهای آنها بزرگ است: نزد مردن، و در قبر، و نزد برانگیخته شدن از قبر، و در محشر، و نزد دادن نامه اعمال، و نزد حساب، و نزد میزان، و نزد صراط.

سند بیستم: مبادرت به محبت اهل بیت

در مجالس المؤمنین از کتاب خلاصه المناقب نقل نموده: وقال النبي صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ حَبِّ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَذُرِّيَّتَهُمَا عَلَى الْبَرِيَّةِ، فَمَنْ بَادَرَ مِنْهُمْ بِالْإِجَابَةِ جَعَلَ مِنْهُمْ الرِّسْلَ، وَمَنْ أَجَابَ بَعْدَ ذَلِكَ جَعَلَ مِنْهُمْ الشَّيْعَةَ، وَمَنْ أَجَابَ بَعْدَ ذَلِكَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْأَصْفِيَاءَ، وَاللَّهُ جَمَعَهُمْ فِي الْجَنَّةِ (۲).

یعنی: به درستی که حضرت حق سبحانه و تعالی عرض کرد دوستی حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام، و ذریه حضرت فاطمه علیها السلام را بر جمیع مخلوقات، پس کسی که مبادرت و پیش دستی نمود از مردمان به قبول محبت ایشان، و محبت ایشان را پیش از دیگران قبول نمود، گردانید خدای تعالی از ایشان پیغمبران را، یعنی: پیغمبران از آن جماعت اند، و کسی که قبول نمود

ص: ۲۸۸

۱- (۱) امالی شیخ صدوق ص ۶۰ ح ۱۷.

۲- (۲) احقاق الحق ۹: ۱۹۱ از خلاصه المناقب.

محبت ایشان را بعد از رسل، گردانید خدای تعالی از ایشان شیعیان را، یعنی:

متابعان حضرت ائمه هدی صلوات الله علیهم از ایشان اند، و کسی که اجابت کرد بعد از شیعیان، گردانید خدای تعالی از ایشان اصفیا را، و خدای تعالی جمع کرد همه آنها را که قبول محبت ایشان نمودند در بهشت.

و در خلاصه المنهج در طی تفسیر کریمه (وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِأَبْرَاهِيمَ) ۱ مسطور است که در حدیث آمده که: چون حق تعالی ملکوت آسمان و زمین را به ابراهیم علیه السلام نمود، ابراهیم علیه السلام به جانب عرش نگریست نور عظیمی دید، گفت: خداوندا این چه نور است؟ گفت: نور صفی و حیب من محمد صلی الله علیه و آله.

گفت: در جنب آن نور دیگر می بینم، گفت: نور برادر و وصی او علی بن ابی طالب علیه السلام است، گفت: خداوندا نور دیگر می بینم نزدیک آن هر دو نور، خطاب آمد که آن نور فاطمه زهراست دختر سید انبیا صلی الله علیه و آله و زوجه خیر الاوصیاء، و به جهت آن وی را فاطمه نام نهاده ام که او دوستان خود را از دوزخ منع کند و باز دارد، و همچنان که مادر فرزند را فطیم سازد و از شیر باز گیرد.

گفت: خداوندا دو نور دیگر می بینم نزدیک ایشان، فرمود که: آن دو نور دو فرزند وی اند حسن و حسین علیهما السلام، گفت: پادشاهان نور دیگر می بینم که گرداگرد ایشان در آمده است از چه کسان اند؟ گفت: آن نورهای نه امام اند از فرزندان حسین علیه السلام.

گفت: خداوندا نورهای بسیار می بینم که از گرد ایشان در آمده، فرمود که: آن نورهای شیعیان و محبان علی اند علیه السلام و فرزندان او.

گفت: پادشاهان ایشان را به چه علامت توان شناخت؟ گفت: به پنج علامت که آن: پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن، و انگشتی در دست راست داشتن، و بسم الله الرحمن الرحیم در نماز بلند گفتن، و پیش از رکوع قنوت خواندن، و سجده

شکر کردن است.

ابراهیم گفت: خداوندا مرا از شیعه علی بن ابی طالب گردان، حق تعالی دعای او را اجابت فرمود و او را داخل شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام گردانید، و رسول خود را از این خبر داد و فرمود: «وإنَّ من شیعتہ لإبراهیم» و به درستی که ابراهیم از جمله شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام است (۱).

پس بنا بر این اصطلاح مرتبه این شیعه بالاتر از مرتبه اصفیاء است موافق حدیث مجالس.

و مؤید آنچه در خلاصه مرقوم شد از تصویر اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام به انوار، حدیثی است که صاحب منتخب البصائر از کتاب واحد به اسناد خود نقل نموده تا ابی جعفر الباقر علیه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنَّ الله تبارك وتعالى أحد واحد، تفرّد فی وحدانیته، ثمّ تكلم بكلمه فصارت نوراً، ثمّ خلق من ذلك النور محمداً صلى الله عليه وآله وخلقني وذريتي. الحدیث (۲).

پس مستفاد می شود از این حدیث که اصل ذریه از نور است.

سند بیست و یکم: دوست داشتن محبتین اهل بیت علیهم السلام

من کتاب الکشی: حدّثنا معروف، قال: أخبرني الحسن بن علي بن النعمان، قال: حدّثني أبي علي بن النعمان، عن محمّد بن سنان، عن أبي الجارود، عن جویریة بن مسهر العبدی، قال: سمعت علیاً علیه السلام يقول: أحبّ محبّ آل محمّد ما

ص: ۲۹۰

۱- (۱) تفسیر برهان بحرانی ۶: ۴۱۹-۴۲۰ ح ۳.

۲- (۲) مختصر بصائر الدرجات بنام المجموعه الحدیثیه ص ۱۶۱ ح ۱۰۲، بحار الأنوار علامه مجلسی ۱۵: ۱۰ ح ۱۰.

أحبهم، فإذا أبغضهم فأبغضه، وأبغض مبغض آل محمد ما أبغضهم، فإذا أحبهم فأحبه، وأنا ابشرك، وأنا ابشرك ثلاث مرّات(۱).

یعنی: جویریہ بن مسہر العبدی گفت: شنیدم از حضرت امیر المؤمنین و یعسوب المؤمنین علی بن ابی طالب علیہ السلام کہ می فرمودند: دوست دار محب آل محمد را مادام کہ آن محب دوست دار ایشان باشد، پس هر گاه دشمن شود به آل محمد تو نیز دشمن دار او را.

و دشمن باش با دشمن آل محمد مادام کہ او دشمن آل محمد باشد، پس هر گاه دشمن آل محمد دوست شود با ایشان تو نیز با او دوست شو و دوست دار او را، و من بشارت می دهم تو را ای جویریہ سه مرتبہ، و من بشارت می دهم تو را، و من بشارت می دهم تو را.

سند بیست و دوم: اول سؤال روز قیامت از محبت اهل بیت علیہم السلام

من عیون أخبار الرضا علیہ السلام: ویاسنادہ عن علی علیہ السلام، قال: قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ: أول ما یسأل العبد حینا أهل البیت(۲).

یعنی: ابن بابویہ باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام روایت کرده، کہ آن حضرت فرمود کہ: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: اول چیزی کہ سؤال کرده می شود از بندگان خدا دوستی ما اهل بیت است.

ص: ۲۹۱

۱- (۱) اختیار معرفہ الرجال کشی ۱: ۳۲۲-۳۲۳ ح ۱۶۹.

۲- (۲) عیون اخبار الرضا علیہ السلام ۲: ۶۲ ح ۲۵۸.

سند بیست و سوم: دشمنان اهل بیت محروم از شفاعت

من الصواعق: أحبوا أهلي، وأحبوا علياً، من أبغض أحداً من أهلي، فقد حرم شفاعتي (۱).

یعنی: آن حضرت فرمود که: دوست دارید اهل مرا، و دوست دارید علی را، کسی که دشمن داشته باشد یکی از اهل مرا، پس بتحقیق که محروم شده است از شفاعت من.

سند بیست و چهارم: محبت و رزیدن به جمیع اهل بیت علیهم السلام

من کتاب الکافی: محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن الجارود، عن موسى بن بكر بن دأب، عن حدثه، عن أبي جعفر عليه السلام: إن زید بن علی بن الحسين دخل علی أبي جعفر محمد بن علی علیهما السلام ومعه كتب من أهل الكوفة يدعونه فيها إلى أنفسهم، ويخبرونه باجتماعهم، ويأمرونه بالخروج، فقال له أبو جعفر عليه السلام: هذه الكتب ابتداءً منهم، أو جواب ما كتبت به إليهم ودعوتهم إليه؟ فقال: بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا وبقربتنا من رسول الله صلى الله عليه وآله، ولما يجدون في كتاب الله عز وجل من وجوب مودتنا وفرض طاعتنا، ولما نحن فيه من الضيق والظنك والبلاء.

فقال له أبو جعفر عليه السلام: إن الطاعة مفروضة من الله عز وجل، وسنة أمضاها في الأولين، وكذلك يجريها في الآخرين، والطاعة لواحد منا، والمودة للجميع.

ص: ۲۹۲

در کافی مسطور است، و هر چند قدری از این حدیث در سند دوم از باب اول سابقاً مذکور شده، در اینجا نیز به قدر حاجت اکتفا نمودیم، یعنی: زید بن علی بن الحسین داخل شد به مجلس شریف حضرت امام محمدباقر علیه السلام، و با او بود نوشته ای چند از اهل کوفه، که خوانده بودند او را در آن نوشته ها به سوی خود، و خبر کرده بودند او را به جمعیت ایشان به جهت خروج، و امر کرده بودند او را به خروج.

پس گفت مر زید را حضرت امام محمدباقر علیه السلام: این نوشته ها ابتداءً نوشته شده از ایشان، یعنی از اهل کوفه به سوی تو، یا جواب چیزی است که تو نوشته ای به سوی ایشان و خوانده ای ایشان را به بیعت؟

پس گفت: بلکه این نوشته ها ابتدائی است از قوم از جهت معرفت ایشان به حق ما و به خویشی و قرابت ما به رسول الله صلی الله علیه و آله، و از جهت چیزی که می یابند در مصحف مجید و کلام حمید از واجب بودن مودت ما، و فرض بودن طاعت ما بر خلائق، و از برای چیزی که ما گرفتار آنیم از عدم وسعت و تنگدستی در همه چیز، و بلاها که بر ما وارد می شود.

پس فرمود مر او را ابوجعفر علیه السلام: به تحقیق که طاعت و فرمان برداری مردم ما اهل بیت را فرض کرده شده است از جانب خدای عزوجل، و طریقه ای است که جاری ساخته است خدای تعالی آن را در اولین، و همچنین جاری می سازد آن را در آخرین، و طاعت مفروضه ای از جانب خدا مخصوص یکی از ما خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله است که امامیم و مودت و دوستی از برای همه اقارب آن حضرت است.

و مؤید این قول در کتاب محاسن برقی واقع است به این عبارت: عن حسن

ص: ۲۹۳

بن علی الخزاز، عن مثنی الحنّاط، عن عبدالله بن عجلان، قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن قول الله تعالی (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ۱ قال: سألت أبا جعفر علیه السلام، فقال: نعم هم الأئمة الذين لا يأكلون الصدقه، ولا تحلّ لهم (۱).

وأيضاً روى فيه عن الهيثم النهدي، عن العباس بن عامر القصير، عن حجاج الخشاب، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول لأبي جعفر الأحول: ما يقول من عندكم في قول الله تبارك وتعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فقال: كان الحسن البصري يقول: في أقربائي من العرب.

فقال أبو عبدالله عليه السلام: لكنّي أقول: لقريش الذين عندنا هاهنا خاصّه، فيقولون:

هي لنا ولكن عامّه، فأقول: خبروني عن النبي صلى الله عليه وآله إذا نزلت به شدّه من خصّ بها؟ أليس إيانا خصّ بها؟ حين أراد أن يلاعن أهل نجران، أخذ بيد علي وفاطمه والحسن والحسين عليهم السلام، ويوم بدر قال لعلي عليه السلام وحمزه وعبيده بن الحارث؟ قال: فأبوا يقرون لي، أفلكم الحلو ولنا المر؟ (۲).

يعني: حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود که: قریبی ائمه اند که صدقه بر ایشان حلال نیست.

و ايضاً روايت کرده که حضرت صادق عليه السلام از ابو جعفر احوال پرسيد که: چه می گویند علماء عامّه که نزد شما اند در تفسیر این آیه؟ گفت: حسن بصری می گفته است که: مراد تمام خویشان من و آن حضرت است از عرب، حضرت فرمود که: لیکن من می گویم که: از برای جماعتی است از قریش که نزد ما

ص: ۲۹۴

۱- (۲) محاسن برقی ۱: ۲۴۱ ح ۴۴۳.

۲- (۳) محاسن برقی ۱: ۲۴۰-۲۴۱ ح ۴۴۲.

می باشند اینجا یعنی بنی هاشم، پس می گویند ایشان از برای ما و شما است همه.

پس می گویم به ایشان که: مرا خبر دهید از حال رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه شدتی او را عارض می شد که را مخصوص به آن می گردانید؟ آیا نه چنان بود که ما را نه دیگران را مخصوص به آن شدت می ساخت در وقتی که می خواست ملائنه با نصارای نجران کند، دست علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گرفت، و ایشان را در عرضۀ نفرین در آورد یا غیر را؟ و در روز بدر اول کسی را که به جنگ فرستاد آیا علی علیه السلام و حمزه و عبیده بن الحارث بودند یا نه؟

و گفت آن حضرت که: پس ابا کردند از این که اقرار نمایند از برای من به امر حق، پس آیا شیرین را برای شما قرار داده و تلخ را مخصوص ما گردانید. و این ترجمه مجملًا سابق بر این گذشت.

و قاضی زاده کهرود رحمه الله در رسالۀ اعتقادیۀ خود به این عبارت ایراد نموده که: اعتقاد باید نمود که چون مودت اهل بیت رسالت به فرمودۀ حق سبحانه و تعالی عوض اجر نبوت حضرت رسالت است، پس باید هر که را دغدغۀ ایمان شود در محبت این زمرۀ عظیمه که مقربان درگاه و محرمان بارگاه اله اند ساعی باشد. و به این معنی در کلام فرزددق ایمانی واقع است که:

من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم

إن عدّ أهل التقی كانوا أئمتهم إو قیل من خیر خلق الله قیل هم (۱)

پس این معنا را باید که دقیقه نا مرعی نگذاشت، و این عطیۀ عظما و موهبت کبرا را از مقامات مراحم الهی و مواد اصطناعات ربّانی دانست، و به شکرانۀ این نعمت بی کران بر حسب طاقت قیام نمود.

ص: ۲۹۵

سند بیست و پنجم: عمل بدون ولایت اهل بیت علیهم السلام نفع ندارد

من الصواعق: وروی الطبرانی أنه صلى الله عليه وآله قال: أَلزَمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ يُوَدُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشِفَاعَتِنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ أَحَدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ حَقًّا (۱).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: لازم گردانید بر خود دوستی ما اهل بیت را، پس به تحقیق که کسی که ملاقات کند خدا را و دوست دار ما باشد، داخل بهشت می شود به شفاعت ما، قسم به کسی که نفس من به درست قدرت اوست که نفع نمی دهد کسی را عملش مگر به معرفت حق ما.

و شک نیست که از جمله حقوق آن حضرت است مودت خویشان آن حضرت، چنان که قبل از این مکرر مسطور شد.

سند بیست و ششم: برکات موت با حب آل محمد علیهم السلام

من الصواعق: أخرجه مبسوطاً الثعلبي في تفسيره: من مات على حب آل محمد مات شهيداً مغفوراً له تائباً مؤمناً مستكمل الإيمان، يبشّره ملك الموت بالجنة ومنكر ونكير، ويزف إلى الجنة كما يزف العروس إلى بيت زوجها، وفتح له بابان إلى الجنة، ومات على السنّة والجماعه، ومن مات على بغض آل محمد

ص: ۲۹۶

جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه آيس من رحمه الله (۱).

یعنی: ثعلبی در تفسیر خود این حدیث را مبسوطاً اخراج نموده: کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله مرده است شهید، یعنی: درجه شهید به او کرامت می شود، و آمرزیده شده از برای او گناهان او به سبب دوستی آل محمد، و می میرد و حال آن که توبه کرده باشد از گناهان، و با ایمان باشد و کامل گردانیده باشد حقیقت ایمان را، بشارت می دهد آن محب آل محمد را ملک الموت به بهشت، و همچنین منکر و نکیر بشارت دهند او را به بهشت، می برند و می کشانند او را به سوی بهشت خرامان، همچنان که می برند عروس را به خانه شوهرش، و می گشایند از برای او دو در به سوی بهشت، و مرده است بر طریقه اهل سنت پیغمبر و جماعت حق، و کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد بیاید در روز قیامت و حال آن که نوشته شده باشد در میان دو چشم او که این شخص نومیست از رحمت الله تعالی.

وروی ابن شهر آشوب فی مناقبه: عن أبي بكر مردويه فی کتابه، بالإسناد عن سنان الأوسی، قال النبی صلی الله علیه و آله: حدّثنی جبرئیل علیه السلام أنّ الله تعالی لما زوج فاطمه علیاً علیهما السلام أمر رضوان، فأمر شجره طوبی، فحملت رقاعاً لمحبی آل بیت محمد صلی الله علیه و آله، ثم أمطرها ملائکة من نور بعدد تلك الرقاع، فأخذ تلك الملائکة الرقاع، فإذا كان يوم القيامة واستوت بأهلها أهبط الله الملائکة بتلك الرقاع، فإذا لقی ملک من تلك الملائکة رجلاً من محبی آل محمد دفع إليه رقعه براءه من النار (۲).

و قریب به این مضمون در کتاب کشف الغمه (۳)، و کتاب خرائج و جرائح (۴).

ص: ۲۹۷

۱- (۱) صواعق محرقة ابن حجر ص ۲۳۲-۲۳۳.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۸: ۳۹.

۳- (۳) کشف الغمه اربلی ۱: ۹۲.

۴- (۴) خرائج و جرائح راوندی ۲: ۵۳۶.

نیز واقع است.

وفی کتاب کامل الزیارة لابن قولویه: بحذف الاسناد، عن أبی ذرّ الغفاری رحمه الله علیه، قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله یقبل الحسین بن علی علیهما السلام(۱)، وهو یقول: من أحبّ الحسن والحسین وذریتهما مخلصاً لم تفتح النار وجهه، ولو كانت ذنوبه بعدد رمل عالج، إلا أن ینزل ذنباً ینزل به من الايمان(۲).

و این حدیث صریح است در آن که مراد به ذریه خصوص ائمه علیهم السلام نیست، به جهت آن که ائمه از ذریه حضرت امام حسین اند علیه السلام. و در حدیث «ذریتهما» بصیغه تثنیه واقع شده، و این وجه حسنی است برای مجموع سادات حسینی و حسنی رضی الله تعالی عنهم، وأنعم علیهم بالفیض اللدنی.

سند بیست و هفتم: محبت اهل بیت علیهم السلام به قلب وید و لسان

من الصواعق: وفی طریقہ الشیعی: من أحبنا بقلبه وأعاننا بیده ولسانه، أنا وهو فی علین، ومن أحبنا بقلبه وكفّ عننا لسانه ویده، فهو فی الدرجه التي تليها(۳).

یعنی: کسی که دوست دارد ما را به دل، واعانت و یاری ما کند به دست و زبانش، من و او در علین خواهیم بود، و کسی که دوست دارد ما را به دل آریا به دست و زبان یاری ما نکرده باشد، یا منع نموده باشد زبان و دست خود را از ضرر و زیان رسانیدن به ما، پس او در مرتبه پست تر پهلوی این مرتبه خواهد بود.

ص: ۲۹۸

۱- (۱) در کامل الزیارات: یقبل الحسن والحسین علیهما السلام.

۲- (۲) کامل الزیارات ص ۱۱۳-۱۱۴ ح ۱۱۹.

۳- (۳) صواعق محرقة ابن حجر ص ۲۳۳.

سند بیست و هشتم: طوائفی که محبت اهل بیت علیهم السلام ندارند

ابن بابویه قمی - قدس الله نفسه القدوسی - در من لا - يحضره الفقيه فی باب التسمیه عند الجماع ایراد نموده است که، قال الصادق علیه السلام: إذا أتى أحدكم أهله، فلم يذكر الله عند الجماع، وكان منه ولد كان ذلك شرك شيطان، ويعرف ذلك بحبنا وبغضنا(۱).

یعنی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که: چون اتیان کند یکی از شما اهل خود را، یعنی: اراده مجامعت با او داشته باشد، پس ذکر نکنند اسم خدای تعالی را، و بسم الله الرحمن الرحیم نگوید در وقت جماع، و بهم رسد از او ولدی، خواهد بود در آن ولد شیطان شریک، و معلوم می شود این معنا به محبت ما اهل بیت و عداوت ما.

پس استفاد شد که هر که محبت اهل بیت نبوت ندارد، حرام زاده و در نطفه او شیطان شریک است.

و ابن اثیر صاحب کتاب جامع الأصول در ترجمه ذعذع از کتاب نهاییه ایراد نموده: فی حدیث جعفر الصادق علیه السلام «لا یحبنا أهل البيت المذعذع، قالوا: وما المذعذع؟ قال: ولد الزنا»(۲).

و چون این حدیث متضمن لزوم محبت و خبث ولادت معاندین اهل بیت بود، و مرابطه تمام با مقصود من الباین داشت در ذیل این باب ایراد شده.

و یافتیم به خط جد خود الهمام القمقام اللجی السنی میر محمد باقر الداماد

ص: ۲۹۹

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۳: ۴۰۴-۴۰۵ ح ۴۴۱۴.

۲- (۲) نهاییه ابن اثیر ۲: ۱۶۱.

الحسينى در تعليقات و حواشى كه نوشته اند بر رجال شيخ كشى، كه قال ابن الأثير فى النهايه: وفى حديث جعفر الصادق عليه السلام: «ولا يحبنا أهل البيت كذا وكذا، ولا ولد الميافعه» أى: ولد الزنا، يقال: يافع الرجل جاريه فلان اذا زنا بها(١).

وقال فيه: وفى حديث أهل البيت «لا يحبنا اللاكع ولا المحيوس» المحيوس الذى أبوه عبد وأمه أمه(٢).

لكع عليه الوسخ كفرح لصق به ولزمه، ولكع بضم اللام وفتح الكاف اللثيم الخسيس الوسخ الدنس، وأصل الحيس الخلط، وذلك كناية عن خبث الطينه واختلاط النطفه وعدم طيب الولاده.

وفى النهايه الأثيريه أيضاً: فى حديث جعفر الصادق عليه السلام: لا يحبنا أهل البيت ذو رحم منكوسه. قيل: هو المأبون لانقلاب شهوته إلى دبره(٣). انتهى كلام النهايه.

وأيضاً فى النهايه: فى حديث الصادق عليه السلام: لا يحبنا أهل البيت الخيعامه. يعنى:

بالحاء المعجمه والعين المهمله، قيل: هو المأبون، والياء زائده والهاء للمبالغه(٤).

وابن بابويه در ابواب سته عشر از خصال ايراد نموده: عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام أنّه قال: سته عشر صنفاً من امّه محمّد صلى الله عليه وآله لا يحبوننا، ولا يحبوننا إلى الناس(٥)، ويغضوننا ولا يتولّوننا، ويخذلوننا ويخذلون الناس، فهم أعداؤنا حقاً، لهم نار جهنّم ولهم عذاب الحريق، قلت: بينهم لى يا أباه وقاك الله شرهم. قال: الزائد فى خلقه، إلى قوله عليه السلام: والمنكوح، فلا ترى منهم أحداً إلاّ

ص: ٣٠٠

١- (١) نهايه ابن اثير ٥: ٢٩٩.

٢- (٢) نهايه ابن اثير ١: ٤٦٧.

٣- (٣) نهايه ابن اثير ٥: ١١٥.

٤- (٤) نهايه ابن اثير ٢: ٩٣.

٥- (٥) ولا يحبون إلينا الناس - خ ل.

وجدته يتغنى بهجائنا، ويؤلب علينا(۱).

پس از این حدیث مستفاد شد که خصلت کسی که این عمل قبیح، یعنی:

دخول بر او واقع شده، این است که متغنی به هجو اهل بیت می شود، و به ضرر ایشان جمع شده می کوشند.

و در نهایت ابن اثیر ایراد نموده در باب الهمزه مع اللام: الألب بالفتح والكسر:

القوم يجتمعون على عداوة انسان وتألبوا أي تجمّعوا(۲).

و مکرر در این کتاب موافق احادیث سیما حدیث عباس مذکور شده که اهل بیت شامل بنی هاشم است «ولنا ونحن» که اهل بیت فرموده اند نیز به دستور شامل ایشان بود در اکثر احادیث صریحاً، و آیه (قُلْ لَا أَشْتَكُكُمْ) * موافق حدیث کلینی تعمیم داشت، که امر به مودت شده است، اگر اعدای مدخوله در این احادیث احتمال شمول نمی دهند، و توجیه دیگر می نمایند، خود ظاهر و باطن و پشت و روی مراتب و واقع و احادیث و امور خود را خبر دارترند، والله يعلم.

و ابن بابویه - رحمه الله تعالى - نیز در کتاب من لا - يحضره الفقيه، در باب المياہ و طهرها و نجاستها، ایراد نموده است: ولا يجوز التطهر بغساله الحمام؛ لأنه يجتمع فيه غسله اليهودي والمجوسي والنصراني والمبغض لآل محمد صلى الله عليه وآله، وهو أشْرهم(۳).

و از این احادیث ظاهر می شود که کسی که محبت اهل بیت نبوت صلی الله علیه و آله را ندارد ولد الزنا، و خسیس، و نحس، و نجس، و مأبون است، و مدخول، و چون در ناصبی اهل بیت این علت هست مناسب در این مقام این کلام که من القواعد الکلیه «النصب علم المفعولیه» و همچنین عدو ایشان از یهودی و مجوسی و

ص: ۳۰۱

۱- (۱) خصال شیخ صدوق ص ۵۰۶-۵۰۷ ح ۴.

۲- (۲) نهایت ابن اثیر ۱: ۵۹.

۳- (۳) من لا يحضره الفقيه ۱: ۱۲.

نصرانی بدتر است.

و در منهاج الکرامه فی معرفه الإمامه، که از مصنفات علامه رحمه الله تعالی مسطور است: و عن ابن عباس قال: حب آل محمد يوماً خیر من عباده سنه، و من مات علیه دخل الجنة (۱).

یعنی: فرمود: دوستی آل محمد در روزی بهتر است از عبادت یک سال، و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد داخل بهشت می شود.

و مخفی نماند که محبت آل محمد صلی الله علیه و آله و حقّ تکریم ایشان همیشه لازم است، و منقطع نمی شود تا روز قیامت.

چنان چه محمد بن یعقوب کلینی در جامع خود کافی روایت کرده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِتَّانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَانَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ تَوَدُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَتُكْثِرُ التَّعَاهُدَ لَنَا، وَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لَقِيَهَا ذَاتَ يَوْمٍ وَهِيَ تُرِيدُنَا، فَقَالَ لَهَا: أَيْنَ تَذْهَبِينَ يَا عَجُوزَ الْأَنْصَارِ؟ فَقَالَتْ: أَذْهَبُ إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ أَسَلَّمُ عَلَيْهِمْ، وَأَجِدُّ بِهِمْ عَهْدًا، وَأَقْضِي حَقَّهُمْ.

فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: وَيْلَكَ لَيْسَ لَهُمُ الْيَوْمَ حَقُّ عَلَيْكَ وَلَا عَلَيْنَا، إِنَّمَا كَانَ لَهُمْ حَقُّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَيْسَ لَهُمْ حَقٌّ فَأَنْصَرِفِي.

فَأَنْصَرَفَتْ حَتَّى أَتَتْ أُمَّ سَلَمَةَ، فَقَالَتْ لَهَا أُمَّ سَلَمَةَ: مَاذَا أَبْطَأَ بِكَ عَنَّا؟

فَقَالَتْ: إِنِّي لَقِيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، وَأَخْبَرْتَهَا بِمَا قَالَتْ لِعُمَرَ وَمَا قَالَ لَهَا عُمَرُ، فَقَالَتْ لَهَا أُمَّ سَلَمَةَ: كَذَبَ لَا يَزَالُ حَقُّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجِبًا عَلَى الْمُسْلِمِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۲).

و در قرب الاسناد حمیری از حضرت کلام الله الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به سند صحیح ایراد نموده: که زنی بود از انصار که او را حسرت

ص: ۳۰۲

۱- (۱) کشف الیقین ص ۲۲۵، کشف الغمّه ۱: ۱۳۷.

۲- (۲) روضه کافی ۸: ۱۵۶ ح ۱۴۵.

می گفتند، و بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیوسته نزد آل محمد صلی الله علیه و آله می آمد، و ایشان را بسیار دوست می داشت، روزی ابوبکر و عمر در راه او را دیدند، و از او پرسیدند که به کجا می روی ای حسرت؟ گفت: به خدمت آل محمد می روم که حق ایشان را ادا کنم، و عهد خود را تازه گردانم، گفتند که: وای بر تو ایشان را امروز حقی نیست، و حق ایشان مخصوص زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود.

پس حسرت نا امید با حسرت تمام برگشت، و بعد از چند روز دیگر به خدمت اهل بیت رسالت رفت، پس ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای حسرت چرا دیر به نزد ما آمدی؟ گفت: ابوبکر و عمر مرا در حین آمدن دیدند و چنین گفتند، ام سلمه گفت: دروغ گفتند حق آل محمد واجب است بر مسلمین تا قیام قیامت (۱).

من تفسیر علی بن ابراهیم - رحمه الله - عند تفسیر سوره المدثر، قال: حقوق آل محمد من الخمس لذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل، وهم آل محمد صلوات الله علیه.

وقوله تعالی (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) قال: لو أن كل ملك مقرب ونبي مرسل شفعا في ناصب آل محمد ما قبل منهم ما شفعا فيه (۲).

و از جمله حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله حرمت زکات است و حلیت خمس، و شک نیست که خمس بر غیر هاشمی از عالم و جاهل حرام و زکات حلال است، و فقهاء فرقتین حکم حقوق این فرق را مستمر تا روز قیامت دانسته اند.

ص: ۳۰۳

۱- (۱) قرب الاسناد حمیری ص ۶۰ ح ۱۹۲.

۲- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۳۹۵.

باب سیم: در بیان این که عداوت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت نبوت و ولایت و ذریه ایشان کاشف خبث ولادت است و آنچه در باب اعادی ایشان واقع شده

اشاره

ص: ۳۰۵

سند اول: حب و بغض اهل بیت علامت طیب و خبث ولادت

من معانی الأخبار، باب معنی اول النعم وبادیها: حدّثنا أبی، ومحمّد بن الحسن رضی الله عنهما، قالاً: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، قال: حدّثنا أبو القاسم عبد الرحمن الكوفی، وأبو یوسف یعقوب بن یزید الأنباری الکاتب، عن أبی محمد عبد الله بن محمد الغفاری، عن الحسن بن یزید، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبیه، عن آباءه علیهم السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

من أحبنا أهل البيت، فليحمد الله تعالى على أول النعم، قيل: وما أول النعم؟ قال:

طيب الولاده، ولا يحبنا إلا من طابت ولادته، ولا يبغضنا إلا من خبثت ولادته(۱).

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام از پدرش از آباء گرام خود صلوات الله وسلامه عليهم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که دوست دارد ما اهل بیت را، پس باید حمد کند خدای تعالی را از جهت اول نعمتی که به او رسیده است از جانب خدای تعالی، شخصی گفت: چه چیز است آن اول نعم؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: طیب ولادت، یعنی پاکی ولادت و حلال زادگی، و دوست نمی دارد ما را مگر کسی که پاک باشد ولادت او، و دشمن نمی باشد با ما مگر کسی که نا پاک باشد ولادت او.

ص: ۳۰۷

سند دوّم: حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت طیب مولد است

من معانی الأخبار: حدّثنا علی بن أحمد بن عبداللّه رحمه اللّه، قال: حدّثنا أبی، عن جدّه أحمد بن أبی عبداللّه، عن محمّد بن عیسی بن عبید، عن أبی محمّد الأنصاری، عن غیر واحد، عن أبی جعفر الباقر علیه السلام، قال: من أصبح یجد برد حبّنا علی قلبه، فلیحمد اللّه علی بادیء النعم، قیل: وما بادیء النعم؟ قال: طیب المولد (۱).

یعنی: حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام فرمود که: هر کسی که صبح کند و بیابد خنکی محبّت ما را در دل خودش، یعنی: اثر محبّت ما را در دل خود بیابد، پس باید حمد کند خدای تعالی را به جهت اوّل نعمتی که به او عطا کرده است، شخصی گفت: چه چیز است بادی نعم؟ یعنی: اوّل نعمتها، آن حضرت فرمودند:

حلال زادگی.

سند سوّم: حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت حلال زادگی

من معانی الأخبار: حدّثنا محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللّه عنه، عن عمّه محمّد بن أبی القاسم، عن محمّد بن علی الکوفی، عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر، قال: قال أبو عبداللّه علیه السلام: من وجد برد حبّنا علی قلبه، فلیکثر الدعاء لأُمّه، فإنّها لم تخن أباه (۲).

ص: ۳۰۸

۱- (۱) معانی الأخبار ص ۱۶۱ ح ۲.

۲- (۲) عمانی الأخبار ص ۱۶۱ ح ۴.

یعنی: مفضل بن عمر رحمه الله گفت که: صادق آل محمد عليهم التحية والسلام فرمود که: هر که بیاید اثر محبت ما را در دل خود، پس بسیار کند دعا را در حق مادر خود، پس به تحقیق که او خیانت نکرده است با پدرش.

سند چهارم: معاند اهل بیت عليهم السلام خارج از اسلام است

من معانی الأخبار، معنی ما روی أنّ من مثل مثلاً أو اقتنى كلباً فقد خرج من الإسلام: حدّثنا محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله، عن محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن النهيكي، بإسناده رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام، أنّه قال: من مثل مثلاً، أو اقتنى كلباً، فقد خرج من الإسلام، فقل له: هل لك إذا كثير من الناس، فقال: ليس حيث ذهبت، إنّما عنيت بقولي «من مثل مثلاً» من نصب ديناً غير دين الله ودعا الناس إليه، وبقولي «من اقتنى كلباً» مبغضاً لنا أهل البيت اقتناه، فأطعمه وسقاه، من فعل ذلك فقد خرج من الإسلام (۱).

یعنی: حضرت ابو عبدالله عليه السلام فرمود: کسی که مثال و شبیهی سازد، یا نگاه دارد سگی را، پس به تحقیق که بیرون رفته خواهد بود از اسلام، پس گفت شخصی به آن حضرت: که هلاک شدند در این هنگام بسیاری از مردمان، یعنی:

الحال که شما به این نحو حکم فرمودی بسیاری از مردمان هلاک و به جهنم خواهند بود، به جهت آن که اکثر مباشر این دو امر می گردند.

پس حضرت فرمودند: نیست به نحوی که شما فهمیده اید، به تحقیق که خواسته ام به قول خودم «من مثل مثلاً» یعنی: کسی که قرار دهد دینی بغیر اسلام، و بخواند مردم را به آن دین. و خواسته ام به قول خودم که «ومن اقتنى

ص: ۳۰۹

کلباً» یعنی: کسی که نگاه دارد دشمن ما اهل بیت را، پس طعام و آب بدهد او را، به تحقیق که بیرون رفته است از اسلام.

سند پنجم: علامات ولد الزنا

من معانی الأخبار: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رحمه الله، قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر، عن عمّه عبد الله بن عامر، عن محمّد بن زياد، عن سيف بن عميره، قال: قال الصادق جعفر بن محمّد عليهما السلام: من لم يبال ما قال وما قيل فيه، فهو شرك شيطان، ومن لم يبال أن يراه الناس مسيئاً، فهو شرك شيطان.

ومن اغتاب أخاه المؤمن من غير تره بينهما، فهو شرك شيطان، ومن شغف بمحبّه الحرام وشهوه الزنا، فهو شرك شيطان.

ثمّ قال عليه السلام: إنّ لولد الزنا علامات: أحدها بغضنا أهل البيت، وثانيها أن يحنّ إلى الحرام الذي خلق منه، وثالثها الاستخفاف بالدين، ورابعها سوء المحضر للناس، ولا يسيء محضر إخوانه إلا من ولد على غير فراش أبيه، ومن حملت به أمّها في حيضها(۱).

یعنی: گفت سیف بن عمیره که: حضرت صادق آل محمّد صلوات الله علیه فرمود: کسی که باکی ندارد از آنچه گفته است در حقّ مردم، و از آنچه مردم در حقّ او گفته اند از امور بد، پس در ولادت او شیطان شریک است، و کسی که باکی ندارد که ببیند او را مردمان در اعمال بد، پس در ولادت او شیطان شریک است، و کسی که غیبت برادر مؤمنی کند بدون سابقه عداوت دنیویه یا عداوتی که منشأ آن نقصی در امور دین باشد که باعث حلّیت غیبت تواند شد، پس در

ص: ۳۱۰

ولادت او شیطان شریک است، و کسی که شوق دارد به محبت حرام و شهوت زنا، پس در ولادت او شیطان شریک است.

بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود: به درستی که از برای ولد زنا چند علامت است: یکی از آنها عداوت ما اهل بیت است، و دوم از آنها شوق به حرام است که از آن مخلوق شده که زنا باشد، و سوم از آن علامتها استخفاف و خوار نمودن دین است، و چهارم از آن علامتها بد حاضر شدن و بد سلوکی نمودن اوست با مردمان در مجالس، یا آن که بد یاد نمودن اوست مردم را در غیبت ایشان، و بد سلوکی نمی کند در مجلس برادران مؤمن را، یا آن که بد یاد نمی کند ایشان را در غیبت، مگر کسی که متولد شده باشد در غیر جامه خواب پدرش، یا این که مادر او در حین حیض حامله شده باشد.

و این حدیث بعینه در اواخر باب النوادر که آخر ابواب کتاب من لا یحضره الفقیه است نیز مسطور است (۱).

ومن الکافی: علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن ربیع، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: واللّه لا یحبنا من العرب والعجم إلاّ أهل البیوتات والشرف والمعدن، ولا یبغضنا من هؤلاء وهؤلاء إلاّ کلّ دنس ملصق (۲).

سند ششم: دشمنان اهل بیت علیهم السلام از علیج می باشند

فی معانی الأخبار: أبی رحمه الله، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن سلمه بن الخطّاب، عن الحسن بن یوسف، عن صالح بن عقبه، عن أبی الحسن موسی علیه السلام، قال: الناس ثلاثه: عربی، ومولی، وعلج. فأما العرب، فنحن. وأما الموالی، فمن

ص: ۳۱۱

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۱۷-۴۱۸ ح ۵۹۰۹.

۲- (۲) روضه کافی ۸: ۳۱۶ ح ۴۹۷.

والانا. وأما العلج، فمن تَبَرَّأَ مِنَّا وناصبنا(۱).

راوی گفت که: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: مردمان سه فرقه اند:

فرقه ای عرب اند، و فرقه ای مولی، و فرقه ای علج اند. اما عرب پس مائیم اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله، و اما موالی پس جماعتی اند که محبت و موَدّت ما را داشته باشند، و اما علج پس جمعی اند که تَبَرُّی از ما جویند و ناصبی ما باشند، یعنی: به ما ناسزا گویند و نصب عداوت ما کنند.

و علج به کسر عین در قاموس اللغه به معنی حمار وحش سمین، و مردی از کفار عجم آمده است(۲).

و در صراح اللغه به معنی گبر، و به معنی مطلق حمار وحشی و غیر وحشی هر دو آمده.

پس معنی علج این باشد که بی عقل مثل حمارند یا کافرند، و هر دو معنا مناسب است.

قال الزمخشري في مدح العرب في كتابه نواع الكلم: فرقك بين الرطب والعجم، هو الفرق بين العرب والعجم.

و في روضه الكليني، بحذف الاسناد اختصاراً منّا، قال أبو عبدالله عليه السلام: نحن بنو هاشم، وشيعتنا العرب، وسائر الناس الأعراب(۳).

وفيه أيضاً بحذف الاسناد منّا، قال أبو عبدالله عليه السلام: نحن قريش، وشيعتنا العرب، وسائر الناس علوج الروم(۴).

ص: ۳۱۲

۱- (۱) معانی الأخبار ص ۴۰۳ ح ۷۰.

۲- (۲) قاموس فیروزآبادی ۱: ۲۰۰.

۳- (۳) روضه کافی ۸: ۱۶۶ ح ۱۸۳.

۴- (۴) روضه کافی ۸: ۱۶۶ ح ۱۸۴.

سند هفتم: لعن قبره دشمنان اهل بیت علیهم السلام

من العمده: وفي تفسير الثعلبي بالاسناد المتقدم، قوله سبحانه وتعالى في سورة النمل (يا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ) ١ قال: يقول القبره في صياحه: اللَّهُمَّ اللعن باغض آل محمد صلى الله عليه وآله (١).

یعنی: ثعلبی به سند خود در تفسیرش در حین تفسیر آیه (عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ) گفته است که: می گوید قبره در صدائی که می کند: خداوند لعن کن کسی را که بغض آل محمد داشته باشد.

و شهید ثانی و شارب رحیق فیض ربّانی شیخ زین الدین عطر الله مضجعه در کتاب اطعمه و اشربه از شرح لمعه دمشقیه نقل فرموده: وروی سلیمان الجعفری، عن الرضا علیه السلام، قال: لا تأكلوا القبره، ولا تسبوا، ولا تعطوها الصبيان يلعبون بها، فإنها كثيره التسييح لله تعالى، وتسييحها لعن الله مبغضى آل محمد صلى الله عليه وآله. وقال: إنّ القنزعه التي على رأس القبره من مسحه سليمان بن داود عليهما السلام (٢).

یعنی: حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: مخورید قبره را، و دشنام دهید آن را، و دهید به طفلان که بازی کنند با آن، پس بتحقیق که آن بسیار تسییح کننده است، و تسییح آن این است که لعن کرده است خدای تعالی بغض دارنده آل محمد را، رحمت خدای بر ایشان باد. و فرمود که: کاکلی که بر سر قبره است از دست مالیدن حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام است بر سر او.

و قبره را اهل لغت نقل کرده اند که مرغی است کوچک تر از تیهوج، و در سر

ص: ٣١٣

١- (٢) عمده ابن بطریق ص ٥٥ ح ٥٤.

٢- (٣) شرح لمعه شهید ثانی ٧: ٢٨٣-٢٨٤.

او پری است جمع کرده شده، بلند می شود آن پر در وقت نشستن آن بر زمین، و شبیه است به هدهد.

سند هشتم: بغض اهل بیت علیهم السلام نشان منافق است

من العمده: وبالاسناد المقدم، قال: حدّثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال:

حدّثنا ابن زنجويه القطن، قال: حدّثنا هشام بن عمّار الدمشقي، قال: حدّثنا أسد، عن الحجاج بن أرتاه، عن عطيه العوفی، قال: حدّثنا أبوسعيد الخدری، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من أبغضنا أهل البيت فهو منافق (۱).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بغض و دشمنی داشته باشد به ما اهل بیت آن کس منافق است.

قال سید ابن طاووس فی کتاب الطوائف فی مذاهب الطوائف: إنّه روى الحافظ محمّد بن مؤمن الشيرازی فی کتابه فی تفسیر قوله تعالى (وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) ۲ بإسناده إلى أنس بن مالك، قال:

سألت رسول الله صلى الله عليه و آله (وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ) فقال: إنّ الله خلق آدم من طين كيف شاء.

ثمّ قال: (وَ يَخْتَارُ) إنّ الله اختارنى وأهل بيتى على جميع الخلق، فانتجنا، فجعلنى الرسول وجعل على بن أبى طالب الوصى، ثمّ قال: (ما كان لهم الخيرة) يعنى: ما جعلت العباد أن يختاروا، ولكنى أختار من أشاء، فأنا وأهل بيتى صفوه الله وخيرته من خلقه.

ثمّ قال: (سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) يعنى: تنزيه الله عمّا يشرك به كفّار مكّه، ثمّ قال: (وَ رَبُّكَ) يا محمّد (يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ) من بغض المنافقين

ص: ۳۱۴

لك ولأهل بيتك

(وَمَا يُعْلِنُونَ) من الحب لك ولأهل بيتك (۱).

واین حدیث دلالت ظاهره دارد بر آن که اهل بیت صفوة خدا و خیره او و مختار و منتخب از خلق اند، و مبغضان ایشان منافقان اند که بحسب ظاهر اظهار محبت می نمایند.

سند نهم: شناخت منافقین به عداوت اهل بیت علیهم السلام

سید المحققین و خاتم المجتهدین ثالث المعلمین، میر محمد باقر الداماد الحسینی جدّ داعی - حفّه الله بالرحمه - در تقدّمه تقویم الایمان، ایراد نموده است: وفي كثير من الكتب الجمهوريه والخاصيه، عن زيد بن أرقم: ما كنّا نعرف المنافقين ونحن مع النبي صلى الله عليه وآله إلاّ ببغضهم علياً وولده (۲).

یعنی: و در بسیاری از کتب عامّه و خاصّه از زید بن ارقم مروی است که می گفته: نمی شناختیم ما منافقان را و حال آن که بودیم با حضرت رسول صلی الله علیه و آله مگر به عداوت ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام را و فرزندان آن حضرت را.

سند دهم: حرمت بهشت بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام

من جامع الأخبار: ویاسناده عنه صلی الله علیه و آله، قال: حرمت الجنّه علی من ظلم أهل بیتی، وقتلهم، والمعین علیهم، ومن سبهم، اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة، ولا

ص: ۳۱۵

۱- (۱) طرائف سید ابن طاووس ص ۹۷ ح ۱۳۶.

۲- (۲) شرح تقدّمه تقویم الایمان ص ۶۳.

يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَزَكِّيهِمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(۱).

یعنی: حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فرمود: حرام است بهشت بر کسی که ستم کند بر اهل بیت من، و با ایشان مقاتله نماید، و یاری کننده بر ظالم و قاتل اهل بیت من باشد، و کسی که دشنام دهد اهل بیت مرا، ایشان اند که نیست آنان را بهره ای از ثواب در آخرت، و سخن نمی کند خدا با ایشان در روز قیامت، و پاک نمی سازد ایشان را از گناه، و مرایشان را است عذاب دردناک.

سند یازدهم: ظالمان اهل بیت علیهم السلام در قعر جهنم

من الصحیفه الرضویه: وبإسناده عنه صلی الله علیه و آله، أنه قال: الویل لظالم أهل بیته، عذابهم مع المنافقین فی الدرك الأسفل من النار(۲).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: جهنم مر ستم کنندگان اهل بیت مراست، و عذاب ایشان با منافقان در مرتبه پست تر است از آتش.

سند دوازدهم: غضب خداوند بر قاتلان اهل بیت علیهم السلام

من الصحیفه الرضویه: وبإسناده عنه صلی الله علیه و آله أنه قال: اشتدَّ غضبُ الله وغضبُ رسوله علی من أهرق دم ذریتی، أو آذانی فی عترتی(۳).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بسیار سخت شده است غضب خدا و

ص: ۳۱۶

۱- (۱) جامع الأخبار ص ۴۵۶-۴۵۷ ح ۱۲۸۴.

۲- (۲) صحیفه رضویه ص ۵۸ ح ۷۹.

۳- (۳) صحیفه رضویه ص ۶۲ ح ۹۸.

خشم رسول خدا بر هر که بریزد خون ذریت مرا، و آزار رساند مرا در عترت من .

و احادیث بسیار از ائمه اطهار صلوات الله عليهم اجمعین وارد شده است که نمی کشند پیغمبران و اوصیاء ایشان را و ذریه ایشان را، و اراده قتل ایشان نمی نمایند، مگر فرزندان زنا، لعنه الله عليهم اجمعین إلى يوم الدين.

سند سیزدهم: بغض بنی هاشم نفاق است

من الذخائر: عن عن طلحه بن یصرف، قال: كان یقال: بغض بنی هاشم نفاق(۱).

یعنی: طلحه بن یصرف گفت که: بود این که در زمان سابق گفته می شد که عداوت و بغض بنی هاشم نفاق است. یعنی: از زبان اهل بیت عصمت گفته می شد.

وفی کتاب سیاده الأشراف للسید حسین الحسینی - زاد الله تعالی قدره وأعلى درجته وقدس روحه - : کفی بنی هاشم شرفاً أن نزههم تعالی شأنه عن الصدقات؛ لكونها أوساخ الناس، وخصّهم بالأحماس، وقرنهم بنفسه ونسبته فيه، وجعلهم شركاء فی استحقاقه، وهی رتبه تنقطع دونها الأنفاس، حتّى جعل مودّتهم أجر الرساله، فمن يساوقهم فی هذه الفضيله، أو يساويهم فی هذه الجلاله الجليله عن القياس.

ففى العيون الرضويه: عن الرضا عليه السلام، عن آبائه عليهم السلام، عن النبی صلی الله علیه و آله: بغض علی کفر، وبغض بنی هاشم نفاق(۲).

ص: ۳۱۷

۱- (۱) ذخائر العقبی طبری ص ۱۸.

۲- (۲) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۶۰ ح ۲۳۹.

وإنّ من انتسب إلى قبيله إذا انتسب منتسبهم، كان جدّه المصطفى سيّد الأنبياء، وأبوه المرتضى سيد الأوصياء، وأمه الزهره الزهراء سيّده النساء خامسه أهل العباء، وجدّته خديجه خيره أهل الأرض والسماء، وعمومته جعفر وعقيل النبيل وحمزه سيد الشهداء، وعبّاس شيخ أهل المروءه والصفاء، لجدير بأن يطول السماك، ويطاول السماء، ولله درّ القائل:

إذا شمخت في ذروه المجد هاشم فعّمّاه منها جعفرٌ وعقيل

فما كلّ جدّ في الرجال محمّد وما كلّ أمّ في النساء بتول

ولله درّ محمّد بن علي العلوي الحمّاني في قوله:

وإذ بيتي علي رغم الملاحى هو البيت المقابل للضراح

ووالدى المشار به إذا ما دعا الداعي يحيى علي الفلاح(١)

والعبّاس بن الحسن بن عبيدالله بن العبّاس بن علي بن أبي طالب:

وقالت قريش لنا مفخرٌ رفيعٌ علي الناس لا ينكر

فقد صدقوا لهم فضلهم وبينهم رتبٌ تبصر

فأدناهم رحماً بالنبى إذا فخرُوا فيه المفخر

بنا الفخر منكم علي غيركم فأما علينا فلا تفخروا

ففضل النبي علينا لكم أقزوا به بعد أو أنكروا

فإن طرتم بسوى مجدنا فإنّ جناحكم الأقصر(٢)

علي ما رواه عنهما علم الهدى في الفصول(٣)، ولله درّ سيّدنا المرتضى في افتخاره ومباهاته بنسبته إلى المصطفى والمرتضى في قوله:

ص: ٣١٨

١- (١) ديوان علي بن محمّد العلوي الحمّاني ص ٤٦.

٢- (٢) الأدباء من آل أبي طالب ٢: ١٠٢-١٠٣.

٣- (٣) الفصول المختاره ص ٣٩.

المجد يعلم أنّ المجد من أربى وإن تماديت في غيٍّ وفي لعب

إني لمن معشرٍ إن جمّعوا لعلّي تفرّقوا عن نبيٍّ أو وصي نبي

فإن شككت فسائل عن سنائهم تجده مهجات الأنجم الشهب (١)

وكلّ منهم اغترف من بحر جدّه أمير المؤمنين وسيّد الوصيين صلوات الله عليه عند مناظرته قريشاً في انشاده:

محمّد النبي أخى وصهرى وحمزه سيّد الشهداء عمّى

وجعفر الذى يضحى ويمسى يطير مع الملائكة ابن امّى

وبنت محمّد سكنى وعرسى منوطٌ لحمها بدمى ولحمى

وسبطاً أحمد ولدائى منها فمن منكم له سهمٌ كسهمى (٢)

الآيات. وشهرتها أبين من أن يذكر.

وقال الفاضل على بن عيسى الأربلى فى كتابه كشف الغمّة فى معرفه الأئمّه: لا شبهه أنّ بنى على عليه السلام لهم شرف ظاهر على بنى الأعمام، وفضائل تجرى على ألسنه الخاصّ والعامّ، ومناقب يرويها كابر عن كابر، وسجايا يهديها أول إلى آخر، لما ثبت لأمير المؤمنين عليه السلام من المفآخر المشهوره، والمآثر المأثوره، والأفعال التى هى فى صفحات الأيام مسطوره، وبألسنه الكتاب والأثر مشكور، ولما له من حقّ السابقه إلى الإسلام، والجهاد الذى ثلّ به عروش عبّاد الأصنام، ولمواقفه التى ذبّ بها عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وقد لاذ من لاذ بالانهزام.

ولمواساته له فى اليقظه، وبذل نفسه دونه فى المنام، ولموضع تربيته إياه، وتفّرسه فى الاستعداد، وما قارب سنّ الاحتلام، وهذه الصفات تستند إلى نصوص لا شكّ فيها ولا لبس، وكيف لا؟ وقد خصّه من تقريبه بما لم يزل يومه فيه مريباً

ص: ٣١٩

١- (١) ديوان سيد مرتضى ١: ١١٢-١١٣.

٢- (٢) بحار الأنوار ٣٨: ٢٨٥.

على الأمس، ورفعته في درج الاصطفاء منتقلاً من الكوكب إلى القمر إلى الشمس، وتبّه على مكانه منه بلسان القرآن نائباً عنه، فجعله بمنزله النفس، فعلا شرفه بذلك عن المحاولة، وارتفعت سماؤه عن اللمس.

ومع هذه الشيم والخلال، فقد استضافوا بفاطمه عليها السلام إلى مزاياهم مزايا، وأنار بها شرفهم فأشرق إشراق المزايا، وزادوا بها عزّاً أفادهم المرباع من المجد والصفايا، وقضى لهم القدر بعلو القدر في كلّ القضايا.

ولبنى فاطمه عليها السلام على إخوتهم من بنى على عليه السلام شرف إذا عدّت مراتب الشرف ومكانه حصلوا منها في الرأس، وإخوتهم في الطرف، وجلاله اذرعوا برودها، وعزّه ارتضعن برودها، وعلاء بلغ السماء ذات البروج، ومحلّ علا توقّلوه، فلم يطمع غيرهم في الارتقاء إليه والعروج، فإنهم شاركوا بنى أبيهم في سؤدد الآباء، وانفردوا بسؤدد الأمّهات، وقد أوضح الله ذلك، فقال: (وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ) ١.

فجمعوا بين مجدين تليد و طريف، وضمّوا إلى علامه تعريفهم علامه تعريف، وعدّوا النبي صلى الله عليه وآله أباً وجداً، وارتدّوا من نسبه من قبل أبيهم برداً، ومن قبل امّهم برداً، فأصبح كلّ منهم معلم لطرفين، ظاهر الشرفين، مترفعاً عن الأمثال والأنظار (١).

وفي كتاب مختار مختصر تاريخ بغداد لأبى بكر أحمد بن على الخطيب: دخل يحيى بن معاذ أبوزكريا الرازى على علوى ببلخ زائراً له مسلماً عليه، فقال له العلوى: أريد الله الأستاذ ما يقول فينا أهل البيت؟ قال: ما أقول في طين عجن بماء الوحي، وغرس بماء الرساله، فهل يفوح منهما إلا مسك الهدى، وعنبر التقى، فحشا العلوى فاه بالدرّ، ثمّ زاره من الغد، فقال يحيى: إن زرتنا ففضلك، وإن

ص: ٣٢٠

زرناک فلفضک، فلك الفضل زائراً ومزوراً(۱).

سند چهاردهم: مبغض اهل بیت علیهم السلام داخل جهنم می شود

من الذخائر: وعنه أنّ النبی صلی الله علیه و آله، قال: یا بنی عبدالمطلب انّی سألت الله أن یثبت قائمکم، وأن یتهدی ضالکم، وأن یعلم جاهلکم، وأن یجعلکم رحماً نجداء(۲)، ولو أنّ رجلاً صَفَّ قدمیه وصلّی ولقی الله هو مبغض لأهل هذا البیت لدخل النار(۳).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند، ای اولاد عبدالمطلب من طلب کرده ام از خدای تعالی این را که ثابت دارد قائم شما را، یعنی: حضرت صاحب الزمان علیه السلام که از جمله بنی هاشم است، یا آن که ثابت دارد آنها را از شما که بر مذهب قویم قائم هستند.

و طلب کردم از خدای تعالی این را که هدایت کند ضالّ و گمراه شما را، و صاحب علم کند جاهل شما را، و بگرداند شما را نرم دل و مشفق و مهربان، و شجاعان و دلیران در نهایت پر دلی، و اگر مردی صف نماید هر دو قدم خود را و نماز گذارد، و ملاقات کند خدای را، و بغض و عداوت اهل این خانواده داشته باشد، یا باعث غضب ایشان شود، یعنی: دشمن خاندان نبوت باشد، یا ایشان را به غضب آرد، البتّه داخل جهنم می شود.

و در حدیث حادی عشر از کتاب احیاء المیت بفضائل اهل البیت به این نحو وارد است: أخرج الطبرانی والحاکم، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا

ص: ۳۲۱

۱- (۱) تاریخ مدینه السلام معروف بتاریخ بغداد ۳۰۹:۱۶ چاپ جدید.

۲- (۲) در ذخائر: نجباء.

۳- (۳) ذخائر العقبی طبری ص ۱۵.

بنی عبدالمطلب انی سألت الله لكم ثلاثاً: سألته أن يثبت قائمكم، ويعلم جاهلكم، ويهدي ضالكم. وسألته أن يجعلكم أجواداً نجداً رحماً، ولو أن رجلاً صف بين الركن والمقام، فصلّى وصام ثم مات وهو مبغض لأهل بيت محمد صلى الله عليه وآله دخل النار(۱).

سند پانزدهم: عبادت با بغض اهل بیت علیهم السلام قبول نمی شود

من الذخائر: عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو أن رجلاً صف قدميه بين الركن والمقام وهو مبغض لأهل بيت محمد صلى الله عليه وآله دخل النار(۲).

یعنی: ابن عباس گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر مردی برابر کند هر دو قدم خود را از برای عبادت میان رکن و مقام ابراهیم علیه السلام، و آن کس دشمن و عدو اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله باشد، داخل آتش جهنم می شود.

سند شانزدهم: مبغض اهل بیت علیهم السلام منافق است

من الذخائر: وعن أبي سعيد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أبغض أهل البيت فهو منافق(۳).

یعنی: ابی سعید گفت که: فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله: کسی که بغض اهل بیت نبوت داشته باشد او منافق است.

ص: ۳۲۲

۱- (۱) احیاء المیت ص ۱۱۱، احقاق الحق ۹: ۴۹۱-۴۹۴، و ۱۸: ۴۸۸-۴۸۹.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۱۸.

۳- (۳) ذخائر العقبی طبری ص ۱۸.

وفى جامع الأخبار، وقال صلى الله عليه وآله: لا يكرم أولادى إلا مؤمن، ولا يبغض أولادى إلا منافق شقى.

وقال صلى الله عليه وآله: عليكم بحبّ أولادى يدخلكم الجنّة لا محاله، وإيّاكم وبغض أولادى يدخلكم النار(۱).

سند هفدهم: شدّت غضب خداوند بر اذیت کنندگان اهل بیت عليهم السلام

من الذخائر: عن على عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اشتدّ غضب الله وغضب رسله وغضب ملائكته على من أهرق دم نبى، أو آذاه فى عترته(۲).

يعنى: حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود كه: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود كه: شديد و سخت شد غضب خدا و غضب رسولان خدا و غضب ملائكه او بر كسى كه ريخته است خون پيغمبرى را، يا ايذاء و آزار نموده او را به سبب ايذاء و آزار نمودن عترت آن پيغمبر.

و مؤيد اين كلام است ما روى الصدوق رحمه الله تعالى، باسناده فى علل الشرائع، عن الرضا عليه السلام، أنّه قال: إنّ الوزغ كان سبطاً من أسباط بنى إسرائيل، يستون أولاد الأنبياء ويبغضونهم، فمسخهم الله أوزاعاً. الحديث(۳).

سند هیجدهم: مبغض حضرت فاطمه عليها السلام اهل جهنم است

من كتاب درر المطالب و غرر المناقب: وأخرى من مناقبه عليه السلام: ما رواه سلمان الفارسي رضى الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا سلمان من أحبّ فاطمه ابنتى

ص: ۳۲۳

۱- (۱) این دو حدیث در جامع الأخبار مطبوع وجود ندارد.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۳۹.

۳- (۳) علل الشرائع ص ۴۸۷ ح ۳.

فهو في الجنة، ومن أبغضها فهو في النار، يا سلمان حبّ فاطمه ينفع في مائه مواطن، أيسر تلك المواطن الموت، والقبر، والميزان، والمحشر، والصراط، والمحاسبه، فمن رضيت عنه رضی الله عنه، ومن غضبت عليه غضب الله عليه، يا سلمان ويل لمن يظلمها ويظلم بعلمها أمير المؤمنين علياً، وويل لمن يظلم ذريتها وشيعتها(۱).

یعنی: سلمان فارسی رضی الله عنه گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا سلمان کسی که دوست دارد فاطمه دختر مرا، پس او در بهشت خواهد بود، و کسی که دشمن او باشد پس او در جهنم خواهد بود، ای سلمان محبت فاطمه نفع می کند در صد موضع، که آسان ترین آن مواضع وقت مردن است، و وقت در قبر فرود آمدن، و در وقت حاضر شدن نزد میزان، و در وقت حاضر شدن به محشر، و در وقت گذاشتن از صراط، و در وقت حساب.

پس کسی که راضی باشد از او فاطمه، راضی می شود خدای تعالی از او، و کسی که غضب کرد فاطمه بر او، غضب کرده است بر او خدای تعالی، ای سلمان وای بر کسی که ظلم کند بر حضرت فاطمه، و ظلم کند به شوهر او امیرالمؤمنین علیه السلام، و وای بر کسی که ظلم کند به ذریه حضرت فاطمه و شیعه فاطمه علیها السلام.

چنان چه مذکور شد شامل جمیع اولاد آن حضرت تا انقراض عالم است، و جمیع سادات بنی فاطمه داخل اند.

ص: ۳۲۴

سند نوزدهم: لعنت خداوند بر اذیت کنندگان اهل بیت علیهم السلام

من کتاب الأمالی للشیخ الطوسی علیه الرحمه، ومن کتاب الغایات للشیخ جعفر بن أحمد القمّی ظاهراً بالاسناد، ومن کتاب درر المناقب بحذف الاسناد:

روی عمرو بن خالد، قال: حدّثنی زید بن علی وهو أخذ بشعره، قال: حدّثنی علی بن الحسین وهو أخذ بشعره، قال: حدّثنی أبی الحسین بن علی وهو أخذ بشعره، قال: حدّثنی علی بن أبی طالب وهو أخذ بشعره، قال: حدّثنی رسول الله صلی الله علیه و آله وهو أخذ بشعره، قال: من آذی شعره منک فقد آذانی، ومن آذانی فقد آذی الله، ومن آذی الله لعنه أهل السماوات والأرض (۱).

و در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام، و امالی ابن بابویه رحمه الله این حدیث را به سند خود ذکر نموده، به این اختلاف لفظ در خصوص آخر حدیث که: ومن آذی الله فعليه لعنه الله ملء السماوات والأرض (۲).

و ایضاً در کتاب نفحات اللاهوت جدّ اعلا داعی محقق ثانی شیخ علی مروّج المذهب رحمه الله تعالی وایتانا، حدیث مذکور را مسنداً از تفسیر مجمع البیان نقل فرموده (۳).

یعنی: عمرو بن خالد گفت: خبر داد مرا زید بن علی در حالتی که گرفته بود موی خود را، گفت: خبر داد مرا حضرت امام زین العابدین علیه السلام در حالتی که گرفته بود موی خود را، گفت: خبر داد مرا حضرت امام حسین علیه السلام در حالی که

ص: ۳۲۵

۱- (۱) امالی شیخ طوسی ص ۴۵۱ ح ۱۰۰۶، و کتاب المسلسلات شیخ جعفر قمی ص ۲۴۳ ح ۵، و کتاب درر المطالب و غرر المناقب ص ۲۸۶ ح ۱۵۵، بحار الأنوار ۲۱۹:۹۶ ح ۷ از کتاب الغایات.

۲- (۲) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۵۰ ح ۳، امالی شیخ صدوق ص ۴۰۹ ح ۵۳۰.

۳- (۳) نفحات اللاهوت ص ۸۰.

گرفته بود موی خود را، گفت: خبر داد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حالی که گرفته بود موی خود را، گفت: خبر داد مرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حالی که گرفته بود موی خود را، گفت: کسی که آزار کند یک موی از بدن تو را یا علی، پس به تحقیق که آزار کرده است مرا، و کسی که آزار کند مرا پس به تحقیق آزار کرده است خدا را، و کسی که آزار کند خدا را لعنت کرده اند او را اهل آسمانها و اهل زمین.

و این که هر یک در وقت ذکر این خبر موی مبارک خود را گرفته بودند، به جهت تشبیه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در وقت ذکر این حدیث موی مبارک خود را گرفته بودند، و اظهار نهایت ضبط ایشان است در روایت حدیث و خصوصیات آن، چنان چه یک سر موی فرو گذاشت نکرده اند.

و سماع این حدیث مسلسل بر وجه مزبور، نیز این داعی را از سلسله مشایخ و ریش سفیدان - رضی الله عنهم - دست به دست بحمد الله تعالی روی داده است، و در وقت نقل حدیث به دستور مسطور و کیفیت مرقوم توفیق استماع یافته ام.

و در کتاب غایات عوض «لعنه الله» «فعليه لعنه الله» است.

و در کتاب امالی شیخ طوسی در آخر حدیث این زیادتى هست: وتلا (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) ۱.

و در کتاب بحار الأنوار در باب مدح الذریه الطیبه و ثواب صلتهم، این حدیث نیز به اسانید مختلفه اش مذکور است (۱).

و ایضاً در باب مسفور از کتاب مذکور ایراد شده از کتاب مسلسلات، تصنیف شیخ جعفر بن أحمد القمى: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ الْقَاضِي وَهُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ رَزِينٍ وَهُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَنَعَمِيُّ وَهُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ، قَالَ: قَالَ عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ الْأَسَدِيُّ وَهُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ وَهُوَ أَخَذَ

ص: ۳۲۶

بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ:

حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ: مَنْ آذَى شَعْرِي فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ.

قال: وحدَّثنا هارون بن موسى ومحمد بن عبد الله الكوفي، قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَثْعَمِيُّ بِإِسْنَادِهِ، وَسلسل إلى آخره (١).

وَمِنْ كِتَابِ الْمَسَلَاتِ أَيْضًا: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ:

حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَلْخِيِّ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مَنصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدٍ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ التَّمِيمِيُّ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ ذَكْوَانَ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ عَمْرٍو بْنِ خَالِدٍ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ.

قال: قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: مَنْ آذَى شَعْرَةَ مَنْنِي فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ، وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ مِلءَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

قال: قُلْنَا لِرَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ: مَنْ يَعْنِي؟ قَالَ: يَعْنِينَا وَوَلَدَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، لَا تَدْخُلُوا بَيْنَنَا

ص: ٣٢٧

خواهد بود که خود را در سلک (فِي سَلْسَلَةٍ دَزَعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا) ۱ منسلک می نمایند، هر چند منشأ این معانده اکثر محبت دنیای دنی است، و ترک آن یک سر کم روی داده، و از دست احدی مشکل بر آمده. لمؤلفه:

یک سر کرا محبت دنیا بسر نبود یک مو بسر تو را ز کلاه نمد بس است

لیکن به قدر مقدور اقل آن قدر که باعث این نحو معانده نشود سعی لازم است. شعر:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند آن قدر ای دل توانی بکوش

پس کسی که ایذاء سادات علوی فاطمی که در شأن ایشان «اولادنا اُکبادنا» صادر گشته نماید ملعون خواهد بود، سیما جمعی ذی شأن که از عین علویتشان حاسدین کور، و از نفی آل یاسین بودنشان منکرین بی سر و بی سرورند، و شین شک در افواه مرجفین دندان طمع از جرح اینها کنده است، و نفی این نسب عالی هیچ سافلی را از ایشان مقدور و میسر نشده. مصراع:

از توام از تو اگر نام اگر ننگ توام

مخفی نماناد که از بعضی احادیث مستفاد می شود که لحوم اولاد علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه علیهما السلام حرام است بر سباع نیز، و آنها با سبیت ناخن ایذاء از این خانواده و دندان طمع کنده اند.

چنان چه در باب چهل و یکم از کتاب فرائد السمطین ابن المؤید الحموی مذکور است، و در اثناء ذکر معجزات و کرامات حضرت امام رضا علیه السلام از مجلس

و تفصيلش در كتاب كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه لعلى بن عيسى الأربلى، به اين نحو واقع است كه: قال محمّد بن طلحه: من مناقب الرضا عليه السلام أنّه كَانَ بِخُرَاسَانَ امْرَأَةً تُسَمَّى زَيْنَبَ، فَأَدْعَتْ أَنَّهَا عَلَوِيَّةٌ مِنْ سُلَالَةِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَصَارَتْ تَصُولُ عَلَى أَهْلِ خُرَاسَانَ بِنَسَبِهَا، فَسَمِعَ مَعَهَا عَلَى الرضا عليه السلام، فَلَمْ يَعْرِفْ نَسَبَهَا، فَأَخْضَرَتْ إِلَيْهِ، فَرَدَّ نَسَبَهَا، وَقَالَ: هَذِهِ كَذَّابَةٌ، فَسَفِهَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ: كَمَا قَدَحْتَ فِي نَسَبِي، فَأَنَا أَقْدَحُ فِي نَسَبِكَ، فَأَخَذَتْهُ الْغَيْرَةُ الْعَلَوِيَّةُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسُلْطَانَ خُرَاسَانَ:

أَنْزَلَ هَذِهِ إِلَى بِرْكَهِ السَّبَاعِ يَتَّبِعُونَ لَكَ الْأَمْرَ، وَكَانَ لِذَلِكَ السُّلْطَانَ بِخُرَاسَانَ مَوْضِعٌ وَاسِعٌ فِيهِ سَبَاعٌ مُسَلَّسَةٌ لِلانْتِقَامِ مِنَ الْمُفْسِدِينَ، يُسَمَّى ذَلِكَ الْمَوْضِعُ بِبِرْكَهِ السَّبَاعِ.

فَأَخَذَ الرضا عليه السلام بِيَدِ تِلْكَ الْمَرْأَةِ، فَأَخْضَرَهَا عِنْدَ ذَلِكَ السُّلْطَانَ، وَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ كَذَّابَةٌ عَلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَيْسَتْ مِنْ نَسَلِهِمَا، فَإِنَّ مَنْ كَانَ حَقًّا بَضَعَهُ مِنْ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَإِنَّ لِحْمَهُ حَرَامًا عَلَى السَّبَاعِ، فَأَلْقَوْهَا فِي بِرْكَهِ السَّبَاعِ، فَإِنْ كَانَتْ صَادِقَةً، فَإِنَّ السَّبَاعَ لَا تَقْرُبُهَا، وَإِنْ كَانَتْ كَاذِبَةً فَتَفْتَرِسُهَا السَّبَاعُ.

فَلَمَّا سَمِعَتْ ذَلِكَ مِنْهُ، قَالَتْ: فَمَا نَزَلَ أَنْتَ إِلَى السَّبَاعِ، فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا، فَإِنَّهَا لَا تَقْرُبُكَ وَلَا تَفْتَرِسُكَ، فَلَمْ يُكَلِّمَهَا وَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ السُّلْطَانُ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالَ:

إِلَى بِرْكَهِ السَّبَاعِ، وَاللَّهِ لَا نَزَلَ إِلَيْهَا، وَقَامَ السُّلْطَانُ وَالنَّاسُ وَالْحَاشِيَةُ وَجَاؤُوا وَفَتَحُوا بَابَ الْبِرْكَهِ.

فَنَزَلَ الرضا عليه السلام وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ مِنْ أَعْلَى الْبِرْكَهِ، فَلَمَّا حَصَلَ بَيْنَ السَّبَاعِ أَقْعَتْ جَمِيعُهَا إِلَى الْأَرْضِ عَلَى أذُنَائِهَا، وَصَارَ يَأْتِي إِلَى وَاحِدٍ وَاحِدٍ وَيَمْسُحُ وَجْهَهُ وَرَأْسَهُ وَظَهْرَهُ، وَالسَّبُعُ يُبْضَبُ لَهُ هَكَذَا إِلَى أَنْ أَتَى عَلَى الْجَمِيعِ.

ثُمَّ طَلَعَ وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لِذَلِكَ السُّلْطَانَ: أَنْزَلَ هَذِهِ الْكَذَّابَةَ عَلَى عَلِيٍّ

وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ لِيَتَبَيَّنَ لَكَ، فَاَمْتَنَعْتُ، فَالْزَمَهَا ذَلِكَ السَّلْطَانُ، وَأَمَرَ أَعْوَانَهُ بِالْقَائِيهَا، فَمَدَّ رَأَهَا السَّبَّاعُ وَتَبَوَّأَ إِلَيْهَا وَافْتَرَسُوهَا، فَاشْتَهَرَ اسْمُهَا بِخُرَاسَانَ بَزَيْنَبَ الْكَذَّابَةِ، وَحَدِيثُهَا هُنَاكَ مَشْهُورٌ (۱).

و قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح روایت کرده است از ابوهاشم جعفری، که ظاهر شد در ایام خلافت متوکل زنی، و ادعا می کرد که زینب دختر حضرت فاطمه زهراست علیها السلام، و می نمود در هنگامی که او را با اهل بیت به شام می بردند به بادیه ای افتاد بود از قبیله بنی کلب، و مدتی در میان ایشان ماند.

پس متوکل به او گفت که: زینب قدیمه است، و مدتهاست که از زمان او گذشته، آن کذابۀ ملعونه گفت که: پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک بر سر من کشید، و دعا کرد که خداوند عالمیان هر چهل سال جوانی را بر من برگرداند.

و به روایت ابن شهر آشوب از علی بن مهزیار: هر پنجاه سال، و تا حال در میان مردم ظاهر نگردانیده بودم خود را، و الحال بنا بر احتیاج خود را ظاهر کردم.

پس طلبید متوکل معتبرین و مشایخ آل ابی طالب و اولاد عباس و قریش را، و این واقعه را با ایشان مطارحه نمود، جماعتی از ایشان روایت کردند که وفات زینب خاتون رضی الله عنها در فلان سال بود، متوکل به او گفت که در جواب این روایت چه می گوئی؟ جواب گفت که: این روایت کذب و زور است؛ زیرا که امر من از مردم مستور بود، و هیچ کس بر موت و حیات من مطلع نبود.

متوکل با وجوه سادات و طالبین که حاضر شده بودند خطاب نموده گفت که:

آیا شما را حجّتی بر این زن بغیر از این روایت هست؟ در جواب گفتند: نیست ما را حجّتی، حجّت ما همین بود.

ص: ۳۳۱

متوکل قسم یاد نمود که از عباس جدّ خود بری باشد اگر او را از ادّعاء خود فرود نیاورد به حجّتی که الزام دهد او را به آن حجّت، حضار مجلس گفتند:

هرگاه چنین است پس بفرما حاضر سازند حضرت علی بن محمّد بن رضا علیهم السلام را شاید نزد او حجّتی بوده باشد که نزد ما نبوده.

و در روایت ابن شهر آشوب مذکور است که قائل این کلام فتح بن خاقان وزیر متوکل بود.

وعلی ایّ التقديرین، پس نزد آن حضرت فرستاد، و بعد از حضور آن حضرت، خبر آن زن را کما هی عرض نمود، و آن حضرت فرمودند: دروغ گفته است، زینب در سال فلان در ماه فلان در روز فلان به جوار حضرت ایزدی پیوست.

متوکل گفت: همین جماعت از حضار مجلس همین روایت را نقل نمودند و او تکذیب این روایت نمود، و من قسم یاد نموده ام که او را بدون حجّت ملزمه از ادّعاء خود فرود نیاورم.

آن حضرت فرمودند: در این مقام حجّتی هست که باعث الزام او و دیگران تواند بود، متوکل گفت: آن حجّت کدام است؟ آن حضرت علیه السلام فرمودند: لحوم فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام را خدای تعالی بر سباع و درندگان حرام گردانیده است که به ایشان آسیبی نمی رسانند، پس اگر این زن راست می گوید که از اولاد فاطمه علیها السلام است سباع به او ضرر نمی رسانند.

متوکل گفت به آن زن: چه حرف داری در این؟ آن کذابه گفت در جواب که:

اراده قتل من دارد، آن حضرت فرمودند: در این مجلس جماعتی از فرزندان حسنین علیهما السلام هستند، هر کدام را خواهی بفرست بر برکه سباع.

و ابن شهر آشوب در مناقب خود آورده این عبارت را که: فقالت: یا امیر المؤمنین: اللّٰه فیّ، فإنّما أراد قتلی، ورکبت الحمار وجعلت تنادی ألا انّی

یعنی: آن کذّابه از بیم قتل بر دراز گوش سوار شده، به آواز بلند می گفت: ای مردمان بدانید که بتحقیق منم زینب کذّابه.

راوی گوید: پس به خدا قسم که چهره همه متغیر شد، و بعضی از دشمنان که در آن مجلس حاضر بودند گفتند، و به روایت ابن شهر آشوب از علی بن مهزیار آن است که علی بن جهم گفت: این امر را بر خودش تجربه باید نمود، و متوکّل را این سخن پسندیده افتاد که شاید سباع آن حضرت را ضایع نمایند، و در اهلاک آن حضرت مّتهم نباشد.

گفت: یا ابوالحسن چرا شما خود متّصدی این امر نمی شوید؟ آن حضرت فرمود: اختیار با تو است اگر خواهی می روم، متوکّل گفت: خوب است، آن حضرت فرمود: إن شاء الله خواهیم رفت، و نردبانی آوردند و در مسکن سباع را باز کردند شش عدد شیر در آن مکان بود.

و در روایت ابن شهر آشوب مذکور است که: این سباع را سه روز طعمه ندادند و گرسنه داشتند، پس چون آن حضرت از آن نردبان به زیر آمد و به شیران رسید و نشست، همه آن شیرها به خدمت آن حضرت آمدند و پناه آوردند، و دستهای خود را کشیدند و سرهای خود را در پای آن حضرت گذاشتند، و دمها یا گوشهای خود را حرکت می دادند، علی اختلاف النسخین، و حضرت دست بر هر یک از آنها می کشیدند، بعد از آن اشاره نمودند به دست خود شیران را که به کنار روند همه به کنار رفتند، و همه از حضرت کناره کرده در برابر آن حضرت ایستادند.

وزیر خلیفه گفت: این فعل موافق تدبیر و مصلحت نبود که منشأ مزید اعتقاد و تصلّب شیعه ایشان در مذهب تشیع می گردد، و این خبر مشهور می شود، خلیفه بعد از استماع این کلام معذرت از آن حضرت خواست و گفت: یا ابوالحسن ما

اراده بدی نسبت به جناب شما نداشتیم، لیکن از جهت تحقیق حق مرتکب این امر شدیم، پس مقتضای خواهش من این است که از برکه سباع برائید، پس آن حضرت بر گشتند(۱).

و تتمه این روایت موافق آن چه ابن شهر آشوب در مناقب خود ایراد نموده است آن است که: چون آن حضرت از برکه سباع بر آمدند، و در مجلس متوکل نشستند، مرتبه دیگر باز به زیر آمدند نزد سباع، و آنها پناه به آن حضرت آورده از روی عجز و انکسار اذنا ب خود را حرکت می دادند، تا آن که آن حضرت بیرون آمدند، و می فرمودند که قال النبی صلی الله علیه و آله: حرّم لحوم أولادی علی السباع(۲).

و مخفی نماند که علی بن عیسی اربلی در کتاب خود که مسمی ب «کشف الغمه» است این حدیث را از محمد بن طلحه روایت نموده است، در سلك مناقب حضرت امام رضا علیه السلام، و ذکر نموده است که این واقعه در بلاد خراسان واقع شد نزد سلطان آن مملکت.

و در آخر روایت نقل نموده: که بعد از انقضای این حکایت، آن حضرت علیه السلام امر فرمود به آن سلطان که بیفکن این کذاب را که به دروغ خود را داخل نسب علی و فاطمه علیهما السلام گردانیده است در برکه سباع، تا آن که دروغ او بر تو ظاهر گردد، و آن کذاب امتناع نمود، سلطان خراسان او را الزام نموده فرمود اعوان خود را که او را در برکه سباع انداختند، و تا سباع او را دیدند جستن نموده او را پاره پاره کردند، پس اسم او مشهور گشت در آن بلاد به زینب کذاب، و حدیثها هناك مشهور.

و موافق روایت قطب راوندی این است که: چون متوکل خواست که این

ص: ۳۳۴

۱- (۱) خرائج و جرائح ۱: ۴۰۴-۴۰۶ ح ۱۱.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱۲: ۳۷۵-۳۷۷.

کذابہ را به برکۀ سباع اندازد، مادر متوکل چون اضطراب آن کذابہ را ملاحظہ نمود التماس نموده به او بخشیدند.

و این حدیث در کتب ثلاثہ: مناقب، و کشف الغمہ، و خرایج و جرایح مذکور است، چنان چه در ترجمہ اشارہ شد.

و مسعودی کہ از مشاہیر و ثقات علماء شیعه - رضوان اللہ علیہم - است در کتاب مروج الذهب به این عبارت ایراد نموده: قد ذکرنا خبر علی بن محمد علیہما السلام مع زینب الکذابہ بحضرہ المتوکل، ونزولہ إلى برکہ السباع وتدلّلها له، ورجوع زینب عمّا ادّعتہ من أنّها ابنہ للحسین علیہ السلام، وأنّ اللّٰه أطال عمرها إلى ذلك الوقت، فی کتابنا أخبار الزمان (۱).

و مضمون این حکایت در کتابین صواعق (۲) و جواهر العقدين نیز وارد است.

پس ممکن است کہ این روایات مستند به اختلاف وقایع بوده باشد، یا به اختلاف نساخ و روایات باشد، چنان چه بر متتبعین پوشیده نیست.

و در کتاب عمدہ الطالب فی نسب آل ابي طالب، در ترجمۀ یحیی صاحب الدیلم سبط و نبیرۀ حضرت امام حسن سبط علیہ السلام وارد است: کہ در زمان ہارون الرشید او را انداختند در برکۀ سباع، بعد از آن کہ گرسنہ داشته بودند آنها را، پس آن سباع یحیی را ملاذ خود دانستہ از ہیبت آن سید بزرگوار نزدیک او نرفتند، و آسیبی به او نرسانیدند، و این معنا را به این عبارت ادا نموده.

وقیل: إنّه القی فی برکہ فیہا سباع قد جوّعت، فلاذت بہ وهابت الدنوّ منه، فبنی علیہ رکن بالجصّ والحجر وهو حی (۳).

وفی الکافی: إنّ سفینہ کسر بہ فی البحر، فخرج إلى جزیرہ، فإذا هو بأسد،

ص: ۳۳۵

۱- (۱) مروج الذهب مسعودی ۸۶:۴.

۲- (۲) صواعق محرقة ابن حجر ص ۲۰۵.

۳- (۳) عمدہ الطالب ص ۱۸۸.

فقال: يا أبا الحارث أنا مولى رسول الله صلى الله عليه وآله، فهمهم بين يديه حتى وقفه على الطريق. الحديث (١).

و این است قصه سفینه مولای رسول الله صلى الله عليه وآله که شیر او را بلدی کرده به راه رسانیده، و این را علما به چند سند در ابواب معجزات رسول الله صلى الله عليه وآله ذکر نموده اند، و دالّ است بر آن که سفینه به ادنا مرابطه ای که به آن بحر کرم، یعنی: سرور نذیر و بشیر داشته، از این راه شیر دلیل راه او شده متعرض او نشده است.

پس اگر ربط بشری اقرب باشد، به طریق اولی مشبع و سیر رعایت حق شیر حضرت فاطمه علیها السلام و سایر حقوق آن حضرت و حقوق مصطفویه و مرتضویه كما هو حقّه خواهد نمود.

وفى المقام الثلاثين من كتاب مقامات النجاه لبعض سادة المعاصرين (٢) أسخ الله نعمته عليه: كانت امرأه علويه صالحه رأيت أنا ولدًا من أولادها فى شيراز، وكانت ساكنه فى الجواز، وإذا تفرّغت من أعمالها ليلاً خرجت إلى أجمه القصب للتخلى للعباده، وكانوا يطلبونها ليلاً خوفاً عليها من السباع، فإذا وصلوها يرونها واقفه للصلاه والأسد جاث عندها يحرسها ولا يفارقها إلا إذا دخلت بيتها.

وأما جدنا صاحب الكرامات السيد شمس الدين - قدس الله روحه - فكان له ثور يرعى بعيداً من البيوت، فأتاه السبع فافترسه لكنّه وقف عنده ولم يأكل منه شيئاً، فأخبروا جدنا، فأخذ الجبل الذى كان يربط به الثور وأتى والناس معه إلى الأسد، فقصدته ووضع الجبل فى رقبتة وقاده إلى منزله والناس متحيرين، وربطه تلك الليله، وقال: أتخذة للحرث عوضاً من ثورى، فقال له الجيران: هذا لا يصير لأننا نخاف منه، فحينئذ أرسله من يده، حتى قال بعض الشعراء فى مدح أولاده:

ص: ٣٣٦

١- (١) اصول کافی ١: ٤٦٥ ح ٨.

٢- (٢) مراد محدث جلیل القدر مرحوم سید نعمه الله جزائری، و کتاب ایشان ظاهراً چاپ نشده است.

ساده حسنین أهل التقی والدین اولاد شمس الدین جاب السبع ثوره

الثور یا ساده السبع ما راده والناس شهاده غیاب و حضورا

وقد شاهدت جدتی امّ والدی - تغمّدهما الله برحمته - واتفق أنّ ابن آوی أخذ منها دجاجه لیلاً، فرأیناه وقت الصبح عاصباً وهو میت.

از مضمون این حکایت که شیر حراست آن صالحه علویه نموده است تا فراغ او از شغل عبادت، و حکایت ثانی نیز که مؤلف کتاب مسطور از جدّ امجد خود نقل نموده که در صحرا گاوی را که از جناب ایشان بود شیر کشته، و بر سر او ایستاده و جرأت خوردن نمی کرد، تا حدّی که جدّ سید مذکور را که صاحب آن گاو بود اعلام می نمایند، سید مرقوم ریسمان گاو را بر گردن شیر بسته جبراً آن را به خانه برده مقید می نمایند که عوض گاو حراثت و شخم زمین نماید، و شیر اطاعت نموده گردن به جبل انقیاد او می دهد، مردم از ناظرین و غیره متحیر در حکایت او می شوند، آخر الأمر جمعی که در جوار آن سید بوده اند بی تاب از خوف شیر شده به التماس تمام او را سر می دهند، چنان چه بعضی به نظم به نحوی که مرقوم شد نقل نموده اند، مؤید مراتب فوق می تواند شد.

آنچه از حکایت ابن آوی و دجاجه نقل نموده، این ظاهر می گردد که موذی منسوبان ایشان هر چند دجاجه باشد البتّه به بلائی مبتلا می گردد.

و در کتاب معانی اشارات القرآن این مضمون به این نحو وارد است: اکرام اولاد محمّد صلی الله علیه و آله حفظ سنت است، پس حافظ سنت آن است که اکرام اولاد محمّد صلی الله علیه و آله کند، و هر چه بدعت است مخالف سنت محمّد صلی الله علیه و آله است، و اکرام اولاد رسول به نصّ قرآن ثابت است، قوله تعالی (قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى) وخلق عالم از این دو قسم بیرون نیستند، یا حافظ سنت یا مبتدع، هر

که اکرام آل مَحَد صلی الله علیه و آله می کند حافظ سنّت است، و هر که ایشان را در دل وقعی نمی دهد و دوست نمی دارد مبتدع است، و حافظ سنّت هر که هست مسلمان است، و مبتدع هر که هست غیر حافظ و مقتید به سنّت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست.

نقل است از بعضی اصحاب رسول صلی الله علیه و آله که گفت: شخصی از انصار به خدمت رسول جَبَّار آمد و گفت: سگ فلان انصاری جامه مرا بدرید، و ساق من بخراشید، و منع کرد مرا از خدمت تو که نماز صبح بگذارم، سید عالم فرمود فرمود که: چون سگ گزندگی بنیاد نهاد، شرع به ریختن خونش فتوا داد، پس کسی به خانه انصاری به احضار سگ و صاحبش فرستاد، و بعد از شرف حضور انصاری سلام داد، پس سید عالم فرمود که: سگ تو بنیاد گزندگی نموده، و جامه واردان من دریده، و در راه رونندگان من بی راهی کرده است، انصاری گفت:

اینک سگ حاضر است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون نظر بر آن کرد، تأثیر لطف حق سگ را قوه سخن گفتن بخشید، و بر خواجه کاینات سلام کرد و گفت: ای سید عالم چرا فتوا به خون من داده ای؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: حکم سباع ضواری حکم یهود دارد تا ملتزم جزیه اند چون ایشان در حمایت جزیه اند، و چون در جزیه سستی کنند قتل ایشان واجب باشد، همچنین سباع ضواری چون سبعت آغاز کردند قتل ایشان واجب آید.

سگ گفت: یا رسول الله امرنا بذلک، ما را فرموده اند که با سگان سگی کنیم، و دشمنان اهل بیت تو از سگان کمترند که مایه انسانیت ندارند اگرچه گوشتشان نخوریم اما بدنشان بدریم، این انصاری دشمن اهل بیت توست، و چون به مسجد می آمد در راه سب اهل بیت تو می کرد، از این جهت پای او را بخراشیدم، چون سید عالم نظر بر انصاری کرد، اثر صدق سخن سگ در ناصیه او پیدا شد، گفت: سبحان الله سگ یک نفس با دشمنان آل من نمی تواند ساخت.

رسول الله صلى الله عليه و آله: من لم يحب عترتي، فهو لإحدى ثلاث: إما منافق، وإما لزنیه، وإما امریء حملت به امه فی غیر طهر (۱).

یعنی: حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت که: فرمود حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله: کسی که دوست ندارد عترت مرا، پس او یکی از این سه کس خواهد بود: یا منافق است، یا ولد زنا است، یا شخصی است که حامله شده است به او مادرش در حال حیض.

سند بیست و یکم: طریق شناخت منافقین

در عیون اخبار الرضا ابن بابویه - رحمه الله تعالى - باسناد خود ایراد فرموده، عن الحسن (۲) بن علی علیهما السلام، عن جابر، قال: ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلى الله عليه و آله إلا بیغضهم علیاً وولده (۳).

یعنی: جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده که: نبودیم ما که بشناسیم منافقان را در زمان رسول خدا صلى الله عليه و آله مگر به عداوت ایشان با علی و اولاد علی.

سند بیست و دوم: بغض علی علیه السلام وبنی هاشم کفر و نفاق است

ابن بابویه رحمه الله ایضاً باسناد خود در کتاب مسطور ایراد نموده، قال علی علیه السلام:

ص: ۳۴۰

۱- (۱) خصال شیخ صدوق ص ۱۱۰ ح ۸۲.

۲- (۲) در عیون: الحسین.

۳- (۳) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۶۷:۲ ح ۳۰۵.

قال النبي صلى الله عليه وآله: بغض علي كفر، وبغض بني هاشم نفاق(١).

یعنی: آن حضرت فرمود که: عداوت و بغض با علی کفر است، و بغض بنی هاشم نفاق است، قال الله عز من قائل: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) ٢.

و فی جامع الأخبار: وقال صلى الله عليه وآله: من أبغض أولادى حشره الله يوم القيامة بين المنافقين فى الدرك الأسفل من النار(٢). صدق رسول الله صلى الله عليه وآله.

سند بیست و سوم: شفاعت شامل اذیت کنندگان عترت نمی شود

احمد المجتهدین میر سید احمد جدّ داعی رحمه الله در کتاب منهاج الصفوی، از کتاب امالی ابن بابویه رحمه الله، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده مسنداً، که آن حضرت فرمود: إذا قمت المقام المحمود تشفّعت فى أصحاب الكبائر من امتی، فیشفّعی الله فیهم، والله لا تشفّعت فى من آذی ذرّیتی(٣).

یعنی: هر گاه در مقام پسندیده ایستاده در معرض شفاعت گناهان بزرگ از امت خود در آیم، حضرت الله تعالی مرا رخصت دهد در طلب شفاعت از برای ایشان، و به درجه قبول رسد، به خدا قسم که شفاعت ننمایم در حق کسی که ذرّیت مرا آزار رسانیده باشد.

و شك نیست که ذرّیه عموم دارد تا قیام قیامت.

و در باب مدح الذرّیه الطیبه و ثواب صلتهم که در باب بیست و هفتم از جلد

ص: ۳۴۱

۱- (۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۶۰ ح ۲۳۹.

۲- (۳) این حدیث در جامع الأخبار مطبوع وجود ندارد.

۳- (۴) امالی شیخ صدوق ص ۳۷۰ ح ۴۶۲.

بیست و یکم کتاب بحار الأنوار است این حدیث مذکور است (۱).

ص: ۳۴۲

۱- (۱) بحار الأنوار ۹۶: ۲۱۸ ح ۴.

در بیان اعتقادات اجله علماء کرام، و فضلاء اعلام، در باب ذریه ائمه انام عليهم الصلاه والسلام، و ذکر برخی سخنان ایشان در این باب که در مصنفات خود تقریباً ذکر کرده اند، مثل وصیت شیخ عالم عامل کامل، افضل الفضلاء الراسخین، اکمل الفضلاء المحققین، جمال المله والحق والحقیقه والدين، علامه العلماء فی العالمین، أبی منصور الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلّی، رضوان الله عليهم أجمعین، و شطری از اعتقادات شیخ صدوق محمّد بن علی بن بابویه القمّی عطر الله تعالی مضجعه، و احادیث متفرقه و مناسبات و متفرعاتی که به تقریب مذکور خواهد شد، و در آن چند فصل است.

و چون وصیت مذکوره مشتمل است بر مواظب بالغه، و نصایح کامله، بناءً علیه اکثر آن در حیز تحریر در آمده.

بدان که در آخر کتاب قواعد الأحکام فی معرفه الحلال والحرام، بعد از بیان و طی مراتب آنچه ذکر نموده در کتاب مذکور، خطاب به شیخ جلیل و فرزند نبیل خود فخر المجتهدین شیخ فخرالدین رحمه الله علیه نموده می فرماید:

إِنِّي أوصيك كما افترض الله تعالى عليّ من الوصية، وأمرني به حين إدراك المتيه، بملازمه تقوى الله تعالى، فإنّها السنّه القائمه، والفريضه اللازمه، والجنّه الواقيه، والعدّه الباقيه، وأنفع ما أعدّه الإنسان ليوم تشخص فيه الأبصار ويعدم عنه الأنصار.

وعليك باتّباع أوامر الله تعالى، وفعل ما يرضيه، واجتناب ما يكرهه، والانزجار عن نواهيه، وقطع زمانك في تحصيل الكمالات النفسائيه، وصرّف أوقاتك في اقتناء الفضائل العلميه، والارتقاء عن حضيض النقصان إلى ذروه الكمال، والارتفاع إلى أوج العرفان عن مهبط الجهّال، وبذل المعروف، ومساعده الإخوان، ومقابله المسيء بالإحسان، والمحسن بالامتنان.

وإيتاك ومصاحبه الأرزال، ومعاشره الجهّال، فإنّها تفيد خلقاً ذميماً، وملكه رديّه، بل عليك بملازمه العلماء، ومجالسه الفضلاء، فإنّها تفيد استعداداً تاماً لتحصيل الكمالات، وتثمر لك ملكه راسخه لاستنباط المجهولات.

وليكن يومك خيراً من أمسك، وعليك بالتوكّل والصبر والرضا، وحاسب نفسك في كلّ يوم و ليله، وأكثر من الاستغفار لربّك، واتّق دعاء المظلوم، خصوصاً اليتامى والعجائز، فإنّ الله تعالى لا يسامح بكسر كسير.

وعليك بصلاه الليل، فإن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله حثَّ عليها، وندب إليها، وقال: من ختم له بقيام الليل ثم مات فله الجنة.

وعليك بصله الرحم، فإنها تزيد في العمر، وعليك بحسن الخلق، فإن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قال: إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم بأخلاقكم.

وعليك بصله الذرية العلوية، فإن الله تعالى قد أكد الوصية فيهم، وجعل موذتهم أجر الرسالة والإرشاد، فقال تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ١. وقال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: إنني شافع يوم القيامة لأربعة أصناف و لو جاؤوا بذنوب أهل الدنيا: رجل نصر ذريتي، ورجل بذل ماله لذريتي عند المضيق، ورجل أحب ذريتي باللسان والقلب، ورجل سعى في حوائج ذريتي إذا طردوا أو شردوا.

وقال الصادق عليه السلام: إذا كان يوم القيامة نادى مناد: أيها الخلائق أنصتوا، فإن محمداً يكلمكم، فينصت الخلائق، فيقوم النبي صَلَّى الله عليه وآله فيقول: يا معشر الخلائق من كانت له عندي يد أو منة أو معروف، فليقم حتى أكافيه، فيقولون: بآبائنا وأمهاتنا، وأي يد وأي منة وأي معروف لنا، بل اليد والمنة والمعروف لله ولرسوله على جميع الخلائق، فيقول: بلى من آوى أحداً من أهل بيتي، أو برهم، أو كساهم من عرى، أو أشبع جائعهم، فليقم حتى أكافيه، فيقوم اناس قد فعلوا ذلك، فيأتي النداء من عند الله تعالى: يا محمداً يا حبيبي، قد جعلت مكافأتهم إليك، فأسكنهم من الجنة حيث شئت. فيسكنهم في الوسيه حيث لا يحجبون عن محمد وأهل بيته صلوات الله عليهم أجمعين.

وعليك بتعظيم الفقهاء، وتكريم العلماء، فإن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قال: من أكرم فقيهاً مسلماً

لقى الله تعالى يوم القيامة وهو عنه راض، ومن أهان فقيهاً مسلماً لقي الله تعالى يوم القيامة وهو عليه غضبان. وجعل النظر إلى وجه العالم عباده، والمشى إلى باب العالم عباده، ومجالسه العلماء عباده.

وعليك بكثره الاجتهاد في ازدياد العلم، والتفقه في الدين، فإن أمير المؤمنين عليه السلام قال لولده: وتفقه في الدين، فإن الفقهاء ورثه الأنبياء. وإن طالب العلم يستغفر له من في السماوات ومن في الأرض، حتى الطير في جو السماء، والحوث في البحر، وإن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضاً به.

وإياك وكتمان العلم، ومنعه عن المستحقين لبذله، فإن الله تعالى يقول: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ) ١.

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا ظهرت البدع في أمّتي، فليظهر العالم علمه، فمن لم يفعل فعليه لعنة الله. وقال عليه السلام: لا تؤتوا الحكمه غير أهلها فتظلموها، ولا تمنعوها أهلها فتظلموهم.

وعليك بتلاوه الكتاب العزيز، والتفكر في معانيه، وامثال أوامره ونواهيه، وتتبع الأخبار النبويه والآثار المحمديه، والبحث عن معانيها، واستقصاء النظر فيها. وقد وضعت لك كتباً متعدده في ذلك كله. هذا ما يرجع إليك.

وأما ما يرجع إليّ، ويعود نفعه عليّ: فإن تتعهدني بالترحم في بعض الأوقات، وأن تهدي إليّ ثواب بعض الطاعات، ولا تقلل من ذكرى، فينسبك أهل الوفاء إلى الغدر، ولا تكثر من ذكرى، فينسبك أهل الغرم إلى العجز، بل اذكرني في خلواتك، وعقيب صلواتك، واقض ما عليّ من الديون الواجبه، والتعهدات اللازمه، وزر

قبری بقدر الإمكان، وقرأ عليه شيئاً من القرآن، وكلّ كتاب صَنَّفته وحكم الله تعالى بأمره قبل إتمامه، فأكمّله وأصلح ما تجده من الخلل والنقصان والخطأ والنسيان.

هذه وصيتي إليك، والله خليفتي عليك، والسلام عليك ورحمة الله وبركاته (۱).

یعنی: بتحقیق که وصیت می‌کنم تو را چنان که فرض کرده است خدای تعالی بر من وصیت را، و امر کرده است مرا به آن هنگام دریافتن مرگ، به ملازمت تقوا، و پرهیزگاری الهی، که پرهیزگاری طریقه ای است محکم، و فریضه ای است لازم، و سپری است نگاه دارنده، و استعدادی است باقی و نافع تر چیزی است که مهیا کند آن را انسان از برای روزی که بازماند در آن دیده های بینندگان، و بر طرف و معدوم شود از آن یاری کنندگان.

و بر تو باد به پیروی اوامر الهی، و فعل آنچه رضای الهی در آن است، و اجتناب از آنچه مکروه می‌دارد او را خدای تعالی، و دوری نمودن از منہیات الهی، و طی نمودن زمان حیات خود را در تحصیل کمالات نفسانیه، و صرف نمودن اوقات عمر خود را در اکتساب فضایل علمیه، و بالا رفتن از حسیض نقصان و جهل به اعلا مرتبۀ کمال و دانش، و بلند شدن به اوج عرفان، و به شناخت یزدان، از پستی جهالت جاهلان و نادانان، و بذل معروف و یاری نمودن برادران، و مقابله کردن با بدان از ایشان به احسان، و نیکوکاران را به شکر نمودن و امتنان.

و بر تو باد که به پرهیزی از هم نشینی مردم پست، و معاشرت نادان که هم نشینی و معاشرت ایشان مورث خلق ذمیم و خوی بد است، بلکه بر تو لازم است

ص: ۳۴۷

ملازمت علما، و هم نشینی فضلا، که مجالست و هم نشینی ایشان مفید استعداد کامل است در تحصیل کمالات، و مثمر است از برای تو ملکه راسخه از برای تحصیل مجهولات.

و باید که باشد امروز تو بهتر از روز گذشته تو به توفیر اعمال صالحه، و بر تو باد بر صبر نمودن در شداید، و توکل نمودن بر جناب اقدس الهی، و رضا به قضای ربّانی، و حساب کن با نفس خود هر روز و هر شب اعمال خود را، و بسیار طلب آموزش کن از پرودگار خود، و بترس و به پرهیز از نفرین مظلوم که از تو بر او ظلمی برسد، خصوصاً طفلان بی پدر و زنان پیر، پس بتحقیق که خدای تعالی مسامحه نمی کند، و سهل نمی انگارد شکستن دل‌های شکسته را.

و بر تو باد به نماز شب، پس بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله مبالغه و تحریص فرمود بر نماز شب، و امر نمود شما را به آن، و فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که:

کسی که ختم شود عمرش به نماز شب پس بمیرد مر او راست بهشت.

و بر تو باد به رعایت صلّه رحم، بتحقیق که صلّه رحم باعث زیادتی است در عمر، و بر تو باد به حسن خلق، بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که شما بعدم قدرت وسعت نمی دهید مردم را به مالهای خود، پس وسعت دهید ایشان را به اخلاق خود، و با ایشان به حسن خلق سلوک کنید.

و بر تو باد به مواصلت و مرابطت و احسان ذریه علیه علویه، به درستی که خدای تعالی تأکید نمود وصیت در حقّ ایشان، و گردانیده است محبت ایشان را مزد رسالت پیغمبر آخر الزمان، و مزد راهنمونی آن حضرت گردانید محبت ایشان را، پس فرموده است خدای تبارک و تعالی بعنوان امر که: بگو ای محمّد مر اّمّت خود را که سؤال نمی کنم از شما بر این رسالت اجری و مزدی مگر محبت خویشان خود را.

و فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که: من شفاعت کننده ام روز قیامت از برای چهار

صنف از مردمان، و اگر چه بیایند در روز حساب به گناهان همه اهل دنیا:

اول مردی که یاری کرده باشد ذریه مرا، دوم مردی که بخشش کرده باشد مال خودش را به ذریه من نزد تنگ دستی ایشان، سوم مردی که دوست داشته باشد ذریه مرا به زبان و دل، چهارم مردی سعی کند در انجاح حوائج ذریه من هر گاه رانده و دور کرده شده یا متفرق نموده شده باشند.

و حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود ندا کند ندا کننده ای: ای مردمان گوش کنید، بتحقیق که حضرت محمد صلی الله علیه و آله می خواهد سخن کند با شما، پس گوش دهند خلاق، آن گاه بر خیزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و بگوید: ای گروه خلقان کسی که بوده باشد او را نزد من عطائی یا منتی یا احسان، پس برخیزد و اظهار کند تا امروز من جزا و مکافات و تدارک او نمایم، پس بگویند مردمان: پدران و مادران ما فدای تو باد، کدام عطا و کدام منت و کدام احسان از ما نسبت به تو تواند بود، بلکه ید و منت و احسان از برای خداوند عالمیان و رسول او است بر همه خلقان.

پس می فرماید آن حضرت: بلی کسی که جا داده باشد به یکی از اهل بیت من، یا نیکوئی کرده باشد با ایشان، یا پوشانیده باشد برهنه ایشان، یا سیر کرده باشد کرسنه ایشان را، پس برخیزد تا تدارک و تلافی کنم احسان او را، پس بر خیزد جماعتی که کرده باشند این امور را در حق ایشان.

آن گاه بیاید ندا از جانب خدای تعالی: ای محمد ای دوست من بتحقیق گردانیدم مکافات ایشان را به دست تو، ساکن گردان ایشان را در بهشت هر جا که خواهی، پس ساکن گرداند ایشان را در وسیله در جائی که حایل نباشد میانه ایشان و میان پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین.

و بر تو باد به بزرگ داشتن و تعظیم نمودن فقها، و گرامی و عزیز داشتن

علمای دین، به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که: کسی که گرامی دارد فقیه مسلمانی را ملاقات می کند خدای عزوجل را روز قیامت و خدای تعالی از او خشنود است، و کسی که خوار کند فقیه مسلمانی را، ملاقات می کند خدای تبارک و تعالی را در روز قیامت و خدای تعالی بر او خشمناک باشد، و گردانیده نظر نمودن بر روی عالم را عبادت، و نظر کردن بر در خانه عالم را عبادت، و هم نشینی عالم را عبادت.

و بر تو باد بر بسیاری جهد کردن در زیاد نمودن علم و دانشمندی در دین، به درستی که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود مر فرزند خود را:

عالم شو در دین از برای آن که علمای دین ورثه پیغمبرانند، و به درستی که طلب کننده علم طلب آمرزش می کند از برای او هر که در آسمانها است و هر که در زمین است حتی مرغ در هوا و ماهی در دریا، به درستی که ملائکه می گذارند بالهای خود را بر زمین برای طالبان علم از جهت رضا، یعنی: حال کونی که راضی اند به طلب علم، یا به انداختن بالهای خود تا ایشان بر آن راه روند.

و به پرهیز از پوشیدن و منع کردن علم از مستحقین آن، پس بتحقیق که خدای تبارک و تعالی می فرماید: به درستی که آن جماعتی که می پوشانند آنچه فرو فرستادیم ما از بینات و راه نمونی، بعد از آن که ما بیان کرده بودیم از برای مردمان آن را در کتاب کریم، آن جماعت را لعن می کند خدای تعالی و لعن می کنند ایشان را لعنت کنندگان.

و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: هر گاه ظاهر شود بدعتها در میان امت من، پس باید ظاهر کند عالم علم خود را، پس اگر ظاهر نکند بر اوست لعنت خدا.

و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: مدهید حکمت و دانش را به غیر اهلش که اگر بدهید ظلم و ستم کرده خواهید بود بر حکمت، و منع مکنید آن را از اهلش که اگر منع کنید اهل آن را از آن علم ظلم کرده خواهید بود بر ایشان.

و بر تو لازم است خواندن قرآن عزیز، و فکر نمودن در معنیهای آن، و اطاعت مأمورات آن و منهیات آن، و تتبع نمودن در احادیث پیغمبر و خبرهای منسوب به حضرت محمد صلی الله علیه و آله، و بحث نمودن از معنیهای اخبار آن حضرت، و کامل نمودن تفکر در آن احادیث، و بتحقیق تصنیف کردم از برای تو کتابهای متعدده در آنچه مذکور شد. و تمام آنچه وصیت کردم نفع آن راجع است به تو.

و امّا آنچه راجع می شود و بازگشت می کند منفعت آن به من، این است که یاد کنی مرا به طلب رحمت کردن در بعضی اوقات، و این که ببخشی و هدیه کنی به من ثواب بعضی طاعات و عبادات را، و کم نکنی یاد آوردن مرا که نسبت دهند تو را اهل وفا به مکر و بی وفائی، و بسیار مکن ذکر مرا که نسبت دهند تو را اهل عزم به عجز و بی صبری.

بلکه یاد کن مرا در خلوتها و بعد از نمازهای خود، و ادا کن آنچه بر ذمّه من است از فرضهای لازم الأداء، و ادا کن تعهدات مرا که بر من لازم شده باشد، و زیارت کن قبر مرا به قدر امکان، و بخوان بر سر قبر من قدری از قرآن، و هر کتابی که تصنیف کرده ام آن را، و حکم کرد خدای تعالی به امر خودش - یعنی: به مرگ - پیش از اتمام آن کتاب، پس تمام کن آن را و به اصلاح بیاور آنچه بیابی از خلل و نقصان و خطا و نسیان، اینهاست وصیت من به سوی تو، و به خدای تعالی باز گذاشته ام تو را، والسلام علیک ورحمه الله وبرکاته.

تمام شد وصیت علامه عطر الله مضجعه، و این وصیتی است که هر مؤمنی فرزند خود را به این وصیت اگر بلسان قال متکلم نشده بلسان حال به سبب نسبت مرابطه پدر فرزند در تکون او منظور داشته است.

پس به خط شکسته آباء که ثلث بر شرعاً نسبت به ایشان مقرر شده، این مراتب درست در صفحه وجود و رقاع جباه ابناء به قلم توفیق قدرت نسخ و قلمی شده، لیکن سواد این شکسته در دفتر وجود و مکتب خانه هستی بدون

علامه ای که متبّه و معلّم باشد سفید، و سرمشق صفحه‌خاطری نمی شود، باید جمیع اولاد این وصیت را پند پدرانه دانند، و طلب مغفرت و جمیع مراتب مرقومه را در حقّ پدران معاف ندارند، سیما فرزندان اهل علم که بصیرت به حقوق و مضرتِ عقوق بیشتر دارند، واللّٰه تعالیٰ الموفّق فی الامور.

و بدان که آیات و احادیث که در باب فضیلت صلّه رحم وارد شده سابقاً به مناسبت مقام قدری مسطور شد، و چون تأکید در باب صلّه پدر و مادر از سایر اقرباء بیشتر، و تخویف و تهدید در قطع رحم نسبت به ایشان اکثر است، در اینجا نیز به مناسبت مقام قدری مسطور می شود.

از آن جمله حضرت حق سبحانه و تعالیٰ در کلام مجید می فرماید: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) یعنی: امر فرموده و حکم جزم نموده پروردگار تو ای محمّد آن که غیر او را نپرستید، و نیکی کنید به پدر و مادر نیکوئی کردنی، و در استرضای خاطر پدر و مادر تأکید و مبالغه بسیار است.

چنان چه در حدیث واقع است که: رضا اللّٰه فی رضا الوالدین، و سخطه فی سخطهما (۱). یعنی: خوشنودی خدای تعالیٰ در خوشنودی والدین است، و ناخوشنودی خدای تعالیٰ در ناخوشنودی این هر دو است.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود در کریمه (فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ) که أدنی العقوق اف، ولو علم اللّٰه شیئاً أهون من افّ لَنهَىٰ عَنْهُ (۲).

کمترین امری که موجب عصیان و ملال خاطر پدر و مادر باشد کلمه افّ

ص: ۳۵۲

۱- (۲) مستدرک وسائل الشیعه ۱۵: ۱۷۶ ح ۱۷۹۱۹.

۲- (۳) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۴۴ ح ۱۶۰.

است، و اگر حق تعالی دانستی چیزی را که کمتر از اف باشد بتحقیق که نهی و منع نمودی از آن (وَ لَا تَنْهَهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا) ۱ و منع و زجر مکن پدر و مادر را از آنچه کنند، و آنچه اراده ایشان باشد چون مخالف شرع شریف نباشد بجای آور، و بدل کلمه «اف» سخنان نیکو و ملایم بگو به آهسته و نرمی به نوعی که حسن ادب تقاضا کند.

بعضی مفسرین گفته اند به ایشان یا ابتاه یا امّاه ای پدر و ای مادر بگویی، و ایشان را به نام مخوان که جفا و ترک ادب است. و در روایات وارد است که به نام خواندن والدین درویشی آورد، و جمعی دیگر از مفسرین گفته اند که مطلب آن است که ایشان را دعای خیر کن، و بگو غفر الله لکما، بیامرزد خدای تعالی شما را.

(وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا) یعنی: از برای پدر و مادر بگشای بال مذلت و مسکنت را از فرط مهربانی، و مطلب کمال مبالغه و تأکید است در رعایت و نهایت تواضع و تخلّق نسبت به ایشان در همه امور، بلکه اکتفا مکن به این نوع مرحمت و مهربانی که بقا و دوامی ندارد، و مزید آن دعای خیر کن هر دو را، و در خواه از خدای تعالی امری را که بقای جاوید داشته باشد که آن رحم است، و بگو ای خدای من رحم کن بر هر دو برحمت دایم باقی، همچنان که ایشان تربیت و محافظت من در حال صغر و کودکی نموده اند، و رحمت خود را بر ایشان جزای تربیت من گردان (۱).

و از این که حضرت حق سبحانه و تعالی در آیه سابقه احسان و نیکویی را با

ص: ۳۵۳

ایشان قرین توحید و یگانگی خود گردانیده، و در آیه دیگر احسان و رعایت ایشان را قرین اسلام و عدم کفر و شرک ساخته.

چنان که می فرماید: (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) ۱ بگو ای محمّد بیائید تا بخوانیم آنچه حرام ساخته و نهی فرموده پروردگار شما، و آن آن است که شریک و سهیم مگردانید به او چیزی را، و به پدر و مادر احسان و نیکویی کنید نیکویی کردنی کمال اهتمام در باب رعایت و صله نسبت به پدر و مادر مفهوم و معلوم می گردد.

و در بعضی از کتب سلف (۱) مسطور است که ده چیز که بحسب شرع در آن مخالفت با پدر و مادر نتوان کرد:

اول: به سفر مباح و مندوب بی اجازت و رخصت پدر و مادر نتوان رفت، و بعضی از فقها گویند که: سفر تجارت و طلب علم دینی بی اجازت ایشان می توان کرد، به شرط آن که تحصیل تجارت و کسب علم در آن شهر ممکن نباشد.

دوم: در بعضی اخبار واقع است که واجب است بر فرزند اطاعت پدر و مادر در همه افعال و اعمال که ممنوع و حرام نباشد، و اگرچه ارتکاب آن مشتمل بر شبهه باشد، مثل طعام شبهه بامر ایشان خوردن؛ زیرا که اطاعت ابویین واجب است و ترک شبهه سنت، و اختیار واجب بر سنت لازم است.

سیم: اگر پدر و مادر امر نمایند فرزند را به تأخیر نماز و مشغول بودن به فعل مباحی، مثل خوردن و آشامیدن، واجب است قبول امر ایشان، اگر وقت نماز موسع باشد و آن تأخیر موجب فوت نماز نشود.

ص: ۳۵۴

۱- (۲) مراد کتاب قواعد شهید اول است، چنان چه این موارد ده گانه در بحار الأنوار ۳۶:۷۴-۳۸ بتمامه از کتاب قواعد شهید ص ۲۱۲ نقل شده است.

چهارم: ایشان را رسد منع فرزند از رفتن به نماز جماعت، بشرط آن که در رفتن به جماعت مشقتی باشد ایشان را، از این جهت که بر فرزند ترسند که در ظلمت و تاریکی شب برود و به او ضرر رسد و مانند آن، مخفی نماند که این حکم با اصول و قواعد ظاهراً مطابقت ندارد، بلکه بدون مشقت نیز منع او می تواند نمود مگر در نماز جماعت واجبه.

پنجم: چون فرزند خواهد به جهاد رود پدر و مادر او را منع توانند نمود اگر امام علیه السلام امر به جهاد او ننموده باشد. در خبر است که شخصی نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله شرط می کنم که با تو مهاجرت نمایم، و از جهاد کفار تخلف نورزم، آن حضرت فرمود: هل من والدیک أحد؟ آیا هست از پدر و مادر تو یکی؟ گفت: هر دو هستند، فرمود: که أفتبتغی الأجر من الله؟ آیا می خواهی اجر و مزد را در این امر از حق تعالی؟ گفت: بلی یا رسول الله، آن حضرت فرمود: فارجع إلی والدیک فأحسن صحبتهم(۱). باز گرد به طرف پدر و مادر خود و نیک مصاحبت با ایشان بجای آور که این نسبت به حال تو اولی است از جهاد کفار.

ششم: ابوین را رسد منع فرزند از مشغولی به واجبات کفائیه چون دیگری به آن واجبات قیام و اقدام نماید، و مراد به واجب کفائی واجبی است که چون بعضی از مردم به آن قیام و اقدام نمایند، یا ظن آن باشد که آن را بجا آورند از ذمت باقی ساقط شود، مثل کفن کردن و نماز بر مرده گذاردن، و امر به معروف و نهی از منکر نمودن بر قولی.

هفتم: خلاف است میان فقها در این که چون فرزند مشغول به نماز سنت باشد، و پدر و مادر او را طلبند، جایز است او را قطع نماز یا واجب است اتمام؟ و در این مسأله اشکالی واقع است از این جهت که قطع نماز جایز نیست، بنا بر

ص: ۳۵۵

نصّ کلام مجید (وَلَا تُبْطَلُوا أَعْمَالَكُمْ) ۱ فاسد و باطل مگردانید عملهای خود را.

و از جهت روایتی که پیره زنی پسری داشته جریح نام، و در حالتی که او نماز نافله می گذارد، مادرش او را طلب نمود و گفت: یا جریح، پس گفت: اللَّهُمَّ امّی وصلاتی، بار خدایا مادر مرا ندا می کند و نماز من به آخر نرسیده، و متردّد شد در جواب مادر دادن و اتمام نماز نمودن، و جواب مادر نداد و نماز را تمام کرد، چون این حکایت را به عرض حضرت رسالت رسانیدند آن حضرت فرمود که:

لو کان جریح فقیهاً لعلم أنّ إجابته أمّه أفضل من صلاته (۱). اگر جریح فقیه و دانا بودی، دانستی که جواب دادن مادر افضل است از اتمام نماز. و این حدیث صحیح صریح است در جایز بودن قطع نماز سنت، و همچنین باقی سنتها مثل سفر سنت و غیر آن.

هشتم: روزه سنت بی اذن پدر جایز نیست، و در اذن و رضای مادر خلاف است، و نصّی و حدیثی در باب مادر ظاهر نیست که رضای او نیز شرط باشد.

نهم: سوگند و عهد پسر بی اذن پدر منعقد و ثابت نیست، بشرط آن که در فعل واجب و ترک حرام نباشد، و از این قبیل است سوگند زن بی اذن شوهر و بنده بی اذن صاحب.

دهم: خلاف نموده اند فقها در این که نذر پسر مثل عهد و یمین بی اذن پدر صحیح است یا نه، اکثر بر آنند که صحیح نیست، به سبب آن که نذر یمین سوگندی است مخصوص، پس هر دو در حکم یکی باشند، و بعضی گویند که نذر حکم سوگند ندارد، و در این باب نص و روایتی صریح واقع نشده، و بسیاری از فقها گویند که سوگند و نذر پسر منعقد است، غایتش آن است که پدر را رسد که

ص: ۳۵۶

آن را بگشاید و باطل سازد(۱).

و در بعضی اخبار وارد است که: حقّ پدر و مادر در حیات آن است که آواز بر ایشان بلند نکنند، و مخالفت نوزند، و شفقت و مرحمت با ایشان تا زنده باشند بجا آورند، و چون وفات یابند ایشان را دعای خیر کنند، و در محبت و خدمت دوستان ایشان ثابت قدم باشند.

چنان چه در حدیث واقع است که: **إِنَّ مِنْ أَبْرَ الْبِرِّ أَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ أَهْلَ وَدِّ أَبِيهِ(۲)**. به درستی که از نیک‌ترین نیکی‌ها آن است که نیکی کند مرد با جماعت دوستان پدرش.

و سنت است بر فرزندان خیرات و صدقه به جهت پدر و مادر بعد از وفات ایشان، و نماز هدیه کردن و ثواب آن را به روح ایشان بخشیدن.

و در خبر است که شخصی نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از پدرش شکایت نمود که اموال و جهات منفعت او را تصرف می‌کند، آن حضرت فرمود: تا پدرش را حاضر ساختند، و او پیری بود تکیه بر عصائی نموده، و آثار پیری و عجز بغایت بر او ظاهر شده، از او کیفیت شکایت پسر پرسید، جواب داد که: ای رسول خدا پیش تر پسر من ضعیف بود و من قوی بودم، و او درویش و فقیر بود و من توانگر و مال دار بودم، و در آن حال مال از او دریغ نداشته‌ام، و او را از مال خود منع ننمودم، در این وقت من ضعیفم و او قوی است، و من فقیرم و او غنی است، و مال خود بر من بخل می‌کند.

راوی گوید که: چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این مضمون را از آن پیر شنید بگریست فرمود که: هیچ سنگی و کلوخی نشود این حکایت را الا آن که گریه کند بر عجز و احتیاج این مرد پیر.

ص: ۳۵۷

۱- (۱) بحار الأنوار ۷۴: ۳۶-۳۸.

۲- (۲) عوالی اللئالی ۱: ۱۵۱ ح ۱۰۷.

و گویند: که: شخصی دیگر از مادر خود به آن حضرت شکایت کرد که با من بدخوئی می کند، آن حضرت فرمود که: بد خلق و بدخو نبود وقتی که در رحم او بودی نه ماه، و چون باز شکایت نمود فرمود: بدخو نبود در زمانی که تو را شیر می داد و تکفل حال تو می کرد، و سال دیگر دیگر باره شکایت کرد از بد خلقی او، آن حضرت فرمود که: بدخو نبود در وقتی که بیدار می بود برای تو در شبها، پسر جواب داد: که جزا و مکافات این رنجهای او بجا آوردم، آن حضرت فرمود که: آنچه نسبت به او کرده باشی مکافات و عوض درد زائیدن او بوده باشد.

و در حدیث واقع است که: ایاکم و عقوق الوالدین، فإنّ ریح الجنّه توجد ریحها من مسیره ألف عام، و لا یجد ریحها عاقّ ولا قاطع رحم(۱).

پرهیزید و بر حذر باشید از عقوق و مخالفت پدر و مادر، به درستی که بوی بهشت موجود و حاصل است از هزار ساله راه، و در نیابد بوی بهشت را کسی که عقوق و مخالفت با پدر و مادر نموده باشد، و صلّه رحم نسبت به اقربا و خویشان مرعا نداشته.

نقل است که حذیفه یمانی در یکی از غزوات رسول صلی الله علیه و آله پدرش را در صف کفار مشاهده نمود، از آن حضرت اذن طلبید در کشتن پدرش با وجود کفر او، آن حضرت او را اجازت نداد و فرمود که: دعه یله غیرک. بگذار او را تا دیگری نزدیک او رود و او را به قتل آورد که تو را کشتن او لایق و مناسب نیست.

تا این جا عبارت آن کتاب است.

ص: ۳۵۸

منقول است از اعتقادات شيخ جليل ابن بابويه - رحمه الله عليه - في باب الاعتقاد في العلويه، قال الشيخ السعيد أبو جعفر رضى الله عنه: اعتقادنا في العلويه أنهم آل رسول الله صلى الله عليه وآله، وأن موَدَّتْهم واجبه، لأنها أجر النبوه. قال عز وجل: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

والصدقه عليهم محرّمه؛ لأنها أوساخ أيدي الناس وطهاره لهم، إلا صدقتهم لإمائهم وعبيدهم، وصدقه بعضهم على بعض. وأما الزكاه، فإنها تحلّ لهم اليوم عوضاً عن الخمس، لأنهم قد منعوا منه.

واعتقادنا في المسىء منهم أنّ عليه ضعف العقاب، وفي المحسن منهم أنّ له ضعف الثواب. وبعضهم أكفاء بعض، لقول النبي صلى الله عليه وآله وسلّم حين نظر إلى بينين وبنات علي وجعفر ابني أبي طالب: بَنَاتُنَا كَمِينِنَا، وَبَنُونَا كَبَنَاتِنَا.

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ خَالَفَ دِينَ اللَّهِ، وَتَوَلَّى أَعْدَاءَ اللَّهِ، أَوْ عَادَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، فَالْبِرَاءَةُ مِنْهُ وَاجِبَةٌ، كَانَتْ أَوْ لَمْ تَكُنْ، مِنْ أُمَّةٍ قَبِيلَةٍ كَانَتْ.

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: تَوَاضَعْكَ فِي شَرَفِكَ أَشْرَفُ لَكَ مِنْ شَرَفِ آبَائِكَ.

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَلَا يَتِي لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وِلَادَتِي مِنْهُ.

وَسُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ: آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ حَرَمٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِكَاحُهُ.

وقال الله عز وجل: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) ١.

وَسُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ

عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ ۗ فَقَالَ: الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ مِمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَّ الْإِمَامِ، وَالْمُقْتَصِدُ الْعَارِفُ بِحَقِّ الْإِمَامِ، وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ هُوَ الْإِمَامُ.

وَسَيَّالُ إِسْمَاعِيلُ أَبَاهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: مَا حَالُ الْمُذْنِبِينَ مِمَّا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ) ٢ .

وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ أَتَقَاهُمْ لَهُ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ، وَاللَّهُ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ثِمَاؤُهُ إِلَّا بِالطَّاعَةِ، مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ، وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّهِ. مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيًّا، وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوًّا، وَلَا تُنَالُ وَلَا يُتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْعَمَلِ.

وقال نوح عليه السلام: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) ٣ .

وَسَيِّئِلُ الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ) ٤ قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَلَيْسَ بِإِمَامٍ، قِيلَ: وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا؟ قَالَ: وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا.

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ مَنْ خَالَفَكُمْ إِلَّا الْمِطْمَرُ. قِيلَ: فَأَيُّ شَيْءٍ

الْمِطْمَرُ؟ قَالَ: الَّذِي تُسَمُّونَهُ خِيَطَ الْبِرَاءِ، فَمَنْ خَالَفَكُمْ وَجَازَهُ فَأَبْرَأُوا مِنْهُ وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا.

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ فِي ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّهُ لَيْسَ هُوَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، وَإِنِّي أَبْرَأُ مِنْهُ، بَرِيَ اللَّهُ مِنْهُ (١).

یعنی: گفت شیخ صدوق ابن بابویه رضی الله عنه: اعتقاد ما در سادات علویه آن است که: ایشان آل رسول اند، و دوستی ایشان واجب است، از برای آن که دوستی ایشان اجر نبوت است، قال الله تعالى: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ) * تا آخر، و تفسیر آن قبل از این مرقوم شد.

و صدقه بر ایشان حرام است؛ زیرا آن چرکهای دستهای مردمان است، و پاکی است از برای مردمان، مگر صدقه دادن به غلامان و کنیزانی که علویه آزاد کرده باشند که آن جایز است، و همچنین صدقه دادن سادات به سادات روا بود، اما زکات حلال است ایشان را عوض از خمس اگر در نهایت اضطرار باشند به قدر قلیلی، چنان چه در احادیث وارد شده که در وقت ضرورت قدری که تشنه از آب سیر شود از برای این که ایشان را ظالمین منع کرده اند از خمس به قدر حاجت، پس لابد قدر قلیلی از زکات به ایشان داده می شود.

وروی فی کتاب الاستدراک: عن التلعکبری، بإسناده عن الكاظم علیه السلام، قال لی هارون: أتقولون إنَّ الخمس لکم؟ قلت: نعم، قال: إنَّه لکثیر، قال: قلت: إنَّ الذی أعطاناہ علم أنه لنا غیر کثیر (٢). انتهى.

وفی کتاب تأویل الآیات الظاهره: بإسناده المرفوع إلى أبي عبد الله عليه السلام فی قوله عزَّوجلَّ (وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ) یعنی: لخمسک (الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ

ص: ٣٦١

١- (١) کتاب الاعتقادات شیخ صدوق ص ٣٥٨-٣٦٨.

٢- (٢) بحار الأنوار ١٥٨:٤٨ ح ٣٣ از کتاب الاستدراک.

يَسْتَوْفُونَ) أَي: إِذَا صَارُوا إِلَى حَقُوقِهِمْ مِنَ الْغَنَائِمِ يَسْتَوْفُونَ (وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ) أَي: إِذَا سَأَلُوهُمْ خَمْسَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نَقَصُوهُمْ (۱).

و صدوق رحمه الله نیز فرموده که: اعتقاد ما در مذنبین ایشان آن است که گناه ایشان دو چندان دیگران است، و اعتقاد ما در حقّ نیکوکاران ایشان آن است که ثواب ایشان دو چندان است، و همه کفو یک دیگرند، به جهت قول پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتی که نظر کرد به فرزندان ابی طالب علی علیه السلام و جعفر فرمود: دختران ما مثل پسران مااند، و پسران ما مثل دختران مااند.

و در فصل سیم از مقدمه کتاب مضمون این حدیث ایراد شد از من لا یحضره الفقیه (۲).

و فرمود حضرت صادق علیه السلام: هر که مخالفت دین خدا کند، و دوستی کند با دشمنان خدا، و دشمنی کند با دوستان خدای، پس بی زاری از ایشان واجب است هر که باشد، و از هر قبیله ای که بوده باشد.

و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است مر پسر خود محمد ابن الحنفیه را که:

تواضع و فروتنی تو با شرافت تو اشرف است از بزرگی تو به سبب شرافت پدران تو.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که: محبت و اعتقاد و اخلاص من مر امیر المؤمنین صلوات الله علیه را نزد من خوش تر و بهتر است از ولادت من از آن حضرت.

و پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آل محمّد کیست؟ فرمود: آل محمّد کسی است که حرام باشد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نکاح او، و از جهت

ص: ۳۶۲

۱- (۱) تأویل الآیات الظاهره ۲: ۷۷۱.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۳: ۳۹۳ ح ۴۳۸۴.

استشهاد آورده کریمه را، و ممکن است که وجه استشهاد به این آیه شریفه که ذکر ذریه ابراهیم علیه السلام شده است و سادات در آن داخل اند در این مقام باشد که کسی توهم نکند که ذراری انبیا علیهم السلام باید همه ممدوح باشند، و فاسق در میان ایشان نباشد، یا آن که منظور اشاره به آن باشد که فسق ایشان را از ذریه بودن بیرون نمی برد مگر آن که مشرک شوند که مانند پسر نوح خواهند بود، لهذا ایراد نموده قول خدای تعالی عزوجل را (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) و تفسیر آیه قبل از این مسطور شد.

و پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از معنی قول خدای عزوجل (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا) تا آخر، و تفسیر این آیه نیز قبل از این مرقوم شد که آن حضرت فرمود: ظالم بر نفس خود از ما آن کس است که شناسد حق امام خود را، و مقتصد از ما آن کس است که حق امام را شناسد، و سابق بخیرات باذن الله او امام است صلوات الله علیه.

وروی الثعلبی باسناده إلى اسامه بن زيد، عن النبي صلى الله عليه وآله (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ) الآية قال:

كلهم في الجنة.

وروی أيضاً باسناده إلى أبي عثمان النهدي، قال: سمعت عمر بن الخطاب قرأ على المنبر (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) الآية، فقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: سابقنا سابق، ومقتصدنا ناج، وظالمنا مغفور له، قال أبو قلابه: فحدثت به يحيى بن معين، فجعل يتعجب منه (1). انتهى.

ص: ۳۶۳

ایضاً صدوق رحمه الله تعالی ایراد نموده که: سؤال کرد اسماعیل از پدر خود امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه خواهد بود حال گناه گاران از ما؟ آن حضرت فرمود: (لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ) .

در خلاصه المنهج در تفسیر این آیه شریفه مسطور است که: مروی است که مسلمانان و اهل کتاب در مجلس با یکدیگر مجتمع شدند، و نصارا آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما قبل از پیغمبر شما مبعوث شد، و کتاب ما پیش از کتاب شما نازل گشته، و در بهشت نرود مگر یهود و نصارا.

مسلمانان جواب دادند که: پیغمبر ما خاتم الأنبياء است، و کتاب ما نسخ کتابهای شما است، پس ما به بهشت سزاوارتریم، این آیه آمد که (لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ) تا آخر، یعنی: نیست آن وعده ای که حق تعالی کرده به آرزوهای شما ای مسلمانان و به آرزوهای اهل کتاب که به بهشت نروند مگر یهود و نصارا، یعنی:

هیچ کار به آرزو بر نیاید، بلکه ریاضت و مشقت باید کشید در ایمان آوردن، و طاعت و عبادت و اجتناب از منہیات تا ریاض بهشت یابند، هر که بکند کار بدی جزا داده می شود به آن در دنیا یا در آخرت. تم کلام التفسیر.

و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود در حدیث طویلی که: نیست میان خدا و میان هیچ احدی قرابتی دوست ترین خلقان به خدای تعالی، و گرمی تر نزد او کسی است که متقی تر باشد و طاعت بیشتر کند، قسم بخدا که نزدیک نمی توان شد به خدا مگر به طاعت، و نیست ما را برائت از دوزخ.

و هیچ کس را بر خدای حجّت نیست، هر که اطاعت خدای کند، پس او ما را دوست است، و هر که عاصی شود بر خدای، آن کس ما را دشمن است، و دریافته نشود ولایت ما مگر به پرهیزگاری و عمل صالح، و نوح علیه السلام گفته: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ) * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخَافُ أَنْ تُكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَهْتَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) و تفسیر این آیه قبل از این مرقوم شد.

و هیچ کس را بر خدای حجت نیست، هر که اطاعت خدای کند، پس او ما را دوست است، و هر که عاصی شود بر خدای، آن کس ما را دشمن است، و دریافته نشود ولایت ما مگر به پرهیزگاری و عمل صالح، و نوح علیه السلام گفته: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخْشَاكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْرِيكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) و تفسیر این آیه قبل از این مرقوم شد.

و از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از معنی قول خدای تعالی (و يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ) یعنی:

در روز قیامت به بینی تو ای محمد جمعی را که دروغ بر حق تعالی بسته باشند رویهای ایشان سیاه شده، آیا نیست در جهنم محل اقامتی از برای متکبران، حضرت علیه السلام فرمود که: این آیه در شأن کسی است که او گمان کند که امام است و حال آن که او امام نباشد، گفتند: اگر چه علوی باشد؟ حضرت علیه السلام فرمود: اگر چه علوی و فاطمی باشد.

و ایضاً آن حضرت فرمود که: نیست میان شما و میان آن کس که مخالف است با شما در دین إلا مطمر، پرسیدند که مطمر چه چیز است؟ فرمود: آن چیزی است که آن را خیط برائت می نامند، پس کسی که مخالفت کند با شما و از دین بگذرد پس بیزار شوید از او و اگر چه علوی فاطمی باشد.

و ایضاً امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود به اصحاب خود در حق پسر خود عبدالله: به درستی که نیست او بر چیزی از مذهب حق که شما بر آن مذهبید، و بتحقیق که من بیزارم از او، بیزار باد خدا از او. تمام شد ترجمه کلام صدوق.

و حق تعالی در قرآن مجید نیز اشاره به این مضمون فرموده که: (لَا تَجِدُ قَوْمًا

ص:

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) ۱ الآية، یعنی: نمی یابی تو ای پیغمبر گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند، و دوستی ورزند به کسی که دشمن دارد حق و رسولش را، اگرچه نسبت به یکدیگر پدر و فرزند و برادر و خویش باشند.

و این آیه از باب تخیل است، یعنی: باید چنین تخیل کنی که ممتنع و محال است که بیابی مؤمنین را به این صفت، و از این جهت خطاب با عتاب الهی در باره نوح نبی علیه السلام صادر شده: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ) ۲ به درستی که پسر از اهل تو نیست، و میانه شما پدر و فرزندی منقطع و مرتفع است، و بتحقیق که او از بسیاری موافقت با مخالفین و کفار و ائصاف به صفت کفر و متابعت فجار و مشغولی به عمل غیر صالح نفس عمل غیر صالح گشته، و این موافق قرائتی است که «عمل غیر صالح» به رفع و تنوین عمل خوانده شده.

پس استفاد شد از اعتقاد ابن بابویه رحمه الله که هرگاه علوی به صفت صلاح و سداد و اعتقاد حق متصف باشد، محبت ایشان بر مؤمنین واجب است، و هرگاه ایشان از مذهب حق منحرف باشند تبری و دوری از ایشان باید نمود، و محسن ایشان دو اجر، و مسیء ایشان دو عقاب دارد.

من معانى الأخبار: باب معنى قول الصادق عليه السلام التُّرْتُرُ حُمْرَانٌ وَمَعْنَى الْمَطْمَرِ:

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَتَّانٍ، عَنْ حَمْرَةَ وَمُحَمَّدِ ابْنِ حُمْرَانَ، قَالَا:

اجْتَمَعْنَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَجْلِهِ مَوَالِيهِ، وَفِينَا حُمْرَانُ بْنُ أُعَيْنَ، فَخُضْنَا فِي الْمُنَازَرَةِ وَحُمْرَانُ سَاكِتٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ يَا حُمْرَانُ؟ فَقَالَ: يَا سَيِّدِي أَلَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِي أَنْ لَا أَتَكَلَّمُ فِي مَجْلِسٍ تَكُونُ فِيهِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فِي الْكَلَامِ فَتَكَلَّمْ.

فَقَالَ حُمْرَانُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، خَارِجٌ مِنَ الْخِدَائِنِ: خِدِّ التَّعْطِيلِ، وَحَدِّ التَّشْبِيهِ، وَأَنَّ الْحَقَّ الْقَوْلُ بَيْنَ الْقَوْلَيْنِ لَا جَبْرٌ وَلَا تَفْوِيضٌ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَأَشْهَدُ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ الْبُعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ لَا يَسْعُ النَّاسُ جَهْلُهُ، وَأَنَّ حَسَنًا بَعْدَهُ، وَأَنَّ الْحُسَيْنَ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَنْتَ يَا سَيِّدِي مِنْ بَعْدِهِمْ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التُّرْتُرُ حُمْرَانٌ، ثُمَّ قَالَ: يَا حُمْرَانُ مَيِّدَ الْمَطْمَرِ بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْعَالِمِ، قُلْتُ: يَا سَيِّدِي وَمَا الْمَطْمَرُ، فَقَالَ: أَنْتُمْ تُسَيِّمُونَهُ خَيْطَ الْبِنَاءِ، فَمَنْ خَالَفَكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ فَهُوَ زَنْدِيقٌ، فَقَالَ حُمْرَانُ: وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

السَّلَامُ:

وَإِنْ كَانَ مُحَمَّدِيًّا عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا (١).

ص: ٣٤٧

یعنی: مروی است از حمزه و محمد پسران حمران که گفتند: ما هر دو نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم با جماعتی از بزرگان دوستان آن حضرت، و در میان ما بود حمران بن اعین، پس مخصوص ساخت - و بنا بر نسخه ای «حَضَّنا» به خاء مهمله و ضاد معجمه ترغیب فرمود - و رتبه داد ما همه را آن حضرت علیه السلام در مرتبه سخن گفتن.

و اظهر آن است که «فخضنا» به خاء و ضاد معجمتین با تخفیف باشد از خوض به معنی فرو رفتن، یعنی: فرو رفتیم ما در مناظره و مباحثه و حمران ساکت بود.

پس گفت مر حمران را ابو عبدالله علیه السلام: چیست تو را که تکلم نمی کنی ای حمران.

گفت: ای سید من لازم کرده ام بعنوان قسم بر نفس خود که حرف نزنم در مجلسی که تو در آن مجلس بوده باشی.

پس فرمود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام: به تحقیق که اذن دادم تو را در تکلم سخن گفتن و متکلم شو.

پس گفت حمران: شهادت می دهم این را که نیست خدائی مگر خدای واحد یگانه که نیست از برای او شریکی، نگرفت زنی و نه فرزندی، بیرون است از دو حدّ، حدّ تعطیل که هیچ صفتی از برای او اثبات نکنند، و از حدّ تشبیه یعنی از مشابهت بودن صفات مخلوقین، و به درستی که حقّ قول بین القولین است لا جبر و لا تفویض.

و این کلام حمران موافق حدیث شریف حضرت ابی عبدالله علیه السلام است «لا جبر و لا تفویض لکن أمر بین الأمرین» (۱) و اکثر علما و محققین در کتب خود

ص: ۳۶۸

مرتکب حلّ آن شده اند.

چنان چه سید العلماء والمحققین ثالث المعلمین میر محمّد باقر الشهیر بداماد الحسینی جدّ امجد داعی قدّس سرّه در کتاب ایقاعات که در باب قضا و قدر تألیف نموده حلّ این حدیث را به عبارتی نموده، که ملخّص آن این است که: در افعال عباد جبر به نحوی که اشاعره قائل اند نیست، به این معنا که اختیاری با ایشان نباشد، حضرت حق سبحانه و تعالی این امور را بی اختیار و بی واسطه عباد به قدرت کامله خود بر دست ایشان جاری سازد، و تفویض که جمیع اسباب فعل عباد با عباد باشد، و به هیچ وجه قادر حقیقی را دخل نباشد، چنان چه مذهب اکثر معتزله است ایضاً نیست، بلکه حق و صواب امر میان دو امر است که علل و اسباب اوّل با حضرت قادر بی مثال عزّ شأنه است، و او مسبّب الأسباب، و منشأ علل سابقه و مبدأ المبادی است، و آنچه به اراده عباد صادر می شود فعل عباد است.

پس جبر نیست که عباد در افعال خود مجبور باشند، و هیچ نحو اختیاری با ایشان نباشد، و تفویض نیست که جمیع با ایشان باشد، و حضرت حق سبحانه و تعالی را در افعال عباد دخلی نباشد، بلکه مبدأ اسباب با خدای تعالی است، و آنچه از اراده عباد بفعل آید فعل ایشان است.

پس این است واسطه و امر بین امرین، چنان چه نهال تاک را به قدرت کامله از دل خاک نشو و نما نموده و ثمره داد که بعنوان حلال عباد منتفع شوند، و قوه فعلیه امور خیر به آن بالذات و شر بالعرض کرامت فرمود، و سبب مبادی بعیده او گشت، پس اگر عباد در اسباب اخیره که به اراده ایشان متعلّق است منشأ انتزاع و اخراج خمر از او شوند، و اراده خود به شرب او مشغول گردند، در این امر بلا شک مجبور نیستند، چنان چه در کلام الهی عزّ سلطانه این معنا عزّ صدور یافته

که (ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنِهِ فَمَنْ اللَّهُ وَ ما أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئِهِ فَمِنْ نَفْسِكَ) ۱.

و در کتاب ایقاعات به جهت تأیید این حل، کلام امام المحققین نصیر المله والدين محمّد بن الحسن الطوسی - قدس الله تعالی نفسه القدوسی - را نقل فرموده، که او نیز به این عنوان بیان نموده معنی این حدیث را.

و غریق بحر رحمت سحاب سبحانی ملاً عبدالرزاق لاهیجانی، از رشحات نم فیض بحر تحقیق مبدأ فیاض فائض شده به این معنا نیز، و در گوهر مراد که از مصنفات او است سر رشته حل و عقد نظم جبر کسر و تفویض امر خالق خیر و شر به این دستور این مطلب را در سلک تحریر منتظم ساخته، و مؤید این معنا کلام امام المحققین را نقل نموده است.

لیکن چون از فقره حدیث مسطور معلوم نمی شود که در قضا و قدر وارد باشد، این حدیث احتمال دارد که در باب امر و نهی الهی و شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله و سایر انبیاء علیهم السلام شرف صدور یافته باشد، و کلام حمران که در این کتاب مرقوم گشته ایضاً دلالت بر آن ندارد که در باب قضا و قدر و امور تکوینی مذکور شده باشد.

پس بناءً علی ذلك ممکن است مراد این باشد که در امور تکلیفیه و احکامیه عباد بفاعل و ترک آن مأمور شده اند، موافق مصلحت کامله خدای تعالی جبر به عباد نکرده است، و وا نگذاشته است به ایشان نیز، بلکه آنچه از جناب مقدس ایزدی مقرر شده امر میان دو امر است، و تعدیل نموده به این که رسول فرستاد و احکام مقرر فرمود لیکن جبر نکرد، به این معنا که مجبور باشند عباد در نماز که بدون اختیار از ایشان ناشی شود، بلکه امر فرمود که ما با اختیار خود نماز را بفاعل آوریم، و تفویض نکرد که در اصل متوجه عباد نشود، و ارسال رسل و انزال کتب و احکام مقرر نفرماید، و جمیع را به اختیار ما وا گذارد، این است مختصری

در بیان این حدیث که به خاطر رسیده، واللّه أعلم بحقایق الآثار فی البین وحقّ القول بین القولین.

مؤید این معنا بعد از آن که صورت ترقیم یافته بود، چیزی است که به نظر رسید در تعلیقات شیخنا الکامل الفاضل شیخ مفید رحمه الله که در باب عقائد ابن بابویه رحمه الله افاده نموده به این عبارت:

فصل: والتفویض هو القول برفع الحظر عن الخلق فی الأفعال، والإباحه لهم مع ما شاؤوا من الأعمال، وهذا قول الزنادقه وأصحاب الإباحات، والواسطه بین هذین القولین أنّ الله أقدر الخلق علی أفعالهم، ومکنهم من أعمالهم، وحدّ لهم الحدود فی ذلك، ورسوم لهم الرسوم، ونهاهم عن القبائح بالزجر والتخويف والوعده والوعید، فلم یکن یتمکینهم من الأعمال ضجرأ لهم علیها، ولم یفوّض إلیهم الأعمال لمنعهم من أكثرها، ووضع الحدود لهم فیها، وأمرهم بحسنها، ونهاهم عن قبیحها، فهذا هو الفصل بین الجبر والتفویض علی ما بیناه(۱).

این کلام مؤید آنچه مذکور شد می شود، وبدون تأیید گاه باشد که قبول نکنند، و با تأیید به خاطر برسد که از آن منتزع شده، و حق آن است که اگر کلام حقّ است الحقّ أحقّ بالاتباع باید قبول نمود از هر کس که باشد، و هر گاه امر بین الأمرین محکوم به شد و جبر نیست، پس در طینت بد ممکن است نطفه رديه از مأكولات و مناکح غیر مرضیه و اوقات و حالات غیر حسنه که مجبور و ممنوع نیستند با عدم علم به اختیار منعقد شود.

و آنچه در حدیث وارد شده که «خلق عدوّنا من سجّیل» و در بیان سجّیل واقع است که «قالوا: هی حجاره من طین طبخت من نار جهنّم» ممکن است به

ص: ۳۷۱

این معنا باشد که «من طین ردیء کالسجیل، أو یکون فی القیامه من السجیل» و در این صورت رفع توهمات و شبهه ها می شود، واللّه أعلم.

و ممکن است که در مادّه و اصل نطفه جزئی از سجیل باشد، چنان چه وارد است که میاه حارّه جبال از فیح جهنّم است، و ایضاً محققین به جعل مرکب قائل نیستند، پس هر گاه این محقق باشد خدای تعالی شیطان را خلق کرد، و اما شیطان را شیطان نکرد، و شخص بد را خلق کرد اما بد را بد نکرد.

حاصل کلام آن که: این نحو توهمات غیر مرضیه را به چندین وجه جواب می توان گفت، واللّه أعلم بالصواب.

بعد از این مراتب پس گفت حمران: و شهادت می دهم این را که محمّد بنده او و رسول اوست، فرستاد او را به هدایت کردن مردمان و به دین حق، تا آن که اظهار کند آن را و غلبه دهد بر جمیع ادیان، اگرچه راضی نباشند و مکروه داشته باشند مشرکان، و شهادت می دهم این را که بهشت حقّ است، و آتش حقّ است.

و شهادت می دهم این را که علی بن ابی طالب علیه السلام حجّت خدا، و امام است بر خلق خدا، نمی توانند مردم که جاهل باشند در حقّ او، و شهادت می دهم که حسن علیه السلام بعد از او حجّت خدا و امام است، و حسین علیه السلام بعد از او حجّت خدا و امام است، پس علی بن الحسین حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعد از او امام است، و محمّد بن علی الباقر علیه السلام بعد از او امام است، و تو ای سید من حجّت خدا و امامی بر خلق خدا بعد از ایشان.

پس فرمود أبو عبدالله علیه السلام: التّرتّر حمران، یعنی: طریقه مستقیمه طریقه حمران است.

پس فرمود: ای حمران بدست بگیر و بکش مطمر را، یعنی: ریسمان مستقیم حق را میان خود و میان عالم هر که مخالف باشد با تو در دین ترک کن با

او آشنائی را، و به معنی مجهول نیز حمل می توان نمود، یعنی: کشیده است ریسمان چینی در عالم هرگاه مخالف باشد کسی با تو در ایمان ترک او کن.

حمران می گوید: گفتم: ای سید من چیست مطمر؟ فرمود: چیزی است که شما نام می گذارید آن را ریسمان بنائی، پس کسی که مخالفت کند در این امر امامت با تو، یعنی شیعه اثناعشری نباشد، پس او زندیق و رهن دین است.

پس گفت حمران: اگر چه علوی و فاطمی باشد، یعنی: از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام باشد؟

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: هر چند آن شخص محمدی علوی فاطمی باشد.

و از این حدیث و احادیث سابقه مثل آنچه در اعتقادات ابن بابویه رحمه الله گذشت که «فمن خالفکم و جازه فابروا منه» مستفاد می شود که تا علوی به مرتبه انکار امامت در فسق نبوده باشد، زندیق و منشأ برائت و تبرّی نمی شود اعمال و امور دیگر او، و آنچه از آیه اصطفاء معلوم می شود، و حدیث نیز وارد شده که «کلّهم مغفور لهم» دالّ است بر مغفرت جمیع هر چند عارف به حقّ امام علیه السلام نباشد.

و ممکن است جمع بینهما به این که عدم معرفت حقّ امامت محمول شود بر عدم معرفت حقّ تعظیم و توقیر و رعایت ایشان، چنان چه سمت ذکر یافت که «کلّهم مغفور» شامل غیر معتقد امامت ائمه علیهم السلام نباشد، و لفظ «کل» محمول شود بر اضافی نه حقیقی، و تبرّی از آنها که معتقد امامت نیستند لازم باشد، و توجیهاات دیگر در جمع بین الأخبار نیز سابقاً گذشت، فتذکر.

فصل چهارم: ملاک در ایمان اطاعت از اهل بیت علیهم السلام است

ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب معانی الأخبار آورده: باب معنی ما روی آن فاطمه علیها السلام أحصنت فرجها، فحرم الله ذریتها علی النار. حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَشَّارِ الْقُرَظِينِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُظَفَّرِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْقُرَظِينِيُّ، قَالَ:

حَدَّثَنَا أَبُو الْفَيْضِ صَالِحُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى بْنِ زِيَادٍ، قَالَ:

حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ حَمَّادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى الْوَشَّاءُ الْبُغْدَادِيُّ، قَالَ: كُنْتُ بِخُرَّاسَانَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَجْلِسِهِ، وَزَيْدُ بْنُ مُوسَى حَاضِرٌ، قَدْ أَقْبَلَ عَلِيَّ جَمَاعَةٍ فِي الْمَجْلِسِ يَفْتَحِرُّ عَلَيْهِمْ، وَيَقُولُ: نَحْنُ وَنَحْنُ.

وَأَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُقْبِلٌ عَلَى قَوْمٍ يُحَدِّثُهُمْ، فَسَمِعَ مَقَالَهَ زَيْدٍ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ، فَقَالَ:

يَا زَيْدُ أَغْرَكَ قَوْلُ بَقَالِي الْكُوفَةِ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَيْتِ فَوْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ، وَاللَّهُ مَا ذَلِكَ إِلَّا لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَوُلْدِ بَطْنِهَا خَاصَّةً.

فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُطِيعُ اللَّهَ وَيَصُومُ نَهَارَهُ وَيَقُومُ لَيْلَهُ وَتَعْصِيَهُ أَنْتَ، ثُمَّ تَجِيَّانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَوَاءً، لِأَنْتَ أَعَزُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: لِمُحْسِنِنَا كِفْلَانِ مِنَ الْأَجْرِ، وَلِمُسِيئِنَا ضِعْفَانِ مِنَ الْعَذَابِ.

وَقَالَ الْحَسَنُ الْوَشَّاءُ: ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَا حَسَنُ كَيْفَ تَقْرُؤُونَ هَذِهِ الْآيَةَ (قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ) ۱.

فَقُلْتُ: مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقْرَأُ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ، فَمَنْ قَرَأَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ، وَلَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَفَاهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ، كَذَا مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَلَيْسَ مِنَّا، وَأَنْتَ إِذَا أَطَعْتَ اللَّهَ، فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ (۱).

یعنی: حسن بن موسی بن وِشَا البغدادی گفت: بودم در خراسان با حضرت امام رضا علیه السلام در مجلس آن حضرت و زید بن موسی حاضر بود، بتحقیق که روی کرده بود در مجلس بر جماعتی و افتخار می کرد بر ایشان، و می گفت: ما و ما، و از بزرگی خود سخن می کرد.

و حضرت امام رضا علیه السلام روی کرده بود به قومی و با ایشان سخن می گفت، پس شنید سخن زید را، پس روی کرد به او و گفت: ای زید آیا مغرور ساخته تو را سخن سبزی فروشان کوفه، که روایت کرده اند حدیثی که فاطمه علیها السلام نگاه داشت دامن عصمت خود را از شوب دنس معصیت و حرام، پس حرام گردانید خدای تعالی ذریه او را بر آتش دوزخ، به خدا قسم که نیست مراد از این مگر حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و اولادی که از بطن آن حضرت بوده باشند خاصه.

پس اما این که بوده باشد موسی بن جعفر که اطاعت کند خدا را، و روزش را روزه دارد، و شبش را به عبادت بسر آورد، و عصیان کنی تو خدای تعالی را، بعد از این بیائید روز قیامت هر دو مساوی در درجه و اجر، اگر چنین باشد هر آینه تو عزیزتر خواهی بود نزد خدای عزوجل از او.

بتحقیق که حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود که می فرمود: از جهت نیکوکاران ما از اجر دو چندان است، و از جهت گناهکاران ما عذاب نیز دو چندان است، یعنی: ثواب و عقاب نیکوکار و بدکردار ما دو برابر ثواب و عقاب

ص: ۳۷۵

نیکوکار و بدکار دیگران است.

و گفت حسن بن وشا: بعد از آن روی کرد به من آن حضرت، پس گفت: یا حسن چه نحو می خوانید این آیه را که (قَالَ يَا نُوحُ) تا آخر؟ پس گفتم: بعضی از مردمان می خوانند (إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ) که عمل فعل باشد، و غیر صالح مفعول او، پس آن که به این نحو قرائت کرده است که (إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ) به رفع و تنوین عمل، نفی کرده است پسر نوح را از پدرش.

پس حضرت علیه السلام فرمود: حاشا بتحقیق که او پسر نوح بود، و لیکن چون عصیان خدای تعالی ورزید نفی کرد خدای تعالی او را از پدرش، همچنین است هر که از ما بنی هاشم باشد و اطاعت الهی نکرده باشد پس نیست از ما، و تو هرگاه اطاعت الهی کنی پس تو از ما اهل بیتی.

بدان که جمع میان این حدیث که حرام شدن آتش به نوعی از استحقاق مختص به اولاد بطنی حضرت فاطمه علیها السلام بوده باشد و بر غیر ایشان حرام به محض تفضّل باشد، با احادیث سابقه که دالّ است بر مغفرت جمیع ذرّیه، خصوصاً هرگاه به امامت ائمه معصومین علیهم السلام قایل باشند، هر چند قبل از موت باشد به زمان قلیلی، چنان چه در جمع بین الأحادیث مذکور شد ممکن است، و نفی ایشان از خود و تبرّی به نحوی که آن حضرت فرمودند، موافق حدیث لازم است از کسی که اطاعت الهی نکند، و به مرتبه پسر نوح مستغرق بحر عصیان گشته بر سفینه نجات مستقر نباشد هر چند فاطمی باشد، و ایشان تفضّلی که دارند به سبب اطاعت و قرب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار صلوات الله علیهم است، پس اگر کسی مطیع خدا نباشد، ائمه اطهار علیهم السلام و جمیع مؤمنین از ایشان بری خواهند بود، و ایشان را از خود نخواهند دانست، و احوال ایشان مفوّض به تفضّل خداست.

وفى كتاب ضوء الشهاب: قوله «من ابطائه عمله لم يسرع به نسبه» يقول صلى الله عليه و آله:

من قعد به عمله فلم يقدّمه ديناً ودنيا لم يسرع به نسبه وإن كان شريفاً كريماً، يعنى:

إنّ الحسيب النسيب إذا اتّكل على النسب، وكسل عن اقتناء العلم والأدب، وجنح إلى الاستراحة ولزوم الباحه، وضيّع عمره فى الربيله، حصل على الرذيله والعاقبه الوبيله، ولم ينفعه النسب المجرد.

وليت شعرى ماذا تنفع الألسن الفاخره بالعظام الناخره، هذا فى الدنيا. فأما فى الآخره، فالأمر أدهى وأمر.

ولذلك قال صلى الله عليه و آله: يا بنى هاشم لا يجيئنى الناس بالأعمال وتجيؤونى بالأنساب.

وروى عنه صلى الله عليه و آله: يا فاطمه ابنه محمّد لا أغنى عنك من الله شيئاً، ويا خديجه ابنه خويلد لا أغنى عنك من الله شيئاً، وقال تعالى: (فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ) ١ .

وقال النبى صلى الله عليه و آله: لست بخير من فارسى ولا نبطى إلا بالتقوى.

وقال عليه السلام: اتتونى بأعمالكم ولا تأتونى بأنسابكم.

وقال الأحنف بن قيس: من فاته حسب بدنه، لم ينتفع بنسب أبوبه.

وقال مالك بن أبرهه المجاشعى: ألسن أشرف قومى؟ فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: إن كان لك عقل فلك فضل، وإن كان لك خلق فلك مروءه، وإن كان لك مال فلك حسب، وإن كان لك دين فلك تقوى. قال ابن الرومى:

وما الحسب الموروث لا درّ درّه بمحتسبٍ إلا بآخر مكتسب

إذ العود لم يثمر وإن كان شعبه من المثمرات اعتده الناس فى الحطب

بل إذا تعاون العمل والحسب كان نوراً على نور، وحبوراً على حبور. وقد قال صلى الله عليه وآله: كلّ حسب ونسب ينقطع إلاّ حسبى ونسبى. فلو لم يكن معتدّاً به أصلاً لم يذكر ذلك. وقال صلى الله عليه وآله: كذب من زعم أنّ نسبى لا ينفع. ولكن يشترط أن يقترن به عمل صالح.

وفائده الحديث الحثّ على الاكتساب، والنهي عن الاحتساب بالأحساب، والتكثير بالأنساب. وراوى الحديث أبوهريره.

و ذكر این نحو کلام هر چند قدری خارج از موضوع مسأله است، از جهت بیان واقع و عدم غرور مسطور شد، لیکن مردم باید از راه انصاف نیز ملاحظه نموده عداوت با صالح و طالح ایشان مطلقاً از جهت قرابت رسول صلی الله علیه و آله ولأجل السیاده، چنان چه در بعضی محسوس و مشاهد می شود نداشته باشند، که حکم بر مشتق دالّ است بر علیّه مأخذ اشتقاق، و محبت ایشان عوض اجر نبوت لازم، و عداوت ایشان لأجل المسطور بلا شک کفر محض است.

و ائمه عليهم السلام اگر چه رحم ایشان را از خود با وجود عصیان و مخالفت از دین قطع نموده اند، اما چون معدن احسان بوده اند باز به لفظ «ان» وصلیه صله آن رحم مقطوعه نموده اند، که وإن كان محمّدياً علویاً فاطمياً.

و مؤید بعضی از امور مسطوره است حکایت مشهوری که سید احمد حسنی در اواسط معلّم اوّل در ذکر عقب عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب از کتاب خود که موسوم است به عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب ایراد نموده، به این عبارات که:

ولبنى داود بن موسى حكاية جلييلة مشهورة فيما بين النسّابين وغيرهم مرويه مسنده، وهي مذكوره فى ديوان ابن عنين، وهي أنّ أباالمحاسن نصرالله بن عنين الدمشقى الشاعر توجه إلى مكّه شرفها الله تعالى ومعه مال وأقمشه، فخرج عليه بعض بنى داود، فأخذوا ما كان معه وسلبوه وجرحوه.

فكتب إلى الملك العزيز طغتكين بن أيوب صاحب اليمن، وقد كان أخوه الملك الناصر أرسل إليه يطلبه ليقوم بالساحل المفتوح من أيدي الأفرنج، فزهد ابن عنين في الساحل، ورغبه في اليمن، وحرّضه على الأشراف الذين فعلوا به ما فعلوا، وأول القصيده:

أعيت صفات نداك المصقع اللسنا وجزت في الجود حدّ الحسن والحسنا

وما تريد بجسمٍ لا حياه له من خلّص الزبد ما أبقا لك اللبنا

ولا تقل ساحل الأفرنج أفتحه فما يساوى إذا قايسته عدنا

وإن أردت جهاداً فارو سيفك من قوم أضاعوا فروض الله والسننا

طهر بسيفك بيت الله من دنسٍ ومن خساسة أقوام به وخنا

ولا تقل إنهم أولاد فاطمه لو أدركوا آل حرب حاربوا الحسننا

قال: فلما قال هذه القصيده رأى في النوم فاطمه الزهراء البتول عليها السلام وهي تطوف بالبيت، فسلم عليها فلم تجبه، فتضرع وتذلل وسأل عن ذنبه الذي أوجب عدم جواب سلامه، فأنشدته الزهراء عليها الصلاة والسلام:

حاشا بني فاطمه كلهم من خسه (١) تعرض أو من خنا

ص: ٣٧٩

وإنما الأيام في غدرها (١) وفعلها السوء أساءت بنا

إن أسا من ولدى واحد جعلت كلَّ السبِّ عمداً لنا

فتب إلى الله فمن يقترف ذنباً بنا يغفر له ما قد جنا

وأكرم بعين المصطفى جدّهم ولا تهن من آله أعينا

فكلّ ما نالك منهم عنّا تلقى به في الحشر ممّا هنا

قال أبوالمحاسن نصرالله بن عنين: فانتبهت من منامي فزعاً مرعوباً، وقد أكمل الله عافيتي من الجراح والمرض، فكتبت الأبيات وحفظتها، وتبت إلى الله تعالى ممّا قلت، وقطعت تلك القصيده وقلت شعراً:

عذراً إلى بنت نبي الهدى تصفح عن ذنب مسيء جنا

وتوبه تقبلها من أخي مقاله (٢) توقعه في العنا

والله لو قطّعتني واحد منهم بسيف البغي أو بالقنا

لم أر ما يفعله سيئاً (٣) بل أراه في الفعل قد أحسنا

وقد اقتصرنا ألقاظ هذه القصّيه (٤)، وهي مشهوره رواها لى الشيخ تاج الدين أبو عبدالله محمّد بن معيه الحسنى، وجدّى لأُمى الشيخ فخرالدين أبو جعفر محمّد بن الشيخ الفاضل زين الدين حسين بن حديد الأسدى، كلاهما عن السيد السعيد بهاء الدين داود بن أبى الفتوح، عن أبى المحاسن نصرالله بن عنين صاحب الواقعه، وقد ذكرها البادرأوى فى كتابه درّ النظيم وغيره من المصنّفين (٥). انتهى.

ص: ٣٨٠

١- (١) صرفها - خ ل.

٢- (٢) اساءه - خ ل.

٣- (٣) لم أراه فى فعله ظالماً - خ ل.

٤- (٤) القصيده - خ ل.

٥- (٥) عمدہ الطالب ابن عنبه داوودى حسنى ص ١٥٩-١٦١.

أقول: وفي بعض روايات هذه الحكاياه له تتمه، وهي هذه، قال: فلما انتبهت كتبت ما رأيت بالمنام جميعه والأبيات إلى الملك المعظم، فأرسل إليّ بمال جزيل وكسوه، ففرّقها في الأشراف، والأخبار والآثار بذلك كثيره، والحكايات بذلك أشهر من أن تذكر.

وكان الفقيه العلامه عزّالدين أحمد بن عبدالكريم الحمّصي المعروف بابن الحلال رحمه الله يحثّ الأشراف بمدينة النبي صلى الله عليه وآله على حفظ هذا المنام بجملته وأشعاره، وكان يقول بصحبه وهو ممّن رواه عن ابن عنين، وكان عزّالدين رحمه الله أقام بالمدينه إلى أن توفّي بها في رابع شهر صفر سنه سبع وثمانين وستمائنه قدّس الله روحه، ولقد أحسن القائل في قوله:

من لم يكن علويّاً حين تنسبه فما له من قديم الدهر مفتخر

إلى آخر الأبيات المشهوره. تمّ الكلام.

وقد نقل أيضاً الشيخ أبو عبدالله الفارسي مضمون هذه الحكاياه عن ابن عنين بعينها.

وفي باب اقتضاء الدين من الوافي، نقلاً عن كتاب الكافي: محمّد رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام، قال له رجل: إنّ لي على بعض الحسنين مالاً وقد أعياني أخذه، وقد جرى بيني كلام ولا آمن من أن يجرى بيني وبينه في ذلك ما أغتمّ له، فقال له أبو عبدالله عليه السلام: ليس هذا طريق التقاضي، ولكن إذا أتيت فاطم الجلوس وألزم السكوت، قال الرجل: فما فعلت ذلك إلّا يسيراً حتّى أخذت مالي (١).

ص: ٣٨١

من کتاب المستطرف، قال الأصمعی: بينما أنا أطوف بالبيت ذات ليله إذ رأيت شاباً متعلقاً بأستار الكعبه، وهو يقول:

يا من يجيب دعوه المضطرّ في الظلم يا كاشف الضرّ والبلوى مع السقم

قد نام وفدك حول البيت وانتبهوا وأنت يا حيّ يا قيوم لم تنم

أدعوك ربّي حزيناً هائماً قلقاً فارحماً بكائي بحقّ البيت والحرم

إن كان جودك لا يرجوه ذو سفهٍ فمن وجود على العاصين بالكرم

ثمّ بكى بكاءً شديداً، وأنشد بعد ذلك يقول:

ألا أيها المقصود في كلّ حاجتي شكوت إلى الضرّ فارحماً شكايته

ألا يا رجائي أنت تكشف كربتي فهب لي ذنوبي كلّها واقض حاجتي

أتيت بأعمالٍ قباحٍ رديئه وما في الوري عبءٌ جنى كجناتي

أتحرقني بالنار يا غايه المنى فأين رجائي ثمّ أين مخافتي

ثمّ سقط على الأرض مغشياً عليه، فدنوت منه، فإذا هو زين العابدین علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، فرفعت رأسه فی حجری وبکیت، فقطرت دمه من دموعي علی خده، ففتح عينيه وقال: من هذا الذي يهجم علينا؟ قلت:

عبيدك الأصمعی، سيدي ما هذا البكاء والجزع، وأنت من آل بيت النبوه ومعدن الرساله؟ أليس الله تعالى يقول في شأنكم: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

فقال: هيهات هيهات يا أصمعی، إنّ الله تعالى خلق الجنه لمن أطاعه ولو كان

عبدًا حبشيًا، وخلق النار لمن عصاه ولو كان شريفًا(۱) قرشيًا، أليس الله يقول:

(فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ * فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ) ۲ .

یعنی: گفت اصمعی: در وقتی از اوقات شبی که طواف می کردم دور خانه کعبه، در آن هنگام دیدم جوانی که چسبیده بود به پرده های کعبه و می گفت: ای کسی که اجابت می کنی دعای مضطربین را در تاریکیها، ای گشاینده و بر طرف کننده بدیها و بلاها با بیماریها، بتحقیق که خوابیده اند گروه حاجیان در خانه کعبه و بیدار شده اند، و توئی زنده به حیات ابدی قائم به حفظ و تدبیر مخلوقات، و یا پاینده بر وجه دوام و بقاء در ذات و صفات، که خواب بر تو روا نبوده است هرگز.

می خوانم تو را ای پروردگار در حالت حزن، و در حالت سرگشتگی و حیرت، و در حالت اضطراب، پس رحم کن گریه و زاری مرا به حق خانه و حرم، اگر جود تو را امید نداشته باشند بی خردان و صاحبان وبال و اوزار، پس کیست که به بخشد به کرم بر عاصیان زار.

پس شروع کرد بعد از این مناجات و راز و فرمود: ای آن که توئی مقصود در هر حاجتی، شکوه می کنم به سوی تو درد خود را، پس رحم کن به شکایت و نظر رحمت بر من افکن، ای امید من توئی که بر طرف می کنی غم و اندوه مرا، پس به بخشش به من گناهان مرا، و قضا کن حاجت مرا، آمده ام به سوی تو با اعمال زشت بد، و نیست در میان خلائق بنده ای که گناه کرده باشد مثل گناه من، آیا

ص: ۳۸۳

۱- (۱) در مستطرف: حرّاً.

خواهی سوخت مرا به آتش ای نهایت آرزوهای همه آرزومندان، پس کجاست امید من، پس کجاست ترس من، یعنی: حاشا از وفور کرم و سعت مغفرت تو که چنین شود که قطع رجاء من شده مایوس از روح، و مقنوط از رحمت تو گردم، و چون رحم بر خوف من بکنی باید در نهایت قلق و اضطراب باشم از خوف مژم نبودن خوف خود «تعالیت عن ذلک علواً کبیراً».

بعد از آن افتاد بر زمین بی هوش، پس پیش و نزدیک شدم به او، پس بود او حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام.

پس برداشتم سر مبارک او را و در دامن خود گذاشتم و گریستم، پس ریخت قطره ای از قطرهای اشک من بر رخسار مبارک آن حضرت، پس گشود هر دو چشم خود را و فرمود: کیست این که هجوم می آورد بر ما؟ گفتم: بنده تو اصمعی است که این گستاخی نموده است، ای سید من چیست این گریه و جزع و خوف و حال آن که تو از آل بیت نبوت و معدن رسالتی، آیا نیست که فرموده است خدای تبارک و تعالی در شأن شما به تحقیق که اراده دارد خدای تبارک و تعالی بر طرف کند از شما اهل بیت نبوت گناه را و پاک کند شما را از گناه پاک کردنی.

پس فرمود: هیئات هیئات ای اصمعی به تحقیق خدای تبارک و تعالی خلق کرده است بهشت را از برای کسی که اطاعت او کند اگرچه بنده حبشی باشد، و خلق کرده است نار را از برای کسی که عاصی در گناه او باشد اگرچه شریف قرشی باشد، آیا نیست که خدای تعالی می فرماید: هر گاه دمیده شود در صور، و مراد از نفخه در اینجا نفخه ای است که به آن زنده شوند و قیامت به آن قائم شود، پس نسبها نباشد میان ایشان در آن روز، یعنی: علاقه نسب نفع ندهد، یعنی: هیچ خویشی بر خویشی رحم نکند، جهت آن که به خود مشغول باشد و به خود در مانده، که (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ) تا آخر.

بدان که این معنا ممکن است که نسبت به غیر نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، تا آن که با احادیثی که دالّ بر آن است که نسب آن حضرت منقطع نمی شود و نفع می دهد تنافی نداشته باشد.

و منظور در این مقام بیان شدت احوال آن روز باشد، یا آن که مقصود از این کلام آن باشد که کسی که عاصی درگاه الهی باشد و عصیان او به مرتبه اعلا رسیده باشد، مثل شرک به خدا، و عدم اقرار به رسالت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، قرابت نسب اگرچه شریف قرشی باشد مفید نیست.

و ائمه معصومین علیهم السلام در مقام تضرّع و ابتهال و عجز و انکسار خود به جناب عزیز جناب این نحو تضرّعات می نمایند، و مانند این نحو سخنان می گویند، چنان چه در صحیفه کامله و غیر آن از ادعیه مأثوره واقع است.

و یا منظور آن باشد که هیچ نسبتی میان اهل بهشت و اهل دوزخ نباشد، چه اهل دوزخ معاقب باشند و اهل بهشت مثاب، و نپرسند یک دیگر را از حال خود به جهت مشغولی هر یک به حال خود، و این پیش از محاسبه باشد، اما بعد از محاسبه از حال یک دیگر سؤال کنند؛ لقوله تعالی (وَ أَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ) ۱.

پس هر که گران باشد ترازوی های کردار او به ایمان و اعمال صالحه، پس آن گروه ایشان اند رستگاران از درکات دوزخ، ورسندگان به درجات بهشت.

و یا معنا آن است که کسانی را که عقاید و اعمال صالحه باشد که آن را نزد خدای تعالی وزنی و قدری باشد، پس ایشان فایزاند و رستگاران، و رسیدگان به روضه رضوان، و هر که سبک باشد ترازوهای کردار او به جهت آن که عمل صالح نکرده باشد، چون مشرکان و منافقان، یا او را عقیده و عمل خوب نباشد که او را وزنی بود و به حیث قبول رسد نزد خدای تعالی، پس آن گروه آنان اند که

زیان کرده اند بر نفسهای خود، یعنی: سرمایه عمر به باد غفلت بر دادند، و تابع آرزوهای نفس شده اند، و در دوزخ جاوید ماندگان اند.

و در خلاصه المنهج در طی تفسیر آیه کریمه (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا) ۱ مسطور است: یعنی روزی که دمیده شود در صور در نفخه ثانیه، پس بیائید شما گروه گروه مختلفه از قبرهای خود به عرصه گاه محشر، یا هر گروهی با پیغمبر خود.

و در تفسیر ثعلبی و کشاف و طبرسی و غیر آن مذکور است: که معاذ بن جبل روزی با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در منزل ابی ایوب انصاری بودند، این آیه را از آن حضرت سؤال کرد فرمود: یا معاذ از چیزی پرسیدی که بزرگ ترین چیزها است.

پس آب در چشم مبارک بگردانید و فرمود که: صنفی از امت مرا در روز قیامت حشر کنند، و ایشان را از مؤمنان ممتاز سازند، بعضی بر صورت بوزینگان باشند، و بعضی در صورت و هیئات خوکان، و برخی نگون ساران که ایشان را بر روی به دوزخ می کشند، و بعضی نابینایان، و برخی کران، و بعضی گنگان، و جمعی می خایند زبانهای خود را و آن را بر سینه های ایشان افتاده باشد، و ریم از دهن های ایشان سیلان می کند، و اهل محشر را از آن کراحت باشد، و طایفه ای دست و پای بریده باشند، و بعضی از دارهای آتشین آویخته، و گروهی را نتنی و بوئی باشد بدتر از مردار، و برخی را جبه ها پوشانیده باشند از قطران که چسبیده باشد به پوستهای ایشان.

اما بوزینگان سخن چینان باشند، و خوکان حرام خوران، و نگون ساران ربا خورندگان، و کوران جور کنندگان در حکم، و گنگان و کران آنهایی که به عمل خود معجب بوده اند، و زبان خایان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان

بوده، و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان اند، و آویختگان از دار غمّازان و سعایت کنندگان به سلاطین، و آنها که فتن عظیم دارند متابعان شهوات، و باز دارندگان حقّ خدا، و پوشیدگان به لباس قطران اهل تکبر(۱).

و در طی تفسیر کریمه (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ) ۲ یعنی: در روزی که دمیده شود در صور اوست داننده عالم ملکوت و شهادت که عالم ملک است، و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلائق، آگاه بدان که کی بر انگیزد، و بر چه وجه حشر کند.

صاحب تفسیر آورده: که در خیر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: شب معراج اسرافیل علیه السلام را دیدم در زیر عرش صوری در دهن گرفته بر شکل شاخ، و آن را چهار هزار منفذ بود، و چشم در زیر عرش کشیده بود، جبرئیل علیه السلام را گفتم: چند گاه است تا این صور را اسرافیل در دهن دارد؟ گفت: از آن وقت که حق تعالی عالم را آفریده او این صور را در دهن گرفته، و منتظر است که کی فرمان الهی در رسد به دمیدن آن تا تأخیر در آن واقع نشود.

در مجمع آورده: که اسرافیل دو بار در صور بدمد، در نفخه اول همه خلائق بمیرند، و در دوم همه زنده شوند، پس نفخه اولی برای انتهای دنیا باشد، و دوم برای ابتداء آخرت.

ابو سعید خدری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چگونه به خوشحالی توان گذرانید و حال آن که صاحب صور در دهن گرفته و گوش فرا داشته، منتظر آن که مأمور شود به دمیدن آن تا بلا تأخیر در دمدم(۲).

و صاحب خلاصه المنهج در طی تفسیر کریمه (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ

ص: ۳۸۷

۱- (۱) تفسیر ثعلبی ۶: ۳۶۰، تفسیر کشاف ۴: ۲۰۸، مجمع البیان ۱۰: ۱۹۱.

۲- (۳) مجمع البیان ۴: ۶۷-۶۸.

مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ) ۱ گفته: یعنی و یاد کن روزی را که دمیده شود در صور که مشابه شاخ است، پس بترسند از هول و هیبت آن هر که در آسمانها است از ملائکه، و هر که در زمین است از جن و انس و سایر حیوانات.

از رسول صلی الله علیه و آله مروی است که خدای تعالی چون از خلق آسمان و زمین به پرداخت صوری بیافرید و به اسرافیل علیه السلام داد، وی آن را در دهن گرفت، و چشم را در زیر عرش گماشته است تا کی فرمان الهی در رسد که در صور دمدم، راوی پرسید که یا رسول الله صور چه باشد؟

فرمود: شاخی است بزرگ دور آن چند مقابل آسمان و زمین، و اسرافیل علیه السلام سه بار در دمدم، یکی نفخه فزع باشد، و آن این است که در این آیه مذکور شد، دَوْمَ نَفْحَةٍ صَعْقَةٍ، سَيِّمِ نَفْحَةَ أَحْيَا.

پس اول که اسرافیل علیه السلام را فرماید که دم در صور دمدم هر چه در آسمانها و زمینها باشد بترسند، و کوه ها به جنبش در آیند و چون گرد بر هوا روند، و زمین از جای خود بجنبند بر وجهی که اصلاً قرار نگیرد، مانند کشتی بر روی آب، یا قنديل آویخته که باد سخت بر آن خورد، کقوله تعالی (يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ) ۲ تا آخر.

روزی که به بینند آن زلزله را غافل و بی خبر گردند از غایت دهشت آن هر زن شیر دهنده از آن فرزند که شیر دهد آن را، یعنی: با وجود شدت شفقت و مرحمت مادران از هول آن روز فرزندان شیر خواره را فرو گذارند، و زنان آبستن بچه بیندازند، و کودکان از ترس آن پیر شوند، و شیاطین از فزع آن برمند و با قطار زمین فرو روند، و فرشتگان تازیانه بر روی ایشان زنند تا باز بجای خود آیند، و همه مردمان مدهوش و متحیر شوند،

و در این حالت باشند که زمین شکافته شده شق شق گردد، و چون در آسمان نگرند مانند زیت گداخته بینند، پس شکافته گردد و ستارگان فرو ریزند، و آفتاب و ماه گرفته شوند.

پس به اسرافیل علیه السلام فرماید تا بار دیگر در صور دمد، و این نفخه صعق باشد، هر که در آسمانها و زمین باشد بمیرد، مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش.

پس به عزرائیل علیه السلام ندا رسد که: چه کس مانده است؟ گوید: همین من و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حمله عرش و تو که خداوندی و مبرائی از وصمت زوال و فنا، و به جبرئیل و میکائیل خطاب آید که بمیرید، فی الحال بمیرند، و حاملان عرش را نیز ندا رسد که موتوا، همه بمیرند، پس اسرافیل را گویند که صور را به عرش ده و تو نیز بمیر، اسرافیل صور را به عرش سپارد و جان بدهد.

آن گاه ملک الموت را گوید که دیگر مانده است؟ گوید: بار خدایا تو عالمی که غیر از من کسی دیگر نمانده، وی را نیز خطاب آید که مت کما ماتوا، تو نیز بمیر چنان چه ایشان به مردند، عزرائیل علیه السلام نیز سمت فنا پذیرد.

پس این ندا در دهد که (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) بعد از آن زمین را هموار سازد به حیثیتی که اگر بیضه ای در مشرق نهاده باشد در مغرب توان دید.

آن گاه حق تعالی به قدرت کامله خود چهل روز بارانی به باراند به مثال نطفه مردان تا از بالای زمین دوازده گز بر آید، و همچنان که نباتات روئیده شود، خلقان از آن آفریده می شوند، و حاملان عرش را زنده کند، و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام را بیافریند، و به اسرافیل گوید: که صور بر دار، و در دم اسرافیل

صور در دمد، و حق تعالی فرمان دهد تا روحها به بدنها در آیند، پس روحهای مؤمنان که چون نور درخشنده باشد در ابدان خود در آیند، و همه زنده گردند، و همچنین ارواح ظلمانی کفار در ابدان خود در آیند، پس زمین شکافته شود و همه از زمین برخیزند سر و پا برهنه و ختنه نا کرده، و این نفخة احياء است.

ص: ۳۹۰

چون در باب ضبط مناقب اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از ابن عباس منقول است که: سمعت النبی صلی الله علیه و آله يقول: أربعون حديثاً يستظهرها الرجل في حَبْنَا أهل البيت خير من أربعين ألف دينار يتصدق بها، وأعطاه الله تعالى بكل حرف ثواب نبي، وبكل حرف أعطاه الله نوراً يوم القيامة.

یعنی: شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که می فرمود: چهل حدیث که ضبط کند و به خاطر بگیرد مردی در محبت ما اهل بیت بهتر است از چهل هزار اشرفی که تصدق کند به آن در راه خدا، و عطا می کند او را خدای تعالی عوض هر حرفی ثواب نبی، و او را عوض هر حرفی عطا می کند خدای تعالی نوری روز قیامت.

و استظهار احتمال دارد در این مقام مستظهر شدن و اعتماد نمودن باشد.

یعنی: به چهل حدیث در باب حبّ اهل بیت اگر کسی اعتماد نماید از جهت نجات اخروی، بهتر است از چهل هزار اشرفی که در راه خدا تصدق کند، به جهت آن که در لغت استظهار به معنی حفظ نمودن و اعتماد کردن آمده است.

بناءً علیه به تسوید این رساله اقدام نموده، به مفتاح توفیق ربّانی به ابواب مسطوره افتتاح و اختتام یافت، و موافق حدیث شریف «تعلّموا أنسابکم تصلوا أرحامکم»^(۱) از جهت ضبط انساب آباء و اجداد و اصلاّب.

چنان چه وارد است در باب الانتفاء از کتاب کافی، به دو سند متصل به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمودند: كفر بالله من تبرأ من نسب

ص: ۳۹۱

و ايضاً ايراد فرموده در باب مزبور، به چندین سند معنعن از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام، و امام جعفر صادق عليه السلام که، آن دو معصوم فرمودند: کفر باللّه العظیم الانتفاء من حسب وإن دقّ (٢). انتهى.

و باز وارد شده، و قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله: من انتسب إلى غير أبيه، أو تولّى غير مواليه، فعليه لعنة الله والملائه والناس أجمعين، وإنّ من دخل إلينا بلا سبب ظاهر وخرج بلا سبب موجب فهو ملعون (٣).

وقال الشيخ الفاضل حسن بن علي بن محمّد بن حسن الطبرسي في كتابه المسمّى بالكامل البهائي في السقيفه: روى علمائنا عن أئمّتنا عليهم السلام أنّهم قالوا: نحن أهل بيت لا يقاس بالناس، ما عادانا بيت إلاّ خرب، وما نبّح علينا كلب إلاّ جرب، لعن الله الداخل فينا من غير نسب، والخارج عنّا من غير سبب (٤).

وقال الفاضل الحسن بن النسيب في ديباجه كتابه الموسوم بعلم الطالب في نسب آل أبي طالب، وهو على ما وصف به كتابه كتاب نفيس المطالب، كما يقترح الطالب في أنساب آل أبي طالب، ما هذه عباراته: إنّ علم النسب علم عظيم المقدار، ساطع الأنوار، أشار الكتاب الإلهي في (وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا) ٥ إلى تفهّمه، وحثّ النبي صلى الله عليه و آله الأُمّتي في «تعلّموا أنسابكم لتصلوا

ص: ٣٩٢

١- (١) اصول کافی ٢: ٣٥٠ ح ١ و ح ٢.

٢- (٢) اصول کافی ٢: ٣٥٠ ح ٣.

٣- (٣) كنز العمال متقى هندي ٦: ١٩٣ ح ١٥٣٠٩.

٤- (٤) اسرار الامامه عمادالدين طبرسي ص ٣١٧.

أرحامكم»(١) على تعلّمه، لاسيما نسب آل الرسول عليه وآله السلام؛ لوجوب توخيهم بالاجلال والاعظام، كما وضح فيه البرهان، ودلّ عليه الحديث والقرآن.

وكيف لا؟ وهم خير الله سبحانه التي اختارها، ورفع في البلاد والعباد منارها، ولم تزل أنسابهم التي إليها يعتزّون على تناول الأيام مضبوطة، وأحسابهم التي بها يتميّزون على تداول الأعوام عن الخلل محوطة.

إلا- أنّي رأيت أوان تغزّبي في أكثر البلاد التي وطأتها تشابهاً عظيماً بين الهجان والهجين، وتساوياً شديداً بين اللّجين واللّجين، يكابر المدعى العلوي، فلا ينكر عليه، ويتنازعون الشرف فما من عارف بشأنهما يرجع إليه، وكثيراً ما يتعصّب في الظاهر المدعى توصلاً بذلك إلى الطعن في آل النبي.

وكم من قائل لو عرفت سيداً صحيح النسب لتبرّكت بترابه، ووضعت خدي تواضعاً على عتبه بابه، هذا لعمر و الله محض اللجاج، والعناد الذي لا يطمع له في علاج.

هذه بيوتات العلوية العارويه عن العار متوافره، وقبائل الفاطميه الطاهره عن الغبار متكاثره، قد قال بتصحيح اتصالاتهم في كلّ زمان علّامون من الأئمّه، ونهض بتنقيح حالاتهم في كلّ أوان فهّامون من الأئمّه(٢).

در ذکر اجازات جدّ مؤلّف

پس بنا بر لزوم این معنا که مضمون احاديث به ضبط آن امر نموده، و سابقین ترغیب به آن فرموده اند از جهت تعلیم و تعلّم لاحقین، به وسیله سواد سلسله خطّ، و امداد دودمان مداد، به عرض صحیفه خاطر ناظرین می رساند که نسبت

ص: ۳۹۳

۱- (۱) انساب سمعانی ۱: ۲۰ ح ۴.

۲- (۲) عمده الطالب ص ۱۴-۱۵.

شرافت قرابت آباء و اجداد این داعی به حضرت رسالت پناه محمّدی صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار بین الناس من الأخیار والأشرار به استفاضه ظاهر، و معلوم است چنان چه احدی از موافقین و منافقین قطع این نسبت شریف عالی شأن از ایشان نموده اند.

و مقوی این استفاضه نوشته علماء دین، و افاحم المجتهدین - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - است، که در باب اجازه احادیث و مصنفات خود به جهت والد والد داعی قلمی نموده اند، و بالفعل به خط شریف ایشان رحمهم الله تعالی موجود است.

اجازة میر داماد به میر سید احمد عاملی

از آن جمله از جدّ امجد امی والد داعی سید المجتهدین، و سند حکماء المتألّهین، سلاله سید الثقلین، ثالث المعلمین، میر محمّد باقر الحسینی الداماد، نور الله مرقده، الذی قد حسرت عنه الجیاد، وانقطعت دونه الآمال یوم المعاد، که با والد والد داعی سید المحقّقین الأمجد میر سید احمد عطر الله مضجعه نسبت خاله زادگی داشتند، و هر دو از جانب امّ نواده افضل المجتهدین، و اکمل فضلاء المتبحرین، شمس فلک التحقیق، شیخ علی بن عبدالعالی کرکی قدس الله نفسه الزکیه بودند، و به نسب یک دیگر اطلاع داشتند، سه اجازه مسطور می گردد، والله الموقّ والمعین.

بسم الله الرحمن الرحیم، والاعتصام بحبل فضله العظیم، بعد الحمد کّل الحمد لرّبنا ربّ العلاقات العالیه، والسافلات البالیه، والصلاه صفوه الصلاه منه علی سیدنا سید الصافّات من النفوس الزاکیه، وقرم القادسات من العقول الهادیه، وسادتنا الأوصیاء الأطهرین من العتره الأنجبین، مادامت أنهار العلوم جاریه، و جبال الحقائق راسیه.

فإنَّ الولد الروحاني، والحميم العقلائي، السيّد السند الأيّد المؤيّد الألمعي اليلمعي اللوذعي الفريد الوحيد، العلم العالم العامل الفاضل الكامل، ذا النسب الطاهر، والحسب الظاهر، والشرف الباهر، والفضل الزاهر، نظاماً للشرف والمجد والعقل والدين والحقّ والحقيقه، أحمدا حسينيا، أفاض الله تعالى عليه رشايح التوفيق، ومراشح التحقيق، قد انسلك في من يختلف إلّى شطراً من العمر لاقتناص العلوم، ويحتفل بين يديّ ملاوّه من الدهر لاقتناء الحقائق.

فصاحبني ولازمي وارطاد واصطاد واستفاد واستعاد، وقرأ وسمع وأمعن و أنقن واجتني واقتني، وأنى قد صادفته منذ ما فاقهني، وفقهته على أمد بعيد في سلامه الفطره الناقد، وباع طويل من صراحه الغريزه الواقده، فما ألقيت إلى ذهنه من غامضات هي مهمات العقول، لم ين وسع قريحته في حمل أعبائه، وما أفرغت على قلبه من عويصات هي متمات الفحول، لم يعي وجد شكيمته بأخذ أضنائه، ولقد ناه بنيل ما تاهيت في مهامه سبله المدارك، وما فاه إلّا بما أفاهه العقل الصريح الخابر بالمسالك والمعارك.

وقد قرأ علّي فيما قد قرأ في العلوم العقلية من تصانيف الشركاء الذين سبقونا برئاسه الصنائه قراءه يعبأ بها لأقراءه لا يؤبه لها الفنّ الثالث عشر من كتاب الشفاء، وهو الإلهي منه، أعنى: حكمه ما فوق الطبيعه، وهو اليوم مشغول بقراءه فنّ قاطيعورياس منه، وأخذ سماعاً في من يقرأ ويسمع النمطين الأول والثالث من كتاب الإشارات والتنبيهات للشيخ الرئيس ضوعف قدره، وشرحه لخاتم المحققين نور سرّه.

ومن كتبي وصحفي كتاب الأفق المبين الذي هو دستور الحقّ وفرجار اليقين، وكتاب الايماضات والتشريفات الذي هو صحيفه الملكوتيه، وكتاب التقديسات الذي فيه في سبيل التمجيد والتوحيد آيات بينات، كلّ ذلك قراءه ناحصه، واستفاده باحثه.

وفى العلوم الشرعية كتاب الطهاره من كتاب قواعد الأحكام لشيخنا العلامة جمال المله والدين الحلّي، وشرحه لجدي الإمام المحقق القمقام أعلى الله مقامهما، وطرفاً من الكشاف للإمام العلامة الزمخشري، وحاشيته الشريفه الشريفه، وهو مشغل هذا الأوان بقواعد شيخنا المحقق الشهيد قدس الله لطيفه.

وإني أجزت له حيث استجاز مني أن يروي عنّي جميع ذلك لمن شاء وأحبّ، متحفّظاً محتاطاً محافظاً على مراعاة الشرائط المعتره عند أرباب الدرايه والروايه.

وأوصيه أولاً بتقوى الله سبحانه، وخشيته في السرّ والعلن، إنّ تقوى القلب أعظم مقاليد تأهب السرّ لاستطباب الفيوض الإلهيه، والاستضاءه بالأنوار العقليه، والأضواء القدسيه، وليكن مستديماً لاستذكار قول مولانا الصادق جعفر بن محمّد الباقر صلوات الله وتسليماته عليهم: «استحي من الله بقدر قربه منك، وخفه بقدر قدرته عليك» مواظباً على الألفاظ بالأدعيه والأذكار، والإكثار من تلاوه القرآن الكريم، ولاسيما سوره التوحيد التي مثلها منه ومكانتها فيه مثل القرآن الناطق أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه صلوات الله التامات من كتاب الوجود ومكانته فيه، فهماً استحكمت علاقته عالم التحميد والتسبيح أوشك أن ترسخ ملكه رفض السجن الجسداني، وتضوء الجلباب الهيولاني.

وثانياً بصون أسرار عالم القدس التي مستودعها كتبي وكلماتي عمّن أخفرتني وخرج عن ذمامي في عهد سبق لي، ووصيه سلفت مني في كتاب الصراط المستقيم، فكلّ ميّسر لما خلق له.

ومن يك ذا فم مرّ مريض يجد مرّاً به الماء الزلالا

وثالثاً بتكرار تذكاري في صوالح الدعوات المصادفه منته الاستجابات، ومظنّه الإجابات، والله سبحانه ولي الفضل والطول، وإليه يرجع الأمر كلّ.

وكتب أحوج المربوبين إلى الربّ الغني محمّد بن محمّد يدعي باقر الداماد

الحسيني، ختم الله له بالحسنى، في منتصف شهر جمادى الأولى لعام (١٠١٧) من الهجرة المقدّسه النبويه، مسؤولاً حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً، والحمد لله رب العالمين، والصلاه على رسوله وآله الطاهرين أولاً وآخراً.

الإجازة الثانيه: اجازة دؤم مير داماد به مير سيد احمد عاملى

بسم الله الرحمن الرحيم، والثقه بالعزيز العليم، الحمد كله لله رب العالمين، ذى السلطان الساطع، والبرهان اللامع، والعزّ الناقع، والمجد الناصع، والصلاه أفضلها على السانّ الصادع بالرساله، والشارع الماصع بالجلاله، سيدنا ونبينا محمّد صفوه المكرمين، وسيد المرسلين، وموالينا الأكرمين، وسادتنا الأطهرين، من عترته الأنجيين، وحامته الأقربين، مفاتيح الفضل والرحمه، ومصايح العلم والحكمه.

وبعد: فإنّ السيد الأيّد المؤيّد، المتميّز المتبحّر، الفاخر الذاهر، العلم العامل، الفاضل الكامل، الراسخ الشامخ، الفهّامه الفخّامه الكرامه، أفضل الأولاد الروحانيين، وأكرم العشائر العقلانيين، قرّه عين القلب، وفلذه كبد العقل، نظاماً للعلم والحكمه والإفاده والإفاضه، والحقّ والحقيقه، أحمد الحسينى العاملى، حفّه الله تعالى بأنوار الفضل والايقان، وخصّه بأسرار العلم والعرفان.

قد قرأ علىّ انولوطيقا الثانيه، وهى فنّ البرهان من حكمه الميزان من كتاب الشفاء لسهيمنه السالف، وشريكنا الدارج، الشيخ الرئيس أبى على الحسين بن عبدالله بن سينا، رفع الله درجته وأعلى منزلته، قراءه بحث وفحص، وتدقيق وتحقيق، فلم يدع شارده من الشوارد إلاّ وقد اصطادها، ولا فائده من الفوائد إلاّ وقد استفادها.

وإنّى قد أجزت له أن يروى عنيّ ما أخذ وضبط واختطف والتقط لمن شاء

كيف شاء، ولمن أحب كيف أحب، ثم عزمت عليه أن لا- يكون إلا- ملقياً أرواق الهمة، وشراشر النهمة، على ملازمه كتبى وصحفى ومعلقاتى ومحققاتى، ومطالعتها ومدارستها على ما قد قرأ ودرىء وسمع ووعى، مفيضاً لأنوارها، موضحاً لأسرارها، شارحاً لدقائق خفياتها، ذاباً عن حقائق خياتها، سالكاً بعقول المتعلمين إلى سبيل ما فى مطاويها من مرّ الحقّ ومخّ الحكمة الحقّه، راجماً لشياطين الأوهام العاميه، وأبالسه المدارك القاصره السوداويه عن استراق السمع لما فيها بوارق شهبها القدسيه.

ولاسيما فى شاهقات عقليه من اصول الحكمة، محوجه جداً إلى محوضه عقليه النفس، وشده ارتفاعها عن هاويه الوهم، وصدق مرافضتها ضريبه الحسّ، وبعد مهاجرتها إقليم الطبيعه، كمباحث الدهر والسرمد، وحدوث العالم جمله من بعد العدم الصريح فى الدهر، وتسبيح أنواع التقدّم والتأخر وتربيع أنحاء الاعتبارات فى المهيه، وتثليث أنواع الحدوث، ثمّ تثليث أقسام النوع الثالث، وهو الحدوث الزمانى، وتثنيه الجنس الأقصى لمقولات الجائزات، وغوامض مباحث التوحيد وعلم الواحد الحقّ بكلّ شىء، إلى غير ذلك من غامضات مسائل الحكمة.

والمأمول أن لا ينسانى من صوالح دعواته الصادقه مأنّ الإجابات، ومضانّ الاستجابات، وكتب مسؤولاً أحوج المربوبين إلى الربّ الغنى محمّد بن محمّد يدعى باقر الداماد الحسينى، ختم الله له بالحسنى حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً، فى عام (١٠١٩) من الهجره المقدسه المباركه، والحمد لله وحده.

ما كتب على بعض تصانيفه رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم، لقد أصبحت قرير العين بحقائق تحقيقات هذه التعليقه، ودقائق تدقيقاته، أدام الله تعالى إفاضات مصنفها السيد السند المحقق

المدقق المتبحر المتمهر، السالك سبيل العلم على سنّه البرهان، الناهج نهج الحكمة من شريعته العرفان، وكتب أفقر المفتاقين، وأحوج المربوئين إلى رحمة الله الحميد الغني، محمّد بن محمّد يدعى باقر الداماد الحسيني، حامداً مصلياً مسلماً، والحمد لله وحده حقّ حمده.

إجازة اخرى كتبها شيخنا البهائي للسيد مير أحمد العاملي

وانّ شيخ المقدّسين، استاد أرباب الحقّ واليقين، وأكمل المتبحرين، بهاء المله والدين محمّد العاملي، حفّه الله تعالى بالرحمه، كه با والد والد داعي به اعتبار آن كه اصل ايشان از جبل عامل است و هم وطن و عالم به نسب يك ديگر بوده اند يك اجازة مسطور مي گردد.

بسم الله الرحمن الرحيم، أمّا بعد الحمد والصلاه، فقد أجزت للسيد الأجلّ الفاضل التقى الزكي الذكي الصفي الوفي الألمعي اللوذعس، شمس سماء السيادة والإفاده والإقبال، وغرّه سيماء النقابه والنجاهه والكمال، سيّدنا السند كمال الدين أحمد العلوي العاملي، وفقه الله سبحانه لارتقاء أرفع المعارج في العلم والعمل، وبلغه غايه المقصد والمراد والأمل.

أن يروى عنّي الأصول الأربعة، التي عليها مدار محدّثي الفرقة الناجية الإماميه، رضوان الله عليهم، أعني: الكافي لثقه الاسلام محمّد بن يعقوب، والفتيه لرئيس المحدّثين محمّد بن بابويه القمي، والتهذيب والاستبصار لشيخ الطائفة محمّد بن الحسن الطوسي قدّس الله أسرارهم، وأعلى في الخلد قرارهم، بأسانيدى المحرره في كتاب الأربعين، الواصله إلى أصحاب العصمه سلام الله عليهم أجمعين.

وكذا أجزت له سلّمه الله وأبقاه أن يروى عنّي جميع ما أفرغته في قالب التأليف، سيما التفسير الموسوم بالعروه الوثقى، وكتاب الحبل المتين، وكتاب

مشرق الشمسین، و کتاب الأربعین، و کتاب مفتاح الفلاح، و رساله الاثنی عشریه، و شرح الصحیفه الكامله، و زبده الأصول، فلیرو ذلك لمن له أهلیه الروایه، عصمنا الله وإیاه عن اقتحام مناهج الغوایه.

و کتب هذه الأحرف بیده الجانیه الفانیه، أقلّ العباد محمّد المشتهر ببهاء الدین العاملی، تجاوز الله عنه فی شهر الرابع من السنه الثامنه عشر بعد الألف، حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً، والحمد لله علی نعمائه، أولاً و آخراً، و باطناً و ظاهراً.

سلسله نسب مادری مؤلف

و نسب داعی از جانب ام به میر ابوالولی صدر انجوائی ابن میر شاه محمود بن کمال الدین می رسد، که منتهی می شود سلسله نسب ایشان به قاسم رسی بن ابراهیم ملقب به طباطبا ابن اسماعیل دیباج ابن ابراهیم الغمر الشبیه که پدرش حسن مثنی ابن حضرت امام حسن علیه السلام، و مادرش فاطمه بنت ابي عبدالله الحسین علیه السلام است، و هما ابنا علی بن ابي طالب صلوات الله وسلامه علیه.

سلسله نسب جدّه امی مؤلف

و نسب جدّه امی داعی متصل می شود به سید السند المولی الألعی، ذی الحسب الظاهر، و النسب الطاهر، میر قوام الدین مشهور به میر بزرگ، که مرقد ایشان در مازندران بهشت نشان دستور خان زاده خانم بنت میر حسین خان بن میر عماد خان بن سلطان محمود بن عبدالکریم بن عبدالله بن عبدالله بن محمد بن مرتضی بن علی بن کمال الدین بن قوام الدین.

منتهی می شود سلسله نسب ایشان به میر بزرگ بن صادق بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسن بن الإمام الهمام السید الساجدین امام زین العابدین علی بن الحسین، صلوات الله و

سلامه عليه وعلى آبائه الطاهرين وأولاده المعصومين.

الحمد لله الذي وفقنا لإتمام ما هو المقصود، والمأمول أن يجعله وسيله لقرب المعبود، وذريعه ليوم الموعود، والصلاه والسلام أتمهما وأكملهما على نبينا وحبينا محمد، وشيعتنا سيد السادات، وعترته وذريته الذين محبتهم عند الله أقرب الوسائل إلى النجاه.

ولما بين في هذه الرقيه فضيله ذريه مولانا ومولى البريه، صار تاريخ تأليفه «فضائل للعلويه» ولما فيه من الفخر بما ورد في شأنهم من الأخبار المرويه، صار تاريخه أيضاً «مفاخر للعلويه».

ونختمه بما سنح بخاطري من قرائح طبيعتي الخامده الجامده. لمؤلفه:

بسم الله الرحمن الرحيم شمع فروزان ره مستقيم

ای کرمت پیش ز اندیشها کم بره تو خرد اندیشها

نیستی از فیض تو هستی شده صاحب رفعت ز تو پستی شده

در عدمم خواهش بود از تو بود در نظرم چشم وجود از تو بود

گل به گلستان تو پا در گل است در ره تو دل جرس محمل است

جلوه شیرین تو شد کوه کن چون کنم از طور تجلی سخن

موسی و عیسی همه حیران تو کوه کمر بسته فرمان تو

دست سخای تو چه کف وا کند ابر کرم را کف دریا کند

قطره باران تو عمان بدل پیش کف ابر تو دریا خجل

هر سخنم عذر سخن گفتن است طی ره عشق تو جان سفتن است

مطلبم آن است که جويا شوم وز سخن عشق تو گویا شوم

ورنه در این راه سخن ابلهی است طول سخن در رخت از کوتاهی است

چون شده زو نسخه ما ابتدا ختم نمودین بنام خدا

خامه چو این گوهر معنی نوشت مهر علی در دل و در جان سرشت

کلك من این گوهر معنی چه سفت اشرف تألیف بتاریخ گفت

ولمّا كان ذلك الكتاب زبده ما ألف في هذا الباب بإلهام ملهم الخير والصواب، مع فقد الكتب، وقلة الأسباب، وكثرة الموانع التي بها عوّق المأمول في نظم الأبواب، صار تاريخ إتمامه «زبده مناقب السادات» «١١٠٣» عند اولي الأبواب.

ص: ٤٠٢

بدان كه آنچه در اين كتاب استدلال به آنها شده است مخرج است:

از آيات بينات قرآنى، و كتاب التفسير لإمام الهمام الحسن العسكرى عليه الصلاه والسلام، و كتاب التفسير لعلى بن إبراهيم، و كتاب التفسير للفرات، و كتاب التفسير للعايشى، و كتاب التفسير للنعمانى، و كتاب تفسير مجمع البيان، و كتاب تفسير جوامع الجامع كلاهما للشيخ أبى على الطبرسى.

و كتاب تأويل الآيات الظاهره فى فضائل العتره الطاهره، و كتاب كنز جامع الفوائد، و كتاب التفسير للسكونى من أصحاب الصادق عليه السلام، و كتاب تفسير الأصفى، و تفسير خلاصه المنهج لمولانا محسن ومولانا فتح الله الكاشانى.

و كتاب الثاقب فى المناقب، و كتاب الأمالى للشيخ إبراهيم القطيفى، و كتاب اعلام الدين للديلمى.

و كتاب بحار الأنوار لمولانا محمد باقر المجلسى، و كتاب شرح الكافى لمولانا خليل القزوينى، و كتاب شرح الكافى لمولانا محمد صالح الطبرسى، و كتاب نهج اليقين لميرزا علاء الدين محمد گلستانه.

و كتاب أبواب الجنان المشهور لميرزا رفيع الدين محمد الواعظ القزوينى، و كتاب زهر الربيع، و كتاب مقامات النجاه، كلاهما للسيد نعمه الله.

و كتاب الأمالى، و كتاب الوافى لمولانا محمد محسن الكاشى، و حواشى شرح اللمعه للشيخ على سبط الشهيد الثانى، و كتاب كشف اللثام فى شرح قواعد الأحكام للفاضل الهندى، و كتاب روضه انوار عباسى لمولانا محمد باقر السبزوارى.

و كتاب وسائل الشيعه إلى مسائل الشريعة، و كتاب هدايه الأئمه، و كتاب بدايه الهدايه، كلها للشيخ محمد الحرّ، و جواب عريضة شريف مكّه لأستاد الكلّ آقا

حسين الخوانساري، وكتابه شيخ حسين بن عبدالصمد والد شيخنا البهائي إلى سلطان الروم من جانب السلطان شاه طهماسب.

وكتاب الاستدراك، وكتاب منتخب البصائر لسعد بن عبدالله الأشعري القمي من أعظم علماء الشيعة رحمه الله، وكتاب بصائر الدرجات للصفار، وكتاب الاختصاص، وكتاب الغيبة للنعماني، وكتاب تلخيص الخلاف للشيخ مفلح، وكتاب الغايات للشيخ أحمد القمي، وكتاب تاريخ نكارستان، وشرح اثبات واجب ملا جلال للمحقق النيريزي.

وكتاب المقتل لأبي مخنف لوط بن يحيى الأزدي، وكتاب المقتل للسيد صفى الدين الموسوي، وكتاب المقتل للشيخ فخرالدين الطريحي النجفي رحمهم الله، كتاب روضه الشهداء للكاشفي السيزواري، وكتاب الأربعين لصاحب هديه الشرف، وكتاب طب الأئمة.

وصحيفه فصيحہ سجاديہ، ونهج البلاغه، وصحيفه الرضا عليه السلام، وكتاب الكافي للكليني.

وكتاب من لا يحضره الفقيه، والعيون الرضويه، وكتاب علل الشرائع، وكتاب الهدايه، وكتاب التوحيد، وكتاب الخصال، وكتاب ثواب الأعمال، وكتاب معاني الأخبار، وكتاب الأمالي، وإكمال الدين وإتمام النعمه، وكتاب فضائل الأشهر الثلاثة، وكتاب الإعتقادات كلها للصدوق.

وكتاب الاستبصار، وكتاب تهذيب الأخبار، وكتاب الغيبة، وكتاب مصباح الكبير والصغير، وكتاب الأمالي، كلها للشيخ الطوسي، وكتاب الأمالي أيضاً للشيخ أبي علي ولده رحمه الله.

وكتاب إعلام الوري بأعلام الهدى للشيخ أبي علي الطبرسي، وكتاب مكارم الأخلاق لولده رحمهما الله تعالى.

وكتاب المحاسن للبرقي، وكتاب قرب الاسناد للحميري، وكتاب الاحتجاج

للشيخ أبي منصور الطبرسي، وكتاب الارشاد، وكتاب المجالس للشيخ السديد المفيد رضى الله تعالى عنه.

وكتاب عاصم بن حميد، وكتاب سليم بن قيس الهلالي، ومستطرفات، وكتاب السرائر للشيخ ابن ادريس الحلبي، وكتاب كفايه الأثر في النصوص على الأئمة الإثني عشر عليهم الصلاة والسلام، للشيخ علي بن حسن القمي تلميذ بعض تلامذه الكليني، وكتاب تقريب المعارف للشيخ أبي الصلاح الحلبي.

وكتاب كشف المحجّه بأكفّ الحجّه، وكتاب مهج الدعوات، وكتاب الطرائف في مذاهب الطوائف، وكتاب اللهوف على قتلى الطفوف، وكتاب المجتنبى من الدعاء المجتنبى، وكتاب جمال الأسبوع، وكتاب الإقبال، وكتاب التحصين، وكتاب مصباح الزائر، كلّها للسيد رضى الدين علي بن طاووس، وكتاب فرحة الغرى لابن أخيه السيد عبدالكريم بن سيد أحمد بن طاووس.

وكتاب كامل الزياره لابن قولويه، وكتاب مجموعه ورام، وكتاب مثير الأحران للشيخ ابن نما، وكتاب جنّه الأمان الواقيه، وحواشى كشف الغمّه كلاهما للكفعمي رحمه الله تعالى.

وكتاب المزار، وكتاب الميراث، وكتب الوقف من الكتب الفقيهيه، وكتاب قرب الاسناد لعلي بن بابويه، وكتاب بشاره المصطفى لشيعة المرتضى للشيخ الطبرى رحمه الله.

وشرح ابن ميثم البحراني على كتاب نهج البلاغه المكرمه، وكتاب الأربعين عن الأربعين من الأربعين، وملحقاته في فضائل أميرالمؤمنين صلوات الله وسلامه عليه، للشيخ منتجب الدين صاحب الفهرست المشهور، وكتاب الأربعين للشيخ البهائي رحمه الله، وكتاب مجالس المؤمنين، وكتاب مصائب النواصب، وكتاب احقاق الحق، كلّها للقاضي نورالله.

وكتاب كنز الفوائد، وكتاب معدن الجواهر، كلاهما للشيخ الكراچكى، ورسالة

سياده الأشراف للسيد حسين رحمه الله، وحواشي الفقيه، ورسالة سياده الأشراف، وكتاب المنهاج الصفوى، وكتاب مصقل الصفا فى ردّ النصارى، كلّها لجديّ الأجدد الأمير سيد أحمد رحمه الله.

وكتاب نفحات اللاهوت فى وجوب اللعن على الجبت والطاغوت، للمحقّق الثانى جديّ الأعلى الشيخ على بن عبدالعالى المشهور بمروّج المذهب.

وكتاب نبراس الضياء فى تحقيق معنى البداء، وكتاب القبسات، وكتاب الإيقاضات، وكتاب تقدمه تقويم الايمان، وحواشي الفقيه، وحواشي رجال الكشي، وكتاب ديوان الشعر، كلّها لجديّ ثالث المعلمين رحمه الله.

وكتاب الغرر والدرر، وكتاب الفصول، وكتاب العيون والمحاسن، وكتاب الشافى، والمسائل المحمّديّات، والميافارقيات، كلّها للسيد المرتضى الملقّب بعلم الهدى رضى الله عنه.

وكتاب متن التجريد للمحقّق الطوسى قدّس الله نفسه القدّوسى، وكتاب الدروس، وكتاب القواعد، وكتاب الأربعين حديثاً كلّها للشهيد الأوّل.

وكتاب القواعد، وكتاب المختلف، وكتاب التحرير، وكتاب تذكره الفقهاء، وكتاب منهاج الصلاح، وكتاب نهج الحقّ وكشف الصدق، وكتاب شرح التجريد، وكتاب كشف اليقين، وكتاب منهاج الكرامه، وكتاب جواب المسائل المدنيات الأولى للسيد مهناً، كلّها من العلامه رحمه الله.

وكتاب اللوامع الإلهيه فى المباحث الكلاميه، للشيخ مقداد صاحب كتاب كنز العرفان، والشرح المشهور على الباب الحادى عشر، وكتاب تعليقه السجّاديه حواشى الفقيه لمولانا مراد التفرشى رحمه الله، وكتاب كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه للوزير على بن عيسى الأربلى رحمه الله، وكتاب ضوء الشهاب للسيد الراوندى رحمه الله.

وكتاب الخرائج والجرائح، وكتاب المجالس، وكتاب سلوه الحزين المشهور بالدعوات، وكتاب فقه القرآن، كلّها لقطب الدين الراوندى، ورسالة عمل نصف

شهر رجب، وكتاب المناقب لابن شهر آشوب لصاحب معالم العلماء، وكتاب كامل البهائي، وكتاب مناقب الطاهرين، وكتاب تحفه الأبرار، كلّها للشيخ حسن بن علي الطبرسي، وهو غير صاحب كتاب الاحتجاج، وكتاب مجمع البيان رحهما الله تعالى.

وترجمه كتاب تاريخ مدينة المؤمنين بلده قم، للحسن بن محمد القمي، وكتاب المقالات المنسوبة إلى الشيخ المحققين الشيخ صفى الدين إسحاق، وكتاب گوهر مراد لمولانا عبدالرزاق المتخلص بالفياض، والرساله الاعتقاديه للقائني الكرهرودى.

وكتاب الكشكول للسيد حيدر الآملى، وكتاب عمده صحاح الأخبار للشيخ ابن البطريق الأسدى رحمه الله، وكتاب شرح الارشاد لمولانا الزاهد أحمد الأردبيلي رحمه الله.

وكتاب شرح اللمعه، وشرح النفليه، وكتاب المسالك، وكتاب مسكن الفؤاد، كلّها للشهيد الثانى، وكتاب المعالم لولده الشيخ حسن.

وكتاب خلاصه الرجال للعلامه، وكتاب الرجال للكشى، وكتاب الرجال للنجاشى، وكتاب الفهرست للشيخ أبى جعفر الطوسى، وكتاب مشيخه للصدوق، وكتاب الفهرست للشيخ منتجب الدين ابن أخى الصدوق رحمه الله، وكتاب معالم العلماء لابن شهر آشوب، وكتاب جامع الأخبار.

وكتاب روضه الكلينى، وكتاب الروضه فى الفضائل، وكتاب الفضائل للشيخ شاذان بن جبرئيل القمي، وكتاب مروج الذهب للمسعودى، وكتاب نهج الايمان تأليف سبط صاحب نخب المناقب.

وكتاب تحفه الشاهيه، وكتاب المستجاد من فعلات الأجواد، تأليف محسن بن أبى القاسم على التنوخى المعاصر لعلم الهدى.

وكتاب رياض الجنان لفضل الله بن محمد الفارسى، وكتاب الآداب ومكارم

الأخلاق للشيخ أبي القاسم علي بن أحمد الكوفي من القدماء، وكتاب حديقه الناظر ونزهه الخاطر في فضائل النبي والأئمة عليهم السلام لأحمد بن درّاج، وكتاب درر المطالب وغرر المناقب في فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام، للسيد ولي الله بن نعمه الله الحسيني الرضوي.

وكتاب اللؤلؤ المضيء في مناقب آل النبي، للسيد ركن الدين، وكتاب المناقب المرتضوي، وكتاب بلال غله المطالب وشفاء عله المآرب للسيد منصور بن إسحاق الحسيني، وكتاب أشرف المناقب للسيد أبي الناصح إبراهيم الموسوي، وكتاب مشكل إعراب القرآن لمكي بن أبي طالب، وكتاب المواقف للقاضي عضد وشرحه للسيد شريف.

وتفسير النيشابوري، وتفسير الزمخشري، وتفسير البيضاوي، وتفسير الثعلبي استاد المفسرين، وتفسير كشف الأسرار، وكتاب المحيط في اللغة للصاحب بن عباد، وكتاب نهاية اللغة، وكتاب جامع الأصول كلاهما لابن الأثير، وكتاب قاموس اللغة، وكتاب الغريين للهروي، وكتاب المغرب للمطرزي، وكتاب مناقب فاطمه الزهراء عليها السلام للحاكم النيسابوري.

وكتاب المنتقى في مولود المصطفى للمحدّث الكازروني، وكتاب شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد، وكتاب المناقب للفاضل الدوله آبادي، وبعض كتب آداب المتعلمين، وكتاب الكنوز الخمسه.

وكتاب التاريخ لابن خلّكان، وكتاب كامل التاريخ لابن الأثير، وكتاب جواهر العقد الفريد لصالح بن صديق النمازي.

وكتاب المنهاج في الفقه للنووي، وشرح العلامة القونوي على كتاب الحاوي للشيخ عبدالغفار القزويني في مذهب الشافعي، وكتاب حبيب السير، وكتاب مجمع المطالب في ترجمه ذريعه الراغب.

كتاب هدايه السعداء، كتاب النكات واللغات المعروفه بين الأدباء للفتاحي

النيسابورى، كتاب سيره النبويه لمحمد بن إسحاق المؤرخ المشهور.

وكتاب سيره النبويه لابن كثير، كتاب شرح المشكاه للطيبى، كتاب شرح المصايح للمطهر، كتاب الذريه الطاهره المطهره، وهو روايه أبى بشر محمد بن أحمد بن حماد الأنصارى المعروف بالدولابى، كتاب الاستيعاب لابن عبد البر، كتاب حياه الحيوان للدميرى الشافعى.

كتاب البشاره والنداره فى علم تعبير الرؤيا، كتاب فردوس الأخبار لابن شيرويه الديلمى.

كتاب عمده الطالب فى نسب آل أبى طالب للسيد أحمد الحسنى، وبعض المشجرات فى علم الأنساب الطالبيه للسيد مهدي بن خليفه الطبرى، كتاب المجدى فى أنساب الطالبين للسيد ابن الصوفى النسابة رحمه الله، وكتاب فى علم الأنساب من مملكات الشهيد الثانى وعليه خطه الشريف.

كتاب تذكره الخواص لسبط الشيخ ابن الجوزى، كتاب عيون الحكم والمواعظ وذخيرته المتعظ والواعظ، كتاب فرائد السمطين فى فضائل المرتضى والبتول والسبطين للشيخ إبراهيم بن محمد بن المؤيد الحموى.

كتاب مطالب السؤل فى مناقب الرسول، وكتاب مفتاح الجفر ومصباح النور اللامع، كلاهما لمحمد بن طلحه، كتاب الفتوح لابن أعثم الكوفى.

كتاب فصل الخطاب لخواجه محمد پارسا، وكتاب الأنساب الكبير للسمعانى، وكتاب إحياء الميت بفضائل أهل البيت، وكتاب المعجزات التى ظهرت على الأنبياء، وكتاب الفتوحات للشيخ محى الدين ابن العربى، كتاب جواهر العقدين للسيد على السهورى الشافعى، وبعض الكتب المعتره.

كتاب الصواعق المحرقة لابن حجر، كتاب المقتل لأبى المؤيد الخوارزمى، وكتاب المناقب له، وكتاب محاسن اصفهان للمافروخى، وبعض الخطب النبويه المرويه من طرق العامه.

كتاب ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى لمحَبّ الدين الطبرى، كتاب المستدرك للحاكم، كتاب السبعين للسيد على الهمداني، كتاب أخلاق النبي وشمائله صلى الله عليه و آله تأليف أبي محمّد عبدالله بن محمّد بن جعفر بن حيان من مشاهير محدّثي العامّه.

كتاب عرائس حكم العلماء والشعراء لأبى الحسن الفارسي العامي من تلامذه الصدوق عليه الرحمه.

كتاب زهره الرياض ونزهه القلوب المراض للشيخ سليمان بن داود، كتاب سرّ العالمين وكشف ما في الدارين للغزالي، كتاب تحفه النجباء في مناقب آل العباء، كتاب فوائد العلماء وفرائد الحكماء، وبعض كتب العامّه.

كتاب درر السمط في خير السبط للحافظ أبي عبدالله المعروف بابن الأثار، وكتاب مختار مختصر تاريخ بغداد لأبى بكر أحمد بن على الخطيب، وكتاب المستطرف. وكتاب هفت اقليم تصنيف امين أحمد الرازي.

كتاب صحيح البخارى، كتاب صحيح مسلم، كتاب صحيح النسائي، كتاب صحيح الترمذى، سنن أبى داود السجستاني، سنن ابن ماجه القرويني، كتاب الواحده، كتاب الملاحم للبطائنى.

كتاب منج الفاضلين محمّد بن إسحاق حموى، كتاب كفايه الطالب، كتاب تاريخ ابن هلال، كتاب الآل لابن خالويه، كتاب الشهادات من كتاب التلخيص.

تمام شد استنساخ اين كتاب شريف همراه با تصحيح و تحقيق و تعليق بر آن بر دست اين بنده ناچيز متمسك به ذيل عنايات اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام سيد مهدي رجائي، در روز دهم ماه مبارك رمضان سال (۱۴۳۴) هجرى قمرى در شهر مقدّس مشهد امام رضا عليه الصلاه و السلام.

سند شصت و دوّم ثواب صلّه رحم ۵

سند شصت و سوّم اوّلین شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اهل بیت خود ۱۴

سند شصت و چهارم شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جمیع اهل بیت خود ۱۵

سند شصت و پنجم حرمت ایذاء اقرباى پیغمبر صلی الله علیه و آله ۲۰

سند شصت و ششم در بیان حدیث سدّ ابواب ۲۲

سند شصت و هفتم تعمیم حکم نسبت بجمیع ذرّیه در حدیث سدّ ابواب ۲۹

سند شصت و هشتم ادامه بحث حدیث سدّ ابواب ۳۱

سند شصت و نهم توجیه حدیث حرمت جنب در مسجد ۳۲

سند هفتادم وجوب رعایت حقوق آل محمّد صلی الله علیه و آله ۳۵

سند هفتاد و یکم خداوند نمی آمرزد ظالمان آل محمّد را ۳۶

سند هفتاد و دوّم حرمت استخفاف به عترت پیغمبر علیه السلام ۳۸

سند هفتاد و سوّم وجوب اکرام ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله ۳۸

سند هفتاد و چهارم تحقیق در باره حدیث «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فِرْجَهَا» ۴۲

سند هفتاد و پنجم ادامه تحقیق در حدیث سابق ۴۵

سند هفتاد و ششم احسان خداوند به ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله ۴۶

سند هفتاد و هفتم در اینکه در هر پشت ذرّیه جماعتی عدولند ۴۸

سند هفتاد و هشتم وجوب محبّت اهل بیت ۵۱

سند هفتاد و نهم در بیان فضیلت بنی هاشم ۵۳

سند هشتادم بنی هاشم بهترین انسانها ۵۷

سند هشتاد و یکم اهل بیت افضل صحابه و جمیع مردم ۵۷

سند هشتاد و دوّم تقدّم بنی هاشم در عمّال صدقات و خیرات ۵۹

سند هشتاد و سوّم حرمت صدقه بر بنی هاشم ۶۳

ص: ۴۱۱

سند هشتاد و چهارم اوّل بهشتی از بنی هاشم است ۶۸

سند هشتاد و پنجم امتیازات بنی هاشم بر دیگران ۶۸

سند هشتاد و ششم بدان قریش بهترند از بدان مردم ۷۱

سند هشتاد و هفتم امتیاز قرشی بر دیگران ۷۱

سند هشتاد و هشتم خداوند خوار می کند کسی که قریش را خوار کند ۷۲

سند هشتاد و نهم نهی از هتک حرمت قریش و بنی هاشم ۷۳

سند نودم محبت و احسان نمودن به اهل بیت ۷۸

سند نود و یکم فرمان برداری از قریش ۹۰

سند نود و دوّم صاحب امر و اختیار قریش اند ۹۰

سند نود و سوم تفوّه قرشی در حلم و کرم و غیرت و شهوت ۹۴

سند نود و چهارم مراد از اولی الأیدی والأبصار فرزندان عبدالمطلب اند ۱۰۲

سند نود و پنجم عداوت نسبت به اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله علامت خبث ولادت ۱۰۳

سند نود و ششم در بیان حدیث آل محمّد خیر البریه ۱۱۱

سند نود و هفتم اختصاصات اهل بیت در بهشت ۱۱۳

سند نود و هشتم ذریّه با ائمه در جنت در مکان واحد خواهند بود ۱۱۴

سند نود و نهم وجوب اعطاء حقّ آل محمّد علیهم السلام ۱۲۲

سند صد دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در حقّ ذریّه ۱۲۲

سند صد و یکم احسان به اهل بیت باعث طول عمر می شود ۱۲۴

سند صد و دوّم تقدیم ذریّه بر اقارب ۱۳۱

سند صد و سوّم نتیجه خوبی احسان به سادات ۱۶۶

باب دوّم در لزوم محبّت اهل البيت و آل و اولاد رسول صلى الله عليه و آله و فضيلت محبّان ايشان و بيان بعضى از

ص: ۴۱۲

احادیثی که در این باب وارد است. ۲۲۳

سند اوّل گذر از پل صراط با ولایت اهل بیت علیهم السلام ۲۲۵

سند دوّم قبولی اعمال با محبت علی علیه السلام ۲۲۶

سند سوّم فضائل حضرت علی علیه السلام ۲۲۹

سند چهارم حسنه حبّ اهل بیت علیهم السلام و سیئه بغض آنها ۲۳۲

سند پنجم سؤال در روز قیامت از چهار چیز ۲۳۳

سند ششم ایمان مقرون با محبت اهل بیت علیهم السلام است ۲۳۴

سند هفتم مقرون بودن ایمان با ولایت اهل بیت علیهم السلام ۲۳۷

سند هشتم محبت قریش محبت خداست ۲۳۹

سند نهم شفاعت برای محبتین اهل بیت علیهم السلام ۲۳۹

سند دهم محبت اهل بیت محبت رسول الله صلی الله علیه و آله است ۲۴۰

سند یازدهم ورود اهل بیت بر حوض کوثر ۲۴۱

سند دوازدهم حبّ و بغض اهل بیت علامت ایمان و نفاق است ۲۴۲

سند سیزدهم دوست داشتن اهل بیت از راه دور ۲۴۲

سند چهاردهم ترجیح محبت اهل بیت بر محبت خویشان خود ۲۴۳

سند پانزدهم اهل بیت علیهم السلام خون و رگ رسول الله اند علیهما السلام ۲۵۴

جمع اخبار متنافیه در باره ذریه ۲۷۷

سند شانزدهم شفاعت برای اکرام کنندگان اهل بیت ۲۸۵

سند هفدهم بشارت به محبتین اهل بیت ۲۸۶

سند هجدهم فرشتگان بر محبتین اهل بیت درود می فرستند ۲۸۷

سند نوزدهم نفع محبت ذریه در هفت موضع ۲۸۷

سند بیستم مبادرت به محبت اهل بیت ۲۸۸

سند بیست و یکم دوست داشتن محبتین اهل بیت علیهم السلام ۲۹۰

سند بیست و دوّم اوّل سؤال روز قیامت از محبت اهل بیت علیهم السلام ۲۹۱

ص: ۴۱۳

سند بیست و سوم دشمنان اهل بیت محروم از شفاعت ۲۹۲

سند بیست و چهارم محبت و رزیدن به جمیع اهل بیت علیهم السلام ۲۹۲

سند بیست و پنجم عمل بدون ولایت اهل بیت علیهم السلام نفع ندارد ۲۹۶

سند بیست و ششم برکات موت با حبّ آل محمّد علیهم السلام ۲۹۶

سند بیست و هفتم محبت اهل بیت علیهم السلام به قلب وید و لسان ۲۹۸

سند بیست و هشتم طوائفی که محبت اهل بیت علیهم السلام ندارند ۲۹۹

باب سیّم در بیان این که عداوت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت نبوت و ولایت و ذریه ایشان

کاشف خبث ولادت است و آنچه در باب اعادی ایشان واقع شده ۳۰۵

سند اوّل حبّ و بغض اهل بیت علامت طیب و خبث ولادت ۳۰۷

سند دوّم حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت طیب مولد است ۳۰۸

سند سوّم حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت حلال زادگی ۳۰۸

سند چهارم معاند اهل بیت علیهم السلام خارج از اسلام است ۳۰۹

سند پنجم علامات ولد الزنا ۳۱۰

سند ششم دشمنان اهل بیت علیهم السلام از علیج می باشند ۳۱۱

سند هفتم لعن قبره دشمنان اهل بیت علیهم السلام ۳۱۳

سند هشتم بغض اهل بیت علیهم السلام نشان منافق است ۳۱۴

سند نهم شناخت منافقین به عداوت اهل بیت علیهم السلام ۳۱۵

سند دهم حرمت بهشت بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام ۳۱۵

سند یازدهم ظالمان اهل بیت علیهم السلام در قعر جهنّم ۳۱۶

سند دوازدهم غضب خداوند بر قاتلان اهل بیت علیهم السلام ۳۱۶

سند سیزدهم بغض بنی هاشم نفاق است ۳۱۷

سند چهاردهم مبعوض اهل بیت علیهم السلام داخل جهنم می شود ۳۲۱

سند پانزدهم عبادت با بغض اهل بیت علیهم السلام قبول نمی شود ۳۲۲

ص: ۴۱۴

سند شانزدهم مبغض اهل بیت علیهم السلام منافق است ۳۲۲

سند هفدهم شدت غضب خداوند بر اذیت کنندگان اهل بیت علیهم السلام ۳۲۳

سند هیجدهم مبغض حضرت فاطمه علیها السلام اهل جهنم است ۳۲۳

سند نوزدهم لعنت خداوند بر اذیت کنندگان اهل بیت علیهم السلام ۳۲۵

سند بیستم خبائث مبغین اهل بیت علیهم السلام ۳۳۹

سند بیست و یکم طریق شناخت منافقین ۳۴۰

سند بیست و دوّم بغض علی علیه السلام و بنی هاشم کفر و نفاق است ۳۴۰

سند بیست و سوّم شفاعت شامل اذیت کنندگان عترت نمی شود ۳۴۱

خاتمه در اعتقادات علما در باب ذریه ائمه علیهم السلام ۳۴۲

فصل اوّل در ذکر وصایای علامه حلّی ۳۴۳

فصل دوّم در ذکر اعتقادات شیخ جلیل ابن بابویه ۳۵۸

فصل سوّم نجات در حسن عقیده است ۳۶۶

فصل چهارم ملاک در ایمان اطاعت از اهل بیت علیهم السلام است ۳۷۳

فصل پنجم مناجات امام زین العابدین علیه السلام در لزوم اطاعت ۳۸۱

تذنیب در خارج و داخل شدن در نسب ۳۹۰

در ذکر اجازات جدّ مؤلف ۳۹۲

اجازه میرداماد به میر سید احمد عاملی ۳۹۳

اجازه دوّم میرداماد به میر سید احمد عاملی ۳۹۶

إجازة اخرى كتبها شيخنا البهائي للسيد مير أحمد العاملی ۳۹۸

سلسله نسب مادری مؤلف ۳۹۹

سلسله نسب جدّه امّی مؤلّف ۳۹۹

مصادر كتاب ۴۰۲

ص: ۴۱۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

